

# نار محبت الله در فارس

شرح مختصر بر کتاب ایقان

مهری وحدت حق (حقیقتجو)

۱۷۱ بدیع

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

... در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم ... فرمودند که فارس چون  
موطن رب اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدس، میل دارم که  
به نار محبت الله مشتعل گردد. مدتی جزئیة نگذشت که جناب خال  
حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سئوالاتی نمودند و رساله خال که  
مسمی به کتاب ایقان است، نازل شد و نار محبت الله در ولایت فارس  
شعله زد...

## پیشگفتار

یکتا خداوند مهربان، هرچند استعداد و قابلیت مفقود است... ولی قابلیت و استعداد امری است موهوب تو. خدایا استعداد بخش و قابلیت ده...

حضرت عبدالبهاء

افتخاری نصیب گردید که با تلاشی مضاعف برای تهیه یکی دیگر از آثار مبارکه حضرت بهاءالله بنا به تشویق دوستان اقدام نماید. اگر چه کمینه را نه لیاقت است و نه سواد و معلومات، اما فضل الهی شامل است و دعای خیر دوستان بدرقه راه و کمک و یاری و تشویق فرزندان و نوه های عزیزم راهگشا. کتاب مستطاب ایقان مجموعه ای است که اولاً در پاسخ به سئوالات جناب خال اکبر (دائی بزرگ حضرت باب) نازل گردیده اما در حقیقت پاسخ به سئوالات کلیه مسلمین در مورد قیام قائم آل محمد و علامات و مشکلات غیر قابل درک در قرآن کریم و احادیث اسلامی است ثانیاً حل مشکلات کلیه کتب آسمانی قبل برای رسیدن به حقیقت و ثالثاً راه گشای نفوس غیر مؤمن به ادیان یعنی طبیعیون که اصلاً وجود خدائی را با آن توصیف که در ادیان قبل ذکر گردیده نمی توانند بپذیرند و وجود ادیان را دخانی برای اجتماع بشری فرض کرده اند. حضرت بهاءالله در این اثر مبارک به معرفی دین و مظاهر مقدسه و عدم درک صحیح مردمان از اصل دین به خاطر پیروی از علمای خود پرداخته اند و تحری حقیقت را با قلب پاک و خالی از هر نوع تعصب و تقلید برای درک صحیح، لازم شمرده و نفوس را هدایت فرموده اند.

از آنجا که برای بعضی از جوانان و یا محبان کوی دوست که با اصطلاحات امریه کمتر آشنایی داشته اند و همچنین درک برخی از مفاهیم بعلت وجود لغات مشکل و غیر مصطلح در این دوران و نیز آیات قرآنی و احادیث که برای اثبات مطلب بکار رفته آسان نبود، لذا بنظر رسید که تهیه جزوه ای که بتواند این مشکلات را جهت طالبان مطالعه این اثر گهربار آسان نماید لازم و ضروری است. البته در سالهای قبل استادانی بزرگ چون جناب اشراق خاوری با تألیف چهار جلد قاموس بر کتاب مستطاب ایقان در رفع این مشکل کوشیده اند اما در این زمان مطالعه همان چهار جلد هم سهل و آسان بنظر نمی رسد. هیئت های محترم معارف عالی و کتابخوانی نیز در سنوات قبل برای رفع این مشکلات زحمات فراوان را تحمل فرموده اند اما باز هم مجموعه ای که شامل: اصل کتاب و معنی لغات و ترجمه آیات عربی و توضیح بعضی از قسمت ها به زبان ساده باشد، بنظر لازم و ضروری بود. لذا با آرزو و امید به این که با تأییدات الهیه بتوان به این مهم دست یافت، این حقیره بقرار ذیل اقدام به تهیه این جزوه نموده است:

- ۱- سعی شده که تقسیم بندی هر مطلب طبق پاراگراف بندی حضرت ولی عزیز امرالله در ترجمه انگلیسی باشد تا درک مطلب آسانتر و رشته کلام نیز گسسته نگردد.
- ۲- در قسمت توضیحات شماره پاراگراف نیز ذکر گردیده تا دسترسی به اصل مطالب آسانتر باشد.

- ۳- تلاش شده که هر قسمت مربوط به موضوعی خاص انتخاب شود بنابراین تمام قسمت ها به یک اندازه نیستند و نسبت به طرح مطالب، پاراگرافهای بیشتر یا کمتری را شامل گردیده است.
- ۴- معنی لغات عربی در هر قسمت ذکر گردیده و سعی شده که در قسمتهای دیگر تکرار نشود، بنابراین دقت در یادگیری معنی لغات، نیاز بازنگری مجدد را برای مطالعه قسمت های بعد برطرف می نماید ضمن این که تلاوت و درک معنی سایر آثار مبارکه را نیز آسانتر می سازد.
- ۵- شماره سوره و آیه هر کدام از آیات قرآنی در قسمت معنی لغات ذکر گردیده و نیز ترجمه آیاتی که در متن کتاب ذکر نشده در همین قسمت، بفارسی ترجمه شده است.
- ۶- سعی شده که کلیه القاب از اسامی مبارکه حذف شود تا وحدت بین پیامبران خدشه دار نگردد.
- ۷- چون قصد ساده نویسی مطالب در قسمت توضیحات بوده است لذا سعی شده حتی المقدور از توضیح بوسیله آثار دیگر استفاده نشود. در خاتمه از کلیه فرزندان و نوه های عزیزم که در تهیه این مطالب مرا تشویق و راهنمایی فرموده اند مخصوصاً آقای ادیب حقیقت جو تشکر و قدردانی نموده از جمال اقدس ابهی اجر جزیل برای فرد فردشان آرزو دارم.

ذره بی مقدار

مهری وحدت حق (حقیقت جو)

شهر العزه ۱۷۱ بدیع - شهریور ماه ۱۳۹۳ - سپتامبر ۲۰۱۴

## مقدمه

زندگی انبیای الهی سراسر خواندنی و آموختنی است . در دوران کودکی و نوجوانی و جوانی با دیگر همسالان خود متفاوت است و از هوش و فراست او همگان تعریف می کنند و تمجید می نمایند تا آنکه بالاخره به دستور حضرت پروردگار مأمور می شود که راز درون را ظاهر کند و امر جدید و دیانتی تازه را به مردم ارائه نماید . از اینجاست که اختلافات ظاهر می شود . از والدین تا فامیل و بستگان و در نهایت همشهریها و هموطنان و سایر مردمانی که این پیام را دریافت می کنند به مقابله و معارضه بر می خیزند و بر علیه او قیام می کنند زیرا او با تعالیم جدیدش بنیان دیانت قبل را بکلی بهم می ریزد . اعتقادات چند صد ساله مردم را تغییر می دهد و برای مردم بسیار سخت و مشکل است که بتوانند او را قبول کنند . نهایتاً بعضی او را مجنون می خوانند و عده ای در صدد قتل او برمی آیند و نفوس اندکی از روی کنجکاوی و تعدادی برای بررسی به او نزدیک می شوند و اگر دارای قلب پاک و وجدان سالمی باشند پیام او را درک می کنند و مجذوب او و کلامش می شوند و حتی از جان و مال در راه اثبات حقانیت او دریغ نمی نمایند . بنابراین می توان گفت که علت اصلی

مخالفتها دقت نکردن و گوش ندادن و جهالت و تعصب است . حضرت باب و حضرت بهاءالله هم از این امر مستثنی نبوده اند .

حضرت باب در خاندانی تاجر پیشه اما روحانی و معنوی و از خاندان سیادت بدنیا آمدند . از همان کودکی آثار نبوغ و تفاوت با دیگر کودکان در ایشان ظاهر بود . وقتی از وجود پدر محروم گردیدند یکی از دائی های ایشان که به لهجه فارسی او را خال یا خالو می گفتند سرپرستی ایشان را بعهده گرفت . ایشان سه دائی داشته اند که به ترتیب بنامهای آقامیرزا سیدمحمد یا خال اکبر - آقامیرزا سیدعلی یا خال اعظم و آقامیرزا حسنعلی یا خال اصغر مشهورند . خال اعظم سرپرستی ایشان را قبول فرمودند و همیشه آثار بزرگی و مقام والای ایشان را احساس می کردند بطوری که اندکی بعد از اظهار امر به ایشان ایمان آوردند و در راه دیانت جدید تمام اموال و ثروت و بالاخره جان خود را فدا کردند و جزء شهدای سبعه طهران محسوب شدند خال اکبر نیز در دوران تجارت و اقامت حضرت باب در بوشهر متوجه این نبوغ ذاتی و علم ربانی و ایمان ملکوتی ایشان بودند اما بعد از اظهار امر نمی توانستند قبول کنند که خواهر زاده ایشان همان قائم موعودی است که مردم هزار سال است در انتظار او هستند . ولی به شرحی که بعداً خواهیم دید بالاخره ایمان آورده و تا آخر ایام حیات با خاندان خود ثابت و مستقیم باقی ماندند . خال اصغر هم که با وجود پذیرفتن ایمان و روحانیت آن حضرت ، ولی در ابتدا نمی توانست این موضوع را باور کند اما بالاخره او هم ایمان آورد اما تا آخر ایام حیات تقیه را لازم دانست و علناً مانند دو برادر دیگر دیانت خود را برملا نساخت .

کتاب مستطاب ایقان در پاسخ به سئوالات حضرت خال اکبر نازل گردیده و ایشان بعد از زیارت این اثر گرانها ابتدا به دیانت حضرت باب ایمان آورده و بعدها نیز در ظل دیانت بهائی قرار گرفتند . جهت تسهیل مطالعه این اثر مبارک این جزوه تهیه و تدوین گردیده تا علاوه بر معنی لغات و توضیح مطالب هر قسمت به زبان ساده ، شاید بتواند پیشکشی مناسب جهت نورسیدگان باغ معرفت باشد که با مطالعه آن اندکی به مفاهیم آن آشنا گردیده و بعدها خودشان به تکمیل معلوماتشان پردازند . مسلماً نویسنده به نقائص فراوان این جزوه بخوبی آگاه است و تلاش نموده بدون هیچ اظهار نظری فقط به توضیح مطالب از دیدگاه خود پردازد و البته منتظر راهنمایی و هدایت شما عزیزان برای رفع اشکالات آن می باشد و بسیار ممنون و سپاسگزار خواهد بود که از لطف و محبت شما بهره مند گردد .



### **شرح نزول کتاب مستطاب ایقان**

بعد از شهادت حضرت باب در تبریز، مادر حضرت باب دیگر طاقت و تحمل ماندن در شیراز را نداشتند. مخصوصاً در خانه ای که هر قسمت از آن یادگار خاطره ای از تنها فرزند دلبندهشان بود. از طرف دیگر این واقعه بعد از شهادت خال اعظم یعنی برادر ارجمندشان در طهران اتفاق افتاده بود که سبب پریشانی بیشتر ایشان گردید. لذا تصمیم گرفتند که به کربلا هجرت نموده و در آنجا اقامت نمایند تا بتوانند هر روز بیاد عزیزان خود به حرم حضرت سید الشهداء رفته و با دعا و مناجات و گریه وزاری، بر آلام خود غلبه نمایند. بعد از مدتی دو برادر دیگر والده حضرت باب یعنی خال اکبر و خال اصغر نیز عازم کربلا شدند تا علاوه بر زیارت اماکن متبرکه از خواهر خود هم دیدار و دلجوئی نموده و سبب تسکین خاطرشان گردند. لذا جناب سید محمد دائی بزرگ (خال اکبر) و جناب حاج میرزا حسنعلی دائی کوچک (خال اصغر) حضرت باب در سال ۱۲۷۸ هجری قمری عازم زیارت نجف و کربلا شدند و در مراجعت چندروزی را هم در بغداد توقف فرمودند. جناب سید محمد خال اکبر به اراده و اشاره جمال قدم بوسیله جناب حاجی سید جواد کربلائی به حضور مبارک مشرف شدند. ایشان

شخصی تاجر و با معلومات قوی اسلامی و سیدی عالیقدر بودند و نمی توانستند باور کنند که حضرت باب یا خواهرزاده شان، همان قائم موعود اسلام هستند که مردم انتظارشان را می کشند. و از طرف دیگر ایشان هم مانند سایر مسلمانان منتظر ظهوری بودند که با علامات خاص باید ظاهر می شد. در حالی که هیچکدام از علامت های ذکر شده در باره قائم ظاهر نشده بود. اما بعد از زیارت حضرت بهاءالله و شنیدن بیانات ایشان مبنی بر تحقیق و تحرّی بیشتر و درک عظمت ظهور حضرت باب قدری قانع شدند ولی هنوز سئوالات زیادی در ذهنشان بود. لذا حضرت بهاءالله از ایشان خواستند که سئوالات و ایرادهای خود را بنویسند تا انشاءالله جواب مناسب داده شود. جناب خال اکبر روز بعد به محضر مبارک مشرف شدند و یک یک سئوالات خود را مبنی بر: علامات ظهور موعود - مسئله خاتم النبیین - قیامت کبری - رجعت پیامبر و ائمه اطهار - لقاء الله در قیامت - مسئله تحریف کتب آسمانی - حشر و نشر در قیامت - زنده شدن مردگان و سایر مسائلی که در ذهن داشتند، بر روی کاغذی مرقوم نموده و به حضور مبارک تقدیم داشتند. حضرت بهاءالله نیز پاسخ ایشان را در مدت ۴۸ ساعت نازل و حضرت عبدالبهاء بیانات مبارک را به قلم معجز آسای خود در حین نزول نگاشتند و بعد از ۴۸ ساعت این رساله به حضرت خال اکبر که عازم بازگشت به شیراز بودند، تقدیم گردید. تاریخ نزول آن رساله، در سال ۱۲۷۸ هجری قمری مطابق با ۱۸۶۱ میلادی و ۱۲۴۰ هجری شمسی و قبل از اظهار امر علنی حضرت بهاءالله است. این رساله ابتدا بنام "رساله خالویه" معروف گردید و جناب خال اکبر با زیارت آن اطمینان قلب یافته و ایمان آوردند.

نسخه اصلی این کتاب که بعدها بنام کتاب ایقان ملقب گردید و به خط حضرت عبدالبهاء تحریر یافته بود در سال ۱۹۴۸ میلادی مطابق با ۱۳۲۷ هجری شمسی یعنی حدود ۸۷ سال بعد، بوسیله سرکار خانم فاطمه افنان نتیجه دختری جناب خال اکبر، به حضور حضرت ولی امرالله تقدیم گردید که در دارالآثار بین المللی بهائی واقع در کوه کرمل که در جوار مقام اعلی ساخته شده بود، گذاشته شد که البته تا ابد باقی خواهد ماند. در حاشیه های این کتاب به خط حضرت بهاءالله هم اصلاحاتی انجام گردیده است. حضرت عبدالبهاء در زمان نوشتن این کتاب، ۱۸ سال بیشتر نداشته اند. و البته از روی این کتاب در همان زمان نسخه برداری خطی هم شده اما اولین چاپ این کتاب به خط جناب مشکین قلم در بمبئی به سال ۱۳۱۰ هجری قمری صورت گرفته است. نسخه دیگری هم از کتاب ایقان به خط جناب زین المقربین از روی نسخه اصلی کتاب نوشته شده بود که در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۱۴ هجری قمری برابر با ۲۰ دیماه ۱۲۷۵ هجری شمسی و ۱۹ ژانویه ۱۸۹۷ میلادی به چاپ رسیده است.

### شأن و مقام کتاب مستطاب ایقان

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در توصیف این کتاب جلیل می فرمایند: "... کتاب مستطاب ایقان اقدم گنجینه ثمینه در بین آثار منزله از بحر مواج ظهور حضرت بهاءالله است... این منشور جلیل نمونه کامل از منشآت نثر فارسی است. دارای سبکی بدیع و لحنی ادیبانه و بنحو شایان واضح و مبرهن و مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوت و برهان بی نظیر و مقنع و در فصاحت و بلاغت بی عدیل و مثیل و کاشف نقشة

عظیمه الهیه جهت نجات عالم بشریه است. و در بین آثار بهیه و صحف  
قیمه بهائی پس از کتاب مستطاب اقدس اعظم و اشرف از کل محسوب  
است...".

اگر چه این کتاب به جهت دائی بزرگ حضرت باب یعنی جناب خال اکبر  
نازل گردید اما این فیض عظیم نصیب عموم اهل عالم شد که بتوانند با  
مطالعه و زیارت آن مشکلات خود را در مورد علاماتی که بصورت رمز و  
اشاره در کتابهای مقدسه سایر ادیان هم ذکر شده، رفع نمایند و به معرفت  
حقیقی و وحدت کل انبیاء دست یابند. حضرت بهاءالله نیز در این باره  
می فرماید: "...تشنگان صحراهای بعد را به بحر قرب دلالت نماید و  
گمگشتگان بیابان های هجر و فراق را به خیام قرب و وصال رساند..."  
حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع همچنین می فرماید: "... در این  
کتاب مقدس، شرایط سالکین سبیل معرفت و طالبین حقیقت تشریح و  
حقانیت امر حضرت باب و عظمت ظهور مبارکش اثبات و مراتب انقطاع و  
فداکاری و جانبازی تابعانش تقدیر... و معانی کلمات رجعت و قیامت و  
خاتمیت و یوم الجزاء و غیره تبیین گردیده و مراحل ثلاثه ظهورات ربانیه  
تعلیم و توضیح و معانی دقیقه مدینه الهی و تجدید این مدینه مقدسه یعنی  
شریعت الهیه در میعاد مقرر برای هدایت نفوس و تربیت اهل عالم تقریر و  
تفصیل شده و بطور کلی می توان گفت که در بین کتب و آثاری که از قلم  
ملهه شارع امر بهائی نازل گردیده کتاب مستطاب ایقان بنفسه نظر به حل  
مشاکل و غوامض آیات الهیه که لازال عدم فهم آن سبب تخالف و تنافر  
احزاب و امم عظیمه بوده اساس متین و استواری جهت وحدت ملل و نحل  
و ائتلاف اقوام و مذاهب متنوعه برقرار نموده است..."

کتاب مستطاب ایقان شامل دو باب است:  
باب اول در مورد انقطاع سالک الی الله برای رسیدن به مقصود و توجه  
کامل و عدم تقلید و هدایت عقل سلیم و....  
باب دوم: در سلطنت قائم و سایر مسائل متفرعه آن.  
در خاتمه کتاب نیز به بعضی از احادیث معتبر اسلامی که به منزله ادله  
تأییدیه است، اشاره فرموده اند و توضیحات لازمه را برای سائل شرح  
داده اند.

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى  
الباب المذكورُ في بيان أنَّ العباد لَنْ يَصِلُوا إِلَى شاطئِ بَحْرِ الْعِرْفَانِ إِلَّا  
بِالانْقِطَاعِ الصَّرْفِ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. قَدَّسُوا أَنْفُسَكُمْ  
يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصِلْنَ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ وَتَدْخُلْنَ فِي  
سُرَادِقِ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الْبَيْانِ مَرْفُوعاً.

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید  
نفوس خود را از جمیع شئون عارضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی  
گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سُبُحات  
جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه  
کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه  
قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات  
فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال  
و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او  
قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به  
عیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز به سر منزل  
بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد.

#### معانی لغات:

بسم ربنا...: بنام پروردگاران که بزرگترین بزرگان است  
الباب المذكور... مرفوعاً: این بابی که ذکر می شود در بیان این است که  
بندگان هرگز به ساحل دریای عرفان نخواهند رسید مگر با دست کشیدن  
کامل از تمام آنچه که در آسمانها و زمین است. پاک و مقدس نمائید  
نفس های خود را ای مردمان روی زمین. شاید به مقامی که خداوند

برایتان مقدر فرموده برسید و البته در سراپرده ای که خداوند آن را در آسمان بیان (شریعت بیان) برافراشته داخل شوید.

سالکین: پیروان - روندگان - در اصطلاح عرفا کسی را گویند که از نفس و هوی بگذرد و در مقامات سلوک قدم گذارد و به تأیید الهی از هفت وادی بگذرد تا به سرمنزله مقصود برسد - در امر مبارک منظور کسی است که برای شناختن حق که همان مظهر ظهور است خود را آماده نماید و از اوهام و تقالید بگذرد و با تفکر و توکل به فضل الهی قدم در راه تحقیق نهد.

سبیل: راه - طریق - حجت - دلیل

طالبین: طلب کنندگان - خواهان - جویندگان - در اصطلاح صوفیه، جوینده راه عبودیت

کؤوس: جام ها - لیوان ها - ظرف ها

ایقان: محقق ساختن - به یقین رسیدن - بی تردید باور کردن - بی گمان دانستن

نفوس: روحها - جانها - اشخاص - حقیقت هر چیز - نیت و قصد

شئونات: حالات - امر بزرگ و مهم - طبع ها - رفتارها - قدر و منزلت - حاجت ها - نیازها

عرضیه: امر بی دوام و بی بقا - غیر قائم بذات - متاع دنیا - هر آفت و بلائی که عارض گردد

استماع: شنیدن - گوش کردن

اقوال: سخن ها - گفتارها - عقائد و نظریات (جمع قول)

ظنون: افکار غیر قابل اطمینان - مورد ظن و گمان - تهمت ها و افتراءات  
 - عدم یقین  
 متعلقه: درآویزنده به او - علاقمند به او - وابسته به او - در فارسی،  
 دارائی - خویشاوند  
 سبحات جلال: یعنی پرده های با شکوه - مسائلی که مانع مردم از شناسائی  
 مظهر ظهور و حقیقت می شود. (مثل کلمه خاتم النبیین)  
 تعلق: علاقه - دلبستگی یافتن - دلبستگی داشتن  
 فائیه: نیست شونده - نابود شدنی - ناپایدار  
 متوکلین... الیه: کسانی که به او اعتماد می کنند و به آنچه موجب تقرب  
 الهی است عمل می کنند  
 تجلی: نمودار شدن - رخ نمودن - جلوه گر شدن - در اصطلاح عرفانی،  
 آشکاری و نموداری حق - جمع آن تجلیات  
 اشراق: برآمدن آفتاب - درخشیدن - روشن شدن - مجازاً بمعنی الهام  
 (جمع آن اشراقات)  
 شمس: خورشیدها - آفتابها - مفرد آن شمس - منظور انبیای الهی  
 عرفان: شناختن و پی بردن - دانستن - درک کردن - اقرار و اعتراف کردن  
 - شناسائی حق - خدا شناسی - شناسائی و بینش معنوی  
 ظهور: آشکار گردیدن - پیدا شدن - در آمدن از خفا  
 فیض: بسیار زیاد - پر عطا و پر احسان - آب بسیار - در اصطلاح  
 صوفیه القای امری است به قلب بدون اکتساب و زحمت تحصیل - باران  
 غیب: آنچه بر انسان پوشیده و مخفی باشد - ناپدید - راز - شک - رتبه  
 احدیت



متناهی: باخر رسنده - واصل شونده - منع و نهی کننده - آنچه که آخر دارد

افعال: کارها - اعمال - کردارها - (مفرد آن فعل)

معرفت: شناسائی و ادراک حقیقت هر چیز - همچنین به معنی علم - دانائی

رب العزه: خداوند عزت - حضرت پروردگار

عیون: چشم ها - بینائی - سرور و مهتر - چشمه ها - محل ظهور آب چاه یا قنات

فائز: پیروز - چیره وغالب - به مقصود رسیده - نائل

بقاء: دوام آوردن - باقی ماندن - ثابت ماندن - خلود

قرب: نزدیکی

مرزوق: روزی داده شده - بهره مند و برخوردار - به رزق رسیده

### توضیح آیات ۱-۲:

خلاصه و جوهر این باب انقطاع خالص است یعنی تقدیس انسان از تمام آنچه که موجود است. از مقامات مختلفه یعنی ثروت و قدرت و شهرت و بالاخره هر چیزی که سبب دوری قلب انسان از خداوند می شود. البته منظور گوشه نشینی و ترک دنیا نیست بلکه دل نبستن به دنیا و ظواهر آن است. حضرت بهاءالله دو گروه یعنی طالبین ایمان و سالکین ایقان را مورد خطاب قرار داده اند. گروه اول یا طالبین ایمان به کسانی گفته می شود که خواهان ایمان هستند و آن را از دست هر کسی که عطا کند بدون تحقیق و بررسی و حتی از روی تقلید از آباء و اجداد خود می پذیرند. اما گروه دوم

یعنی سالکین ایقان کسانی هستند که در جستجوی حقیقت حرکت می کنند و تا به یقین کامل نرسند امری را نمی پذیرند و از تحری حقیقت باز نمی مانند. کارشان جستجو و شناخت حقیقت است نه تقلید و پیروی کورکورانه. بنابراین هر دو گروه یعنی طالبین ایمان و سالکین ایقان باید ابتدا خود را از هر آلودگی پاک و مقدس نمایند تا بتوانند در سراپرده دیانت جدیدی که خداوند برای این ایام نازل فرموده (یعنی دیانت حضرت باب) وارد شوند و حقایق الهیه را درک نمایند. حضرت بهاءالله در کتاب دریای دانش در مورد چگونگی انقطاع می فرمایند: "... ای احمد چشم ودیعه من است او را به غبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر وجود من است او را به اعراض مشتتهیه نفسیه از اصغای کلمه جامعه باز مدار... قلب خزینه من است لئالی مکنونه آن را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار...." یعنی این چشم و گوش یک امانت الهی است برای دیدن و شنیدن حقیقت و درک کلمات الهی نه برای دیدن ظواهر زندگی و شنیدن غیبت ها و تهمت های ناروا. قلب جایگاه عشق و محبت خداوندی است نه محل امیال و آرزوهای بی ثمر و نفرت ها و کینه های بیفایده دنیای فانی. پس اولین قدم پاک کردن و مقدس نمودن وجود خودمان از هر نوع آلایش نفس و هوی است. زیرا با قلب و روح آلوده به انواع و اقسام خرافات و تعصبات و اوهام، البته معرفت حق غیر ممکن است. بنابراین اگر توانستیم این مرحله را بگذرانیم، آنگاه باید با کمک عقل و فکر و توکل به خدا و طلب یاری از او، قدم در راه تحقیق گذاریم و به حقایقی که می خواهیم دسترسی پیدا کنیم. در قدم بعد، باید بتوانیم بر تمام روابط دوستی و دشمنی با دیگران غلبه نمائیم زیرا ممکن است محبت و دوستی

با کسی یا چیزی انسان را بطرف خود بکشاند و یا نفرت و دشمنی سبب دوری و منع او از تحقیق گردد. به همین جهت است که حضرت بهاءالله در کتاب آیات الهی می فرماید: "... ملاحظه کن پلک به این رقیقی که مشاهده می شود اگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمین و آنچه در اوست از اشجار و انهار و بحار و جبال و اثمار و الوان و ماعندهم محروم و ممنوع ماند. حال اگر حجاب غلیظ ظنون بر قلب وارد شود چه خواهد نمود. از حق بطلب کل را از حجابات مانعه مقدس فرماید که شاید به مقصود از خلقت پی برند و به عرفان کنز مکنون محتوم فائز شوند..."

سپس علت این همه تأکید را هم توضیح داده و می فرماید اگر بخواهیم گفتار و کردار و رفتار مردم را دلیل و میزان معرفت حق قرار بدهیم هرگز به سرمنزل مقصود نخواهیم رسید. زیرا هر کس برای خودش دین و عقیده ای را انتخاب نموده و یا با تقلید از اجدادش آن را پذیرفته و برای هر کارش هم نوعی دلیل همراه با تعصب دارد که جز تقلید کورکورانه و تعصب جاهلانه چیز دیگری نیست و تنها کاری که می تواند انجام دهد انتخاب عالم یا پیشوائی است که می خواهد از او تقلید نماید. و از آنجا که تعداد این علماء بسیار زیاد است، لذا اولاً راه و روش هر کدام مختلف است و انسان نمی داند کدامیک را باید انتخاب کند که صحیح باشد؟ ثانیاً عقل و شعور و فهمی را که خداوند به انسان عنایت فرموده به چه کار می آید؟ این است که باید خودش کمر همت بریندد و از خداوند هم طلب تأیید نماید و به تحقیق پردازد تا بتواند بسرمنزل مقصود واصل گردد. حضرت بهاءالله می فرماید: " باید از جمیع شئون عَرَضیه پاک و مقدس گردد." عَرَض به چیزهائی گفته می شود که فطری نیست و بعداً به فطرت اصلی

اضافه شده مثلاً فطرت و ذات گچ سفید است همیشه سفید است حال اگر کمی رنگ صورتی یا آبی و یا هر چیز دیگر به آن اضافه شود این اضافه بر آن گچ عارض شده است. یا انسان سالم خلق شده حال اگر به نوعی بیماری مبتلا شود این بیماری عارض شده. بنابراین باید از هر چیزی که در دوران زندگی بدون تحقیق و بررسی پذیرفته ایم یعنی بر ما عارض شده، خود را پاک و منزّه نموده و با قلب پاک و روح مقدس شروع به تحقیق نمائیم. مبدا علم علماء، ثروت ثروتمندان، قدرت دولتمردان و یا شهرت مردمان و یا ایمان آباء و اجدادی و حتی ثروت و شهرت خانوادگی، سبب ترس و وحشت ما شده و مانند پرده و حجابی مانع از شناخت ما گردد. زیرا هر یک از این حجابها می تواند انسان را از حقیقت دور نماید. حال اگر توانستیم خود را از تمام این اوهام و خرافات و عوارض که ذکر گردید پاک و مقدس نمائیم، آنوقت لایق درک حقایق الهی خواهیم شد و نور ایمان می تواند قلب و روح ما را روشن سازد میزان و معیار تمام حقایق هم کتب مقدسه الهیه و تعالیم انبیاء است نه سخنان عالم و کشیش و یا سایر مردمان. زیرا اگر انسان بخواهد به گفته ها و شنیده های دیگران اهمیت بدهد هرگز به مقصود نخواهد رسید پس باید قلب و روح را از تمام گفته ها و شنیده ها پاک نمود و فقط به اصل تعالیم که از مرکز وحی نازل شده توجه داشت تا به مقصود حقیقی رسید.

ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرع‌ها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد جمیع تکذیب می نمودند و از لقاء او که عین لقاءالله است احتراز می جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است. حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بود. و به قسمی هم اعتراض می نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است. و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت. چنانچه می فرماید: "یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ." و در مقام دیگر می فرماید: "وَهَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لَیَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لَیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ." و همچنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیّه و سماء عزت ربّانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطه عباد است و اولوا الأفتدیه و صاحبان بصر را سوره هود کفایت می کند. قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید، شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از مائده منزله قدسیه باقیه. اگر بر ابتلای انبیاء و علّت و سبب اعتراضات عباد بر آن شمس هویّه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین

خود و امرالله محکم تر و راسخ تر شوید. لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملاً در این الواح ذکر می شود تا معلوم شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع عزّت وارد می آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است. شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علماء و جهّال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید.

### معنی لغات:

ناظر: نظرکننده - بیننده - تماشاچی - مدیر و سرپرست - مسئول مؤسسه  
اعالی: اشخاص بلند قدر - اشخاص بلند مرتبه  
ادانی: مردم فرومایه - مردم زبون و پست - نزدیکان و نزدیکتران  
اوان: وقت - حین - زمان  
مترصد: چشم براه - منتظر - مترقب  
تضرع: زاری کردن - خواری و فروتنی کردن - ابتهال کردن  
سرادق: سراپرده - چادر بزرگ - خیمه بزرگ - دخان و غبار برخاسته و احاطه کرده  
عرصه: میدان - فضای جلو یا اطراف عمارت - در اصطلاح متداول، زمین هر خانه یا ملک آن  
ابواب: درها - دربها - مفرد آن درب است  
مفتوح: گشوده شده - باز شده - فتح شده - حرفی که فتحه دارد  
غمام: ابرها - هیکل انسانی و جسم عنصری مظهر امرالله و صفات و شئون بشری ایشان - آنچه که مخالف امیال و انتظارات مردم باشد مثل تغییر احکام و تبدیل شرائع و غیره

مکرم: کرامت - بزرگی - کریم و نیکوکار - بزرگی و کرم  
مرتفع: عالی (شونده) - پیشی گیرنده - برطرف شونده - در فارسی، عالی  
- بلند - بالا

مرتفع: عالی - بلند - پیشی گرفته - برطرف شده و زائل  
لقاء الله: دیدار خدا که مقصود لقاء مظهر الهی و عرفان اوست که لقاء او  
عین لقاء الله است

احتراز: پرهیز کردن - دوری جستن از کسی یا چیزی  
تفصیل: از یکدیگر منفصل و جدا کردن - شرح دادن - بریدن - جدا کردن  
کتب سماویه: کتابهای آسمانی  
مسطور: نوشته شده

تأمل: دقت کردن - اندیشه کردن - در فارسی به معنی درنگ کردن و صبر  
نمودن

تقریر و تحریر: گفتن و نوشتن  
عاجز و قاصر: ناتوان و گناهکار

مظاهر قدسیه: پیامبران الهیه - محل های ظهور پاکی و تقدیس  
مطالع احدیه: پیامبران الهیه - محل های طلوع احدیت

اعتراض: ایراد گرفتن - قبول نکردن - عرضه کردن - منع کردن (در  
فارسی به معنای عیب گرفتن - ایراد گرفتن - تعرض نمودن)  
انکار: نشناختن - نفهمیدن - ادراک نمودن (مفرد آن نکر است)  
احتجاج: ایراد گیری و انکار کردن - حجت و دلیل آوردن - مجادله کردن  
ناس: مردم

یا حسره...: ای دریغ بر بندگان که نیامد ایشان را هیچ رسولی مگر آنکه او را مسخره می کنند. قرآن کریم - سوره یس (۳۶) - آیه ۳۰

و همت کل...: هر امتی قصد کردند که رسولشان را بگیرند و به باطل با او مجادله کنند (با سخنان بیهوده با او بحث و جدل نمایند) تا به آن وسیله حق را ناچیز گردانند. قرآن کریم - سوره مؤمن (۴۰) - آیه ۵

مُنزله: نازل شده - وحی شده

صمدانیه: خدائی - الهی - منسوب به صمد که از اسماء الهی است

سما: آسمان - فلک - بالا و فوق و اعلاى هر چیز

ربانیه: منسوب به ربّ - الهی - خدائی - پروردگاری - عالم دینی

حد احصاء: اندازه قابل شمارش

احاطه: درمیان گرفتن - درک کامل نمودن - در امری مهارت و اطلاع داشتن

عباد: بندگان

اولوالافئده: صاحبان قلوب - صاحبدلان - مردم صاحبدل

بصر: چشم - بینائی - حس بینائی

فطرت اصلیه: سرشت اصلیه - طبیعت اولیه - طینت و نهاد اصلیه - صفت و سرشت اولیه

تدبّر: تفکر و از روی عقل کارکردن - اندیشه در کار نمودن - به عواقب نظر نمودن

بدائع: چیزهای نو و تازه و عجیب - شگفتیها

رد و تکذیب: قبول نکردن و رد نمودن - بازگردانیدن و دروغ پنداشتن - منع کردن و نادرست خواندن - منصرف کردن و انکار نمودن



کلمات نفی: کسانی که حقیقت را انکار می کنند - اهل کفر و انکار حق  
 نفسانیه: هواهای نفسانی - هواهای شیطنیه  
 وحدت: یکتائی - یگانه بودن - اتحاد و اتفاق کامل  
 زلال: آب صاف و گوارا - صافی و شفاف  
 لایزال: پیوسته - همیشه - دائم - باقی - ابدی  
 اثمار: میوه ها - نتایج - فایده ها - نتیجه و ثمر دادن  
 شجره: درخت - درخت واحد  
 ذی الجلال: صاحب جلال - دارای بزرگی - خداوند  
 انفس: نفس ها - مجازاً کلام و سخنان و تأثیرات بیان  
 مجرد: منقطع از ماده (عقل - روح...) فارغ از شئون دنیا - خالی از زوائد  
 مائده منزله: غذا و طعام نازل شده - رزق روحانی و معنوی - غذای  
 فرو فرستاده شده  
 قدسیه: پاک و منزّه شده - مقدسه  
 ابتلاء: در بلا افتادن - گرفتاری در رنج و تعب - امتحان - آزمایش  
 اعتراض: ایراد گرفتن - قبول نکردن - عرضه کردن - منع کردن  
 هوّیه: حقیقت و ذات هر شیئی - هستی و وجود منسوب به هو - ماهیت -  
 باطن - در آثار عرفانی، ذات مطلق باری تعالی است  
 صفات احدیه: صفات خدائی  
 راسخ: ثابت - محکم - استوار - پابرجا  
 مجملاً: مختصراً - کلامی که در معنی نیاز به بیان و تفسیر باشد  
 الواح: صفحات - کتابها - آثار خطاییه طلعات الهیه

مبرهن: با دلیل وبرهان - ثابت شده با حجت و برهان - در فارسی، واضح  
و آشکار

اعصار: زمانها - دوره ها - روزگاران

اقران: قرن ها

مظاهر قدرت: محلّهای ظهور قدرت - پیغمبران الهی

مطالع عزت: محلّهای طلوع عزّت - در وصف انبیای الهی آمده که محلّهای

عزّت الهیه می باشند

منفعل: اثر پذیرنده - متأثر - شرمنده - خجل - مورد وقوع فعل یا نتیجه

هر عمل

اعراض: رو برگردانیدن - اجتناب و کناره گیری کردن - دوری نمودن

مضطرب: متحرک - متغیّر و منقلب - مختل و پریشان - آشفته و پریشان

### توضیح آیات ۶ - ۳:

در این قسمت حضرت بهاءالله توجه انسان را به ادیان قبل در هنگام ظهور موعودشان متوجه ساخته و می فرمایند که این مردمان در تمام دعاهای خود با تضرع و زاری از حق می خواستند که موعودشان ظاهر شود اما وقتی موعودشان ظاهر می شد او را مطابق با میل و سلیقه خود نمی یافتند و او را قبول نکرده و باور نمی نمودند که این شخص که مثلاً از فامیل یا بستگان آنان است و یا همشهری و یا همکار و همسایه آنان است، همان موعودی است که قرن‌ها به انتظارش بوده اند و در حالی که همگی اقرار بر بزرگی و صداقت و پاکی طینت او داشتند اما نه تنها او را نمی پذیرفتند بلکه آنقدر رفتارهای نا شایسته انجام می دادند که زبان از ذکرش قاصر

است و قلم از نوشتن آن همه ظلم شرم دارد. بطوری که در قرآن کریم می فرماید: ای حسرت و افسوس بر این مردمان، زیرا هر وقت پیامبری برای آنان فرستاده شد یا او را مسخره کردند و یا او را دروغگو خواندند و یا او را کشتند. و در سوره مؤمن هم می فرمایند که هر وقت پیغمبری از طرف خدا برای هدایت مردم برگزیده شد او را گرفتند و اذیت و آزار رساندند و با او به جدال پرداختند تا مانع هدایت او شوند. ملاحظه کنید که در قرآن کریم به چه صراحتی از این ظلمها نام برده اند. سپس حضرت بهاءالله می فرمایند اگر این مسلمانان می خوانستند حقیقت را بفهمند و در جستجوی آن بودند، سوره هود برایشان کافی بود. زیرا در این سوره مصائب و بلائی که به هر کدام از پیامبران وارد شده ذکر گردیده است. حضرت بهاءالله می فرمایند: این است نصیب انفس مجرده از مائده منزله قدسیه باقیه. یعنی انبیای الهی و پیروان ایشان جز بلایا و مصائب نصیبی از این دنیا ندارند. به همین جهت است که اکثر مردم در نهایت غفلت، به محض ظهور حضرت باب، به فرمان دولت و فتوای علماء، علیه آن حضرت قیام کردند. چه دروغها و افتراءات که بر آن حضرت و پیروان ایشان بستند بطوری که تمام ایام حیات مبارکشان را در زندان یا تبعید گذراندند و بالآخره هم به شهادت رسیدند و تعداد زیادی از پیروانشان نیز از همین مائده نصیب برده و هنوز هم می برند. علت اعظم این رفتار، تعصب جاهلانه و بدون تحقیق و تقلید کورکورانه از علماء وقت است که بدبختانه هنوز هم ادامه دارد. بنابراین اگر کسی با دیده بصیرت و تفکر و بدون تعصب و خرافات و به فطرت اصلی خودش به این امور نگاه کند، متوجه می شود که چرا مردم بعد از آن همه تضرع و زاری نتوانستند

موعود خود را بشناسند و به او ایمان بیاورند در این صورت ممکن است که از خواب غفلت بیدار شوند و به معرفت و شناخت مظهر ظهور پی ببرند و از حکمت های الهی و ثمرات این معرفت حقیقی بهره مند شوند و وقتی حقیقت را یافتند، در دین و ایمان خود هم ثابت تر و استوارتر خواهند شد. لذا داستان ظهور بعضی از انبیای قبل را ذکر می فرمایند و بلاهائی را که کفار و علمای زمان بر سر هر کدام از آنان وارد آوردند بصورت خلاصه بیان می فرمایند تا عبرتی باشد برای آیندگان و نشان دهند که در ادیان قبل هم این امور واقع شده و منحصر به زمان حضرت باب نیست. لذا وقتی مردم متوجه شوند که این اعتراضات علماء و جاهلان زمان همیشه بوده و خواهد بود و نباید توجه به آن سبب دوری از شناخت مظهر امر شود و آنان را مضطرب و ناراحت نماید، آن وقت نه تنها به عظمت این ظهور پی خواهند برد بلکه سبب می شود که ایمانشان ثابت تر و استوارتر گردد و به ایقان مبدل شود.

و از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود. و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او می نمودند. و چه مراتب سخریه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه می فرماید: "كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ" و بعد از مدّت ها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بدا شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علت ظهور بدا اعراض می نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا می رسد. تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگرچهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است. تا آنکه بالاخره نداء "رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا" از جان بر کشید. حال قدری تأمل باید که سبب چه بود در این مدّت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؟ و دیگر چرا در وعده های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود؟ بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حقّ از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. چنانچه فرمود: "الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ."

### معنی لغات:

نوحه: گریه و زاری - فریاد و شیون - در فارسی به مرثیه و شعری که در سوگواری می خوانند گفته می شود و نوحه خوانی به همین معناست  
وادی ایمن: سرزمین مقدس - سرزمین مقدسی که کوه طور در آن واقع شده و حضرت موسی از آنجا وحی الهی را شنید - در اصطلاح صوفیه طریق تصفیه دل است - و در مقامی وحدت مطلق الهی  
اجابت: پذیرفتن خواهش - پاسخ دادن - قبول کردن  
ایذاء: آزار رساندن - اذیت کردن  
سخریه: ریشخند - استهزاء - تمسخر  
استهزاء: مسخره کردن - کسی را دست انداختن - ریشخند زدن  
کنایه: کلام یا کلمه ای است که برای رساندن معنایی غیر از معنای ظاهری خودش بکار رود مثل زبان دراز - گردن کلفت که به معنایی غیر از درازی زبان و کلفتی گردن است  
و کَلَّمَا...تَعْلَمُونَ: و هرگاه جماعتی از قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند. خداوند فرمود: اگر ما را مسخره می کنید بدرستی که ما نیز شما را مسخره می کنیم همانطور که شما مسخره می کنید پس بزودی خواهید دانست. قرآن کریم - سوره هود (۱۱) - آیه ۳۸ و ۳۹  
انزال: نازل کردن - فرود آوردن - گاهی کنایه از پیروی شهوات و ارتکاب گناهان

نصر: کمک و یاری - در فارسی بمعنی غلبه و پیروزی  
بدا: تغییر یافتن حکم - پیدا شدن رأی جدید در مقابل رأی قدیم - در اصطلاح بهائی عبارت است از تغییر شریعت قبلی و ظهور پیغمبر جدید با

احکام و قوانین جدید که کل نشانه قدرت و فضل الهی است. در نظر شیعه، عبارت است از وعده ای که خداوند بدهد اما به آن وفا نکند ولی اهل سنت به بدا معتقد نیستند. قاموس ایقان - جلد ۱ - صفحه ۲۴۹

معدود: شمرده شده - محسوب گردیده و تصور شده - در فارسی به معنی کم و اندک

رب...دیّارا: ای پروردگار من، هیچیک از کافران را بر روی زمین زنده مگذار. قرآن کریم - سوره نوح (۷۱) - آیه ۲۶

احتراز: پرهیز کردن - دوری جستن از کسی یا چیزی

قمیص: پیراهن

خَلع: جامه های مزین

ادبار: اعراض نمودن - پشت کردن - روی گرداندن - نگون بختی - سیه روزی

مقبّلین: مؤمنین - اقبال کنندگان - روی آورندگان

اسرار: رازها - امور پنهان - قسمت خوب و خالص هر چیز (مفرد سر)

طیب معنوی: بوی خوش معنوی

ضلالت: گمراهی - ازراه دین و حق خارج شدن

شقاوت: بدبختی - ضد سعادت - شدت سختی

الم...یفتنون: آیا فکر کردید که مردمان به حال خودشان وا گذاشته می شوند که بگویند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده نشوند؟. قرآن کریم - سوره

عنکبوت (۲۹) - آیه ۲

## توضیح آیات ۸ - ۷:

از جمله پیامبرانی را که ذکر فرموده اند حضرت نوح است. در قرآن کریم در سوره هود داستان حضرت نوح ذکر شده است و خلاصه آن این است که حضرت نوح ۹۵۰ سال مردم را به خدا پرستی دعوت کرد اما مردم قبول نمی کردند و دائماً او و پیروان اندکی را که داشت اذیت و آزار می رساندند بقدری که دیگر تحمل نداشتند. لذا خداوند دستور داد که حضرت نوح برای خود و پیروانش یک کشتی بسازد تا بتواند از طوفان بلایا در امان باشند. ولی باز هم کفاردست بر نداشتند و هنگامی که حضرت نوح مشغول ساختن کشتی بود او و پیروانش را مسخره می کردند. آن حضرت هم به دشمنان می فرمودند که امروز شما ما را مسخره می کنید اما ما هم روزی شما را مسخره خواهیم کرد و این موضوعی است که بزودی خواهید فهمید... چند مرتبه هم خداوند وعده پیروزی به حضرت نوح و پیروانش داد اما هربار این وعده ها انجام نشد و به تأخیر افتاد و سبب گردید که همان پیروان اندک هم از کنار او متفرق شدند بطوری که حدود ۴۰ نفر یا بروایتی دیگر ۷۲ نفر باقی ماندند. و بالاخره حضرت نوح از شدت ناراحتی، از صمیم قلب فریاد کشید که خدایا همه این کفار را از روی زمین بردار و نابود کن. این دفعه خداوند به دعای حضرت نوح پاسخ داد و طوفانی برخاست و همه را نابود کرد مگر کسانی که در کشتی حضرت نوح پناه آورده بودند. این خلاصه آیات قرآن کریم بود که حضرت بهاءالله عیناً در کتاب مستطاب ایقان جهت تذکر و آگاهی ذکر فرموده و سپس به بررسی آن پرداخته اند که توجه کنید و ببینید که چرا وقتی خداوند برای هدایت مردم به کارهای خوب و پسندیده پیامبری را



می فرستد، مردم این همه اذیت و آزار به او می رسانند؟. و از طرف دیگر با تمام این مشکلاتی که پیامبر جدید در بین مردم دارد چرا خداوند همین پیروان اندک را امتحان می کند یعنی وعده ای را می دهد و به آن عمل نمی کند که این هم یک مسئله جدید برای نافرمانی همین پیروان کم و اندک بشود؟ اینها مسائلی است که انسان باید در باره آن فکر کند و بفهمد که امتحانات الهی همیشه و در همه حال برای مؤمنین هم هست تا مغرور به ایمان خود نشوند و بر دیگران فخر نروشند و بدانند که ممکن است با یک تردید و دودلی در زمره کفار قرار گیرند. و این امتحانات الهی همیشه در بین مردمان بوده و هست تا تفاوت نور از ظلمت، حق از باطل، هدایت از ضلالت، گل از خار معلوم و مشخص شود. داستان حضرت نوح در قرآن کریم به جهت تذکر و تنبّه مردم ذکر شده تا همان رفتار و اعمال را نسبت به موعود خود روا ندارند و حضرت بهاءالله آن را برای عبرت همگان در کتاب ایقان ذکر کرده اند و الا هدف خداوند در قرآن کریم، داستان پردازی و قصه گوئی که نبوده و تکرار آن در این کتاب هم فقط بجهت حضرت خال اکبر نیست بلکه هدف بیداری تمام مردم در ادوار مختلف است. متأسفانه علمای اسلام به معنی و مفهوم آیات مبارکه پی نبردند و تفسیر نمودند که اولاً آن حضرت ۹۵۰ سال عمر نمود و در تمام این مدت مردم را بسوی خدا دعوت کرد. ثانیاً، به ساختن کشتی مشغول بود. در حالی که این بیانات دارای تفاسیر مهمه ای است که فقط انبیای الهی می توانند آن را توضیح دهند و الا سبب مشکلات متعددی خواهد شد. به هر حال باید گفت که آن حضرت از حین تولد به دعوت ناس نپرداخته اند. بلکه مقصود از ۹۵۰ سال دوران شریعت آن حضرت

بوده است. در کتاب امر و خلق می نویسد: یکی سؤال از عمر طولانی در ایام قدیم نمود. حضرت عبدالبهاء فرمودند: "... آنچه در خصوص عمرهای طولانی در بعضی کتب حکایات است به اصطلاح و قواعد دیگر بوده مثل این که طول سلسله و عائله ای را به اسم شخص می نوشتند ولی بعد مردم دوام عائله ای را طول عمر شخص می فهمیدند." و در جای دیگر می فرمایند: "... ای بنده جمال ابهی آنچه ذکر امتداد حیات سلف است امری است اعتباری نه به حسب اصطلاحی در این ایام. زیرا در ازمنه قدیمه سنین مختلفه بوده بعضی یک دوره ماه را یک سال می شمردند و بعضی دوره آفتاب را و همچنین دوره کواکب سیاره را یک سال می نامند مثلاً سنه قمری، سنه شمسی و... که عبارت از مدت دوره این کواکب است و الا ایام همین است که واضح و پدید است نهایت آنکه اجسام پیشینیان از جهت معیشت بسیطه، قویه بوده و بنیه شدید تر... " حال اگر بخواهیم به علت ذکر آن در قرآن کریم عمر حضرت نوح را ۹۵۰ سال بحساب آوریم می توان تصور نمود که ممکن است مبدء تاریخ در زمانهای بسیار دور با زمان بعد از آن متفاوت بوده یعنی مثلاً طلوع و غروب ماه را یک دوره محسوب داشته اند و یا عمر شریعت آن حضرت ۹۵۰ سال طول کشیده ولی مردم به نام عمر نوح نوشته اند. ثانیاً مقصود از ساختن کشتی، ساختن شریعت است. چنانکه حضرت بهاء الله نیز شریعت الله را به سفینه حمراء تشبیه نموده اند که اهل بهاء با ورود در این سفینه مورد حفظ و حمایت حق خواهند بود. به هر حال مسئله مورد توجه این است که هر پیامبری در دوران نبوت خود گرفتار انواع رنجها و اذیت ها بوده و خواهد بود و این امر منحصر به یک یا دو پیامبر نیست بلکه همه گرفتار مردم نادان و جاهل

هستند زیرا اگر این مردم کافر نبودند که نیازی به ارسال رسول نبود. برای همین است که انسانها مورد آزمایش قرار می گیرند و این امتحانات الهی همیشه بوده و خواهد بود تا تفاوت بین مؤمن و کافر آشکار شود و همه بتوانند خودشان را بشناسند و یا بشناسانند. و البته در این راه با مشکلات بسیار مواجه خواهند شد و نباید گمان کنند که به راحتی می توانند ایمان جدید خود را حفظ کنند زیرا دشمنان هم آرام نخواهند نشست و همانطور که مظاهر مقدسه در این راه با صدمات فراوان روبرو می شوند البته مؤمنین هم بی نصیب نخواهند بود. پس اگر فقط بگویند مؤمن شدم و یا ایمان آوردم کافی نیست و خداوند انسان را بحال خود رها نمی کند. بلکه باید بدانند که امتحانات الهی را در پیش دارند و در همه حال مراقب باشند که مردود نگردند.

و بعد از نوح جمال هود از مَشْرَق ابداع مَشْرَق شد و قریب هفتصد سنه او ازید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود. و چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید. "و لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا." و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر به اوامر الهی و نهی از مناهی می فرمود، ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد. و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود. با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز به مدینه احدیه دعوت نمی نمود. چنانچه می فرماید: "و إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ" "إِلَى آخِرِ الْقَوْلِ: "قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ". و هیچ فائده نبخشید تا آنکه به صیحه ای جمیع به نار راجع شدند. و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقی دعوت فرمود. هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیارورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید إلی الذین هُمْ انْقَطَعُوا بِكُلِّهِمْ إِلَى اللَّهِ و عَرَجُوا بِجَنَاحِي الْإِيْقَانِ إِلَى مَقَامٍ جَعَلَهُ اللَّهُ عَنِ الْإِدْرَاقِ مَرْفُوعًا. و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد. و بعد از حکایت نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است.

معنی لغات:

مَشْرَق: محل اشراق و طلوع خورشید - خاور - محلی که خورشید بر آن بتابد

مُشرق: اشراق کننده - پرتو افشان - آشکار - تابان  
 أو أزيد: یا زیادتر  
 رضوان: رضا و پسند و قبول - بهشت - باغ بهشت  
 ذی الجلال: صاحب جلال  
 غیث هاطل: باران ریزان  
 کثرت: زیادی - بسیاری  
 اهتمام: کوشش در کاری نمودن - همت گماشتن - غمخواری کردن -  
 محزون شدن  
 اغماض: چشم بر هم گذاشتن - بستن چشم - چشم پوشی کردن از  
 حقیقت  
 ولایزید... خسارا: کفر ورزیدن کافران چیزی را زیاد نمی کند جز زیان  
 رساندن بخودشان را. قرآن کریم - سوره فاطر (۳۵) - آیه ۳۹  
 شریعه: دیانت - آئین الهی - مجموعه احکام و تعالیم الهی - آستانه -  
 محل برداشت آب از نهر یا رودخانه  
 باقیه: جاوید - پاینده - ثابت و برقرار  
 اوامر: دستورات - امرها - فرمانها  
 مناهی: نهی شده ها - کارهایی که خداوند آنها را نهی کرده - اعمال خلاف  
 شرع  
 جمال ازلی: جمال همیشگی - مقصود مظهر امر الهی  
 ناس: مردم - مردمان - آدمی - آدمیان  
 مدینه: شهر - خادمه - نام شهری بسیار مهم در شمال شرقی مکه که در  
 قدیم یثرب نامیده می شده

و إلى...القول: و برادرشان حضرت صالح را برای قوم هود فرستادیم. او گفت: ای قوم، خدا را بپرستید. برای شما غیر از او خدائی نیست. تا آخر بیان مبارک. قرآن کریم - سوره هود (۱۱) - آیه ۶

قالوا...مریب: گفتند: ای صالح، قبل از این ما بتو امیدوار بودیم. آیا ما را از این که بپرستیم آنچه را که پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی؟ بدرستی که ما از آنچه که تو از ما می خواهی در شک و تردید هستیم. سوره هود (۱۱) - آیه ۶۲

صیحه ای: فریادی - زجر و عذاب - صدا و ندای بلند

راجع: بازگشت - برگشتن - منصرف شدن

کشف: پرده برداشتن - آشکار کردن - ظاهر نمودن - درتصوف، ظهور حقایق معنوی و اسرار غیبی در قلب سالک

نقاب: آنچه که صورت را بپوشاند - روی بند زنان - مرد محقق و دانشمند علم هدی: پرچم هدایت

ارض: زمین - خاک - کره خاک

تقی: پرهیزگاری - تقوا داشتن - تقوی و ترس از خدا

مبالغه: گزافه گوئی - گفتن بیش از حقیقت - وصفی زیاده بر واقع و حقیقت نمودن

الا...مرفوعا: مگر کسانی که با تمام وجود منقطع گشتند بسوی خدا و پرواز نمودند با دویال یقین به مقامی که خداوند آنها بالاتر از ادراک عقول و نفوس قرارداده (برافراشته) است.

تفصیل: بیان کردن - شرح و بسط دادن - جدا کردن - فصل بندی نمودن

اعداء: دشمنان

سراج: چراغ - خورشید

بلد: قطعه وسیعی از زمین مسکونی - زمین - خاک - شهر - اقلیم -  
خانه - قبر

اخراج: بیرون کردن - بیرون رفتن

مذکور: ذکر شده - یاد شده - محفوظ

منقضی: سپری شده - گذشته - بسرآمده - نابود گردیده - فانی شده

### توضیح آیات ۱۱ - ۹:

بعد از حضرت نوح خداوند حضرت هود را ظاهر فرمود. او نزدیک به ۷۰۰ سال یا کمی بیشتر بستگی به گفته مردم دارد که متفاوت گفته شده (با توجه به بیان مبارک در باره عمر نوح). به هر حال حدود ۷۰۰ سال مردم را بسوی خدا دعوت کرد اما هر چه بیشتر اصرار می ورزید کمتر نتیجه می گرفت. و مانند باران سیل آسا بر او بلایا نازل می گردید... و هرچه بیشتر تلاش می کرد نتیجه کمتری حاصل می شد و مردم بیشتر از او دور می شدند بطوری که خداوند در قرآن می فرماید که کفر ورزیدن این کافران چیزی را اضافه نمی کند مگر این که بخودشان ضرر و زیان می رسانند. لذا در دوران حضرت هود کسی به او ایمان نیاورد و بالاخره خداوند به لطف و محبتش، حضرت صالح را فرستاد. حضرت صالح حدود ۱۰۰ سال یا بیشتر مردم را نصیحت و دلالت می فرمود و آنان را به کارهای خوب و اطاعت از دستورات الهی امر می کرد و از کارهای بد و نافرمانی از تعالیم الهی نهی می نمود اما هیچ ثمری حاصل نشد حتی چند

مرتبۀ از حضور در جمع مردم خودداری کرد یعنی غیبت نمود تا شاید مردم فکر کنند و به خود آیند. اما ثمری نبخشید و فایده ای نداشت. در حالی که او فقط مردم را بسوی خداوند واحد دعوت می کرد و به مردم می گفت: ای قوم، خدا را عبادت کنید و جز او را نپرستید. اما مردم در جواب او گفتند: ای صالح، ما قبلاً امیدها به تو داشتیم و حالا تو ما را از آنچه که پدران ما می پرستیدند نهی می کنی و می گوئی خدائی را که تو می گوئی پرستیم؟ و ما نسبت بتو و هرچه می گوئی مشکوک هستیم!! به هر حال دعوت الهی را نپذیرفتند و هر بار بهانه ای آوردند و هر چه توانستند بر آن حضرت روا کردند تا بالاخره به آتش غضب الهی گرفتار شدند. اما رحمت الهی در این است که بندگان خود را همانطور که حیات بخشیده و رزق روزانه او را تأمین می کند، البته از مائده الهی و معنوی هم روح و جانش را بهره مند می سازد. لذا با تمام سرکشی ها و نافرمانیهای که نسبت به انبیای قبل یعنی حضرت هود و حضرت صالح انجام دادند اما خداوند آنان را به حال خودشان رها نساخت. بلکه دوباره حضرت خلیل را برای هدایت خلق مبعوث فرمود. ولی افسوس که مردم جاهل باز هم قدر نشناختند و نصیحت او را قبول نکردند و سخنان او جز حسد و بغض و غفلت چیزی بیار نیآورد. مگر برای کسانی که بکلی منقطع شدند و از همه بریدند و بسوی خدا رو آوردند و با بالهای یقین بسوی مقامی که خداوند برایشان مقرر فرموده بود و از درک سایرین خیلی بالاتر بود پرواز کردند. یعنی فقط تعداد کمی از مردم توانستند از همه چیز خود چشم ببوشند و سخنان پیامبر او را بشنوند و از او اطاعت کنند و بقیه بقدری به آن حضرت حسادت ورزیدند که بالاخره ایشان را در آتش بغض و کینه



سوزاندند و سپس ایشان را از شهر بیرون کردند. شایان ذکر است که داستان آتش نمرود که حضرت خلیل را در آن افکندند و آتش گلستان شد در تمام کتب تاریخی و احادیث و تفاسیر اسلامی ذکر گردیده و در ایقان مبارک مقصود از آتش نمرود را اعراض و اعتراض مردم تأویل فرموده اند. بنابراین مقصود از نار، آتش ظاهری نیست بلکه آتش کینه و بغض و حسد مردمان است که بسیار سوزاننده تر از آتش معمولی است.

و بعد زمان او منقضی شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود. و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد. تا به حدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلكون. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را رب العزه برای حبیب خود می فرماید: "و قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيْمَانَهُ اتَّقُوا رَجُلًا اِنْ يَقُوْلَ رَبِّيَ اللّٰهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ اِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ." و بالاخره امر به جائی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ.

#### معنی لغات:

بیضاء: سفید - روشن و درخشان - در اصطلاح شیخ احمد احسائی و حضرت باب به علم مشیت اطلاق گردیده است.  
 فاران: نام کوه مقدسی است که خداوند بر حضرت موسی تجلی فرمود.  
 ثعبان: مار بزرگ - اژدها

سیناء: نام کوهی در اراضی مقدسه است که خداوند بر حضرت موسی تجلی فرمود.

جميع... الملک: همه کسانی که روی زمین هستند.

ملکوت بقاء: عالم بقاء - عالم غیب ابدی

فرعون: پادشاه مصر که ادعای خدائی داشت

ملاً: گروه مردم - بزرگان قوم

احجار: سنگها

ظنونات: گمانها - حدس ها

انفس مشرکه: مردمان مشرک - کسانی که برای خدا شریک قائلند

شجره طیبه: درخت پاک - منظور مظاهر مقدسه

سدره ربانیه: درخت الهی - شجره ربانی - منظور مظاهر مقدسه

ماء: آب - به معنای شیر و عصاره نیز گفته می شود

تکذیب: نسبت دروغ دادن - انکار کردن - اعلام دروغ کردن - دروغ

دانستن

اعراض: روبرگرداندن - احتراز نمودن - نفرت - کراهت

مخمود: از شعله افتاده - ساکت - خاموش - پژمرده و افسرده

اشتعال: شعله ور شدن - افروخته شدن

لو... تسلکون: اگر شما با چشم تیزبین ببینید (با دیده بصیرت توجه نمائید)

و در رضای الهی حرکت کنید.

ربّ العزه: پروردگار صاحب عزت و بزرگی

آل: دودمان - خاندان - خانواده و فرزندان

حبیب: دوست - یار - معشوق - محبوب - یکی از القاب حضرت محمد (ص) و در دور بیان لقب حضرت قدوس و ملاحسین و قال... کذاب: و مردی از خاندان فرعون که ایمان آورده ولی ایمانش را مخفی نگاه می داشت گفت: آیا شما می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگار من خدا است در حالی که دلائلی برای شما از جانب پروردگارش آورده است؟ اگر دروغگو باشد، دروغش به خودش برمی گردد و اگر در وعده هائی که می دهد راست گفته باشد نفعش به شما خواهد رسید. بدرستی که خداوند اسراف کننده و دروغگو را هدایت نمی کند. سوره مؤمن (۴۰) - آیه ۲۸

الاطالمین: همانا لعنت خداوند بر گروه ظالمین باد  
تأمل: دقت کردن - اندیشه کردن - مجدد و مکرر ملاحظه کردن و تحقیق نمودن

هویدا: آشکار شدن - ظاهر شدن - پیدا شدن  
عصای امر: در کتاب عهد عتیق و همچنین در قرآن کریم تصریح شده که خداوند به حضرت موسی دو معجزه عطا نمود یکی عصای آن حضرت بود که چون آن را بر زمین می انداخت مار عظیمی مجسم می شد. حضرت بهاء الله عصای حضرت موسی را به عصای امر تفسیر نموده اند که همان شریعت و قانون حضرت موسی است.

بیضای معرفت: دومین معجزه حضرت موسی ید بیضاء بود. یعنی هنگامی که دست خود را در یقه لباس خود پنهان نموده و سپس آن را بیرون می آوردند دستشان بسیار سفید و درخشان می شد و از این جهت آن را ید بیضاء گفته اند. حضرت بهاء الله ید بیضاء را به معرفت الله تشبیه

فرموده اند یعنی آن حضرت با نور معرفت الله برای هدایت مردم قیام فرمودند.

فاران محبت: فاران، نام سرزمینی است که انبیای بنی اسرائیل و حضرت موسی از آن عبور فرموده اند. حضرت بهاءالله آن را فاران محبت نامیده اند. تعبیر محبت به این سرزمین از آن جهت است که محبت خداوند به بندگان خود سبب شد که حضرت موسی را از فاران و سرزمین مقدس برای نجات قوم و هدایت بندگان خود فرستاد. در سفر تثنیه اشاره به محل چهار ظهور در این سرزمین گردیده است. می فرماید: خداوند از سیناء تجلی کرد و از فاران طلوع نمود و از ساعیر درخشید و از کوههای مقدس نیز ظاهر خواهد شد که اشاره به ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد و بالآخره حضرت بهاءالله است.

ثعبان قدرت: در کتاب عهد عتیق و قرآن مجید مذکور است که خداوند به حضرت موسی آیتی عطا فرمود که چون عصای خود را به زمین می انداخت تبدیل به اژدها می شد از این قبیل داستانها در تفاسیر و قصص انبیاء بسیار است. جمال قدم در کتاب ایقان مار و ثعبان را به قدرت خداوندی که همراه حضرت موسی بود تشبیه و تبیین فرموده اند.

سینای نور: سیناء و طور محلی است که حضرت موسی در آنجا ندای الهی را شنید و به پیامبری مبعوث شد. حضرت بهاءالله می فرمایند: مقصود از سینای نور رتبه و مقامی است که نور الهی در آن مقام بر قلب مبارک حضرت موسی تجلی فرمود و او را به خلعت رسالت مزین فرمود و آن شجره همان شجره لا شرقیه و لا غربیه که مصرح در قرآن است می باشد.

## توضیح آیه ۱۲:

بعد از اتمام دوران رسالت حضرت خلیل، حضرت موسی مبعوث به پیغمبری گردید. داستان حضرت موسی هم در قرآن ذکر گردیده که چگونه آن حضرت در زمان تولد از مرگ حتمی نجات یافت و در خانه فرعون پادشاه مصر که خود را خدا هم می نامید بزرگ شد و جوانی برومند گردید. روزی در هنگام عبور متوجه شد که یک نفر سبطی (از اقوام بنی اسرائیل که در مصر اسیر بودند) با یک نفر (قبطی از اهالی مصر) در حال مشاجره و دعوا هستند. موسی به طرفداری از سبطی پرداخت و در اثنا درگیری، آن مرد قبطی به زمین افتاد و مرد. موسی از ترس فرعون از مصر فرار کرد. اما سالها بعد بدستور خداوند برای هدایت قوم بنی اسرائیل مبعوث گردید و به مصر بازگشت و خود را پیامبر الهی خواند و از فرعون و مصریان خواست که او را اطاعت کنند. خداوند دو معجزه به حضرت موسی جهت اثبات ادعایش عطا کرد.

۱- وقتی عصایش را به زمین می انداخت بصورت اژدهائی ظاهر می شد.

۲- وقتی دستش را در یقه لباسش فرو می کرد و بیرون می آورد بسیار سفید و درخشان و نورانی بود.

حضرت بهاءالله عصای او را به شریعت و احکام او تشبیه فرموده اند و ید بیضاء را به معرفت الله تبیین فرموده اند یعنی حضرت موسی با نور معرفت الله و احکام و شریعت جدید برای هدایت مردم قیام فرمودند. و محل قیام ایشان را فاران محبت الله ذکر کرده اند یعنی محبت خداوند به بندگانش سبب شد که حضرت موسی از فاران و سرزمین مقدس برای

نجات قوم بنی اسرائیل که در اسارت فرعون و فرعونیان بودند مأمور گردید. در باره تبدیل عصا به ثعبان یا اژدها نیز جمالمقدم در کتاب ایقان آن را به قدرت خداوندی تفسیر کرده اند که همراه حضرت موسی بود. درباره کوه سیناء که در اراضی مقدسه قرار دارد و گفته شده که خداوند در این کوه بر حضرت موسی تجلی فرمود، جمالمقدم می فرمایند: مقصود از سینای نور، رتبه و مقامی است که نور الهی در آن مقام بر قلب آن حضرت تجلی فرمود و او را به خلعت رسالت بیآراست و آن شجره هم که نور از آن ظاهر شد همان شجره لا شرقیه و لا غربیه است که در قرآن کریم در سوره نور نازل گردیده است. بطور خلاصه می توان گفت که خداوند با قدرت و توانائی خود شخصی را در خانه شخص فرعون بزرگ کرد تا روزی بتواند بر علیه ظلم او قیام نماید در حالی که او بخیال خود هزاران نوزاد پسر را کشت تا مخالفی نداشته باشد. ثانیاً شخصی را که غیر عمد مرتکب قتلی ناخواسته شده و از ترس فرار کرده بود با قدرتی ملکوتی در مقابله با فرعون فرستاد در حالی که از وسائل ظاهره چیزی جز عصا یا شریعت و قانون جدید و معرفت الهی با خود نداشت. حتی اگر کسی هم مخفیانه ایمان می آورد و از او غیر مستقیم دفاع می نمود به دست فرعون و سپاه او بقتل می رسید. حضرت موسی کاری جز دعوت به حق و حقیقت نمی کرد اما فرعون و پیروانش چه ظلمها که به حضرت موسی نمودند و چه تهمت های ناروا که مثل سنگ بر وجود او وارد کردند تا آن که بالاخره تصمیم گرفتند که با آتش حسد و بغض و کین آن شجره مبارکه را افسرده و پژمرده نمایند و نور الهی را که در شجره ربانیه او روشن شده بود با آب خاموش کنند اما غافل از این بودند که آب سبب شعله ور شدن

آتش می شود. یعنی کفار مصری تلاش می کردند که هر طور شده این آتش عشق الهی که در بین قوم بنی اسرائیل بوسیله حضرت موسی روشن شده با انواع افتراء و دروغ و تهمت خاموش نمایند ولی چون خداوند بر این کار اراده فرموده بود نتیجه برعکس می شد. و آنها هم هرکس را که ایمان می آورد می کشتند. چنانچه در قرآن کریم هم ذکر شده است که شخصی از بستگان فرعون که به حضرت موسی ایمان آورده بود اما ایمانش را مخفی نگه می داشت، به مأموران فرعون گفت: چرا می خواهید مردی را بکشید که می گوید: پروردگار من خدا است و من با دلتلی از جانب خدا مأمور شده ام. اگر این سخنان او خوب بود که به شما هم نفعی می رسد و اگر هم دروغ گفته بود که دروغش به خودش برمی گردد خدا افراد اسراف کننده را هدایت نمی کند. اما کافران این شخص را که همین طرفداری لفظی را نموده بود، امان ندادند و با این که از اقوام فرعون بود او را به بدترین وجه کشتند. لعنت خداوند بر قوم ظالمان باد. حضرت بهاءالله بعد از بیان این مطالب توجه جناب خال (یا هر خواننده دیگر) را به این نکته جلب می نمایند که علت این همه ظلم چه بود؟ چرا هر وقت دین حقی از جانب خدا نازل شد دولت و مردم این گونه رفتار کردند؟ چرا این همه اختلافات و دگرگونی ها در عالم پیدا شد؟ باید به همه اینها فکر کرد تا بتوان به نتیجه مطلوب رسید.



حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر می شد این گونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا می گشت؟ با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت می دادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است. با وجود طلب و انتظار ناس به مظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب، چرا باید این گونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر این گونه ظلم و جبر و تعدی نمایند؟ چنانچه می فرماید: "أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ." می فرماید هر زمان و عهد که آمد به سوی شما رسولی از جانب پروردگار به غیر هوای نفس شما، تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را می کشتید. آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که به این قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک می نمودند؟ هر چه که در آن از مننه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده. و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد، این کفری است صراح. لأجل آنکه این به غایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجّت کافیه و افیه عطا فرماید و معذک خلق را از عدم اقبال به او معدّب فرماید. بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد. پس نیست این امورات محدّثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت می نمایند و در صحراهای بُعد سیر می نمایند و به ظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند همان را تأسی

می نمایند. لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند. و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس می نمودند البتّه از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی گشتند. و چون در هر زمان حجّت را به معرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و به عقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیّه از ایشان در عالم ظهور به ظهور می آمد.

### معنی لغات:

حین: وقت - زمان - مدت

اصفیاء: برگزیدگان

جبر: تحمیل کردن - بزور بکاری واداشتن - مجبور بودن -

تعدی: دست اندازی کردن - ستم کردن - ظلم نمودن - از حدّ گذشتن

افکلما...: سوره بقره (۲) - آیه ۸۷

طلعات: چهره ها - وجوه - جلوه ها و ظهورات - در بعضی از آثار

جلوه های الهی - مظاهر مقدسه

ازمنه: روزگار ها - اوقات - عمرها - فصول سال

اغماض: چشم پوشی کردن - چشم بستن از حقیقت - چشم بر هم

گذاشتن

اغفال: فریب دادن - غافل کردن - غافل خواندن - گول زدن

حجج: دلائل و براهین - دلیل و برهان

صراح: ظاهر ساختن - واضح ساختن - آشکار گفتن - خالص و صاف - بدون شائبه - ساده - بدون کدورت و غلّ و غش  
 لأجل: برای - بخاطر - بجهت - برای خاطر  
 فیض: بسیار و زیاد - پر عطا و پر احسان - در اصطلاح صوفیه، خطور و القای امری است به قلب بدون اکتساب و زحمت تحصیل  
 فیاض: بسیار فیض دهنده - پر آب - بسیار بخشنده و عطا کننده  
 منبسطه: گسترده شده - باز و پخش شده - مسرور و خوشحال - پهن  
 بعید: دور - ضدّ نزدیک  
 وافیه: وفا کننده به عهد و پیمان - تام و تمام - کامل  
 عدم: نیستی - نابودی - نبودن مطلق - از دست دادن - مفقود کردن - نیست و نابود کردن  
 اقبال: روی آوردن - قبول کردن - مؤمن شدن - دعوت حق را قبول کردن  
 معذب: در رنج و عذاب - شکنجه و عذاب شده  
 منقطع: گسسته و جدا - رفته و سپری شده - بدون دلبستگی دنیا - آزاد از شئون دنیا - محل قطع و پایان  
 امطار: بارانها  
 غمام: ابرها - هیکل انسانی و جسم عنصری مظهر امرالله و صفات و شئون بشری ایشان - آنچه مخالف امیال و انتظارات مردم باشد مثل تغییر احکام و تبدیل شرایع و غیره همه به ابر تشبیه شده زیرا این شئون می تواند مانند ابر که مانع رسیدن نور خورشید می گردد این امور نیز مانع شناخت مظهر امر شود

محدّثه: بوجود آمده - بوجود آورنده - احداث کننده - کسی که امر تازه ای بوجود آورد - آورنده خبر و حدیث و روایت کننده آنها  
 انفس: اشخاص - افراد - مردم  
 وادی: درّه - سیل - طریقه و مذهب - در عربی، طرز فکر و هدف و مقصد - در فارسی، صحرا و بیابان - هر یک از مراحل سیر و سلوک  
 بُعد: دور شدن - دور قرار دادن - مردن و هلاک شدن  
 سیر: براه افتادن - راه انداختن - جاری - سیر و سیاحت کردن - سوار شدن - متداول شدن کلام یا مطلبی بین مردم  
 تأسی: پیروی کردن - اقتداء کردن - تقلید کردن  
 حجّت: دلیل - برهان - قباله - سند و مدرک  
 میزان: ترازو - مقدار - اندازه - مقیاس - وسیله اندازه گیری - در اخبار مربوط به قیامت است  
 غیر مرضیه: غیر پسندیده - نا پسند - چیزی که مورد رضایت نیست

### توضیح آیات ۱۴ - ۱۳:

حضرت بهاء الله می فرمایند: با توجه به این که هر پیامبری بشارت به ظهور بعد داده و علامت هائی را هم ذکر کرده و با وجود این که همه مردم هم منتظر ظهوری بوده اند اما چگونه است که بعد از آمدن آن مظهر الهی همگی به انکار و اعتراض برخاسته اند و او را قبول نکرده اند؟ و طبق آیه قرآن عده ای را دروغگو خوانده اند و بعضی را هم کشته اند؟. حال اگر بر این امور که برای مظاهر مقدسه در گذشته اتفاق افتاده دقت شود معلوم می شود که علت این اعتراض ها فقط غفلت مردمان بوده است. چون اگر

بگوئیم که خداوند راهنمایی را می فرستد و دلیل و حجت کافی به او نمی دهد که این کفری واضح و آشکار است زیرا خداوند اگر دلیل و حجت کافی برای هدایت خلق نفرستد چگونه می خواهد از او باز خواست نماید که چرا ایمان نیآوردی؟ و یا چرا عمل نکردی؟ که البته این کار دور از بخشش حضرت پروردگار است. که پیامبری را برای هدایت مردم بفرستد و به او احکام و دلیل و برهان کامل ندهد و از مردم بخواهد که به او ایمان و اعتقاد بیآورند و در غیر اینصورت مورد عذاب واقع شوند؟. بلکه برعکس ، همیشه رحمت الهی شامل حال بندگانش بوده و خواهد بود و این گونه امور فقط از کسانی که افکارشان محدود است و در مسیر تکبر و غرور و خود خواهی حرکت می کنند بوجود می آید. این اشخاص کوتاه فکر در افکار محدود خودشان سیر می کنند و یا هر تعبیر و تفسیری را که علمای زمان خودشان می گویند ، بدون فکر و اندیشه می پذیرند در حالی که هر انسان با فکر و دارای عقلی اگر چشم و گوش خود را باز کند و با دیده بصیرت برای یافتن حقیقت تلاش نماید البته از فیض الهی محروم نمی شود و می تواند با تحقیق ، حقایق را بیابد اما وقتی به دنبال خرافات و تعصبات و نگاه کردن به روش دیگران و پیروی کورکورانه و تقلید از علماء زمان حرکت نماید ، البته از زیارت فیض الهی محروم می ماند زیرا میزانی را که انتخاب کرده صحیح نبوده و آن اعمال و افعال علمائی است که دارای افکار ضعیفه و اخلاق غیر مرضیه بوده اند که البته این اعمال و گفتار و کردار با میزان الهی قابل سنجش نیست و بهمین علت است که با مظاهر مقدسه در هر زمان که ظاهر می شوند چنین رفتاری نموده و می نمایند.

و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطیء بحر احدیّه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود. و ایشان هم بعضی نظر به حبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس را منع می نمودند. چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلی افق عزّت پرواز نمودند. چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. و به این ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لا یفنی باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدائع نغمات و رقاء مقصود محروم ساختند. این است که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده، چنانچه می فرماید: "یا اهل الکتاب لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ." و همچنین می فرماید: "یا اهل الکتاب لِمَ تَلِیسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَکْفُرُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ" و در مقام دیگر می فرماید: "قُلْ یَا اهلَ الْکِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ." و این معلوم است که اهل کتابی که صدّ نموده‌اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده‌اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد می شود لو أنّم بطرف اللّهِ تَنْظُرُونَ. پس قدری به دیده بصیرت الهیّه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّه صمدانیّه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود. و کلیّه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده. مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حقّ در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک نمودند و به حقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننمایند و نغمات و رقاء معنویّه را جز سامعه اهل بقا نشنود. هرگز قبضی ظلم

از شراب سبّی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد. چنانچه می فرماید: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. مع نلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند.

### معنی لغات:

صدّ: مانع شدن - ممانعت کردن - روی گردانیدن

زمام: افسار - عنان - مهار

اذن: اجازه دادن - اجازه - فرمان

سلسبیل: آب شیرین و گوارا - آشامیدنی های اهل بهشت - مجازاً نام

چشمه ای در بهشت

سلاطین وجود: مقصود انبیای الهی - مظاهر مقدسه

جواهر مقصود: منظور مظاهر مقدسه

محدود: معین به حدود - دارای حد و مرز - ممنوع - محروم

فانیه: نیست شونده - نابود شونده - ناپایدار

ملک لا یفنی: ملکی که فنا و نابودی در او نیست. ثروتی که از بین رفتنی

نیست

بدائع: چیزهای نو و تازه و عجیب - شگفتی ها

ورقاء: کبوتر - در تشبیه، روح - روح قدسی هر یک از مظاهر مقدسه

مانند: ورقاء البقاء - ورقاء العز - ورقاء معنوی - ورقاء الاحزان و

ترکیبات دیگر

یا...تشهدون: ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می ورزید در حالی که شما می بینید. سوره آل عمران(۳) - آیه ۷۰

یا... تعلمون: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل می پوشانید و حقیقت را پنهان می کنید در حالی که شما می دانید. سوره آل عمران(۳) - آیه ۷۱  
قل...الله: بگو ای اهل کتاب، چرا مانع مردم از راه خدا می شوید. سوره آل عمران(۳) - آیه ۹۹

صراط: راه - طریق - در اصطلاح عرفانی، امتحانی است که برای رستگاری باید طی نمود - در اصطلاح اسلامی، پلی است از موباریکتر و از شمشیرتیزتر که در روز قیامت بین صحرای محشر و بهشت کشیده می شود و رستگاران براحتی از آن عبور می نمایند

مستقیم: راست - استقامت - پا برجا - معتدل

مذکور: ذکر شده - یاد شده - محفوظ

مستفاد: استفاده گردیده - حاصل شده - گرفته شده - حاصل و مفهوم کلام - استفاده

لو...تنظرون: اگر شما به دیده خدائی بنگرید - اگر با بصیرت الهی نگاه کنید

آفاق: کرانه ها - ناحیه ها - افق ها - کشورها - کناره ها - در اصطلاح عرفانی و فلسفی، عالم محسوس است در مقابل، انفس که عالم غیر محسوس است

کلمات تامّه: آیات الهیه - انبیای الهی

تعقل: اندیشیدن - هوش و خرد پیدا کردن - خردمندی



خلف: پشت - جانشین شدن - خلیفه شدن - عقب افتادن - از پشت  
ضربه زدن

سرادق: سراپرده - چادر بزرگ - خیمه بزرگ

افضال: نیکوئی - بخشش حق - بخشش کردن - برتری داشتن - افزون  
کردن - زیاد نمودن

احتجاج: مجادله کردن - ایراد گرفتن و انکار کردن - حجت و دلیل آوردن

عَلَم: پرچم - درفش - نشان و علامت و اثر - مهتر و بزرگتر - اسم  
خاص - کوه - مناره

رایات: پرچم ها - عَلمها

تأویل: رموز و معانی غیر ظاهری لفظ - معنای باطنی آیات متشابه کتب  
آسمانی که علم آن نزد حق و راسخین در علم یعنی مظاهر مقدسه الهیه و  
اولیای ملهم به الهامات غیبی است - از معنای ظاهری خارج کردن -  
معنای باطنی و رموز کلام را روشن کردن

حمایات ازلیه: منظور انبیاء و رسل الهیه است

سامعه: شنونده - شنوا - گوش - آلت شنوائی - قوه شنوائی

و ما...العلم: جز خدا و ثابتان در دانش الهی، تأویل آن را نمی داند. سوره  
آل عمران(۳) - آیه ۷

حجاب: پنهان و مستور کردن - حائل شدن و در میان قرار گرفتن - مانع  
شدن - بازداشتن

مستفسر: کسی که در باره امری از دیگری توضیح و تفسیر بخواهد - جويا  
شونده - سؤال کننده

اخذ: گرفتن - مالک شدن - اسیر کردن - کشتن - مجازات کردن -  
هلاک کردن

### توضیح آیات ۱۶ - ۱۵:

حضرت بهاء الله توضیح می دهند که علت نافرمانی مردم از پیامبران در همه دوران علمای زمان بوده اند زیرا کلیه انبیای الهی به دستور علمای زمان خودشان گرفتار بلاها و مصیبت های فراوان شده اند و یا بفرمان آنها به شهادت رسیده اند هر ظلمی که توانستند به آن مظاهر وجود نمودند و خودشان را محدود به همین زندگی فانی و بیهوده کردند و از زندگی در عالم الهی محروم شدند عده ای از علماء به خاطر حب ریاست و بعضی بعلت نداشتن درک و معرفت از شناخت مظهر ظهور هم خودشان و هم پیروانشان را از ایمان محروم ساختند و حتی اجازه دیدن و یا شنیدن تعالیم و بیانات انبیاء را هم ندادند و لذا از جدیدترین پیامهای الهی محروم گشتند و دیگران را هم محروم ساختند. چنانکه در کتب الهی و مخصوصاً قرآن کریم که امّ الکتاب محسوب است این آیات نازل شده که ای اهل کتاب چرا به آیات الهی کفر می ورزید در حالی که خودتان به آن شهادت می دهید؟ و یا ای اهل کتاب، چرا حق را بوسیله باطل می پوشانید در حالی که به آن آگاه هستید؟ و یا در آیه دیگر: ای اهل کتاب چرا مانع راه خدا شده اید؟ مسلماً منظور از اهل کتاب هم علماء هر زمان هستند که خود را وارث انبیاء می دانند و خودشان را برتر از دیگران می شناسند و مرتباً با کتاب الهی سر و کار دارند. اما کتاب خدا را هر طور دلشان بخواهد تعبیر و تفسیر می کنند و مانع درک دیگران می شوند. در حقیقت مردم را

برای شناخت حق و حقیقت مانع می شوند. چنانچه در تمام کتابهای الهی هم این موضوع ذکر شده که مانع رسیدن مردم به معرفت الهی در هر زمان، علمای زمان ظهور هستند. حال اگر انسان با بصیرت و چشم حقیقت یاب به تعالیم انبیاء نگاه کند و دقت و بررسی نماید البته به حقیقت پی خواهد برد و تمام اسرار الهی را از پشت موانع و حجابها خواهد دید. از طرف دیگر، بیشتر اعتراض های مردم از نداشتن معرفت و علم و دانائی است زیرا علامت هائی را که پیامبر قبل فرموده نمی توانند درک نمایند. اگر از مظهر ظهور آن علامات را سؤال می کردند مسلماً جوابهای صحیح و دقیق را بدست می آوردند اما چون خودشان متوجه نشدند و از مظاهر ظهور هم سؤال نکردند و معانی آن کلمات الهی را از علمای خود می پرسیدند و چون آنها هم به معانی کتاب واقف نبودند لذا به میل و هوس خود تعبیر و تفسیر می کردند و سبب انحراف مردم می شدند و حتی آنان را از پرسیدن و پیوستن به مظهر ظهور هم منع می نمودند و پیامبران را گمراه و دروغگو و دیوانه می خواندند در حالی که کلمات الهی را جز پیامبران و کسانی که در ایمان خود ثابت و راسخ و ملهم به الهامات الهی هستند شخص دیگری نمی تواند درک نماید. چنانچه در قرآن کریم هم فرموده است که تأویل آیات الهی را فقط از خداوند و یا فرستادگان او بخواهید متأسفانه علماء خودشان را راسخون در علم قلمداد کردند و مردم بیچاره را به دنبال خود کشاندند و اجازه ندادند که از معدن علم و منبع اسرار الهی سؤال کنند لذا هم خودشان و هم دیگران را در پشت پرده های غفلت و نادانی محبوس و زندانی نمودند و سبب گمراهی خودشان و پیروانشان گردیدند.

مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می نامد حکم طلاق و سبت را که از حکم های اعظم موسی است نسخ نموده. و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است. چقدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود به حجابات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد. کَذَلِكَ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَأَخَذَ عَنْهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَعَذَّبَهُمْ بِنَارٍ كَانَتْ فِي هَاوِيَةِ الْجَحِيمِ. و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاءالله فائز نگشتند وَ كَانُوا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ. و لم یزل و لا یزال جمیع امم به همین جعلیات افکار نالائقه تمسک جسته و از عیون های لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند. و در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیاء، به بدائع نعمات حجازی در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم به تغنیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر می نمایم که شاید تشنگان صحراهای بعد را به بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابان های هجر و فراق را به خیام قرب و وصال رساند، تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد. و عَلَى اللَّهِ اتَّكِلُ و به استعین لَعَلَّ يَجْرِي مِنْ هَذَا الْقَلَمِ مَا يَحْيِي بِهِ أَفِيْدَةُ النَّاسِ لِيُقَوْمَنَّ الْكُلُّ عَنْ مَرَاقِدِ

غَفَلْتِهِمْ وَ يَسْمَعَنَّ اطْوَارَ وَرَقَاتِ الْفَرْدُوسِ مِنْ شَجَرِ كَانَ فِي الرَّوْضَةِ  
الْأَحَدِيَّةِ مِنْ أَيْدِي الْقُدْرَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ مَعْرُوسًا.

### معنی لغات:

مروّج: رواج دهنده - ترویج کننده - پیچیده کننده کلام - مزین کننده کلام  
که خود سبب ابهام می شود  
مکمل: کامل کننده

جوان ناصری: مرد جوانی از اهل ناصره - منظور حضرت مسیح است  
مسیح الله: مسح شده بوسیله خدا - کسی که خدا او را انتخاب کرده و با  
روغن مقدس او را مسح نموده - لقب حضرت عیسی - نام مادرشان مریم  
و در سن سی سالگی به رسالت مبعوث شدند و پس از سه سال رسالت به  
دستور قیافا که رئیس قوه قضائی آن زمان و بزرگترین علمای یهود بود به  
شهادت رسیدند

مسیح: مسخ شده - زشت روی و بد هیئت - نادان - لقبی که یهود به  
حضرت مسیح دادند

سبت: روز شنبه - این روز برای یهودیان مقدس است و به تأکید تورات،  
کار کردن در این روز حرام است. اما معنی کلمه سبت، روزگار - خواب -  
آسایش و راحت و مرد زیرک ذکر گردیده است

نسخ: باطل کردن - از بین بردن - از میان برداشتن حکم و قانون قدیم و  
گذاشتن حکم و قانون جدید

ابداع: نو آوردن - ایجاد امور غیر عادی - قوس نزول - جهان آفرینش  
- در اصطلاح عرفا: ابداع فعلی است که مسبوغ به ماده و زمان نباشد

افکیه: دروغ - تهمت - گناه - معصیت - بی اصل - بی حقیقت  
محتجب: در پرده شونده - پنهان و پوشیده شونده - به کنایه، مردم غافل و  
محروم از معرفت  
مجعول: خلق شده - ساخته شده - جعلی - در فارسی، ساختگی - غیر  
حقیقی - تقلبی  
کذلک...: خداوند ایشان را به خاطر گناهانشان این چنین گرفتار کرد و  
روح ایمان را از آنان گرفت و آنان را به آتشی که در پست ترین طبقات  
جهنم افروخته شده، معذب ساخت.  
لقاء الله: مقصود لقاء مظهر الهی و عرفان اوست. زیرا مظهر الهی، تجلی  
خاص خدا و مظهر اسماء و صفات الهی است  
و کانوا...: و از انتظار کشندگان هستند. هنوز منتظر هستند  
جعلی: ساختگی - غیر حقیقی و تقلبی - جمع آن جعلیات است  
تمسک: چنگ زدن - گرفتن - پناه بردن - متوسل شدن - معتقد بودن  
لطیفه: نکته یا کلام نیکو - نغز و نیکو - نازک و باریک - پرلطف و  
مهربان و بامحبت  
نالایقه: ناشایسته - نامتناسب - بدون برازندگی  
رقیقه: نازک و لطیف - سهل و آسان - دقیق - در فارسی یعنی کم و اندک  
جاریه: روان - در حال حرکت و جاری شدن  
نغمات حجازی: نغمه و آهنگ عربی - زبان عربی  
تغنیات عراقی: نغمه و آهنگ ایرانی - زبان فارسی  
اوراق: برگها  
فراق: دوری - جدائی - پراکندگی و اختلاف

خیام: خیمه ها - سرایرده ها

و علی الله... و بر خداوند توکل می کنم و از او یاری می جویم شاید از این قلم جاری شود آنچه که به سبب آن دلهای مردم زنده شود تا همگان از بستر بی خبری و غفلتشان بپا خیزند و صدای برگهای بهستی را از درختی که در گلستان احدیت با دستهای قدرت و به اجازه پروردگار کاشته شده بشنوند. (یعنی ندای الهی را از مظهر ظهور جدید که بقدرت الهی ظاهر گردیده بشنوند)

### توضیح آیات ۱۸ - ۱۷:

حضرت بهاءالله جل ثنائه برای خال اعظم اشارات ظهور بعد و عدم درک مؤمنین را از منظور حق بیان نموده و می فرمایند: طبق بشارات کتاب تورات، یهودیان منتظر موعودی بودند که بیآید و احکام حضرت موسی را ترویج دهد و علماء یهود برای این موعود علاماتی را ذکر کرده بودند که نسبت به درک خود از تورات در زمانهای گذشته بود. و چون این علامات با ظهور حضرت مسیح مطابقت نداشت لذا ایشان را قبول نکردند. مثلاً منتظر بودند که شخصی با علامت های مخصوص بیآید و تورات را ترویج نماید در حالی که اکنون یک جوان از اهل ناصره آمده و خود را مسیح می نامد که مردم او را از قبل می شناخته اند و محل تولد و چگونگی زندگی او را می دانستند. از آن گذشته او دستورات کتاب تورات را نه تنها ترویج نکرد بلکه حکم های محکم کتاب تورات را مثل حکم طلاق و سبب که از مهمترین احکام شریعت یهود بود باطل نموده و بجای آنها دستورات جدیدی آورده بود. به همین بهانه خود را از قبول دیانت جدید

محروم نمودند و پیام الهی را که بوسیله پیامبر جدید برای هدایت آنان نسبت به زمان اخیرشان بود و زندگی بهتر و آرامش روحی بیشتری را برایشان به ارمغان می آورد، نپذیرفتند و موعود خود را که پس از صدها سال دعا و درخواست و التماس والتجاء آرزو کرده بودند به صلیب کشیدند و خود و آیندگانشان را به بلایای فراوان مبتلا ساختند و هنوز هم منتظرند که آن شخصی که با فکر و خیالات جعلی علماء زمان، در مغز و افکار ملت یهود تجسم یافته و آفریده شده، بیاید و احکام شریعت موسی را بطوری که علماء یهود می خواهند ترویج نماید که متأسفانه چنین امری امکان پذیر نخواهد بود. آن حضرت ظاهر شد و هرکس که به او ایمان آورد و تعالیمش را به اجرا گذاشت و عمل کرد خودش لذت برد و به آرامش رسید و مقرب درگاه خداوند بزرگ گردید و به بهشت موعود که همان زیارت مظهر ظهور در زمان خودش بود موفق شد و هرکس ایمان نیاورد خودش محروم و به غضب الهی گرفتار گردید. به هر حال قوم یهود بخاطر همین گناهان یعنی کفران به نعمت خاص الهی، خداوند روح ایمان را از آنان گرفت و آنان را متفرق و اسیر و آواره ساخت و حدود سه هزار سال آنان را سرگشته و پریشان نمود بطوری که با ذلت و خواری زندگی کردند و به علت آن هم پی نبردند و سبب عبرت خودشان و دیگران هم نشد. حضرت بهاءالله علت این طغیان و سرکشی را اولاً درک نکردن معنی علائم ظهور بوسیله مؤمنین و پیروان دین و ثانیاً پیروی کورکورانه مردم را از علمای زمان خود بیان کرده و می فرماید چون خودشان از درک این معانی محروم بودند و علماء آنان هم بخاطر حفظ مقام و ریاست خود مانع آنان از قبول حق گردیدند و اجازه ندادند که مشکلاتشان را از حضرت



مسیح سؤال کنند تا رفع شبهات نماید لذا آن حضرت را به عنوان موعودی که منتظرش بودند قبول نکردند و هنوز هم منتظرند و متأسفانه این امر برای همه امتهای صادق است حضرت بهاءالله به صرف فضل و موهبت خود به جناب خال و یا همه طالبان حقیقت می فرمایند که اگرچه چندی قبل پاسخ این گونه مسائل و مشکلات کتب مقدسه در یکی از الواح به زبان عربی نازل شده اما اکنون هم این اشارات را به زبان فارسی برای شما شرح می دهم تا کسانی که مایل به درک این مسائل هستند و در بیابانهای فراق و دور از تعالیم الهی زندگی می کنند بتوانند به حقایق کتابهای الهی که در هر زمان با رمز و اشاره ذکر گردیده آشنا شوند و در خیمه الهی یعنی در ظل دیانت جدید وارد گردند و انشاء الله به این وسیله ابرهای جهل و نادانی از بین خواهد رفت و آفتاب جهانتاب تعالیم و دستورات جدید سبب هدایت خواهد شد. و سپس می فرمایند که من به خدا توکل می کنم و از او یاری می طلبم که از قلم من مطالبی جاری شود که سبب زنده شدن قلوب مردمان گردد و آنان را از بستر غفلت و نادانی بلند نماید تا بتوانند احکام و آیات جدیدی را که از جانب پروردگار بوسیله مظهر ظهور جدید (حضرت باب) نازل گردیده بشنوند و بهره مند شوند.

شایان ذکر است که منظور از "در یکی از الواح که به عربی نازل شده"، لوح مبارک جواهر الاسرار است که به افتخار جناب آقاسیدمحمد اصفهانی نازل شده است. البته این شخص غیر از محمد اصفهانی که همدست یحیی ازل و به دجال معروف است، می باشد.

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی  
 حجات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجمله جریان  
 بر حسب ظاهر یافت، روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب  
 روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که  
 "من می روم و بعد می آیم". و در مقام دیگر فرمودند: "من می روم  
 و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام نماید آنچه را که  
 گفته ام." و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو آنتم فی مَظَاهر  
 التَّوْحِيدِ بِعَيْنِ اللَّهِ تَشْهَدُونَ. و اگر به دیده بصیرت معنوی مشاهده  
 شود فی الحقیقه در عهد خاتم، هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد.  
 در مقام اسم که خود حضرت فرمود: "منم عیسی." و آثار و اخبار و  
 کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عندالله بوده. در این مقام  
 نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا  
 که هر دو قائم به امرالله بودند و هم ناطق به ذکر الله و کتاب هر  
 دو هم مُشعر بر اوامر الله بود. از این جهت است که خود عیسی  
 فرمود: "من می روم و مراجعت می کنم." به مثل شمس که اگر  
 شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در  
 حدود یومی که غیر آنم صادق است. و همچنین در ایام ملاحظه  
 نمائید که اگر گفته شود که کلّ شیء اند صحیح و صادق است و  
 اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر هم اند آن هم صادق  
 است. چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام  
 اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در  
 غیر آن نمی شود. و به همین بیان و قاعده، مقامات تفصیل و فرق و  
 اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع  
 اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف  
 گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن جمال ازلی در هر  
 مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی.

### معنی لغات:

جمال غیبی: منظور مظهر ظهور: حضرت مسیح  
لو انتم...: اگر شما در مظاهر توحید ( انبیای الهی ) با چشم خداوند بنگرید  
من می روم...: انجیل یوحنا - فصل ۱۴ - آیه ۲۸  
می آید دیگری...: انجیل یوحنا - فصل ۱۶ - آیه ۷  
عهد خاتم: زمان حضرت رسول - دوران حضرت محمد  
تصدیق: قبول کردن - درستی مطلبی را شهادت دادن - صحت مطلبی را  
تأیید کردن  
من عند الله: از جانب خدا  
غیریتی: دوگانگی - اختلاف  
ملحوظ: ملاحظه شده - مورد توجه - مورد مراقبت - دیده شده - از  
گوشه چشم دیده شده.  
مشعر: آگاه کننده - معلوم دارنده - شعاردهنده  
تفصیل: بیان کردن - شرح و بسط دادن - جدا کردن - فصل بندی نمودن  
تلویحات: معنای چیزی را به اشاره فهماندن - اشاره کردن  
مبدع: ابداع کننده - بدیع و نوآورنده - انشاء کننده - نیکو انجام دهنده  
واقف: درک کننده و مطلع - مستحضر و آگاه - برخاسته - بلند شده و  
ایستاده

### توضیح آیات ۲۰ - ۱۹:

بعد از آن که حضرت مسیح اظهار امر فرموده و تعدادی از نفوس به آن  
حضرت ایمان آوردند، روزی آن حضرت با بعضی از اصحاب روحانی و

خاصّ خود (حواریون) صحبت از فراق نموده و فرمودند: "من می روم و دوباره می آیم" طولی نکشید که مجدداً به پیروان خود فرمودند: "من می روم و دیگری می آید تا آنچه را که من نگفته ام بشما بگویم". حضرت بهاءالله در توضیح این مطلب می فرمایند که درحقیقت این دو بیان یکی است و مقصود این است که بعد از من پیامبری می آید تا آنچه را که امروز من بشما نگفته ام او برای شما بگوید و شما را برای آن روز هدایت نماید. حال اگر بدقت به این بیانات توجه شود ملاحظه می گردد که بین این دو بیان تفاوتی نیست. زیرا وقتی که حضرت رسول اکرم ظاهر شدند در قرآن کریم فرمودند منم عیسی و کتاب او را هم که از جانب خدا است تصدیق فرمودند. بنابراین نه در مقامشان فرقی مشاهده می شود و نه در آیاتشان. زیرا هر دو از جانب خدا مبعوث شده اند و دستورات او را هم برای مردم آورده اند و مأمور به تربیت ناس هستند. پس نه در خودشان و نه در کارشان تفاوتی وجود ندارد. اما البته از لحاظ ظاهری مانند اسم و محل تولد و امثال آن با هم متفاوت هستند. بنابراین اگر نسبت به این امور بگوئیم که یکی نیستند باز هم درست است و اشتباهی نکرده ایم. پس در حقیقت مظاهر مقدسه همه یکی هستند زیرا همه به دستور خداوند برای هدایت مردم ظاهر می شوند. و البته با هم فرق دارند، زیرا از لحاظ زمان تولد و محل تولد و سایر خصوصیات انسانی با هم متفاوت هستند. برای مثال: تمام معلمین از طرف رئیس آموزش و پرورش برای تعلیم شاگردان انتخاب شده و مأموریت دارند که در زمان مشخص و در محلی معین به شاگردان کلاس درس بدهند. لفظ معلم یعنی تعلیم دهنده و آموزش دهنده برای همه آنها بکار می رود اما در حقیقت هر کدام خودشان هم دارای اسم

و رسمی دیگر هستند. مثلاً مانند آقای امید و یا آقای علی. که اگر چه نام آنان متفاوت و کلاس آنها هم در محلی دیگر است اما در معلم بودن هر دو مشترک و یکی هستند و از طرف یک مدیر انتخاب شده اند و کارشان تدریس و آموزش است. حال اگر گفته شود که آقای امید و آقای علی با هم متفاوتند صحیح است و اگر گفته شود که یکی هستند باز هم صحیح است. پیامبران الهی هم از جهت محل تولد و نام و موقعیت زمانی و مکانی اگر چه متفاوتند اما از نظر مربّی بودن یکی هستند. بنابراین اگر گفته شده من میروم و بعد می آیم صحیح است چون آن مربی بعدی که می آید مثل مربی قبلی است و دستورات الهی را به مردم ارائه می دهد و اگر بگوید من می روم و دیگری می آید آنها هم صحیح است چون از لحاظ اسمی و موقعیت زمانی و مکانی با او متفاوت است. نام او عیسی و نام این یکی محمد است. او در ناصره و این در مکه متولد شده است و امثال آن. بنابراین اکنون می توانیم مقام توحید و تفصیل انبیاء یا مظاهر مقدسه را بخوبی درک کنیم. پس از این نظر که همه از جانب خدا و برای هدایت نوع بشر ظاهر می شوند همه یکی هستند و از طرف دیگر از لحاظ این که هر کدام از والدینی دیگر و در شهر و مکان و با نام و مشخصاتی متفاوت متولد شده اند پس با هم متفاوتند. با این بیان مبارک و توضیحی که داده شد، یکی از مسائل مشکل حضرت خال اکبر و یا در حقیقت کلیه ادیان با این پاسخ روشن و واضح حل می شود وقتی که می گویند و یا می گفتند که چرا حضرت محمد یا امروزه حضرت باب هر بار خود را به گونه ای معرفی کرده اند. مثلاً حضرت محمد فرموده اند من عبدالله هستم، یا بشری مثل شما هستم، یا رسول الله هستم و یا انی انالله هستم. همینطور حضرت

باب گفته اند که من باب قائم هستم، بعداً گفته اند که من پسر امام حسن  
عسکری هستم. و یا گفته اند که من همان قائم موعودی هستم که سالها  
انتظار ظهورش را داشتید و یا فرموده اند که انی انا الله. اگر بدقت نگاه کنیم  
متوجه می شویم که از لحاظ اسمی حضرت باب فرمودند من همان قائم  
هستم که منتظرش بودید و از لحاظ رسمی هم که قرار بود قائم موعود  
بیاید و مانند جدش به تربیت ناس مشغول گردد و دین خدا را ترویج نماید  
که حضرت باب هم به همین خاطر بشهادت رسیدند. پس موضوع متحد  
بودن و یکی بودن انبیاء در مقام مربی بودنشان و همچنین متفاوت بودن و  
فرق داشتن آنها در مورد مکان و محل ظهور یا اسم و رسم و خاندانشان  
با این بیان مبارک و مثالی که آورده بودند کاملاً ظاهر و آشکار می شود و  
محلّی برای شبهه باقی نمی ماند. این است که می فرمایند: من می روم و  
بعد می آیم و یا من می روم و دیگری می آید. این مقام فرق و اتحاد است  
که در مورد تمام انبیاء صادق است.

و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد؟ و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بی مثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است. و این مظلوم یک فقره آن را ذکر می نمایم و نعمت های مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عبادالله مبذول می دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید به رشحی از انهار بی زوال حضرت ذی الجلال که در دارالسلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم. "إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجَهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً و لَا شُكُوراً." و این طعامی است که ارواح و افنده منیره به او حیات باقیه یابند و این همان مائده ای است که می فرماید: "رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ." و این مائده هرگز از اهلهش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از شجره فضل می روید و از سماوات رحمت و عدل نازل می شود. چنانچه فرموده است: "مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ و فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ." حیف است که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد. پس قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعۀ آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده به روح بی اندازه فائز شوند. ای برادر من، جهدی باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشیم. همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند. آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی به آشیان های الهی پرواز نمایند، دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی. پس تا حمامۀ ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن. این است نصیحت این

عبد آن جناب و احبّای خدا را. فَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ و مَنْ شَاءَ فَلْيُعْرِضْ.  
إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَنِيًّا عَنْهُ و عَمَّا يُشَاهَدُ و يُرَى.

### معنی لغات:

تلامیذ: شاگردان - محصلین - دانشجویان

رجعت: بازگشت - رجوع - در مقامی بازگشت به این عالم است  
اناجیل اربعه: انجیل های چهارگانه، انجیل های چهارگانه عبارتند از:  
انجیل متی و انجیل یوحنا و انجیل مرقس و انجیل لوقا  
مخزونه: پنهان شده - پوشیده و مستور - محفوظ در خزینه - ذخیره شده  
- مکتوم

لوجه الله: بجهت رضای الهی - بخاطر حق - برای رضای خدا

هیكل فانیه: هیكل های فانی - افراد بی ایمان

اثمار: ثمرها - میوه ها

باقیه: بازمانده - پاینده - جاوید - زنده - ثابت و برقرار - یکی از  
اسمای الهی است

رشحی: ترشحی - نمی - تراوشی

انما نطعمکم... بدرستی که ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم و از

شما پاداش و شکری هم طلب نمی کنیم. سوره انسان (دهر) ۷۶- آیه ۹

افئده: قلبها - عقول - وجدانها - مفرد آن فؤاد

ربنا انزل... ای پروردگار ما برایمان مائده ای از آسمان نازل فرما. سوره

مائده (۵) - آیه ۱۱۴

مقطوع: قطع شده - بریده شده - در فارسی بمعنای ثابت و حتمی



نفاد: تمام شدن - به انتهی رسیدن - فانی شدن - قطع شدن - فنا و زوال  
مثلاً کلمه...: مثال کلمه پاک چون درخت پاکیزه است که ریشه اش ثابت  
است و شاخه هایش در آسمان است در هر حین میوه می دهد. سوره  
ابراهیم (۱۴) - آیه ۲۵ - ۲۴

عطیه: آنچه که بخشیده شود - عطا - بخشش  
جهدی: کوششی و جدیتی - کوشش و پی گیری - کوشیدن و جدیت  
کردن

اکواب: جامهای بدون دسته برای آب خوردن - لیوانها  
مصر جانان: کشور جانان - شهر جانان  
تبیان: ظاهر نمودن و آشکار ساختن معنی - واضح و روشن ساختن -  
توضیح و تفسیر

مدام: باران دائم و پیوسته - شراب - در فارسی بمعنای همیشه و دائم  
عندلیبان جنان: بلبان بهستی - منظور مظاهر مقدسه الهی - عندلیب یعنی  
بلبل

حمامه ازلی: منظور انبیاء الهی - حمام و حمامه به معنی کبوتر  
تغنی: آواز خواندن - غنی شدن  
فمن شاء...: پس هرکس خواست اقبال کند و هر کس خواست روی  
بگرداند. خداوند از او و از آنچه می بیند و مشاهده می کند بی نیاز است

### توضیح آیات ۲۳ - ۲۱:

وقتی که حضرت مسیح چندین مرتبه در باره رفتن خودشان از این عالم  
بیاناتی فرمودند شاگردان آن حضرت یعنی مؤمنین اولیه یا حواریون از

ایشان در خواست نمودند که علامتی یا نشانه ای بدهید تا بدانیم که چه وقت و چه زمانی این موضوع واقع خواهد شد؟ و چندین مرتبه هم این خواهش را کردند و پرسیدند و آن حضرت هر بار پاسخی فرمودند. بطوری که در هر یک از چهار انجیل این موضوع نوشته شده و موجود است. حضرت بهاءالله به صرف فضل و موهبت می فرمایند که اکنون در این موقعیت من بخاطر رضای الهی یکی از آن پاسخ ها را برای شما تشریح می نمایم تا از این نعمت الهی بهره مند گردید و البته نفوس دیگری هم که در این شهر (دارالسلام بغداد) هستند از این دریای رحمت الهی بهره مند خواهند شد و شاید به نور ایمان فائز گردند بدون این که اجر و مزدی طلب نمایم. البته این طعام الهی یعنی آیات و الواحی که نازل می شود در حقیقت همان مائده و غذای روحانی است که خداوند در قرآن فرموده که بندگان گفتند: خدایا طعامی برای ما از آسمان نازل کن. و خداوند مائده ای برایشان نازل کرد مائده ای که هیچ وقت کهنه و فاسد نمی شود و فنا و زوالی برایش نیست بلکه این مائده همیشه به مقدار زیاد برای مردم از آسمان نازل می گردد. و البته این نوع مائده را خداوند همیشه برای بندگان نازل می فرماید و هرگز نابود نمی شود. در این باره خداوند در قرآن مثالی آورده و می فرمایند: کلمه پاک هم مثل درخت باثمر و مفید است که ریشه اش در زمین و شاخ و برگش در آسمان است و همیشه میوه های خوب و شاداب را می توان از آن چید و بهره مند شد. در حقیقت این اشاره به فیض الهی به وسیله مظهر ظهور است. یعنی وقتی که آن شجره الهی (مظهر ظهور) در روی زمین ظاهر شد تعالیم او مانند شاخ و برگ و میوه او ظاهر می شود و همه مردم می توانند از این فضل و موهبت

الهی بهره مند گردند و خدا کند که این طعام یا غذای الهی هرگز از خلقش قطع نشود و هرگز فنا و زوالی نداشته باشد. بلکه از خدا بخواهیم که همیشه درهای رحمت و بخشش خود را به روی بندگان باز نگهدارد تا همیشه از این ثمرات روحانی و معنوی برای مردمان گسترده باشد و چقدر باید متأسف بود بر کسانی که قدر این مائده را ندانسته و خودشان را از آن محروم ساخته اند. پس باید قدر این نعمت را بدانیم و از این الطاف الهی مسرور باشیم زیرا این مائده آسمانی، همان تعالیم الهی است که سبب زنده شدن روح انسانی می گردد و اجساد مرده را زنده می کند و حیات می بخشد. سپس با خطاب ای برادر من، جناب خال را مخاطب ساخته و به او یادآور می شوند که همیشه و همه وقت امکان زیارت و یا هم نشینی و هم صحبتی با مظاهر ظهور میسر نیست چه بسا که ممکن است این عندلیب الهی از سخن گفتن ممنوع گردد آنوقت این فرصت از دست خواهد رفت. پس اکنون که این موقعیت بدست آمده سعی کن که نهایت استفاده را ببری و از این بیانات که گره گشای مشکلات شما است بهره مند شوی حضرت بهاءالله با این بیانات نهایت لطف و مرحمت و کرم و بخشش را به اهل عالم مبذول داشته اند. عظمت این ایام که بنام بهار روحانی است و بزرگی این مقام که نشستن و سخن گفتن در مقابل مظهر ظهور و پاسخ شنیدن از دهان مبارک اوست همیشه میسر نخواهد شد. چنانکه امروز حتی برای ما تصورش هم امکان پذیر نیست. آن حضرت با نهایت محبت مسائل مشکل و غیر قابل فهم را برای ایشان و ما بطرز بدیعی تبیین و تشریح می فرمایند و با مهربانی این بندگان سرکش و جاهل را "ای برادر من" خطاب می نمایند و سپس می فرمایند که اکنون تو مختاری که قبول کنی یا

رد نمائی زیرا خداوند بی نیاز از پذیرفتن یا قبول نکردن شما است. اگر قبول کنید خودتان بهره مند می شوید و اگر نپذیرید خودتان ضرر می کنید خداوند بی نیاز است از آنچه می بینید و مشاهده می کنید. پس خوشحال کسانی که بیانات مبارک را می شنوند و به تعالیم او دسترسی پیدا می کنند و با دقت مورد بررسی قرار داده و به آن عمل می نمایند.

و این است نعمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده. در سفر اوّل که منسوب به مّتی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود:

"و لِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْاَيَّامِ نُظْلَمُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْءَهُ وَ الْكَوَاكِبُ تَنْسَاقُ مِنَ السَّمَاءِ وَ قُوءَاةُ الْاَرْضِ تَرْتَجُ. حَيْثُ يَنْبَغِي تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْاِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَ يَبْرُحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْاَرْضِ وَ يَرُونَ ابْنَ الْاِنْسَانِ آتِيًا عَلَي سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوءَاةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ وَ يُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ." انتهى. ترجمه آن به فارسی این است که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افاضه ممنوع می شود یعنی تاریک می گردد و قمر از اعطای نور باز می ماند و ستاره های سماء بر ارض نازل می شوند و ارکان ارض متزلزل می شود. در این وقت ظاهر می گردد نشانه های پسر انسان در آسمان، یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب به عالم شهود می آید. و می فرماید: "در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض ساکن اند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلائق آن جمال احدیّه را که می آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوّت و بزرگی و بخششی بزرگ و می فرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم. انتهى. و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب به لوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیّه به تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا به یکی از آنها نمودیم. و علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمّدیّه و از سحاب فضل احمدیّه ممنوع گشتند. و جهال آن طائفه هم تمسک به علمای خود جسته، از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات که مذکور شد به ظهور نیامد.

این است که قرن ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن جوهر روح به مقرّ بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس های مرده از قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محلّ عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود به وجود آید تا نصرت نمایند و مال ها در راهش انفاق کنند و جان ها در سیلش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنونات از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده‌اند و به خیال خود مشغولند. و از این عبارت گذشته، بیان دیگر در انجیل هست که می فرماید: "السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ تَزُولَانِ وَ لَكِنْ كَلَامِي لَا يَزُولُ" که معنی آن به فارسی این است که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زائل نمی شود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود. و از این راه است که اهل انجیل می گویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی شود و هر وقت و زمان که طلعت موعود با همه علامت ها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همهٔ عالم دینی باقی نماند مگر این دین. و این فقره از مطالب محققهٔ مسلمه است نزد ایشان. و چنان اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعوده و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البتّه اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند چنانچه در ظهور شمس محمدیه مشهود شد. حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت قصوی و سدره منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات احدیه در هر ظهور به تمام خضوع سؤال می نمودند البتّه به انوار شمس هدایت مهتدی می شدند و به اسرار علم و حکمت واقف می گشتند.

### معنی لغات:

سفر: کتاب - هر فصل از فصلهای پنجگانه تورات - فصل های پنجگانه تورات عبارتند از: سفر تکوین - سفر خروج - سفر لاویان - سفر تثئیه - سفر اعداد که هر کدام یک فصل از کتاب تورات است.

منسوب: نسبت داده شده

متی: یکی از حواریون حضرت مسیح که از زمان اظهار امر حضرت مسیح با ایشان بوده و برای خدمت به ایشان با قرعه انتخاب شده بود. انجیل متی را او نوشته و ظاهراً اولین کسی است که انجیل را نوشته است

و للوقت...: انجیل متی - فصل ۲۴ - آیه ۳۱ - ۲۹

ابتلاء: در بلا افتادن - امتحان - آزمایش - گرفتاری - رنج و سختی  
افاضه: فیض رساندن - بهره دادن - درسختن یا حدیث وارد شدن - فیض  
رسانی

ارکان: ستون ها - پایه ها - اعضای عمده و مهم - بزرگان و رؤسای قوم

متزلزل: مضطرب - لرزان - بی ثبات

ساذج: ساده - بسیط - بی آرایش - بی نقش و نگار - درفارسی به  
معنای خالص - جوهر

عرصه: میدان - فضای جلو یا اطراف عمارت - در اصطلاح به زمین هر  
خانه یا ملک آن عرصه گویند و به ساختمان و تأسیسات موجود در آن  
اعیانی گفته می شود

عالم شهود: عالم جسمانی و عرصه امکان است که به چشم ظاهری دیده  
می شود در مقابل عالم غیب

نوحه و ندبه: نوحه سرائی - گریه و زاری و در همان حال، خوبیها و صفات نیکوی کسی را شمردن.

سافور و صافور: شیپور بزرگ - کرنا

صور اسرافیل: شیپوری که اسرافیل طبق اعتقادات اسلامی در روز قیامت در آن می دمدم و مردگان را زنده می سازد که تعبیرش روشن است یعنی ندای امر الهی که در هنگام قیام مظهر ظهور بلند می شود و کسانی که در خواب غفلت و بیدینی خفته اند بیدار شده ایمان می آورند

اسفار ثلاثه: کتابهای سه گانه انجیل - انجیل لوقا و انجیل مرقس و انجیل یوحنا

لوقا: لوقا کاتب و نویسنده یکی از چهار انجیل است که انجیل خود را با کمک و هدایت پولس نوشته است لوقا و پولس در سفرهای تبلیغی مصاحب یکدیگر بوده اند.

مرقس: مرقس از حواریون نبوده اما بعد از ایمان با کمک و تحت نظر پطرس که اولین مؤمن به حضرت مسیح بوده، انجیل خود را نوشته است. یوحنا: از جمله حواریون حضرت مسیح که انجیل را نوشته است او جوانترین حواری است و کتاب مکاشفات یوحنا نیز اثر همین شخص است.

الواح عربیه: مقصود لوح مبارک جواهر الاسرار است که به افتخار حاج سیدمحمد اصفهانی که از شاگردان طراز اول شیخ مرتضی انصاری بوده و از محضر نامبرده مدرک اجتهاد گرفته، نازل گردیده است. نامبرده در بغداد به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و مؤمن گردید و به تبلیغ امرالله قیام



نمود. این حاج آقا سید محمد اصفهانی با آن سید محمد اصفهانی که ناقض  
 و راهنمای یحیی ازل بوده و به دجال معروف است، متفاوت است.  
 متعرض: پردازنده به امری - طلب کننده امری یا شیئی - هدف یا مورد  
 امری واقع شدن - در فارسی اعتراض کننده - ایراد گیرنده - مانع -  
 مزاحم  
 اکتفاء: کفایت کردن - بس دانستن - بس کردن  
 مودعه: به امانت گذارده شده - بودیعه نهاده شده - محفوظ - بمعنی قرار  
 داده شده در کلام  
 متمسک: چنگ زنده - پناه برنده - متشبث  
 شریعه: دیانت - آئین الهی - مجموعه احکام و تعالیم الهی که بوسیله یک  
 پیامبر به عالم انسانی عطا می گردد - آستانه - محل برداشت آب از  
 رودخانه - آبشخور  
 نفس الهی: منظور حضرت محمد رسول الله است  
 صور الهی: شیپور بزرگ خداوندی - مقصود ندای الهی است که بگوش  
 جهانیان می رسد  
 قبور: قبرها  
 محشور: گردهم جمع شده - برانگیخته شده - در فارسی به معنای معاشر  
 و همصحبت مصطلح است  
 معهود: عهد کرده شده - وصیت شده - حفظ و رعایت شده - شناخته  
 شده - معروف  
 ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن - بخشیدن آنچه که مورد نیاز خود  
 شخص است - برگزیدن - گرامی داشتن - اکرام نمودن

کوثر: آب گوارا و شیرین - شخص بزرگ و با سخاوت و عطا - قدر و مقام عظیم - در مقامی کنایه از آیات الهی است که سبب حیات ابدی می گردد. در تشبیه با کلمات دیگر مانند کوثر بقاء - کوثر وصال و کوثر معانی نیز آمده است

نامتناهی: به آخر نرسیده - واصل نشده - بی انتهی - آنچه که آخر ندارد حضرت باری: خداوند

السماء و...: انجیل متی - فصل ۲۴ - آیه ۳۵ / و در انجیل لوقا - فصل ۲۱ - آیه ۳۳

زائل: از بین رونده - دور شونده - رونده - متمایل - کج شونده

معدوم: غیر وجود - نیست و نابود - مفقود

محققه: تحقیق شده - تصدیق شده - اثبات شده - بررسی گردیده - در

کلام بمعنی محکم و متین و منظم

مسلّمه: تسلیم شده - واگذار گردیده - تفویض شده - در فارسی: قطعی -

یقین - ثابت - اذعان - اقرار و اعتراف کردن - گردن نهادن -

فرمانبرداری و فروتنی کردن

غایت قصوی: بالاترین مقصد - بالاترین درجه - عالیترین مقصود -

منتهی آرزو - آخرین نتیجه سدره منتهی: در امر مبارک مراد مظهر الهی

است که مقامی برتر از آن نیست - درختی که تجلی الهی بر آن واقع شد -

جائی که جبرئیل از آنجا فراتر نرود - درختی است در اقصای بهشت. در

قدیم کنار جاده را درخت می کاشتند و آخرین درخت را سدره المنتهی می

نامیدند یعنی آخرین درخت و جاده تمام شد .

محجوب: پنهان و پوشیده - در پرده مانده - ممنوع - مجازاً با شرم و حیا - غافل و بیخبر

### توضیح آیات ۲۶ - ۲۴:

بعد از این که چندین مرتبه شاگردان از حضرت مسیح علامت ظهور بعد را پرسیدند، ایشان در پاسخ علاماتی را ذکر فرمودند که در هر چهار انجیل ثبت شده است. حضرت بهاءالله جل ثنائه به تشریح یکی از علائم ظهور که در کتاب انجیل متی نوشته شده می پردازند که خلاصه آن به فارسی چنین است: "و در آن وقت بعد از تنگ شدن روزگار، خورشید و ماه تاریک می شوند و دیگر نوری نمی دهند. ستارها از آسمان به زمین فرو می ریزند و ارکان زمین به لرزه می افتد در چنین حالتی علامات پسر انسان در آسمان ظاهر می شود و همه مردم زمین به گریه و زاری می افتند و می بینند که پسر انسان در حالی که سوار بر ابر است و ملائکه ها در اطرافش شیپور می زنند با قوت و جلال ظاهر می شود."

حال اگر مردم منتظرند که این علامات را بظاهر ظاهر مشاهده کنند هرگز امکان نخواهد داشت یعنی چگونه ممکن است که نور خورشید و ماه محو شود و انسان در آن تاریکی و ظلمت بتواند مظهر ظهور را سوار بر ابر ببیند که از آسمان فرود می آید؟ یا چطور ممکن است که ستارگان که بعضی از آنها چندین برابر زمین هستند فرو بریزند و هنوز کره زمینی باشد و مردمان زنده مانده باشند؟ پس معلوم می شود که معانی دیگری غیر از معنی ظاهری کلمه باید باشد و الا ظاهر این کلمات مبنی بر محو و نابودی کائنات است و آنوقت دیگر لزومی به موعود نیست. بهمین جهت علماء

دیانت حضرت مسیح یعنی اسقف ها، از درک مفاهیم این علامات عاجز ماندند و هنوز منتظر ظهور این علامات هستند و به همین دلیل ظهور حضرت محمد را انکار کردند و به آن حضرت ایمان نیاوردند و به خاطر کبر و غروری هم که علماء دارند حاضر نشدند که از حضرت محمد معنی این علامات را بخواهند تا آن حضرت رفع شبهات نمایند، لذا مسیحیان حضرت محمد را به عنوان موعود منتظر خودشان نپذیرفتند و آن حضرت آمدند و مأموریت خود را به اثنی رساندند و به مقر اصلی خود بازگشتند اما علماء مسیحی هنوز منتظرند زیرا هیچکدام از این علامت ها به ظاهر دیده نشد. بنابراین وقتی کشیش ها آن حضرت را قبول نکرده و گفتند: نه تنها علامات ظاهر نشده بلکه ایشان مدعی دین جدیدی است و احکام حضرت مسیح را هم نسخ نموده است. و به همین بهانه پیروان خود را دستور دادند که ابداً به مسلمانان نزدیک نشوند و آنان را کافر و گمراه خواندند. مردم هم که پیرو آن علماء بودند به دستور علمای زمان خود، حضرت محمد را انکار کردند و هنوز هم با وجود این که ۱۴۰۰ سال از آن زمان گذشته و موعود بعدی یعنی حضرت باب هم که موعود دیانت اسلام است ظاهر شده اما مسیحیان همچنان منتظرند که چه وقت و چه زمان ایشان خواهد آمد تا در راهش فداکاری نمایند و قربانی کنند و خدمت نموده و اموالشان را برای پیشرفت امر او خرج نمایند. حضرت بهاءالله می فرمایند اگر این مردم بجای پیروی از علمای خود به حضور آن حضرت مشرف می شدند و اشکالات خود را از ایشان می پرسیدند البته آن حضرت برای آنان توضیح می دادند و مشکلاتشان حل می شد و ایمان می آوردند و آن همه ظلم و بلا هم نسبت به حضرت رسول و پیروان

ایشان روا نمی داشتند. از این گذشته در انجیل بیان دیگری هم هست که می فرماید: "زمین و آسمان از بین خواهد رفت اما کلام پسر انسان از بین نخواهد رفت". یعنی کلام و بیان و فرمان حضرت مسیح همیشگی است و اگر موعود با تمام آن علامت ها هم ظاهر شود و بخواهد یکی از تعالیم ایشان را تغییر دهد باز هم علماء مسیحی و پیروانشان او را قبول نمی کنند. یعنی در حقیقت این علماء هستند که خود را تعیین کننده فرض کرده اند و خدا را یفعل ما یشاء نمی دانند. حال اگر دقت کنیم می بینیم که حضرت محمد اصل دیانت را که عبارت از توحید و نبوت و معاد است تغییر نداده اند بلکه تعالیمی از حضرت مسیح را که در آن زمان قابل اجراء نبوده، تجدید کرده اند و این از بزرگترین مشکلات برای هر امت است که می خواهد حضرت موعود بیاید و دین قبل را ترویج کند البته آن هم با نظر و سلیقه علماء وقت. زیرا اگر باز هم به خواسته و میل علماء نباشد معلوم نیست که قبول کنند. و متأسفانه هیچکس فکر نمی کند که اگر قرار بود موعود بیاید و دین قبل را ترویج کند پس چرا حضرت مسیح چنین نکردند تا به صلیب کشیده نشوند و به چه علت تعالیم حضرت موسی را تغییر دادند؟ و بدبختانه علمای مسیحی همین رفتار را با موعود خود کردند و ابداً هم متوجه نشدند. در حقیقت، برای رسیدن به بلوغ و پیشرفت و تکامل ادیان، نیاز به این تغییر احکام است و امکان ندارد که انسان کنونی بتواند احکام دو یا سه هزار سال قبل را اجراء نماید. همانطور که مانند دو یا سه هزار سال قبل زندگی نمی کند. بهر حال، اگر چه حضرت بهاءالله این علائم را قبلاً در لوح دیگری بنام "جواهر الاسرار" که به عربی نازل شده ذکر فرموده اند ولی بنا به درخواست و احترام جناب خال اکبر این علائم

را مجدداً به زبان فارسی تشریح نموده و می فرمایند: حال اگر علماء زمان با نهایت فروتنی معنی این علامات را از مظهر ظهور یعنی حضرت محمد سؤال می کردند البته آن حضرت برایشان تفسیر می فرمودند و آنان هدایت می شدند اما غرور و تکبر علماء از طرفی و نادانی و جهالت مردم در پیروی کورکورانه از آنان سبب گردید که از عرفان آن مظهر ظهور محروم شدند.

حال این بنده رشی از معانی این کلمات را ذکر می نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محلّ تجلی ذات است محجوب نگردند. قوله: "من بعد ضیق تلک الاّیام"، یعنی وقتی که ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند، و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زائل شود و زمام ناس به دست جهّال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود شود و علم به ظنّ تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع شود. چنانچه الیوم مشاهده می شود که زمام هر گروهی به دست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت می دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده. و به قسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراج های عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده، با اینکه ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند به قسمی که در هر شیء بابی از علم باز گشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده. و با همه این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند. به ظنّ تمسک جسته، از عروة الوثقی محکم علم دور مانده اند. و آنچه از ایشان مفهوم می شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظنّ و گمان، ابوابی برای نان یافته اند و در ظهور مظهر علم، جز انفاق جان چیزی نیافته اند. لهذا البتّه از این گریزانند و به آن متمسک. و با اینکه حکم الهی را یک می دانند از هر گوشه ای حکمی صادر می شود و از هر محلی امری ظاهر. دو نفس بریک حکم ملاحظه نمی شود زیرا جز هوی الهی نجویند و به غیر از خطا

سبیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده‌اند. تزویرات نفسانی را مقدّم بر تقدیرات ربّانی دانند. از تسلیم و رضا گذشته‌اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و به تمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را می‌نمایند که مبدا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد. و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می‌کند سبّعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند. حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی‌داند نزد کدام رود و از که جويا شود، از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سبیلها متعدّد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می‌شود. این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کُفر عالم را فرو می‌گیرد و ظلمت احاطه می‌نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد. و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرّض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام. حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و می‌گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربّانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجّه نمایند چنانچه مذکور شد. *كَذَلِكَ نُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ نُلْقِي عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْحِكْمَةِ لِتَطَّلِعَ بِمَا هُوَ الْمَقْصُودُ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ شَرَبُوا مِنْ كَأْسِ الْعِلْمِ وَ الْعِرْفَانِ.*



### معنی لغات:

رشحی: تراوشی - چگّه ای - قطره ای - یک نم (نمی)  
فطرت: سرشت - طبیعت - طینت - نهاد - ذات - صفت بنیادی و  
سرشتی انسان - ذوق ذاتی  
هیمنه: مراقبت و نظارت نمودن - در فارسی بمعنای: قدرت - سطوت -  
ابهت و وقار  
زائل: از بین رونده - دور شونده - متمایل و کج شونده  
زام: افسار - عنان - مهار  
مسدود: بسته شده - محکم شده - بازداشته شده - استوار  
شقاوت: بدبختی - شدت و سختی - ظالم بودن - گمراه بودن  
راجع: منصرف شدن - بازگشت - برگشتن - ردّ کردن  
نحو: مثل - جهت - جانب - قصد - راه - شیوه - مقدار  
معبود: پرستش شده - عبادت گردیده - مورد پرستش و عبادت - خداوند  
متعال  
مفاتیح: کلید ها  
مفتوح: گشوده شده - باز شده - فتح شده - حرفی که دارای فتحه است  
فیض: بسیار زیاد - پر عطا و بخشنده  
امطار: باران ها  
مقطوع: قطع شده - بریده شده - در فارسی، به معنای ثابت - قطعی -  
حتمی

عروه الوثقاء: دستاویز محکم - محکمترین دستگیره - کنایه از عقیده  
 درست و تمسک به دین الهی - بفرموده حضرت عبدالبهاء: عهد و میثاق  
 است و ایمان و پیمان مختار علی الاطلاق  
 بالفطره: فطرتاً - ذاتاً  
 غایت: نهایت - پایان - مقصد - مقصود  
 تزویرات: دروغ پردازیها - نسبت دروغ دادن - در فارسی بمعنی فریب  
 دادن - گول زدن و دورویی  
 تقدیرات: قضا و فرمان الهی - نصیب و قسمت - سرنوشتی که خداوند  
 برای بندگان معین فرموده - مقدر کردن - حکم نمودن - قادر کردن -  
 اندازه گرفتن  
 ربانی: منسوب به ربّ - الهی - پروردگاری - عالم دینی  
 شوکت: قوت و قدرت - در فارسی بمعنی فرّ و شکوه و جلال - تیزی  
 سلاح - نیش عقرب  
 خللی: تباهی - فساد - شکاف - ضعف  
 کحل: سرمه - مرهم چشم - مال زیاد  
 سبعی: درندگی - خوی حیوانی  
 ضیق: شدت و سختی - تنگی در معیشت - فقر - بخل و خساست کردن  
 - تنگ بودن - آنچه سبب دل‌تنگی شود مثل حزن و اندوه - غم و درد  
 ازید: بیشتر - زیادتر - بیشترین - زیادترین  
 لیل: شب  
 مضامین: محتواها - درونها - معنیها - جمع مضمون  
 اختصار: مختصر کردن - کوتاه کردن

توهم: گمان بردن - قوه ای که از محسوس ادراک غیر محسوس می نماید  
مثل تصور شجاعت در دیگری - خیال - تصور غلط - سهو  
مرایا: آینه ها - در اصطلاح بیان مؤمنینی هستند که شمس حقیقت و نقطه  
در آنها نمایان باشد  
کذلك...: این چنین تأویل احادیث را به تو آموزش می دهیم و رازهای  
حکمت را بر تو القاء می نمائیم تا از مقصود و حقیقت امر آگاهی یابی و  
در زمره کسانی قرار بگیری که از جام علم و معرفت نوشیدند.

### توضیح آیات ۳۰ - ۲۷:

بعد از بیان علامات ذکر شده در انجیل، حضرت بهاءالله می فرمایند که من  
برای شما مقداری از این معانی را ذکر می کنم تا شما و یا هر شخص  
دیگری که اهل بصیرت است خودش قضاوت کند و تشخیص بدهد و  
بتواند به مقصود آیات پی ببرد و اگر کسی توانست به این حقیقت دست  
یابد البته به تمام مفاهیم که در کتب دیگر هم نازل شده، آگاهی خواهد  
یافت و ظاهر سخت و مبهم و نامفهوم این کلمات او را از فیض پیام جدید  
و عرفان موعود تازه در هر عصر و زمان محروم و ممنوع نخواهد ساخت  
و او را از درک مظاهر ظهور که مظهر جمیع اسماء و صفات الهیه هستند  
محروم نخواهد نمود. سپس آن حضرت آیه مبارکه انجیل را به قسمتهای  
مختلف تقسیم نموده و هر قسمت را کاملاً توضیح می دهند و هر کجا هم  
که لازم دانستند این توضیحات و تبیینات را با احادیث و روایات اسلامی  
منطبق می سازند تا کاملاً برای خواننده شک و تردیدی باقی نماند.

اولین قسمت بیان مبارک در انجیل راجع به علائم ظهور موعود چنین است: "مِنْ بَعْدِ ضَيْقٍ تِلْكَ الْآيَاتُ" یعنی بعد از این که مردم به سختی و بلا مبتلا شدند. حال باید توجه داشت که این سختی و بلا چگونه است؟ آیا منظور سختی در معیشت و زندگی روزمره مردم است یا خداوند منظور دیگری داشته است. تاریخ نشان می دهد که در زمان ظهور هریک از مظاهر مقدسه، سختی و یا مشکل غیرطبیعی نسبت به زمان خودشان وجود نداشته بلکه مردم به کسب و کار خود مشغول بوده اند. اما آنچه حائز اهمیت است این است که مثلاً در کشورهای مسیحی نشین، کلیه امور حتی تعویض سلاطین در دست پر قدرت کلیسا و فرمانروایان آن اداره می شده و این کشیشها یا علمای مسیحی بودند که تمام دستورهای مملکتی را صادر می کردند و زمام اختیار ناس کاملاً در دست آنان بوده است. به همین جهت آنها به جای تعالیم برادری و برابری و صلح و دوستی و محبتی که حضرت مسیح آورده بود، احکام قتل و غارت و جنگ و خونریزی را صادر می کردند که جنگهای صلیبی یک نمونه از آنها است. فرقه های مختلف یکی بعد از دیگری تشکیل می شد و هر کدام دستورات حضرت مسیح را به میل و هوس خود تعبیر و تفسیر می کردند و مردمان جاهل و نادان هم به پیروی از دستورات آنان به جان هم می افتادند و هر یک خود را برحق و دیگری را غافل و کافر و مستحق هر نوع ظلم و ستم معرفی می نمود. آن همه احکام که به وسیله حضرت مسیح برای محبت و از خود گذشتگی نازل شده بود به دست فراموشی سپرده شد و به جای آن کشیشها هر روز دستور جدیدی صادر می کردند و خلق بیچاره و نادان هم حکم کتاب را کنار گذاشته و به فرمان علماء گوش داده

و دست به هر نوع شقاوت و ظلمی می زدند. چه تعداد از نفوسی که به دستور آنان به قتل رسیدند و چه خاندانها که به باد رفت. حال باید دید که سختی و مشقت و بلائی بدتر از این جهالت و نادانی و بی ایمانی وجود دارد؟. کدام سختی و بدبختی بزرگتر از این است که ثمرات علم و حکمت الهی نابود شود. چنانچه امروز هم مشاهده می شود که زمام مردم به دست عده ای از مردمان خود خواه و متکبر و سود جو افتاده که هرطور اراده کنند مردم را به آن سمت حرکت می دهند و مقصود اصلی از خلق انسان که شناخت حق و خدمت به عالم انسانی است فراموش شده و نور عقل و اراده از مردم گرفته شده است با وجودی که درهای علم به روی مردم گشوده شده و هر روز با یک اختراع جدید عالم انسانی رو به تکامل و پیشرفت است اما هنوز علمای اسلام منتظرند که باب علم به وسیله قائم باز شود. حضرت بهاءالله می فرمایند ظهورات علمی عالم را احاطه کرده ولی اینها می گویند باب علم تا زمان قائم مسدود و بسته است اینها ظن و گمان را بر حقیقت ترجیح می دهند زیرا در آن سخنان راهبانی برای یافتن نان و یا در حقیقت راهی برای منافع خود پیدا کرده اند و به این وسیله مردم را در جهل نگه داشته و از آنان برای هوی و هوس خود بهره می برند بهمین جهت است که از حقیقت چشم پوشیده اند زیرا برای رسیدن به آن باید جانشان را فدا کنند که البته برای آنها مقرون به صرفه نیست. حال باید توجه داشت که در دوران قاجار همین کشور ایران دچار چه فلاکتی بود. ظلم ظالمان بیداد می کرد. از کشتن بی گناهان و غارت بی پناهان گرفته تا انواع فساد هائی که در تاریخ ذکر شده. پس منظور از ضیق و تنگی ایام، فقط سختی معیشت و زندگی ظاهره روزمره نیست بلکه سختی جهل و

نادانی و روی گرداندن از خدا و تعالیم اوست که منجر به عدم تدبیر و فراوانی تزویر و ریاکاری می گردد و سبب می شود که به جای خداوند عده ای اشخاص مهمل و بیفایده و بی فکر و خود خواه و متکبر فرمانروای خلق شوند و مردمان بیچاره و مقلد هم کورکورانه خود را بازیچه هوی و هوس این نفوس از خدا بیخبر سازند و زمام عقل و تدبیر خود را به آنان بسپارند تا جائی که حتی اگر به کسی امر نمایند که به عقیده ما فرزند شما کافر شده باید کشته شود، بدون ادنی تردید و درنگی به قتل فرزند خود رضایت می دهد. حال کدام تنگی و مضیقه ای از این افکار جاهلانه سخت تر است؟ این گروه از علماء تزویرات نفسانی را بر تقدیرات الهی مقدم شمرده اند یعنی حاضر نیستند که تسلیم رضای الهی باشند بلکه می خواهند با ریاکاری به تمام آمال و آرزوهای خود که همان ریاست و عزت و شوکت ظاهره است، دست یابند و حاضر نیستند کمترین خللی در مقام و رتبه شان بوجود آید. بطوری که اگر کسی دیده بصیرت داشته باشد آنان را مانند لاشخورهایی می بیند که برای خوردن مردار نفوس باهم به جنگ و جدال مشغولند. حتی اگر کسی بخواهد حقی را طلب کند نمی داند که به کجا رجوع نماید. زیرا که رأی های آنان مختلف است در حالی که حکم خدا یکی است. پس این تاریکی جهل و نادانی مردمان و سوء استفاده علماء زمان از جمله شرایط هر ظهور است و نشان می دهد که نیاز به احکام و پیامبری جدید است تا با ظهور خود، تاریکی این ایام را با شمس وجودش زائل نماید و ظلمت جهل و نادانی نابود شود و الا آن گونه سختی که علماء به خیال خود تصور کرده و مردم را به آن وعده داده اند، البته امکان پذیر نخواهد بود و به همین جهت است که به مردم می گویند

که شرائط ظهور واقع نشده و لذا پیامبر جدید را نمی پذیرند و دستور نفی و زندان و یا قتلش را صادر می کنند. پس مقصود از ضیق ایام درک نکردن معارف و تعالیم الهیه است که پس از غروب شمس حقیقت و مؤمنین اولیه و اصحاب خاص او پدیدار می شود و مردم قادر به درک معنی بعضی از آیات که به رمز و اشاره ذکر گردیده نمی شوند و کسی هم قادر به پاسخ صحیح نیست و علماء هم چون نمی توانند حقیقت را درک کنند و در مقابل مردم هم نمی خواهند به ندانستن خود اقرار نمایند لذا خودشان آنچه را که درک می کنند به مردم می گویند و مردم هم که آنان را به نام علماء می شناسند گفته های آنان را می پذیرند و این بدترین سختی است که در اواخر هر دینی ظاهر می شود. و در خاتمه این قسمت می فرمایند: "این چنین احادیث و روایات را برای تو تشریح می کنم و اسرار حکمت الهی را به تو القاء می نمایم تا بتوانید از آنچه که مقصود انبیای قبل بوده آگاه و مطلع شوید و از جمله کسانی باشید که جامهای علم و عرفان را از دست حق می نوشند."

و قوله: "تُظَلَّمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْءَهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنْ السَّمَاءِ." مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است منحصر به این شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه می شود. بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر مقام به مناسبت آن مقام معنی اراده می فرمایند. مثلاً یک معنی از شمس، شمس های حقیقت اند که از مشرق قدم طالع می شوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض می فرمایند. و این شمس حقیقت، مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او. و همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیاى ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است، به امر معبود حقیقی به اعانت اوست همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل های علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمس های معنوی ظاهر می شود. این است که در حین اشراق این شمس، عالم جدید می شود و انهار حیوان جاری می گردد و ابحر احسان به موج می آید و سحاب فضل مرتفع می شود و نسما ت جود بر هیاکل موجودات می وزد و از حرارت این شمس های الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث می شود و از عنایت این ارواح مجرد است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول می گردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کلّ به وجود او قائمند و از فیض او ظاهر و به او راجع. مِنْهَا ظَهَرَتِ الْأَشْيَاءُ وَ إِلَى خَزَائِنِ أَمْرِهَا رَجَعَتْ وَ مِنْهَا بُدِنَتْ الْمُمْكِنَاتُ وَ إِلَى كُنَائِزِ حُكْمِهَا عَادَتْ. و اینکه در مقام بیان و ذکر، تخصیص داده می شوند به بعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده اید و می شنوید، نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و إلیا لم یزل و لایزال مقدس بوده‌اند از هر



اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی. جواهر اسماء را به ساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه. فَسُبْحَانَ اللَّهِ مِمَّنْ أَنْ يُعْرَفَ أَصْفِيَائُهُ بِغَيْرِ ذَوَاتِهِمْ أَوْ يُوصَفَ أَوْلِيَائُهُ بِغَيْرِ أَنْفُسِهِمْ. فَتَعَالَى عَمَّا يَذْكُرُ الْعِبَادُ فِي وَصْفِهِمْ وَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ. و اطلاق شمس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده، از آن جمله در دعای ندبه می فرماید: "أَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ؟ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ؟ أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ؟" پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اَوْلِيَّهِ انبیا و اولیاء و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است.

### معنی لغات:

قدم: گذشته بسیار قدیم - جاودانی - ازلیت - سابقه - پیشینه - از

صفات الهی

ممکنات: مخلوقات از جمله بشر

ابلاغ: رسانیدن

الوان: رنگها

فواکه: میوه ها

دون ذلک: غیر از آن - وراء آن

اعانت: یاری کردن - کمک کردن

تجرید: تنهائی - انقطاع - برکناری از صفات ممکنات - مقام ذات

خداوندی

تفرید: مقام وحدت و یگانگی خداوند - توحید و یکتا بودن

ریاحین: گیاهان سبز و خوشبو - ریحان ها

انهار حیوان: نهرهای زندگانی

ابحر: دریاها

سحاب: ابر

نسمات: باد های ملایم - نسیم ها - دم ها - نفس ها

احداث: بوجود آوردن - ساختن - پدیدار ساختن - در اصطلاح فلسفی، مرحله سوم از ایجاد است (مرحله اول ابداع و مرحله دوم اختراع و مرحله سوم احداث) و آن فعلی است که مسبوق به ماده و زمان باشد به این مرحله تکوین هم گفته می شود

مجرده: منقطع از ماده (مثل روح و عقل) - فارغ از شئون دنیا - غیر مادی  
ندّی: مثلی - ماندی - نظیری - همتائی

منها ظهرت...: از او همه اشیاء به ظهور رسیدند و به گنجینه های امر او بازگشتند و ممکنات از او بوجود آمدند و به کنزهای حکم او برگردانده شدند .

تخصیص: اختصاص دادن - مخصوص ساختن - ویژگی

عقول ناقصه: بی خردان - کسانی که دارای عقل ناقص هستند. افراد بی فکر و نادان

فسبحان...: خداوند پاک و منزّه است از این که بوسیله اصفیایش یا کسی غیر از خودشان شناخته شود یا بوسیله دوستانش و دیگران توصیف شود. پس او والاتر است از آنچه که بندگان فکر می کنند و بلند مرتبه تر است از آنچه که آنها می شناسند

اطلاق: آزادی - رهائی - رها کردن - گشودن - روان کردن - آزاد کردن - مطلق - محض

عصمت: پاکی و بی گناهی - بری بودن از هر خطا  
 دعای ندبه: از دعا‌های مشهور شیعیان است که بقول خودشان از طرف امام  
 غائب به شیعیان عطا شده و شامل شِکوه و شکایت به درگاه الهی و تأسف  
 خوردن از فقدان ائمه اطهار و قائم موعود است.  
 این الشموس...: کجا هستند آن خورشید های طلوع کننده؟ کجا هستند آن  
 ماههای درخشان؟ کجا هستند آن ستارگان درخشان؟  
 نجوم: ستارگان

### توضیح آیات ۳۳ - ۳۱:

در انجیل می فرماید بعد از ضیق ایام، خورشید و ماه نور نخواهند داد و  
 ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت. حضرت بهاء الله بعد از توضیح و  
 تشریح و معنی ضیق ایام، به توضیح قسمت دیگر یعنی تاریک شدن ماه و  
 خورشید و فرو ریختن ستارگان پرداخته و می فرمایند که مقصود این ماه و  
 خورشید و ستارگان ظاهری نیست زیرا امروزه هم مشخص گردیده که  
 بعضی از ستارگان به تنهایی چندین برابر زمین حجم دارند، بنابراین چطور  
 ممکن است که کلیه ستارگان روی کره زمین فرود آیند؟ و اگر ماه و  
 خورشید تاریک شوند در آن ظلمت چه چیزی دیده می شود؟ پس هر کدام  
 دارای معنی و مفهومی غیر از معنی ظاهری هستند و چون این امور به  
 صورت ظاهر آشکار نگردید، لذا موعود خود یعنی حضرت محمد  
 را نشناختند و قبول نکردند. در حالی که اگر به معنی واقعی آن علامات  
 پی می بردند و یا اگر از حضرت محمد سؤال می کردند و جواب دقیق آن  
 را می شنیدند، البته از فیض قبول آن حضرت محروم نمی شدند و سالها

بلکه قرن‌ها ملت‌ها را در گمراهی و نفاق و جنگ با یکدیگر قرار نمی‌دادند. حال به معنی شمس و قمر آنطور که حضرت بهاء‌الله تشریح فرموده‌اند، می‌پردازیم تا حقیقت بیشتر روشن شود. می‌فرمایند که یکی از معنی‌های شمس، عبارت از شمس حقیقت است یعنی پیامبران الهی. زیرا همچنان که خورشید سبب تربیت و ترقی و پیشرفت کلیه موجودات اعم از خاک و گیاه و حیوان و انسان می‌شود، شمس حقیقت یعنی پیامبران الهی هم سبب ترقی و پیشرفت در کلیه امور مانند ترقیات علمی و اختراعات و اکتشافات و روحانیات و معنویات می‌گردند چنانچه ملاحظه می‌گردد که با ظهور هر یک از مظاهر مقدسه عالم وجود نسبت به قبل ترقی نموده‌است. برای مثال: ظهور حضرت باب در قرن ۱۹ سبب کشف معادن، ترقیات علمی در سطح بسیار وسیع در کلیه علوم، اختراعات و اکتشافات گوناگون و بطور خلاصه تمدن امروزی انسان شده‌است. و همچنان که نور آفتاب سبب روشنایی و حرارت می‌شود یعنی در حقیقت ظلمت شب به روشنایی روز تبدیل می‌گردد، طلوع این خورشیدهای حقیقت هم سبب نور ایمان و تجدید زندگی روحانی مردمان و بیدار شدنشان از خواب غفلت و خرافات و ثمرات عالیه معنوی و روحانی می‌گردد. بطوری که هرکدام از ادیان سبب بیداری ناس و ایجاد حرارت محبت بین مؤمنین شده‌اند. اما بعد از مدتی که از این عالم رفته‌اند و تعالیم و دستوراتشان بوسیله علماء به تفسیر کشیده شده کم‌کم آن نور و حرارت از بین رفته و غروب ایمان نزدیک و نزدیکتر شده و به تدریج مانند شب سیاه و تاریک گردیده‌است. حال اگر کسی بخواهد فردا با طلوع دوباره خورشید خود را در اطاقی محبوس نماید و با قرار دادن

پرده های ضخیم مانع رسیدن نور و حرارت خورشید به درون اطاق گردد و بگوید من همان خورشید روز قبل را قبول دارم و این نور از آن خورشید دیروزی نیست، فقط خودش را محروم کرده و البته بعد از مدتی که از نور خورشید محروم بود بکلی پژمرده گردیده و کم کم روح حیات در او می میرد. اما کسانی که خورشید امروز را به تناسب نور و حرارتی که می بخشد می پذیرند و از آن بهره مند می شوند البته به حیات روحانی خود ادامه می دهند و موفق می شوند که همیشه و در همه حال با پیشرفت زمان ترقی کنند. پس پیامبران الهی هم مانند همان خورشید هستند که با آمدن خود و آوردن تعالیم جدید مردم را به ترقیات روحانی و معنوی جدید آشنا می سازند و به تکامل ادیان قبلی کمک می کنند. این مظاهر مقدسه دارای کلیه اسمها و صفت های الهی هستند که هیچ کس و هیچ چیزی مثل و مانند آنان نیست و انتقال دهنده نور الهی به همه کائنات هستند. از اینها کلیه آثار و گنجهای حکمت ظاهر می شود و کلیه کائنات هم بوجود آنان زندگی دوباره می یابند و بعد هم دوباره به سوی حق باز می گردند. در حقیقت ما جز شناخت پیامبران که واسطه بین حق و خلق هستند راه دیگری برای معرفت و شناخت خدا نداریم. همانطور که فقط بوسیله شعاع آفتاب به عظمت خورشید پی می بریم از طریق آثار و احکام این پیامبران هم به اندازه فهم و استعداد خودمان می توانیم تا حدودی به درک عظمت آنان پی ببریم و الا خداوند که ذات غیب منیع لایدرک است و شناخت و معرفت او از درک و فهم ما خارج است زیرا ما محاط هستیم و او محیط بر ما لذا هرگز محاط به محیط نمی تواند پی ببرد. پس تنها راه شناخت خدا همین شمس های حقیقت هستند که در هر زمان ظاهر

می شوند و نسبت به استعداد بشر، احکام لازم را به او هدیه می دهند. با نور آنهاست که اشیاء ظاهر می شود و بعد دوباره به سوی او باز می گردد و تمام ممکنات از ظهور آنان پدید می آیند و دوباره بسوی او برمی گردند. و این که هر بار به اسمی و رسمی نامیده می شوند، برای درک و فهم ناقص بشری ما است و الا آنان از هر اسمی و رسمی بی نیاز هستند و عقول و افکار به ساحت مقدس آنان راهی ندارد. چون آنان از عالم امر هستند و ما از عالم خلق. رتبه پائین تر هرگز به رتبه بالاتر پی نمی برد همچنان که گیاه پی به عالم حیوان نمی تواند ببرد. پس خداوند منزّه است از این که به وسیله غیر از اصفیای خودش شناخته شود و یا بغیر از اولیای خودش توصیف و تعریف شود. آنان برتر از آن هستند که با توصیف و ذکر بندگان معرفی و شناخته شوند. یعنی خورشید با نور و حرارتش که در عالم گسترش می یابد شناخته می شود نه این که مردمان بتوانند با تعریف و توصیف خود از نور و حرارت خورشید، حقیقت و ذات خورشید را تعریف و توصیف کنند. پس خورشید را ظاهراً ما بوسیله حرارت و نورش می شناسیم اما از معرفت حقیقی او ناتوانیم. انبیای الهی هم در حقیقت همینطور هستند. ما فقط از تعالیم و اوامرشان پی به اهمیت ظهورآنان برای عالم وجود می بریم و الا از حقیقت ذات آنان هم بی خبریم. و این اسامی مختلف هم که به انبیاء داده می شود برای درک و فهم ما است و الا آنان از هر اسمی و هر صفتی بی نیاز هستند. پس این تشبیه که شمس و قمر تاریک می شوند به این معنی است که تعالیم آن پیامبر قبلی در دنیا بی اثر می شود یعنی دیگر آن نور حیات بخش را ندارد، خورشید غروب کرده و شب تاریک آمده است. یا بهتر بگوئیم بهار گذشته و تابستان و پاییز طی

شده و زمستان دین فرا رسیده و این سردی و برف و بوران، بهاری دیگر را نوید می دهد. این است که می فرماید ماه و خورشید نور نمی دهند و تاریک می شوند یعنی نور ایمان از بین مردم می رود و همه جا را تاریکی و ظلمت بی دینی فرا می گیرد و نیاز به درخشیدن ماه و خورشید کاملاً احساس می شود. چنانکه در دعای ندبه هم می خوانیم: "این الشموس الطالعه این الاقمارالمنیره این الانجم الزاهره " یعنی کجا هستند آن خورشید های طلوع کننده و کجا هستند آن ماههای نورانی و کجا هستند آن ستارگان درخشان؟ در حالی که خورشید و ماه و ستارگان همیشه طبق معمول موجودند. پس این پرسش "کجا هستند" برای چیست و چه معنایی دارد؟. بنابراین معلوم می شود که دارای معنی دیگری غیر از معنی خورشید و ماه و ستارگان ظاهری است که هر روز و شب به چشم دیده می شوند. که البته یک معنی از آن را کاملاً توضیح دادند که مقصود از شمس، شمس های حقیقت یعنی پیامبران الهی یا مظاهر مقدسه در هر زمان هستند و مقصود از قمر، اولیاء اولیه یا جانشینان آنها هستند و همانطور که ماه مستقیماً نور خود را از خورشید می گیرد آنان هم تعالیم و دستورات را از مظهر ظهور می گیرند و به بقیه مردم منتقل می سازند و مقصود از ستارگان اصحاب و پیروان اولیه آن حضرت هستند که با فداکاری و از خود گذشتگی سبب ترویج و انتشار آن آئین می شوند. و بطور کلی این شمس و قمر و نجوم هستند که انوار معرفتشان سبب روشنائی عوالم غیب و شهود در هر زمان می گردد.

و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس آخری به ضیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگر چه به ظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان از مبدأ عرفان در یوم تعابن و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق است و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد. و این بر هر ذی بصری مشهود است که همچنان که نور ستاره محو می شود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک می شود. و اطلاق شمس بر آن علماء به مناسبت علو و شهرت و معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و الا از شمس سجین چنانچه می فرماید: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البتّه شنیده اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حق، البتّه از حسابان ظاهر و به حسابان راجع خواهد شد. پس ای سائل، باید به عروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده به نور جمال حضرت منان منور گردیم. و السَّلَام.

كَذَلِكَ نُعْطِيكُمْ مِنْ أَمْثَارِ شَجَرَةِ الْعِلْمِ لِتَكُونُوا فِي رِضْوَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ لِمَنِ الْمُحْبِرِينَ.



معنی لغات:

آخری: دیگر - بعد - پس - جدید - آخری

ضیاء: روشنائی - نور

مقبول: قبول شده - پذیرفته شده - تصدیق شده - مجازاً، خوب - زیبا و پسندیده

هادی: هدایت کننده - راهنما - متقدم

منوط: معلق - موکول

مبدأ: اصل - سبب - قاعده و روش - در فارسی، آغاز - ابتداء - سرچشمه

تغابن: یکدیگر را فریب دادن - مغبون ساختن - به زیان و خسران انداختن

یوم تغابن: در اصطلاح قرآنی، یعنی روز قیامت که کافران به سختی و ضرر و زیان گرفتار می شوند

ذی بصری: صاحب چشمی - یعنی صاحب چشم باطنی

علو: بلند قدر و عالی مقام شدن - شریف و بزرگوار گردیدن - عالی و بلند مرتبه - عالی - عظمت - رفعت

سجین: زندان - سخت - شدید - دائم - ثابت - کتاب بدکاران نیز تفسیر شده است

الشمس...: ماه و خورشید در سختی و شکنجه آتش دوزخ هستند - سوره رحمن (۵۵) - آیه ۵

حسبان: حساب - عذاب - شر - جهنم

ظلّ: سایه - ابری که خورشید را بیوشاند - راحت و آسایش - عزت و نعمت - حفظ و حمایت

نفی: تبعید و اخراج - انکار کردن - رد کردن و تصدیق نمودن - طرد کردن - سرگون کردن مجازاً، انکار حق و کفر به خدا و مظاهر مقدسه که در مقابل اثبات بکار می رود

اثبات: ثابت و محقق کردن - عارف شدن و شناختن - استوار و مستقر کردن - ثبت کردن - در اصطلاح کنایه از ایمان به مظهر ظهور و عرفان به او می باشد که در مقابل نفی بکار می رود

نار: آتش - جهنم - علامت - اثر - برافروختن عشق و یا خشم و غضب به نار تشبیه شده

والسلام: پایان مطلب - و درود - تمام

کذلک...: اینچنین به شما از ثمرات درخت دانش عطا می نمایم تا در گلستان دانش الهی از مسروران و نعمت یافتگان باشید

### توضیح آیات ۳۷ - ۳۴:

در این قسمت حضرت بهاءالله می فرمایند که یک معنی دیگر از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور قبل هستند که در زمان ظهور بعد موجودند و اختیار کلیه مردم به دست آنان است. حال اگر این علماء به پیامبری که ظاهر می شود ایمان بیاورند همچنان نورانی و مفید هستند زیرا با علمی که دارند می توانند در دیانت جدید هم بهتر درک کنند و به تربیت مؤمنین جدید هم می توانند بهتر عمل نمایند. برای مثال: افرادی مثل جناب آیت الله ابوالفضل گلپایگانی که بعد از ایمان به ابوالفضائل ملقب گردید یا

آیت الله حاج میرزا احمد صدرالعلمای همدانی که ملقب به صدرالصدور شد و صدها امثال ایشان، چه مقدار خدماتی را که انجام دادند و چه بسیار مسائل مشکلی را که مورد ایراد مسلمانان بود توضیح و تشریح نمودند و پاسخ دادند. اینها در قبل مانند شمس در آسمان دین اسلام بودند و اکنون هم که به دیانت جدید پیوسته اند همان نور و روشنائی را دارند اما علمائی که ایمان نیآوردند خاموش شدند. نور و حرارتشان از بین رفت و چه بسا که با فتوای خود باعث قتل و غارت بسیاری از مؤمنین هم شدند که البته تا ابد در آتش لامذهبی و بی ایمانی خواهند سوخت حتی اگر خودشان متوجه نباشند این نوع علماء همان شمس و قمر جهنم هستند. پس تفاوت علمائی که چون شمس در عالم ظاهرند با علمائی که در جهنم و آتش هستند از همین جا واضح می شود. حضرت بهاءالله می فرمایند که باید با تمام تلاش به ریسمان محکم الهی یعنی به تعالیم و احکامی که در هر زمان نازل می شود متصل شویم و محکم آن را نگهداریم تا بتوانیم ارتباط خود را با خدا حفظ کنیم و از بلایای روزگار در امان باشیم در اینصورت از نفی به اثبات می رسیم. یعنی یک انسان بیهوده و مهمل و بی دین نخواهیم بود بلکه با نور جدید روشن می شویم و در ظل این نور هدایت خواهیم شد و راه را از چاه تشخیص خواهیم داد. پس یک معنی دیگر از شمس و قمر و نجوم علمای دین قبل هستند که به دیانت جدید روشن و نورانی می شوند که البته به نسبت مقام و رتبه شان آنان را به خورشید و ماه و ستاره تشبیه کرده اند. و آن علمائی که تصدیق دیانت جدید را ننمایند در جهنم هستند. پس تفاوت این علماء به همین اقبال و یا انکار مشخص می شود و به همین جا سخن خود را با بیان "والسلام" به پایان می رسانند و

می فرمایند که من از ثمرات علم یا میوه های آن به شما عطا می کنم و می بخشم تا در بهشت حکمت الهی از خوشحالان و مسروران باشید. یعنی اگر شما به این گلستان مایل باشید و داخل بشوید، البته از این نعمت ها هم بهره مند می شوید و از این آیاتی که بمنزله میوه ایمان است، بهره خواهید برد و البته راضی و خوشحال خواهید شد ولی کسانی که خود را بی بهره نمایند و مایل به داخل شدن در باغ معرفت الهی نباشند، البته از گلها و میوه های آن هم بهره نخواهند داشت و در انتظار بیهوده خواهند بود و جز سرگردانی و گمراهی بهره ای نخواهند داشت.

و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوات و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است. چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و به علت شهرت، احتیاج ذکر نیست. بلکه در هر عصری حکم صلوات محکم و مجری بوده. چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه مأثور است که بر جمیع انبیاء در هر عهدهی حکم صلوات نازل شده، نهایت آنکه در هر عصر به اقتضای وقت به قسمی و آدابی جدید مخصوص گشته. و چون در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه واضحه ثابت در ظهور قبل منسوخ می شود لهذا تلویحاً به اسم شمس و قمر ذکر نموده اند. "لَبَّيْتُكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوات شده چنانچه می فرماید: "الصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَالصَّلَاةُ نُورٌ." و لکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و به مناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود: چون صوم حرارت در مزاج احداث می نماید لهذا به ضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوات لیل چون برودت می طلبد لهذا به نور که قمر باشد معبر گشته. ملاحظه نمودم که آن فقیر به قطره ای از بحر معانی موقف نشده و به جزوه ای از نار سدره حکمت ربّانی فائز نگشته. بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتیم که جناب، آنچه فرمودید در معنی حدیث، در السن و افواه ناس مذکور است و لیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد می شود. بیان آن را طلب نمود. ذکر شد که خاتم انبیاء و سیّد اصفیاء دین مرتفع در فرقان را تشبیه به سماء فرموده اند به علت علو و رفعت و عظمت و احاطه آن بر جمیع ادیان. و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و به شمس و قمر نامیده، همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوات باشد. "الإِسْلَامُ سَمَاءٌ وَالصَّوْمُ

شمسها و الصلوة قمرها " باری، این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی. پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره به آیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد. این است که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور به این تلویحات اخبار می دهد. و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه. "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا." و این مسلم است که در هر ظهور بعد، شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی می شدند تاریک می شود، یعنی حکمش و اثرش تمام می گردد. و حال ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک می نمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر می شدند بدون اعتراض و لجاج، البتّه معانی آن واضح می گشت و این گونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمی شدند. بلی، چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت به هلاکت رسیده‌اند و هنوز مُشعر نشده‌اند که علامات کلّ ظاهر شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود. حال به چشم علم الیقین و جناحی عین الیقین به صراط حقّ الیقین قدم گذار، "قُلِ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ" تا از اصحابی محسوب شوی که می فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ." تا جمیع این اسرار را به بصر خود مشاهده فرمائی.

### معنی لغات:

اطلاق: رها کردن - گشودن - روان کردن - رهائی - آزادی و آزاد کردن  
- مطلق - محض

مرتفعه: عالی - بلند - بالا برده شده - پیشی گرفته و متقدم - عالی شونده  
- بلند شونده

صلات: نماز

صوم: روزه

فرقان: قرآن - از اسماء کتاب الله یعنی قرآن مجید است بمعنی فرق  
گذارنده بین حق و باطل

اخفای: پنهان کردن - پوشاندن - مخفی ساختن

مشعر: اشعار دهنده - آگاه کننده - معلوم دارنده - شعار دهنده

مجری: اجرا کننده - جریان دهنده - جاری سازنده - انجام یافته -  
جریان یافته - اجراء شده

مأثور: روایت شده - نقل کرده و گفته شده - به ارث رسیده

اقتضاء: مستلزم بودن - مستوجب بودن - درخور و مناسب

لیلوکم...: تا بپای امید شما را که کدام در کردار برترید. سوره ملک (۶۷) -

آیه ۲

الصوم...: روزه مانند خورشید است و نماز مانند ماه

معبر: تعبیر کننده - بیان شده - شرح داده شده - کسی که خواب را تعبیر  
می کند

جذوه ای: شعله آتشی - اخگری

السن: زبان ها - مفرد آن، لسان

افواه: دهان ها - مفرد آن، فوه

ناس: مردم

مستفاد: حاصل و مفهوم - استفاده گردیده - حاصل شده - گرفته شده -  
 کسب کرده شده  
 علو: بالا - بالاترین - رفیع ترین - بهترین  
 رفعت: بلند قدری - بلند مقامی - بلندی و ارتفاع - علو منزلت  
 اقوم: راست تر و راست ترین - محکمتر و محکم ترین - واضح تر و  
 واضح ترین  
 نیرین: دو نور - منظور ماه و خورشید است  
 الاسلام...: اسلام چون آسمان است. روزه مانند خورشید آن و نماز مثل ماه  
 آن است  
 محقق: تحقیق شده یا تحقیق کننده - تصدیق گردیده - بررسی شده -  
 کلام متین و منظم  
 سقوط: فرود آمدن - فرو شدن ماه یا ستاره - خطا کردن در کلام -  
 برطرف شدن - از چشم کسی افتادن - ضایع شدن - تولد کودک قبل از  
 موقع (سقط جنین)  
 انجم: ستاره ها - مفرد آن نجم  
 ابرار: نیکان - خوبان - صالحان - راستگویان  
 اخیار: نیکان - نیکو کاران - برگزیدگان - مفرد آن خیر  
 ان الابرار...: ابرار از جامی که مزاج آن کافور است، می آشامند. سوره  
 دهر (۷۶) - آیه ۵  
 مهتدی: هدایت شونده - کسی که راه راست را یافته و هدایت شده  
 مستفسر: سؤال کننده - کسی که از دیگری توضیح بخواهد.



لجاج: در دشمنی سرسختی نشان دادن - لجباز - کسی که در امری اصرار و پافشاری می کند  
 مبدأ: اصل - در فارسی، شروع - آغاز - ابتداء  
 علم الیقین: دانستن یا علمی که انسان را به یقین دلالت می کند. مثل دیدن دود که نشانه آتش است  
 عین الیقین: مرحله دیگری از یقین است که انسان با چشم می بیند و یقین می کند. مثل مشاهده آتش  
 حق الیقین: مقام دیگری است که انسان را به اطمینان قلب می رساند. مثل دست در آتش فرو بردن و درک سوختن که او را به یقین می رساند  
 صراط: راه - طریق - پلی که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تراست  
 قل الله... بگو خدا و آنان را بگذار تا در غفلت خودشان بازی کنند. سوره انعام (۶) - آیه ۹۱  
 ان الذین... بدرستی که آنان که گفتند پروردگار ما خدا است و استقامت کردند خداوند برای آنان ملائکه تأییدش را می فرستد. سوره فصلت (۴۱) - آیه ۳۰

#### توضیح آیات ۳۸ - ۴۳

یک معنی دیگر از شمس و قمر، احکام و فریضه های محکم هر شریعت است مثل نماز و روزه که بعد از غروب شمس حقیقت (حضرت محمد) مهمترین و محکم ترین واجبات و ستون اصلی دین محسوب گردیده و در احادیث و اخبار از ائمه اطهار هم نقل شده است و این نماز و روزه هم به دستور هریک از پیامبران الهی در زمان خودشان و در دوران شریعتشان،

بصورتی و شکلی که دستور داشته اند به اجراء گذاشته می شدند و چون در زمان ظهور بعد آن احکام محکم تغییر می کرد لذا مؤمنین به اشتباه افتاده اند و همین امر دلیل بر امتحانات الهی است تا معلوم شود که کدامشان صاحب نیکوترین اعمال است و دستورات خدا را بدون چون و چرا انجام می دهند چنانکه می فرماید: روزه ماه است و نماز خورشید است. بعد حضرت بهاءالله این داستان را تعریف می نمایند که روزی در محلی نشسته بودم و یکی از علمای بزرگ به مناسبتی این حدیث (الصوم ضیاء و الصلوه نور) ذکر نموده و چنین تفسیر کرد که چون وقتی انسان روزه می گیرد در بدنش حرارتی ایجاد می شود و احساس گرما می کند پس روزه را به خورشید که ضیاء باشد تعبیر کرده اند و چون نماز شب حالت سرما در بدن ایجاد می نماید پس به قمر تعبیر شده است. حضرت بهاءالله می فرمایند که من متوجه شدم که این عالم بزرگ و به اصطلاح دانشمند حتی به یک قطره ای از دریای علم الهی آشنا نیست. و حقیقتاً انسان تعجب می کند که این بنده خدا فکر نکرده که اگر در زمستان انسان روزه بگیرد و به خاطر ضعف و گرسنگی احساس سرما در بدن خود نماید آنوقت چگونه می تواند بگوید که روزه همیشه سبب حرارت می شود. و یا در تابستان که هوا گرم است نماز ظهر چگونه سرما ایجاد می نماید. پس حتماً کلام الهی دارای معنی دیگری است که جز مظهر ظهور قادر به درک و تشریح آن نیست. همانطوری که امروز ما در ظل تبیین آیات و الواح بوسیله حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به راحتی قادر به درک این معانی شده ایم در حالی که علمای بزرگی که ۱۴۰۰ سال است قرآن را می خوانند و در باره احادیث تفکر و تعقل می کنند هنوز به

کوچکترین معنی پی نبرده اند. به هر حال آن حضرت به جناب عالم با نهایت احترام می فرمایند: این معنی که شما کردید در بین مردم عادی مصطلح است اما مقصود از این حدیث این است که خداوند دیانت اسلام را به آسمان تشبیه فرموده اند بخاطر رفعت و عظمت و مقامی که دارد و همانطور که در آسمان ظاهری دو رکن اصلی یعنی خورشید و ماه مقرر شده همانطور هم در آسمان دین دو رکن اعظم که نماز و روزه باشد مقرر گردیده است. پس طبق احادیث و اخبار یک معنی دیگر از شمس و قمر، نماز و روزه است. و مقصود از تاریکی شمس و قمر و فرو ریختن ستارگان، منسوخ شدن نماز و روزه و سایر احکام آن شریعت است که چون نماز و روزه از ارکان اصلی دین بشمار می روند، برای مردم بسیار سخت و دشوار است و قابل قبول برایشان نیست و جز نیکان به درک آن قادر نیستند. برای همین است که در قرآن کریم می فرماید که ابرار یعنی مردمان نیک صفت از جامهای نوشیدنی خنک که دارای طبع کافوری یعنی خنک و معطر است می نوشند و نوشیدنی های کهنه را که طعم و مزه آن هم تغییر کرده یعنی احکامی که دیگر در این زمان مورد استفاده نیست، به کناری می گذارند. حال ملاحظه نمائید که اگر امت انجیل (مسیحیان) معنی شمس و قمر را درک می کردند و یا از حضرت محمد سؤال می نمودند و به معنی آن پی می بردند، دیگر اینهمه لجاجت نمی کردند و گمراه نمی شدند و در بیابانهای کفر سرگردان و هلاک نمی گشتند. اما چون معنی آیات را خودشان نفهمیدند و فقط از علمای خودشان هم سؤال کردند متأسفانه به بیراهه رفتند و هنوز هم متوجه نشده اند که علامات همگی ظاهر شده و شمس موعود ظاهر گشته و احکام قبل منسوخ گردیده است.

پس یک معنی از تاریک شدن شمس و قمر هم منسوخ شدن احکام دیانت قبل است که به غیر از ابرار یعنی دوستان آن را درک نمی کنند. سپس می فرمایند با چشم علم الیقین و با جناح عین الیقین به صراط حق الیقین قدم گذار. یعنی تلاش کن تا حقیقت را با دانش خودت کسب کنی و آن را با چشمان خودت ببینی و اگر اینچنین کنی می توانی به راه راست هدایت شوی. یعنی انسان باید برای یافتن حقیقت خودش تلاش کند تا بتواند راه راست و صحیح را پیدا کند و الا اگر بخواهد از علماء وقت کورکورانه تقلید نماید و یا دیگران به جای او تصمیم بگیرند و نتیجه حاصله را در اختیار او بگذارند سخت در اشتباه است و هرگز به مقصود نخواهد رسید. حضرت بهاء الله به جناب خال یا هر شخص دیگری که در جستجوی حقیقت است می فرمایند که کوشش کن که خودت به این حقیقت برسی و به این وسیله قلبت مطمئن شود و دیگران را به حال خودشان رها کن و بگذار در عالم وهم و خیال خودشان سرگرم باشند و به زندگی روزمره خودشان که به بازی اطفال بیشتر شبیه است مشغول باشند. در این صورت است که تو از کسانی خواهی شد که طبق آیه قرآن کریم عمل می کنند و می گویند که خداوند پروردگار ماست و در راهش هم استقامت می کنند و در نتیجه خداوند هم ملائکه تأییدش را به کمک و یاری آنها می فرستد و به این جهت از نفوسی خواهند شد که جمیع اسرار و رمزهای کتاب آسمانی را با چشم دل می توانند مشاهده نمایند و به حقیقت آن پی ببرند.

ای برادر من، قدم روح بردار تا بادیه های بعیده بُعد و هجر را به آنی طیّ فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و در نفّسی به انفس الهیه فائز شوی. و به قدم جسد هرگز این مراحل طیّ نشود و مقصود حاصل نیاید. و السَّلَامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ كَانَ عَلَی صِرَاطِ الْأَمْرِ فِي شَاطِئِ الْعِرْفَانِ بِاسْمِ اللَّهِ مُوقِفًا. این است معنی آیه مبارکه که می فرماید: "فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ." زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره محلّ اشراق و غروب است. و چون علمای تفسیر بر حقیقت این شمس های مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند. و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع می نماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا به لفظ جمع ذکر فرموده. و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلّی طالع می شود و به محلّی غروب می نماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده. این است مراتب علم عباد. و با وجود این به جواهر علم و لطائف حکمت چه جهل ها و عیوب ها که نسبت می دهند. و همچنین از این بیانات واضحه محکمه متفنه غیر متشابهه تفتّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما. این است که می فرماید: "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ." مقصود سماء ادیان است که در هر ظهور مرتفع می شود و به ظهور بعد شکافته می گردد، یعنی باطل و منسوخ می شود. قسم به خدا که اگر درست ملاحظه شود تفتّر این سماء اعظم است از تفتّر سماء ظاهری. قدری تأمل فرمائید. دینی که سال ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقه آن مدّت ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده، به قسمی که چشم ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را به قوّت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید. حال فکر نما که

این اعظم است یا آنچه این همج راع گمان نموده‌اند از تفرّط سماء؟  
و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و  
معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه حدود الله می فرمایند.  
با آن همه ایزاء که بر آن وجودهای مبارکه لطیفه رقیقه وارد  
می شود و با کمال قدرت صبر می فرمایند و با نهایت غلبه تحمّل  
می نمایند.

### معنی لغات:

بصر: چشم - حس بینائی

بادیه: بیابان قابل سکونت

بُعد: دور - دورشدن (بعید: دور)

هجر: شدت گرما - حرف زشت و کلام قبیح

مراحل: دوره ها - منزلها

والسلام...: پس درود بر کسانی که حق را به درستی پیروی کردند و در راه

امر الهی و عرفان او به اسم خداوند ایستاده اند (درود بر کسانی که در

ساحل عرفان بنام پروردگار در مسیر امرش قرار گیرند)

فلا اقسم...: قسم نمی خورم به پروردگار مشرقها و مغربها - سوره

معارج (۷۰) - آیه ۴۰

معطل: فرو گذارنده - تعطیل کننده - اهمال کننده - ترک کننده

فصول اربعه: چهار فصل سال - بهار، تابستان، پاییز و زمستان

عباد: بندگان - انسانها

جوهر علم: گوهرهای علم - منظور مظاهر مقدسه

لطائف حکمت: منظور مظاهر مقدسه یا انبیای الهی است

متقنه: محکم - متین - استوار

تفطر سماء: شکافته شدن آسمان

ساعت: قیامت

اذا السماء: آنگاه که آسمان بشکافد - سوره انفطار (۸۲) - آیه ۱

آباء و اجداد: پدران و پدر بزرگان - پیشینیان

نفوذ: تأثیر - سلطه - غلبه

تفریق: جدا کردن - فرق گذاشتن - فرقه فرقه شدن - مقامات متفاوت

انبیای الهی (مثل اسم، محل تولد و امثال آن)

فصل: قطع کردن - بریدن - جدا کردن - منصرف نمودن - عزل کردن

همج رعاع: مردمان پست و فرومایه - افراد غافل - مردم بی سواد -

مگس های ریزی که اطراف فضولات حیوانات پرواز می کنند

مرارت: سختی - کنایه از تلخی روزگار

ناصر: یاری کننده - کمک دهنده

طلعات: چهره ها - وجودها - جلوه ها - اشاره به پیامبران الهی

مُعین: کمک کننده - یاری دهنده

اقامه: راست و معتدل کردن - دوام آوردن - دلیل آوردن - برپا داشتن

حدود الله: تعالیم الهی - احکام الهی

ایذاء: آزار رساندن - اذیت کردن - رنج دادن

لطیفه: نکته یا کلام نغر و نیکو

رقیقه: کم و اندک - نازک و لطیف - بنده آستان - غلام

## توضیح آیات ۴۷ - ۴۴

حضرت بهاءالله در نهایت لطف و مرحمت و بنده نوازی، خواننده را "ای برادر من" خطاب نموده و می فرمایند که انسان بصیر و دانا و روحانی می تواند با یک قدم و در یک لحظه تمام مسیر دور و سخت و طاقت فرسای قرب الهی را طی کند زیرا این فاصله در عالم روح مانند یک قدم است و حتی مثل یک نفس است به همین سادگی و آسانی. اما اگر بخواهد با قدمهای جسمانی یعنی با تفسیرها و معنی های ظاهری و مفاهیم مادی حرکت کند، البته هرگز به مقصود نمی رسد و سپس درود می فرستند بر کسانی که راه حق را به درستی و راستی پیروی کرده و ایستادگی می نمایند. بعد اشاره به این آیه قرآن کریم می فرمایند که: "قسم نمی خورم به مشرقها و مغربها" زیرا برای هر خورشید یا شمسی که قبلاً توضیح آن داده شد، البته یک محل برای طلوع و محلی برای غروب است اما چون علماء معنی شمس و قمر را نفهمیده بودند و فقط به همین شمس و قمر ظاهری توجه داشتند لذا نتوانستند درک کنند که چرا مشرق و مغرب بصورت جمع بیان شده و مشارق و مغارب ذکر کرده اند و چون حاضر نشدند که از غرور خود دست بکشند و این نوع علامت ها را که نفهمیده اند از مظهر ظهور سؤال کنند، لذا بفکر ناقص خود تفسیر کردند و مثلاً گفتند چون آفتاب هر روز از نقطه ای طلوع می کند که غیر از نقطه روز قبل است بنابراین مشارق ذکر شده در حالیکه هر چند نقطه هم که باشد همگی از مشرق است و نمی تواند مشارق بشود یعنی نقطه یک مشرق یا نقطه دو و یا نقطه سه، همه از مشرق است. بعضی دیگر خواسته اند که خود را داناتر نشان دهند و گفته اند مقصود چهار فصل



است. یعنی خورشید در هر فصلی از محلی طالع می شود. که البته باز هم همیشه از مشرق طلوع می کند و در مغرب غروب می کند. حضرت بهاء الله می فرمایند که این میزان درک علماء است و آنوقت جالب است که به مظاهر مقدسه که دارای علم لدنی هستند چه عیب ها و جهل ها نسبت می دهند. همینطور نسبت به آیه "اذا السماء انفطرت" یعنی هنگامی که آسمان شکافته می شود. دقت کنید که اگر مقصود شکافته شدن این آسمان ظاهری باشد، چه ثمر و اثر روحانی برای مردم دارد؟ بلکه مقصود شکافته شدن آسمان ادیان است. یعنی دینی که صدها سال مردم به آن خو گرفته و اجداد آنها به آن سبک و روش عادت کرده و عبادات خود را بجا می آورده اند در هنگام ظهور موعود منسوخ می شود و دین جدیدی بوسیله موعود با احکام جدید ارائه می شود که البته برای مردم که سالها به طرز دیگری عبادت کرده بودند و چشم و گوششان جز آن را ندیده و نشنیده بود، بسیار سخت و مشکل است و پذیرفتن آن مخصوصاً برای عده ای از علماء دردناک است. بنابراین شکافته شدن این آسمان دین از شکافته شدن آسمان ظاهری بسیار عظیمتر و دردناکتر است. و موعود جدید با تمام مخالفت ها و دشمنی هائی که نسبت به خودش و پیروانش می شود که اغلب بسیار کم و اندک هم هستند این احکام را نازل می کند و دین آباء و اجدادی مردم را عوض می نماید و سبب تکامل تدریجی جامعه انسانی می گردد. که البته دوباره مظهر ظهور بعدی هم به همین منوال گرفتار نادانی و جهالت مردمان زمان خود خواهد شد. حال سؤال می فرمایند که کدام شکافته شدن سخت تر است؟ شکافته شدن آسمان دین یا آنچه که این مردم نادان تصور کرده اند؟ بنابراین باید خیلی دقت کرد و

زحمت و مرارت این انبیاء را توجه نمود که با وجود تمام مخالفت‌ها این انبیای الهی بدون یاری و کمک مردمان یا دولت وقت و یا ثروتمندان زمان، موفق شده‌اند که تعالیم خود را ترویج نمایند و در این راه با تمام اذیتها و ظلمهائی که دیده‌اند ولی با کمال قدرت و صبر و تحمل و استقامت فرموده و توانسته‌اند که بر همه مشکلات غلبه نمایند.

شایان ذکر است که حضرت بهاءالله ضمن این که آیه انجیل را که مربوط به علامت‌های ظهور موعود مسیحیان در کتاب آسمانیشان ذکر شده، تشریح و توضیح می‌دهند و ظهور حضرت محمد را استدلال می‌فرمایند در عین حال با آوردن شهودی از آیات قرآن و تفسیر و توضیح آن، ظهور حضرت باب و علائم قرآنی را هم بیان می‌فرمایند که همین شکافته شدن آسمان و تبدیل شدن زمین از علامات ظهور قائم موعود اسلام هم هست.

و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلبی که نیسان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن قلوب به ارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمی شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلم را ندیده‌اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند به کلمات و معارفی تکلم می نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته‌اند. این است که می فرماید: "الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ." و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست. نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می نمایند و بر دیگران افتخار می کنند. ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلومه پاک و مقدّس می شد که لعلّ به تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی فائز می گشت. حال ملاحظه نما، اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نمی شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هوّیه می شد؟ این است که می فرماید: "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ." و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انّتم فی اسرار الظُّهور تَتَفَكَّرُونَ. و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که می فرماید: "و الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ." مضمون آن این است که همه زمین اخذ شده، در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده، در دست راست اوست. حال قدری انصاف می خواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراک نموده‌اند چه حسن بر آن مرتب می شود؟ وانگهی این مسلم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست بلکه کفری است محض و

افکی است صرف اقرار بر چنین امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت به این امر مأمور می شوند این هم به غایت بعید است و بی فائده. بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات، سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود به قبضه قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعه تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گل های بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره انبات نمود.

### معنی لغات:

نیسان: ماه بارانهای بهاری - ماه دوم بهار - بارانهای نافع بهاری

ریاض: باغ - گلستان - گلزار - زمین سبز و خرم و پر گیاه

انبات: رویانیدن - روئیدن گیاه

صدور: سینه ها - حاصل شدن - حادث شدن - بظهور رسیدن

سرمدی: همیشگی - بدون آغاز - دائمی

سرشته: کاملاً درهم شده - بهم آمیخته شده - عجین شده

عجین: خمیر - سرشته شده - آمیخته

العلم نور: علم نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد

می اندازد

ممدوح: ستوده شده - مدح شده - در فارسی بمعنی نیکو و پسندیده

محبوبه: پنهان شده - پوشیده شده - با حیا

کدره: تیره - غیر شفاف

احداث: چیزهای تازه - چیزهای نو- جدید - بوجود آوردن -  
 بدعت های جدید در دین  
 سرقت: دزدی  
 تحدیدات: سخنان ناقص - گفته های باطل و محدود و نارسا  
 مظلّمه: تاریک شده - تاریک و ظلمانی  
 لعلّ: شاید  
 فائز: بمقصود رسیده - پیروز - چیره و غالب - نائل  
 جرزه: زمین خشک و بی گیاه - شوره زار  
 هوویه: حقیقت و ذات هر چیز - هستی و وجود - ماهیت - باطن - ذات  
 مطلق باریتعالی  
 یوم تبدل...: روزی که زمین به غیر این زمین تبدیل می شود. - سوره  
 ابراهیم(۱۴) - آیه ۴۸  
 لو انتم...: اگر شما در اسرار ظهور تفکّر نمائید  
 والارض...: سوره زمر(۳۹) - آیه ۶۷  
 مرئی: دیده شده - دیده شدنی - نمایان و قابل رؤیت - نمایان  
 منسوب: دارای نسبت - نسبت داده شده - وصف کرده شده - به کنایه:  
 قوم و خویش  
 افک: دروغ - معصیت - تهمت - گناه  
 غایت: نهایت - پایان - مقصد - مقصود  
 بعید: دور  
 مبسوط: شرح و بسط داده شده - باز شده - پخش شده - گسترده -  
 خوشحال و خوب و مسرور

قبض: گرفتن - بدست گرفتن - جمع کردن - تصرف کردن - نهی کردن و باز داشتن - تسلیم کردن - پایان بخشیدن به عمر از طرف خدا  
منیعه: استوار و بلند - مقتدر و قوی - جای بلند و استوار که دستیابی به آن مشکل باشد - اصطلاحاً: عالیمقام - بلند مرتبه

### توضیح آیات ۵۱ - ۴۸

بعد از آن که آسمان را معنی کردند و فرمودند که مقصود از آسمان، آسمان ادیان است. سپس به معنی ارض یا اراضی که در قرآن بسیار ذکر شده پرداخته اند و آن را به قلوب انسانها تشبیه و تفسیر فرموده اند. یعنی وقتی از آسمان ادیان الهی باران رحمت پروردگاری بر اراضی قلوب بارید، آن قلب ها دگرگون می شود و به گلهای علم و حکمت آراسته می گردد و چه گیاهان و شقایق علم و دانائی که از این قلبها روئیده می شود و اگر این اراضی خشک و بی حاصل، یعنی قلبهای کافران، تبدیل و تغییر نمی کرد چطور ممکن بود که محل اسرار الهی بشود؟ و این است معنی روزی که زمین تبدیل می شود به غیر زمین. یعنی روزی که زمین با نسیم رحمت الهی تغییر می کند. یعنی قلوب دشمنان که پر از کینه و نفرت نسبت به یکدیگر بود، بعد از ایمان به الفت و مهربانی تبدیل می شود. و امروز که از رحمت پروردگار حتی زمین ظاهری هم تغییر یافته، اگر انسان در اسرار الهی کمی فکر کند و بتواند آن را درک نماید. در آیه دیگری از قرآن کریم می فرماید که زمین در روز قیامت در قبضه قدرت الهی است و آسمانها در دست راست او پیچیده شده اند. حال باید انصاف داد که اولاً خداوند دستی ندارد که بخواهد با یکی آسمان و با دیگری زمین را بگیرد و ثانیاً این کار

چه حسنی دارد؟ و البته این معنی های ظاهری که هرکس به اندازه سواد و درک خودش تعبیر و تفسیر می کند برای انسان امروزی قابل فهم و درک نیست لذا کل دین را باطل فرض می کند. بعضی هم گفته اند که این تغییرات در روز قیامت و به وسیله انبیاء انجام می شود که البته این موضوع هم بیفایده است زیرا دلیلی برای آن وجود ندارد. اما اگر به تعبیر و تفسیر مظهر ظهور یعنی حضرت بهاءالله توجه نمایند هرکس چه عالم و دانشمند و چه امی و بی سواد، برایشان قابل فهم و درک خواهد شد. بنابراین وقتی می فرمایند مقصود و منظور از زمین اراضی قلوب است، انسان بخوبی می فهمد و می بیند و درک می کند که در زمان ظهور افرادی که حتی کلمه ای از علم نیاموخته بودند مانند پطرس نبی در دیانت حضرت مسیح و یا بلال حبشی در اسلام و یا گندم پاک کن در دیانت بابی، یک مرتبه به سخنانی قادر می شوند که سبب حیرت علمای زمان می گردد. مروری بر تاریخ امر مبارک نشان می دهد که چطور یکمرتبه نفوسی منقلب شده اند که قبلاً در هیچ مدرسه ای درس نخوانده بودند ولی موفق به هدایت علمائی شده اند که به قول خودشان دانای زمان بوده اند. بنابراین با ظهور مظاهر مقدسه و نزول احکام و الواح و آیات جدید که مثل باران رحمت بر زمین دلها می بارد، نفوس زنده می شوند و به نور الهی قلبشان چنان روشن می شود که دیگر آن شخص قبلی نیستند. مثلاً چه بسیار از نفوس که قبلاً ترسو بوده اند و بعد از ایمان شجاع و قدرتمند می گردند و یا نادان بودند اما دانا شده اند و انسان به چشم ظاهر می بیند که یک نفر بی سواد مؤمن جدید خیلی بهتر از یک عالم پر مدعای قبل به معرفت مظهر ظهور پی برده و او را درک نموده است مثل بلال حبشی در

اسلام که از ابوالعلم پیشی گرفت و پطرس ماهیگیر که از علمای زمان خود برتر شد. و این نیست جز آن که قلبش به نور معرفت حق روشن شده چنانچه خداوند می فرماید که علم مانند نور است و خداوند به قلب هرکس که بخواهد می تاباند. و البته مقصود از این علم همان علم الهی یا معرفت حق است که سبب مباهات می شود و مثل بعضی از علوم ظاهری نیست که از افکار پوشیده به آمال و آرزو و هوسهای گوناگون به وجود آمده باشد و حتی همین علم ظاهری و بی ارزش را هم گاهی عده ای از نفوس جاهل و نادان، از هم سرقت می کنند و به نام خود منتشر می نمایند و به این کارشان فخر و مباهات هم می نمایند. بعد حضرت بهاءالله می فرماید ای کاش که قلب های مردمان از این کلمات تاریک و نقشهای بیهوده پاک می شد تا شاید نور الهی قلبشان را روشن می کرد. یعنی در حقیقت این خود ما هستیم که با پرده های جهل و نادانی و خودخواهی و غرور و نفس و هوی، قلب و روح خود را محبوس می کنیم و آن وقت است که نور الهی و خورشید معنوی نمی تواند به قلب ما راه پیدا کند. حال اگر این قلوب پژمرده که سالها بعلت نباریدن باران علم و معرفت، به زمینی بی حاصل تبدیل شده تغییر نیابد، چگونه ممکن است که گلهای حکمت و معرفت در آن به ثمر برسند؟ به همین جهت است که در قرآن فرموده است روزی که زمین به زمین دیگری تبدیل می شود. یعنی روزی که قلب انسانها با احکام جدید تبدیل شود. و انسان می تواند در رازهای این ظهور تفکر نماید و بیاندیشد پس مقصود از ارض، اولاً قلب انسان و ثانیاً ارض معرفت و علم است که با ظهور هریک از ادیان ظاهر می شود یعنی هم قلوب منقلب و به نور ایمان مزین می شود و هم در افکار مردم تحولاتی



ایجاد می گردد که سبب ترقیات علم و معرفت جدید می شود. و آآن هم اگر دقت شود تمام آنچه که از قبل بنام علم و دین در سطح زمین گسترده شده بود همگی به دست قدرت مظهر ظهور منسوخ شد و به جای آن احکام و آیات و الواح جدید نازل گردید.

شایان ذکر است که در اینجا منظور از علم، درس حوزه های دینی و علمای دین است که در مسائل فقهی اظهار نظر شده و نوشته اند. و همچنین رساله هائی که هر یک از علماء فقط برای مریدان خودشان قابل استفاده است و بعد از حیاتشان نابود می شود. و البته در اینجا منظور علوم تجربی و ریاضی و غیره نیست زیرا که این علوم سبب اختراعات و اکتشافات عظیمه گردیده و برای عموم اهل عالم مفید است و همچنین این مخترعان و مکتشفان و دانشمندان که بنام علماء هم ذکر شده اند، مورد تقدیر هم هستند. به هر حال در تمام موضوعات کتاب مستطاب ایقان منظور از علماء همین علماء دینی است و از علم نیز علم فقهی و حوزه ای منظور است.

و همچنین ملاحظه کن که سماوات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در  
 یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان به امرالله مرتفع گشت و به  
 شمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزیین یافت. این است اسرار  
 کلمات که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی  
 فرمائی و سراج های ظنون و وهم و شک و ریب را به قوت توکل  
 و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکات قلب  
 و دل برافروزی. و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه  
 که از مصادر امریه ظاهر می شود مقصود امتحان عباد است  
 چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از  
 اراضی جزره فانیه. و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده  
 چنانچه در کتب مسطور است. و همچنین آیه قبله را ملاحظه  
 فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا به  
 یثرب، رو به بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت صلوات، تا  
 آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش  
 شایسته این مقام نیست و سبب تطویل کلام می شود. باری، آن  
 حضرت بسیار مکدر شدند و به لحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر  
 می فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: "قَدْ نَرَى  
 تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا." تا آنکه در یومی  
 آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه ظهر مشغول شدند و دو  
 رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض  
 کرد: "قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ." در اثنای نماز حضرت از  
 بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین تزلزل و  
 اضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را بر هم  
 زده اعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و اِلَّا آن  
 سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم  
 بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب  
 ننماید. چنانچه در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مبعوث به

رسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب ربّ العالمین مردم را به توجّه همان جهت امر می فرمودند. و نسبت همه اراضی هم به آن سلطان حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص به امری دهد. چنانچه می فرماید: "وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَاَيُّمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ." با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد؟ بلی، این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمی شود مگر برای آنکه کلّ به محکّ امتحان الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. اینست که بعد از اختلاف ناس می فرماید: "وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ" که مضمون آن این است: ما نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو می نماید و که راجع بر عقبیه می شود، یعنی اعراض می نماید و اطاعت نمی کند و صلوات را باطل نموده فرار می نماید. "حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ"

### معنی لغات:

یمین: سمت راست - طرف راست - قسم - سوگند - دارای یمن و برکت  
 - مقام و منزلت نیکو  
 سماء بیان: آسمان دیانت بابی - دیانت حضرت باب  
 امرالله: امر الهی - دستور خداوند  
 سراج: چراغ - خورشید  
 ریب: شک و تردید - ظن و گمان - تهمت - حاجت - حوادث و مصائب

ملغزه: سخن نا مفهوم و مبهم - کلام پیچیده و مشکل  
مصادر: محل های صدور - صادر شده ها - انبیای الهی که مصدر و مطلع  
امر الهی هستند

جیده: پاک - نیکو - خوب - برگزیده  
سنت: سیرت - راه و روش - رفتار - طریقه - رویه - شریعت  
بطحاء: لقب شهر مکه - رود یا مسیل یا محل جریان آب که در سنگلاخ  
باشد

یثرب: لقب شهر مدینه  
تطویل: سخن را طولانی کردن - طول دادن و دراز کردن  
مکدر: تیره و تار کننده - محزون کننده - غمگین - تیره و تار - محزون  
- اندوهگین

تحیر: حیران گشتن - سرگشته شدن - خیره ماندن - سرگردانی  
قد نری...: چهره ترا در آسمان در حال جستجو می بینم پس بتو قبله ای  
عطا می کنم که آن را می خواهی. سوره بقره (۲) - آیه ۱۴۴  
فریضه ظهر: نماز ظهر

فول وجهک...: رویت را به طرف مسجد الحرام بگردان - سوره بقره (۲) -  
آیه ۱۴۹

انحراف: کج شدن - مایل شدن از راست بطرف دیگر - منحرف شدن -  
اعراض کردن  
فی الحین: فوراً - بلافاصله

تزلزل: لرزیدن - مضطرب شدن - جنبش و حرکت - اضطراب و پریشانی  
درونی

اضطراب: پریشان شدن - منقلب شدن - غمگین شدن - مختل و بی نظم شدن

خلعت: جامه یا شال مزینتی که بعنوان جایزه در تقدیر و تشویق به کسی عطا می کردند

سلب: اخذ کردن بر خلاف میل طرف - بزورگرفتن - در فارسی بمعنی نفی کردن مصطلح است

تخصیص: اختصاص دادن - مخصوص ساختن - ویژگی  
ولله...: مشرق و مغرب از آن خداوند است پس به هر طرف که رویت را بگردانی همانجا وجه خداست. - سوره بقره (۲) - آیه ۱۱۵

جزع و فزع: ناله و فریاد و بیقراری در مصائب  
محک: وسیله سائیدن - سنگی است که عیار طلا و نقره را با آن آزمایش می کنند

تمیز: بر سایرین ترجیح دادن - ممتاز دانستن - جدا کردن و تمیز دادن از بقیه

وما جعلنا...: سوره بقره (۲) - آیه ۱۴۳

متابعت: پیروی کردن - تبعیت کردن

عقبیه: روی پاشنه پا چرخیدن - اصطلاحاً بازگشت از دین  
حمر...: گویا آنان خرهای رمنده هستند که از شیر فرار می کنند - سوره مدثر (۷۴) - آیه ۵۰ و ۵۱

## توضیح آیات ۵۵ - ۵۲

حال اگر ملاحظه شود معلوم می شود که چگونه آسمان ادیان قبل با دست قدرت حق پیچیده شده و آسمان جدیدی برپا گردیده و با خورشید و ماه و ستارگان جدیدی مزین شده یعنی دیانت حضرت باب اکنون ظاهر شده و با تعالیم و احکام و الواح جدید الهی تزیین یافته است و حضرت بهاءالله با توضیح این علامات، حجاب و پرده را از روی کلمات قبل برداشته اند تا صیح معانی را ادراک کنید و چراغهای وهم و گمان و شک و تردید را به قوت توکل و انقطاع خاموش نمائید و چراغهای جدید نورانی علم و یقین را در قلب خود روشن نمائید و مقصود از تمام این کلمات سخت و مشکل و پر از رمز و اشاره، چیزی نیست مگر برای امتحان بندگان. تا انسانهای پاک و مؤمن واقعی از کسانی که ادعای ایمان می کنند مشخص شوند. و این امتحانات همیشه بوده و خواهد بود و از روشهای الهی محسوب است. چنانچه در کتابها نوشته شده و آیه قبله هم دلیل بر همین امتحان است. زیرا بعد از هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، مسلمانان رو به بیت المقدس نماز می خواندند و یهو یان مسخره می کردند و حرفهای ناشایسته می زدند و بی ادبی می کردند و البته حضرت رسول و پیروانشان ناراحت می شدند تا این که روزی جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اظهار داشت که می بینم که چشمان تو در آسمان به دنبال چیزی می گردد؟ خداوند بزودی یک قبله ای که شما را راضی کند برای شما معین خواهد کرد. و بعد از چندی، یک روز در بین نماز، جبرئیل بر قلب مبارک نازل شد و گفت که خداوند امر فرموده که رو به خانه کعبه نماز بخوانید و حضرت رسول در بین نماز صورت خود را از بیت المقدس به طرف کعبه

برگرداندند و همین امر سبب اعتراض عده ای از مسلمانان شد که نماز را برهم زدند و به رسولشان اعتراض کردند و این نبود مگر برای امتحان عباد که تا چه اندازه به مولای خود معتقدند و ایمان دارند و البته خداوند از راز درون افراد آگاه است و این امتحانات برای شناخت خود افراد است به خودشان. تا بفهمند که چقدر به ایمان خود پایبند هستند و تا چه حد از رسول خود اطاعت می کنند و آیا می توانند کلام الهی را بدون چون و چرا بپذیرند؟! و یا برای هر تعلیمی که باب میلشان نبود هزاران اما و اگر می تراشند؟ و این امتحانات برای بشر لازم است و گر نه خداوند نیازی به ما ندارد او می توانست قبله را تغییر ندهد و مسلمانان هم مثل ادیان قبل به طرف بیت المقدس نماز بخوانند چنانچه از قبل هم در دوران حضرت داوود تا حضرت عیسی و انبیای دیگری که در بین آنها ظاهر شدند همه به طرف بیت المقدس توجه داشتند و البته تمام زمین ها هم در مقابل خداوند یکی هستند و فرقی ندارند مگر زمینی را که در زمان ظهور مظاهر الهی خود به امری اختصاص دهد و در آن صورت آن محل مقدس خواهد بود و الا خداوند در همه جا هست و همه زمین ها هم متعلق به خودش است برای او مشرق و مغرب فرقی ندارد و انسان به هر طرفی که توجه کند خدا همان جا هست. با وجود این سؤال اینجاست که چرا خدا یک مرتبه تصمیم به تغییر قبله گرفت که سبب ناراحتی و اعتراض و انکار مؤمنین شود و باعث تزلزل در ایمانشان گردد؟. چرا این تغییر را در حین تلاوت نماز بوجود آورد؟. اینها همه برای امتحان عباد است که خودشان و میزان معرفت خودشان را به حق یعنی مظهر ظهور او بشناسند. بنابراین هیچوقت خداوند افرادی را که ادعا می کنند که ایمان آورده اند به حال خودشان رها

نمی کند بلکه آنان را با محک الهی آزمایش می نماید تا دروغگو و راستگو از یکدیگر جدا شوند چنانچه فرموده که ما قبله را تغییر ندادیم مگر برای این که بدانیم چه کسی رسول را پیروی می کند و چه کسی به عقب برمی گردد و اعراض و انکار می نماید و نماز را باطل می کند و پا بفرار می گذارد مثل خرهائی که با دیدن شیر رم می کنند و پا بفرار می گذارند.



اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابواب های معانی و تبیان مفتوح ببینید و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمائید. و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و آلا آن سلطان حقیقی لم یزل به ذات خود غنی بوده از معرفت موجودات و لا یزال به کینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات. یک نسیم از غنای او جمیع عالم را به خلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی را به حیات باقیه مشرف فرماید. و لیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس از ظلّ است، این است که در کلّ حین امتحان های مُنزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است. اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمی مانند و همه حجابات را به نار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند. مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اوّل امر، قبل از بعثت، روزی در سوق می گذشت. دو نفر با یکدیگر معارضه می نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست. آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل، مایه تعویق و تعطیل مقصود می شود. و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتاب است. تا آنکه به خبر "إِنَّ الْمَلَائِئِمَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ" مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند. و در مراجعت، در وادی مبارکه که بریّه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لاشرقیه و لاغربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده، به صحراهای دلفزای روح و هدی

وارد نماید و از سلسبیل انقطاع جمیع من فی الإبداع را از حیرت بُعد به دارالسلام قرب رساند. و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود به آنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت: آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی؟ مثل اینکه ربّ العظمه خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود: "وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالِ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ. حال تفکر در فتنه های الهی و بدایع امتحان های او کن که نفسی که معروف است به قتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم می نماید چنانچه در آیه مذکور است وسی سنه او اقلّ هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده، یک مرتبه او را از ما بین عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مأمور فرمود. و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد.

#### معنی لغات:

تبیان: ظاهر نمودن - آشکار ساختن معنی - واضح و روشن ساختن -

توضیح و تفسیر

کینونت: حادث شدن و آفرینش - مجازاً بمعنی: هستی - حقیقت - باطن

و سرشت

مستغنی: بی نیاز - غنی - اکتفاء کننده - مسئلت کننده غناء

خلع: برکنار شدن - از کار یا سمت یا مقام یا ثروت برکنار شدن - سلب

درجه - کندن لباس

غیث هاطل: باران ریزان  
 محترق: آتش گرفته و سوزان - سوزنده  
 مستریح: راحت یافته - راحت و آسوده - ساکن و مطمئن  
 موسی بن عمران: حضرت موسی پسر عمران - حضرت موسی پیامبر  
 سوق: بازار  
 معارضه: کلام کسی را نقض کردن و مخالفت کردن - کناره گرفتن و دور  
 شدن از کسی - مقابله کردن - انتقادهای و مخالفت های حزب مقابل -  
 مقابله کردن به مثل  
 استمداد: یاری خواستن - کمک طلب کردن  
 اعانت: یاری کردن - کمک کردن  
 مدعی: ادعا کننده - خود را به حق و دیگری را به باطل گرفته - ادعای  
 مالکیت کننده  
 تعویق: عقب انداختن - تأخیر و درنگ کردن - باز داشتن  
 مدینه: شهر - نام شهری مذهبی و تاریخی در شمال شرقی مکه  
 اشتهار: شهرت یافتن - آشکار شدن - شهرت - ناموری  
 خوف: ترسیدن - بیمناک شدن - یقین کردن  
 نص: مستند کردن - معین و معلوم - کلام واضح و روشن - کلام مستند -  
 غایت و منتهای هر چیز - کلام صریح که نیاز به تأویل و تفسیر نداشته  
 باشد - نوشته و بیان حق که بصورت الواح مقدسه است  
 ان الملاء: همانا جماعت مردم درباره کشتن تو مشورت می کنند - سوره  
 قصص (۲۸) - آیه ۲۰

مخبر: اخبار کننده - آگاه کننده - اخبار شده - خبر داده شده - در فارسی بمعنی خبرنگار

مدین: نام شهر و سرزمینی در جنوب شرقی کوه سینا که اعقاب مدین پسر حضرت ابراهیم و قطوره در آن ساکن بودند. شهری که حضرت موسی به آنجا نزد شعیب نبی رفت

شعیب: پدر زن حضرت موسی که نبی یا کاهنی در سرزمین مدین بوده است

شجره لا...: درختی که نه شرقی و نه غربی است. منظور مظهر ظهور موقده: شعله ور شده - برافروخته شده - موضع و محل آتش هدی: راهنمایی کردن - راه راست نمودن - ارشاد کردن - دلالت نمودن - رسیدن بمطلوب

و فعلت...: و عمل کردی عملی را ( قتلی کرده ای ) و تو از گناهکاران هستی. گفت: آن زمان که گمراه بودم آن عمل را انجام دادم و چون از شما ترسیدم پس فرار کردم حال خداوند به من حکمی بخشید و مرا از پیامبران قرار داد - سوره شعراء (۲۶) - آیه ۲۱-۱۹

فتنه: آشوب حاصله از اختلاف آراء - گمراهی - کفر - رسوائی - سختی و عذاب - امتحان و آزمایش

احتراز: پرهیز کردن - دوری جستن از کسی یا چیزی

### توضیح آیات ۵۸ - ۵۶

اگر انسان قدری بیشتر بر آثار و تعالیم الهی فکر کند بسیاری از مسائل را بی پرده و حجاب می تواند کشف کند. و این امور فقط برای خلاصی انسان

از پیروی امیال و هواهای نفسانی است زیرا اگر انسان خدا را قادر و توانا و دانا می داند و فرستاده او را هم به عنوان مظهر کامل صفات و کمالاتش می شناسد، لزوماً اطاعت او باید بدون چون و چرا باشد. اما گاهی معنی و مفهوم این امر را درک نمی کند و به سؤال و پرسش می پردازد و در درون خود آشفتگی ایجاد می کند و چون مغرور به علم خود نیز هست برایش سؤال کردن هم مشکل است و ای بسا که از درون افکارش فاسد می شود و بعدها ظاهر و هویدا می گردد. بهمین علت است که گاهی مورد امتحان قرار می گیرد تا خودش متوجه خطاهایش بشود و الا خداوند نیازی به ما و عبادت ما و اطاعت ما ندارد و کاملاً بی نیاز از همه چیز است و بر حال ما و قلب و درون ما آگاهی دارد. حال اگر قدری به امتحانات الهی در زمانهای گذشته توجه نمائیم به حقیقت امور بیشتر آگاه خواهیم شد. مثلاً به زندگی حضرت موسی توجه نمائیم. ایشان یکی از انبیای بزرگ و صاحب کتاب یا پیامبر اولوالعزم (صاحب اراده) بودند. آن حضرت روزی در بازار عبور می کردند یک نفر سبطی (از قوم بنی اسرائیل) با یک نفر قبطی (از اهالی مصر) با هم به مشاجره و دعوا مشغول بودند. آن شخص سبطی، از حضرت موسی کمک خواست و ایشان به یاری او شتافتند و در حین جداسازی آنها شخص قبطی به طرفی پرتاب شد، و در نتیجه به قتل رسید. اگر چه این قتل عمدی نبود اما به هر حال حضرت موسی به عنوان قاتل معرفی شد و گروهی برای گرفتن قصاص و کشتن او همداستان شدند. وقتی این خبر به حضرت موسی رسید ناچاراً فرار کرده و به محلی بنام مدین پناه برد و در خدمت شعیب که یکی از بزرگان محل بود به چوپانی مشغول شد و بعد از مدتی با دختر شعیب نیز ازدواج کرد. سالها گذشت و

حضرت موسی به اراده الهی قصد بازگشت به مصر را نمود لذا از مدین حرکت کرده و دربین راه در محلی بنام "بریه سینا" تجلی حق را ملاحظه فرمود که از درختی بصورت شعله نمایان گردید و به او فرمان داد که برای هدایت فرعون و قبیله او مأمور شده است و باید فرعونیان را هدایت فرماید و آنان را از نفس و هوی نجات دهد و به یکتا شناسی و قرب الهی دعوت کند. لذا طبق این فرمان الهی، حضرت موسی به خانه فرعون وارد شد و فرمان خدا را به او و همراهانش ابلاغ فرمود. اما این امر برای فرعون و فرعونیان بسیار سخت و ناگوار بود بطوری که فرعون زبان به بی ادبی گشوده و گفت: ای موسی، تو همان قاتلی نیستی که فرار کردی و از کافران شدی؟ حضرت موسی جواب دادند که بله من همان شخص هستم که گناه کردم و از کافران به حساب آمدم. در آن روز ترسیدم و فرار کردم. اما امروز خداوند به من فرمان داده و از پیامبران هستم. حال باید در کارهای خداوند تفکر نمود. مگر خداوند نمی توانست در آن موقع از وقوع قتل جلوگیری کند تا آنحضرت به این اسم و رسم در بین مردم مشهور نشود تا وقتی که او را به پیامبری انتخاب می نماید سبب وحشت و اضطراب مردم نگردد؟. و این نیست جز امتحان عباد و این که او یفعل ما یشاء است. و هر کس که ادعا می کند که خدا و مظهر امر او را قبول کرده باید بپذیرد و چون و چرا در درگاه الهی مورد قبول نیست.

و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر، آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه می شود که بعد از تولد عیسی، مریم ناله نمود و به این کلمه زبان گشود: "يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا." که ترجمه آن این است: ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان. قسم به خدا که کبدها از استماع این سخن می گدازد و روان ها می ریزد. و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و شقا. آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم می گفت؟ طفلی که پدر او معین نباشد چگونه می توان به مردم معین نمود که این از روح القدس است؟ این بود که آن مخدره بقا آن طفل را برداشته به منزل مراجعت فرمود. تا چشم قوم بر او افتاد گفتند: "يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ إِمْرًا سَوًّا وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا." مضمون آن این است که ای خواهر هارون، نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار. حال ناظر به این فتنه کبری و امتحان اعظم شوید. و از همه گذشته، همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر کلّ اهل سماوات و ارض. حال مشاهده فرمائید که چقدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر می شود. و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی به مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی به قسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او به نظر آید. این است که این افعال و اقوال در ظاهر نقتتاند برای فجّار و در باطن رحمت اند برای ابرار. اگر به دیده قلب ملاحظه رود کلمات مُنزله از سماء مشیت با امور مُظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد. حال ای برادر ملاحظه نما اگر در

این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود؟ قسم به مربی وجود و منزل کلمات که در حین، بی تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند. کجا گوش می دهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته. اگر صد هزار خروش بر آری به گوش احدی نرود که بی پدری مبعوث به رسالت گشته و یا قاتلی از شجره نار، اِنِّی اَنَا الله آورده. چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود می گردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است. با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک به ظنونات انفس مردوده شده، چه نسبت ها که داده اند و چه بلایا که وارد آورده اند که در ابداع شبه آن به ظهور نیامده. الله اکبر،

#### معنی لغات:

تحیر: حیران گشتن - سرگشته شدن - خیره ماندن - سرگردانی

یا لیتنی...: سوره مریم (۱۹) - آیه ۲۳

استماع: شنیدن - گوش دادن

شماتت: شادی کردن به مصیبت دیگران - به غم دشمن مسرور شدن - در

فارسی بمعنی سرزنش کردن - ملامت نمودن

شقا: شدت - سختی - عسرت - بدبختی - گمراهی

معین: تعیین شده

مخدره بقا: مقصود حضرت مریم

مخدره: زن با عفت و با تقوی - زنی که در حجاب و پنهان از نظرها باشد

- شاهد پرده نشین



یا اِخْت...: سوره مریم (۱۹) - آیه ۲۸  
 مغایر: مخالف - ناجور  
 نَقَمْتُ: عقوبت - مجازات - کیفر بد - در فارسی بمعنای رنج و سختی و  
 بلا  
 فجار: بدکاران - گناهکاران  
 منزله: نازل شده - وحی شده  
 مشیت: اراده - خواسته - اراده الهی - اراده - باصطلاح حکماء هریک از  
 ممکنات مرکب است از وجود و ماهیت و مشیت - خواستن "ماهیت"  
 آن است و اراده "وجود" آن  
 مُظْهَره: ظاهر و آشکار کننده - مطلع سازنده - غالب کننده  
 نَفَخه: یکبار دمیدن - هربار دمیدن - دمیدن در شیپور - نَفَس  
 مبرم: محکم - متین - قاطع  
 انی انا...: بدرستی که من خدا هستم  
 انفس مردوده: نفوسی که رد شده اند - کافران - نفوسی که مورد قبول  
 خداوند نیستند  
 ابداع: بوجود آوردن - یکی از مراحل ایجاد  
 شبه: مثل - مانند

### توضیح آیات ۶۳ - ۵۹

بعد از ذکر داستان حضرت موسی، حضرت بهاءالله به داستان تولد حضرت عیسی پرداخته و می فرمایند که طبق آیات قرآن به حضرت مریم نگاه کنید و ببینید که چطور امتحانات الهی سبب وحشت و اضطراب در قلوب

می گردد. زیرا وقتی حضرت عیسی می خواست که متولد شود، حضرت مریم ناله نموده و می گفت: ای کاش مرده بودم و از خاطرها کاملاً فراموش شده بودم و این اتفاق هرگز نمی افتاد. البته معلوم است که وقتی دختری بدون ازدواج صاحب فرزند شود چه شماتت ها و چه سختی ها را از سخنها و طعنه های مردم باید تحمل کند و چگونه در آن زمان که درک و فهم مردم آن همه پائین بوده می توانست بگوید که من از روح القدس حامله شده ام؟. حضرت مریم از ترس و وحشت به گوشه ای پناه برد و کودک متولد شد بعد از تولد کودک، فرزند خود را برداشته و به خانه برد. تا چشم قوم و قبیله به مریم افتاد گفتند: ای مریم: پدر تو خطاکار و مرد بدی نبود. مادرت هم که بدکاره نبود. پس چرا تو بدکاره شدی و این تنگ را ببار آوردی؟. باید بسیار تفکر نمود که با چه وضع دردناکی این کودک بزرگ شده و چه طعنه ها که خود و مادرش از مردم تحمل کرده اند. با این تفصیل و مشکلات، خداوند همین طفل را به پیامبری بر می گزیند و او را برای هدایت قوم و قبیله مبعوث می نماید. حقیقتاً مایه تعجب و تفکر است. چه کسی می تواند بگوید که خداوند چرا این گونه کارها را انجام می دهد؟. کودکی که به عنوان بی پدری مشهور است و بعد همین شخص را مأمور هدایت ناس می فرماید. تمام این امور مخالف میل مردم است. ولی اگر بر اسرار الهی انسان آگاه شود به مقصود خداوند پی خواهد برد و متوجه می شود که خدا هرکاری را که می خواهد و می گوید همان را انجام می دهد زیرا که او عالم و دانا و توانا است این است که گفتار و کردار الهی یکی است و برای انسانها این امتحانات اگر چه به ظاهر سخت و مشکل و سبب نگرانی و پریشانی است اما در حقیقت مانند نور و رحمت

برای مؤمنین است. بنابراین وقتی خداوند می خواهد کاری را انجام دهد به وسیله پیامبرش انجام می شود و فرقی در میان نیست بلکه هر دو یکی هستند اما ما انسانهای غافل وقتی بین کلام خدا و مظاهرش تفاوت می بینیم، دچار دوگانگی فکری و پریشانی و درماندگی می شویم. حضرت بهاءالله مجدداً با خطاب "ای برادر" یاد آور می شوند که اگر امروز چنین اتفاقاتی می افتاد و یک نفر که به ظاهر پدرش معلوم نبود و می گفت که من از روح القدس متولد شده ام، یا شخصی که بنام قاتل معروف بود، ادعا می کرد که من از شجره نار، انی انا الله شنیدم و به پیامبری مبعوث شدم، مردم چه می کردند؟! مگر کسی حاضر بود حتی به حرف آنان گوش دهد؟ بلکه فوراً او را با زجر هر چه بیشتر می کشتند.. اما اکنون بعد از گذشت هزاران سال از آن وقایع، همه چیز روشن شده و مردم آنان را بنام حضرت عیسی و حضرت موسی می شناسند و قبول دارند و احترام می کنند. ولی اکنون حضرت باب را با وجودی که امثال آن امور هم در مورد ایشان اتفاق نیفتاده باز با هزاران تهمت و افترا و ظن و گمان، تعالیشان را رد می کنند. چه نسبتها که به آن نفس جلیل بسته اند و چه دروغها که گفته و می گویند و آنقدر افترا و دروغ به آن حضرت و پیروانشان نسبت داده اند که از اول پیدایش جهان تا کنون نظیرش دیده نشده است. و سپس با یک الله اکبر که نشان از عظمت خداوند و تعجب شدید آن حضرت نسبت به این مردم است، مطلب را پایان می دهند.

بیان که به این مقام رسید راحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بی شمار بی کران از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه. بی لفظ رمز معانی کشف می نماید و بی لسان اسرار تبیان می گوید و بلبل های شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم می نماید و گل های بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین می نماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می برد. قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مقرر گزیده . مردگان را به نفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محلّ معین نموده. و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته، تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بُعد و نیستی را به سرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبه های قدس انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایق های حقایق غیبی بشکفد. باری، نه چنان سدره عشق در سینیای حبّ مشتعل شده که به آب های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرر نگزیند. پس ای برادر، سراج روح را در مشکات قلب به دهن حکمت بر افروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس های انفس

مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد. كَذَلِكَ نُورَنَا أُفُقَ  
سَّمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شَمُوسِ الْحِكْمَةِ وَالْعِرْفَانِ لِيُطْمَنَّنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَ  
تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنِحَةِ الْإِيْقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ.

### معنی لغات:

رائحه: بوی خوش - نسیم یا بوی خوشی که به مشام رسد مانند بوی عطر  
گلها

صمدانی: الهی - خدائی - منسوب به خدا

صبا: باد - نسیمی که از شرق وزد

سبای لایزالی: شهر سبای همیشگی و بدون زوال - نام شهری باستانی در  
قسمت جنوب غربی عربستان که نامش در تورات و قرآن آمده است. ملکه  
آن بلقیس بوده که حضرت سلیمان به او عشق می ورزیده و هدهد نامه  
رسان آنها بوده و بالاخره با هم ازدواج نموده اند. - مجازاً ، نام دیار  
جانان و شهر محبوبان است

فتوح: پیروزیها - گشایش ها

مبسوط: شرح داده شده - باز شده - گسترده شده - خوب و خوش و  
مسرور

رداء: عبا - بالاپوش - جبه - روپوش - شمشیر - عقل - حسن و خوبی  
- نور خورشید

تلقین: مطلبی را به فکر و ذهن کسی انداختن - رساندن سخن - وارد  
ساختن

رقایق: لطایف و نکته های دقیق

طراز: طرز و طرح و اسلوب - زین و زیور لباس  
 که: چه کسی. با حرف ربط که متفاوت است  
 جعل: کنایه از افراد فرومایه و پست - حشره ای است که روی سرگین  
 حیوانات می نشیند  
 نافه مشک: مایه خوشبو - کیسه ای قهوه ای رنگ در ناف آهو که بسیار  
 خوشبو و به مشک ختن معروف است  
 حوت: ماهی  
 سمندر: مرغ آتشخوار - پرنده ای افسانه ای که در آتش جای دارد  
 مشکات: چراغدان - محلی که چراغ را بر روی آن نهند - چراغ  
 دهن: روغن - چربی - نفت - ماده ای که در چراغ برای روشن شدن  
 می سوزانند  
 زجاج: شیشه یا کاسه چراغ - شیشه گر - شیشه فروش  
 کذلک:.. این چنین افق سماء بیان ( دیانت بایی) را از انوار خورشید های  
 حکمت و عرفان نورانی نمودیم تا بوسیله آن قلبت آرام بگیرد و از زمره  
 کسانی باشی که با بالهای اطمینان و یقین در هوای محبت پروردگار  
 رحمانشان پرواز نمودند.

#### توضیح آیه ۶۵ - ۶۴

الله اکبر، واقعاً چقدر خدا بزرگ است. سخن که به اینجا می رسد عشق  
 الهی مشتعل می گردد و زمام قلم از دنباله مطلب باز می ماند و به ذکر  
 ظهور من ینظهره الله بطور غیر مستقیم می پردازند و اینکه دوباره در آن  
 زمان مردم نادان و جاهل چه خواهند کرد. به جناب خال می فرمایند که

هم اکنون نسیم خوش الهی از سوی حضرت پروردگار وزید و بشارت جدیدی بخشید. گوئی بساط عالم دیگری گسترده شد و هدیه های جدیدی از آن یار بی نشان به عالم انسانی هدیه گردید. چقدر عالم زیبایی است که زبان از وصف و بیانش قاصر است. و به تعریف این لحظه قرب و لقاء می پردازند. لحظاتی که در حقیقت برای حضرت خال اکبر ظهور خودشان و عالم جدید یعنی دیانت جدید بهائی را گوشزد می فرمایند. خاطر نشان می سازد که در دوران حضرت محمد می گفتند که هنگام نزول وحی جبرئیل در مقابل پیامبر ظاهر می شده و در آن لحظه سروری بی اندازه به آن حضرت دست می داده که این حالت سرور را کسانی که در حضور بوده اند مشاهده می کرده اند اما در این زمان با تبیینات حضرت عبدالبهاء روشن شده است که آن زمانی است که مظهر ظهور کاملاً محل تجلی انوار الهی واقع می شود و باحق یکی می گردد. در حقیقت جبرئیل همان فیض روح القدس است که بر قلب منیر انبیای الهی بصورت وحی ظاهر می شود و چون در قبل مردم قادر به درک این مفاهیم نبوده اند لذا آن را بصورت ملائکه ای مجسم برای مردم تفسیر می کردند. اما امروزه عقل و شعور مردم قادر به فهم این مسائل هست لذا وقتی گفته شود که در این لحظه حضرت بهاءالله از حالت جسمانی و مادی خود خارج شده و حالت "انا هو و هو انا" در ایشان مصداق پیدا کرده، درک مطلب خارج از انتظار نیست. و درست به حضرت بهاءالله در همین لحظات ملکوتی که کتاب ایقان نازل می شده این حالت دست داده بطوری که ملاحظه می شود که ناگهان به این بیانات پرداخته اند. اگر چه در سیاهچال طهران بصورت خفی و پوشیده و پنهان فقط این پیام الهی به قلب مبارکشان نازل گردید اما

در طی این سالها کم کم اثرات آن گاهگاهی برای دیگران نیز به ظهور رسیده و نمایان گردیده است. همین اثر معجز آسای مبارکشان (کتاب ایقان) که با این سرعت و با این علودرجه و کمال کلام در حال نزول است قلب هرانسان متفکری را به لرزه در می آورد و هر بیننده یا شنونده را مبهوت می سازد که چگونه کلمات گهر باری مانند لَوْلُو گرانبها نازل می شود و برای هزاران سال مائده بی مثل و نظیری به عالم انسانی هدیه می گردد. کتابی که کلامش، بدون آن که سخنی گفته شود جذاب قلوب است. می فرمایند که در این لحظه در حالتی قرار گرفته ام که مانند آن است که خداوند قطره ای را مانند امواج دریا پرجوش و خروش نموده و ذره ای را به اندازه خورشید درخشان و نمایان کرده درعین حال، جاهلان را هم به نفعه ای قدرت بخشیده و ظالمان را هم بر صدر نشانده. یعنی دوباره مثل روز قیامت که خداوند همه مخلوقات را در حضور خود حاضر می نماید امروز هم خداوند کلیه نفوس مؤمن و منکر را به حضور پذیرفته و کلام خود را به آنان القاء می فرماید تا هرکس نسبت به مراتب کمال خود راهش را انتخاب نماید یا به اوج اعلاای ایمان برسد و یا به اسفل درکات نزول نماید. و تمام این اشارات مبنی بر آن است که دور بیان رو به انتهی است. یعنی همانطور که هر سال دارای بهار و زمستانی است ادیان الهی هم دوره ای دارند. هنگام ظهورشان مانند بهار است اما به مرور زمان زمستان دین نیز فرا می رسد. و اکنون دوباره جاهلان و مردگان از قبور خود پیا خاسته اند تا در مقابل سلطان جلال که همان من یظهره الله است قد علم کنند که منظورشان ظهور یحیی و همفکرانش نیز هست که در زمان اقامت در بغداد هریک زمزمه ای را آغاز نموده بودند. اما اضافه



می فرمایند که عطش اشتیاق این ماهی تشنه لب را مگر دریا بتواند علاج کند. که با این بیان خبر از ظهور طوفان بلایا برای خودشان و پیروانشان می دهند. به هر حال با اشتعال تمام از مقام خود و این که بزودی اظهار امر علنی ایشان سبب ضوضاء و غوغای دیگری خواهد شد به جناب خال اکبر حقیقت را می رسانند و ایشان چه خوب درک می کنند و با چه قلب پاکی حقایق را احساس می نمایند که بعد از زیارت این کتاب، سبب ایمان و انجذاب ایشان می گردد. و چون مظاهر الهیه واقف بحال نفوس و قلوب هستند به همین جهت می فرمایند که این نور و اشتیاقی را که در قلب و روح ایجاد شده با دقت مواظبت و مراقبت نما مبادا که نفوس جاهل و نادان آن را ضعیف و خاموش کنند بلکه همچنان که برای حفظ روشنائی چراغ آن را با محافظ و یاکاسه چراغ از بادهای مخالف حفظ می کنند شما هم با زجاج عقل و تدبیر مراقب این نور روشن شده در قلبت باش و آن را حفظ نما زیرا من معانی اصلیه حقیقیه علامات ظهور را به طرزی واضح و روشن برایت ذکر کردم که قلب تو مطمئن شود و با سایر بندگان مقرب خدا بتوانید مانند مرغان روحانی با بال و پر توکل و یقین در فضای محبت پروردگار بخشنده توانا پرواز نمائید.

و قوله: "حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ." می فرماید: بعد از کسوف شمس معارف الهیّه و سقوط نجوم احکام مثبتّه و خسوف قمر علم که مربّی عباد است و انعدام اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح، ظاهر می شود علامت ابن الانسان در آسمان. و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که قریب ظهور آن فَلَکِ سَمَواتِ معدلت و جریان فَلَکِ هدایت بر بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می شود که مبشّر است خلق سَمَواتِ را به ظهور آن نیر اعظم. و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر می شود که مبشّر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبیّ ظاهر گشته چنانچه شنیده‌اند. از جمله خلیل الرَّحْمَنِ که قبل از ظهور آن حضرت، نمرود خوابی دید و گهّنه را خواست. اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء. و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت. و بعد از او حکایت کلیم الله بود که گهّنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه ای که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست. و همچنین عالمی پیدا شد که شب ها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود و اطمینان می داد چنانچه در کتب مسطور است. و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله کتابی می شود. و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم. و خدا شاهد حال است که این بیان هم که می شود نیست مگر از کمال حبّ به آن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند. و الاّ این عبد اشتغال به این مقالات را ذنبی عظیم می دانم و عصیان کبیر می شمرم. و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد، چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء، به اثر آن نجم آمدند

تا داخل شدند به شهری که مقرّ سلطنت هیرودس بود. و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود. و کانوا قائلین: "أَيْنَ هُوَ المَوْلُودُ مَلِكُ اليَهُودِ؟ لَأَنَّا قَدْ رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي المَشْرِقِ وَ وَاقِينَا لِنَسْجُدَ لَهُ." و بعد از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد. این علامت در سماء ظاهره. و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت. چنانچه می فرماید: "أَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا." مقصود از کلمه، حضرت عیسی است که یحیی مبشّر به ظهور او بود. و در الواح سماوی هم مسطور است: "كَانَ يُوحَنَّا يَكْرَهُ فِي بَرِيَّةٍ يَهُودًا قَائِلًا تُؤْبَؤُوا فَقَدِ اقْتَرَبَ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ." و مقصود از یوحنا، یحیی است.

### معنی لغات:

حینتند...: در این هنگام علامت پسر انسان (حضرت مسیح) در آسمان ظاهر می شود.

کسوف شمس: گرفتگی خورشید - افتادن سایه کره ماه بر کره خورشید که کسوف گفته می شود.

سقوط نجوم: فرو ریختن ستارگان

مثبتّه: ثابت شونده - محقق شونده - (احکام مثبتّه مثل نماز و روزه که از دستورات ثابت است)

خسوف: گرفتگی ماه - افتادن سایه زمین بر روی کره ماه

انعدام: نابود شدن - نیست شدن - نیستی - نابودی

فَلَك: مدار ستارگان - سپهر - گردون - در فارسی، به معنای بلند و رفیع

مبشّر: بشارت دهنده - مژده دهنده

اقوم اکرم: راست ترین کرامت ها - محکمترین کرامت ها - واضحترین کرامت ها

نمرود: پادشاه بابل در زمان ظهور حضرت ابراهیم بوده است.

کهنه: کاهنان - بزرگان و علمای قوم یهود و نصاری و معابد غیر اسلامی  
کوکب: ستاره

دال: دلالت کننده - راهنمایی کننده - هدایت کننده

ذنبی عظیم: گناهی بزرگ

عصیانی کبیر: گناهی بزرگ - سرپیچی بزرگ

هیروُدس: یا آنتیباس از طرف امپراطور روم بر مناطق گالیله حکومت کرد  
مردی خوشگذران و بی ایمان بود. بفرمان او یحیی تعمید دهنده شهید  
گردید و شهادت حضرت مسیح در زمان او اجراء شد.

قبضه: پنجه - مشت - مالکیت - تصرف

وکانوا...: درحالی که می گفتند

این هو...: کجاست آن فرزندی که تازه متولد شده و پادشاه یهود خواهد  
بود؟ به درستی که ما ستاره او را در مشرق مشاهده کردیم و اینک آمده ایم  
که او را سجده کنیم. انجیل متی - فصل ۲ - آیه ۲

تفحص: تحقیق کردن - کاوش و جستجو کردن

بیت اللحم: محل تولد حضرت مسیح - قریه کوچک بسیار قدیمی است با  
چهارهزارسال سابقه در شش مایلی اورشلیم

یهودا: نام چهارمین پسر حضرت یعقوب - نام یکی از اسباط بنی اسرائیل  
است که با سبط بنیامین بعد از وفات حضرت سلیمان با پسر او بنام رحبعام  
حکومت یهود را تشکیل دادند و تا زمان حمله بخت النصر حکومت کردند

یحیی بن زکریا: مبشر و بشارت دهنده به ظهور حضرت مسیح بود او در کنار رود اردن مردم را غسل تعمید و توبه می داد و برای شناختن حضرت مسیح آماده می نمود

ان الله يبشرك: به درستی که خدا ترا مژده می دهد به یحیی که تصدیق کننده کلمه حق و مهتر و حضور و پیغمبری از شایستگان است. سوره آل عمران (۳) - آیه ۳۹

مبشر: بشارت دهنده - مژده دهنده

کان یوحنا...: حضرت یوحنا در حالی که در وادی یهودا راه می رفت مردم را موعظه می کرد و می گفت: توبه کنید که به تحقیق ملکوت آسمان نزدیک است. در انجیل متی - فصل ۲ - آیه ۱ و ۲

#### توضیح آیه ۷۰ - ۶۶

مجدداً آن حضرت به ادامه بیان حضرت مسیح در باره علائم ظهور موعود انجیل می پردازند که فرموده بعد از تنگی و ضیق ایام و تاریک شدن شمس و قمر و فرو ریختن ستارگان از آسمان به زمین، در این موقع علائم ظهور پسر انسان (موعود) در آسمان ظاهر می گردد. و همانطور که قبلاً ذکر فرموده اند منظور از تاریک شدن خورشید، معارف الهی و سقوط احکام ثابته و تاریک شدن علم است. یعنی وقتی علم علماء منحصر به ارائه تفکرات خودشان به مردم بشود و هرکدام از علماء هم البته حرف دیگری را قبول نداشته و پیروان دین را به گروه های مختلف و دسته بندیهای متفاوت هدایت می کنند و هر گروهی، دسته دیگر را باطل دانسته و با هم به نزاع و خصومت می پردازند معلوم است که قمر علم الهی

دچار خسوف شده و تاریک گشته است و یا زمانی که احکام مثبتی مانند نماز و روزه که ستون و ارکان دین محسوب است دچار اختلافات گوناگون و یا تبدیل به امری ظاهری می گردد معلوم است که نیاز به تجدید دارد. این است که می فرمایند زمان ظهور موعود وقتی است که خورشید دیانت قبل تاریک شده و هرکس برای خودش ایده و انتظاراتی را که به نظرش جالب می رسد به عنوان کلام خدا تعبیر و تفسیر می کند و مردم را به بیراهه می کشد آن وقت علائم آمدن موعود، هم در آسمان دین و هم در آسمان ظاهری دیده می شود. یعنی منجمان ستاره ای را در آسمان می بینند و به مردم خبر می دهند که این نشانه یک ظهور جدید است. بطوری که قبل از هر ظهوری این ستاره در آسمان دیده شده و در روی زمین و بین مردم هم کسانی را خداوند مبعوث می فرماید که با قلب و روح پاکشان از ظهور دیانتی جدید یا آمدن موعود خبر می دهند. حضرت بهاءالله برای مثال دوران حضرت ابراهیم خلیل الله را ذکر می فرمایند که علماء یا کهنه آن زمان از طلوع ستاره ای در آسمان خبر دادند و شخصی هم پیدا شده بود که مردم را بشارت می داد. بعد از حضرت خلیل حکایت حضرت کلیم (موسی) را ذکر می فرمایند که باز هم علماء زمان به فرعون خبر دادند که ستاره ای در آسمان ظاهر شده که خبر می دهد بر بسته شدن نطفه طفلی که سبب هلاک تو خواهد شد و در مصر هم شخصی در بین بنی اسرائیل پیدا شد که آن قوم را بشارت می داد بر آمدن موعودی که آنان را از اسارت فرعون خلاص خواهد کرد و می فرمایند همه این امور در کتابها ذکر شده و نیازی نیست که تکرار شود. و از طرف دیگر دوست ندارم که سخنان گذشتگان را تکرار نمایم. اما به خاطر علاقه ای که به

جناب خال و خاندان حضرت باب داشته اند این مثالها را ذکر می فرمایند شاید عده دیگری هم که دچار فقر علمی و روحانی هستند بتوانند به مقام درک و اقبال برسند و به این گنج معنوی دسترسی یابند و همچنین شاید بعضی از جاهلان هم قادر به فهم رموز بیانات الهیه شوند. و الا مشغول شدن به این موضوعات اصلاً گناهی بزرگ و عصیانی کبیر است و صحیح نیست که انسان بخواهد درباره پیامبران الهی و حتی زندگی جسمانی آنان سخن بگوید و اظهار نظر نماید بلکه فقط بخاطر این است که شاید مردم کمی به خود آیند و این همه برای یک پیامبر جدید مشکلات ایجاد نکنند.

به همین ترتیب در دوران قبل از تولد حضرت مسیح هم چند نفر مجوس (زرتشتی نژاد) که از دیدن ستاره جدید در آسمان به آمدن موعود پی بردند، مسیر ستاره را پیگیری کردند تا به شهری رسیدند که محل و مکان هیرودیس نماینده امپراطور روم بود و در آن ایام حکومت در دست قدرت آنان اداره می شد و این منجمین وقتی به این شهر رسیدند در جستجوی موعود بوده و می گفتند: کجاست آن مولودی که قرار است پادشاه یهود شود؟ ما ستاره او را در مشرق دیده ایم و به دنبال او آمده ایم که او را سجده کنیم و بعد معلوم شد که در بیت اللحم این مولود تولد شده در حالی که مادرش مریم آن همه ناراحت و از جریان بی خبر بوده است.

حال باید توجه داشت که این افراد با چه اطمینان و انجذابی این مسیر سخت و طولانی را طی کرده و به این محل رسیده بودند. این یک نشان و علامت در آسمان ظاهری است که در انجیل متی هم ذکر شده است. و در آسمان علم و معنی هم حضرت یحیی بن زکریا در بین مردم ظاهر شد که ناس را به آماده شدن برای زیارت موعود بشارت می داد و به همه

می گفت که بیائید و از گناهان خود توبه نمائید و آنان را غسل تعمید می داد و می گفت که بزودی آن کلمه ظاهر خواهد شد. در قرآن کریم در سوره آل عمران هم این موضوع ذکر شده که مقصود از کلمه، حضرت مسیح و از یوحنا، همان یحیی تعمید دهنده است که می گفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیک است و مردم را بسوی او دعوت می کرد.



و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد. و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند به ظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد. چنانچه روزبه که موسوم به سلمان شد به شرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک می رسید روزبه را نزد دیگری می فرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود: ای روزبه، بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمدی اشراق می نماید و بشارت باد تو را به لقای آن حضرت. تا رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین، احمدو کاظم، قدس الله تربت‌هما. پس، از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هوّیه و قمر احدیه. و قوله: "وَ يَنُوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَ يَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابٍ السَّمَاءِ مَعَ قُورَةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ." تلویح این بیان این است: یعنی در آن وقت نوحه می کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده می شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می شود در حالتی که بر ابر سوار است، یعنی آن جمال الهی از سماوات مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور می فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می شوند و لیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکن اند و لیکن بر رفرف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رجل در

ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نَفْسِ مشرق و مغرب ابداع را طي فرمایند در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش "لا يَشْعَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ" واقف اند و بر کرسی "كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" ساکن. از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند. این است که می فرماید: از آسمان نازل می شود.

### معنی لغات:

شمس هویه: خورشید هویت - مقصود مظاهر مقدسه است  
 تکفین: کفن کردن مرده - پوشاندن مرده با پارچه  
 تدفین: دفن کردن مرده - پوشاندن مرده با خاک  
 حجاز: شبه جزیره عربستان - قسمت غربی عربستان که شهرهای مکه و مدینه و جده در آن واقع است.  
 لقاء: دیدار - ملاقات  
 بدیع منیع: نو ظهور - عالی - جدید و بلند مرتبه  
 منجمان: ستاره شناسان - علمای ستاره شناس  
 نورین نیرین: دو خورشید نورانی - مقصود جناب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است.  
 قدس...: مقدس باد خاکشان - خدا رحمتشان کند. خدا مقدسشان بدارد  
 مبرهن: با دلیل و برهان - اثبات شده با دلیل - در فارسی به معنی واضح و آشکار  
 مرایای احدیه: مظاهر مقدسه - آینه های احدیت  
 انسان کامل: مقصود مبشرین یا بشارت دهندگان هستند

قمر احدیه: مظاهر مقدسه

و ینوح...: و نوحه می کنند همه قبائل روی زمین و می بینند پسر انسان را که می آید از آسمان در حالی که سوار بر ابر است با شکوه و جلال و لشکریان.

مشیت ربانی: اراده الهی - خواسته خداوندی

علو و سمو: ارتفاع و بلندی مقام و رتبه - عظمت مقام

مشارق قدسیه: مظاهر مقدسه

مطالع قدیمیه: مظاهر مقدسه - محل‌های اولیه و ازلیه طلوع انبیاء

کینونات قدیمه: حقایق قدیمه - مظاهر مقدسه

بطن امهات: شکم مادران

رفرف معانی: جایگاه معنی‌ها - طبقات بلند معنی‌ها

متکأند: تکیه زده اند

طائرند: در حال پروازند

رجل: پا

مشی: راه رفتن - قدم زدن - حرکت کردن - هدایت کردن

معارض احدیه: درجات عالی‌ه الهیه

لایشغله...: مشغول نمی کند کاری او را از کار دیگر ( کاری او را از کار

دیگر باز نمی دارد)

واقف اند: ایستاده اند - مطلب را درک می کنند.

کل یوم...: هر روز او را در مقامی است. سوره رحمن (۵۵) - آیه ۲۹

ملیک: صاحب ملک - پادشاه - حکمفرما - مالک

در زمان حضرت رسول اکرم هم همین امور واقع شد چنانکه در آسمان ظاهری ستاره ای را منجمان دیده بودند و در آسمان معنوی هم چهار نفر بودند که یکی بعد از دیگری منتظر ظهوری بودند و شخصی بنام روزبه نزد آنان خدمت می کرد و هرکدام که زمان وفاتش را احساس می نمود، روزبه را نزد دیگری می فرستاد تا نفر چهارم که به روزبه دستور داد که بعد از مراسم خاکسپاری من به حجاز برو و در آنجا شمس محمدی را زیارت کن. و روزبه را بشارت به این ظهور داد. روزبه بعد از وفات ارباب خود به عربستان رفت و در آنجا ندای حضرت محمد را شنید و ایمان آورد و به سلمان ملقب گردید. بعد نوبت این دیانت شد یعنی دیانت بابی. باز هم مانند قبل منجمان ستاره ای را در آسمان مشاهده کردند و در زمین هم دو نفر از مشایخ بزرگ یعنی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به ظهور موعود بشارت دادند. بنابراین ملاحظه می شود که قبل از هر ظهوری در آسمان ظاهری منجمان ستاره جدیدی را ملاحظه می نمایند و در آسمان باطنی هم انسان کاملی ظاهر می شود که مردم را به علم و حکمت و معانی و بیان هدایت می نماید.

سپس به قسمت دیگری از علامات انجیل می پردازند که می فرماید: تمام قبیله های روی زمین نوحه و گریه و زاری می نمایند و می بینند پسر انسان یعنی حضرت مسیح را در حالی که سوار بر ابراست از آسمان با قوت و جلال و شکوه می آید. در تشریح این قسمت می فرمایند که جمال موعود با هیكل بشری از آسمان مشیت الهی ظاهر می شود. و این که می فرمایند آسمان برای نشان دادن بلندی و ارتفاع مقام آن حضرت است

و الا از لحاظ جسمانی که همه انبیاء از مادر متولد می شوند ولی روح آنان از روح القدس است که در حقیقت از آسمان مشیت الهی بر آنان نازل می گردد. و همین تولد از مادر و ظاهرشدنشان با هیكل انسانی یکی از موانع بزرگ است که پذیرفتن آن با عقل بشری مشکل است. مثلاً مسیحیان منتظر بوده اند که نفس مقدسی سوار بر ابر از آسمان بیاید در حالی که حضرت محمد در مکه از یک مادر زائیده شده است مسلماً قبول آن سخت است و درک آن برای علمای مسیحی مشکل. لذا به رد و انکار آن حضرت پرداختند و کتابها بر علیه آن حضرت و تعالیشان انتشار دادند. اما اگر همین مطلب را از حضرت محمد سؤال می کردند مطمئناً برای آنان توضیح می دادند. حال اگر با دقت و با دیده بصیرت در امور این انبیاء بنگریم ملاحظه می شود که آنان در عالم روح پرواز می کنند و مقامشان نه چنان است که ما بتوانیم به آن پی ببریم. در یک لحظه مثل این که تمام جهان را سیر می نمایند و از هر گوشه جهان با خبرند و مشرق و مغرب و یا عالم ملک و ملکوت یا بهتر بگوئیم عالم غیب و شهود در مقابل ایشان یکی است و برای آنان فرقی ندارد. در هر لحظه به امری مشغول هستند و هیچ کاری آنان را از کار و فکر دیگر باز نمی دارد. با قدرت و عظمت الهی در روی زمین ظاهر می شوند در حالی که آنان از فیض روح القدس متولد شده اند. و به همین علت است که می فرمایند از سماء نازل می شوند. یعنی از آسمان مشیت و اراده خداوندی ظاهر می گردند و تعالیم و دستوراتی را برای صدها سال بعد عرضه می کنند و به همین جهت است که مقامشان والاتر و بالاتر از آن است که مردم تصور کرده و می کنند.

و لفظ سماء در بیانات شمس معانی بر مراتب کثیره اطلاق می شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده می فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیّه و شاربین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید. مثلاً می فرماید: "وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ" و حال آنکه رزق از ارض انبات می نماید و همچنین: "الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ" با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر می شود. اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری ادراک می نمائی و بر اسرار علم واقف می شوی. ولکن تا حجبات علمیه را که مصطلح بین عباد است به نار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی. و علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن "اتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ" و بیان این "الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ". اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. و ازبیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمی شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و جز غلّ و بغضاء حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک. فنعم ما قال:

" تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَاخْلَعَ الْحَيَاءَ  
وَ خَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ إِنْ جَلُّوا."

پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد. این است که می فرماید: "السَّالِكُ فِي

التَّهَجُّ البَيْضَاءُ والرُّكْنُ الحَمْرَاءُ لَنْ يَصِلَ إِلَى مَقَامِ وَطَنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ  
الصَّفْرِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ." این است شرط سالک. درست تفکر و  
تعقل فرموده تا بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی.

### معنی لغات:

اطلاق: رها کردن - گشودن - آزادی - آزاد کردن - رهایی - روان کردن  
- به معنای خاص کلمه، مطلق - محض  
تبیان: توضیح و تفسیر - ظاهر و آشکار کردن - واضح و روشن کردن.  
بطون: مخفی و پنهان کردن - نهفتگی و نهانی  
واقفین: درک کنندگان - مطلعان - آگاهان - برخاسته و ایستادگان  
شاربین: نوشندگان - آشامندگان  
کوؤس: جامها - ظرفها  
ازلیه: همیشگی - آنچه اول و ابتدا نداشته باشد. زمانی که ابتدا ندارد  
وفی السماء: روزی شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است.  
سوره ذاریات(۵۱) - آیه ۲۲  
رزق: روزی - روزی رساندن - باران  
انبات: روئیده شده - هر گیاهی که از زمین سبز می شود  
الاسماء...: اسم ها از آسمان نازل می شود.  
غرض: مقصود و منظور  
کلمه جامعه ربوبیه: مقصود مظهر ظهور و انبیای الهی  
مصطلح: مورد اتفاق و قبول همه - هر کلمه ای که مورد قبول همه بوده و  
اصطلاح بین مردم باشد.

باهر: روشن - آشکار - واضح

اتقوا...: پرهیزکار باشید خداوند شما را تعلیم می دهد. سوره بقره (۲) - آیه

۲۸۲

العلم...: علم بزرگترین حجاب است

استشمام: بو کردن - بوئیدن

بغی: ظلم کردن - تجاوز و تعدی - فساد - گمراهی - ضلالت

فحشاء: زنا - هر حرف و یا عمل زشت یا هر گناه.

غل: حقد و حسد - کینه و دشمنی

بغضاء: کینه شدید - بغض و عداوت - کینه و دشمنی - بیزاری و کراهت

نار مهلك: آتش هلاک کننده

فنعم ماقال: پس چه خوب گفته است.

تمسك...: به آمال قلبیت چنگ بزن و حیا و شرم را کنار بگذار - و راه

عاقلان و اطاعت کنندگان را کنار بگذار اگر چه اسمشان بزرگ باشد

(جلیل باشند)

تعلقات: دلبستگی ها و علاقه های انسان نسبت به اشیاء یا موجودات دنیا

- وابستگی ها

السالك...: کسی که پا گذارد بر روی جاده سفید (عرفان) و ستون قرمز

(مقام جانبازی) هرگز بوطنش نخواهد رسید مگر آن که دستهایش از آنچه

نزد مردم است خالی باشد. از گفتار مشایخ صوفیه از جمله در تألیفات

شیخ عبدالقادر گیلانی



آسمان دارای معانی بسیار است. مانند آسمان امر، آسمان مشیت، آسمان اراده، آسمان عرفان و آسمان ایقان، آسمان ظاهر و آسمان باطن و امثال آن که هر کدام در محل و موقعیت خود بکار گرفته می شوند و این مسائل را غیر از کسانی که ایمان آورده و به یقین رسیده اند، درک نمی توانند بنمایند. مثلاً در قرآن کریم سوره ذاریات می فرماید که رزق و روزی شما در آسمان است. در حالی که همه می بینند که روزی انسان در زمین است. یعنی زمین محل کشت و زرع و معدن و انواع درختان و میوه ها است ولی خدا می فرماید رزق و روزی شما در آسمان است یا می فرماید که اسمهای شما از آسمان نازل می شود در حالی که هرکس نام فرزندش را خودش انتخاب می کند. حال اگر انسان با قلب پاک و روح متعالی به امور نگاه کند منظور و مقصود کلیه این اشارات را درک می کند. یعنی در حقیقت این خداوند است که روزی انسانها را مقدر فرموده و اوست که نامی را به قلب والدین الهام می کند و مقصود این است که خداوند صاحب عالترین مقام و رفیع ترین مکان است و به همین جهت لفظ آسمان بکار می رود یعنی بلند و غیر قابل دسترس. و این مطالب فقط به وسیله علم معنوی درک می شود و الا علوم ظاهره با این علوم کاملاً متفاوت است. همچنین می فرمایند که علم بر دو قسم است علم الهی و علم شیطانی. علم الهی به وسیله حضرت پرورگار تعلیم داده می شود. و تقوای الهی را تدریس می کند که ثمره آن آموختن صبر و شکیبائی و شوق و عرفان و بیانات الهی است. در حقیقت علم الهی انسان را به سرمنزل مقصود که همان عرفان مظهر امر است هدایت می کند. اما دیگری که علم شیطانی

است انسان را از پرستش محبوب محروم می سازد و حتی تشویق به اذیت و آزار مظهر ظهور و مؤمنین به او را هم می کند. معلم این علم هم شیطان است و حجاب اکبر را تدریس می نماید یعنی هر چیزی را در پوششی سخت و سیاه مخفی می کند که مانع شناخت آن شود. ثمره این علم هم تکبر و غرور وریا و خودخواهی است و جز سرکشی و کینه و دشمنی چیز دیگری را تعلیم نمی دهد. شاعر عرب راه شیطانی را خیلی زیبا بیان نموده است که می گوید: راه عاقلان و بزرگان را هرچند هم که روشن و بزرگ باشد تو آن را ترک کن - و به امیال نفسانی خودت چنگ بزن و حیاء را هم کنار بگذار. یعنی برای رسیدن به امیال نفسانی و هوی و هوس باید حیاء را کنار گذاشت و انسان وقتی بی حیاء شد آنوقت به هر کار ناشایستی دست خواهد زد بدون این که زشتی آن را درک کند و این ثمره علم شیطانی است. پس باید تمام قلب را از وجود این مطالب شیطانی پاک نمود تا محل پاک و مقدسی شود که بتواند جایگاه علوم الهی گردد. برای همین است که فرموده اند: کسی که در راه مستقیم عرفان الهی حرکت می کند و خود را برای رسیدن به مقصود آماده شهادت می نماید هرگز نمی تواند به مقصود برسد مگر این که انقطاع کامل پیدا کند یعنی دست خود را از کلیه امور دنیوی که مردم به آن مشغولند خالی نماید و این تنها شرط سالک برای رسیدن به حقیقت است که می تواند بی پرده و حجاب و با فکر و عقل به منظور کتابهای الهی پی ببرد.

باری، از مطلب دور ماندیم اگر چه همه ذکر مطلب است و لیکن قسم به خدا آنچه می خواهم اختصار نمایم و به اقل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چقدر از لئالی بی شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرف های حکمت مستور گشته که احدی مس آنها ننموده، "لَمْ يَطْمِئُنْ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ و لا جَانٌ". با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد، تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و به کعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد. پس، از این بیانات محکمه واضحه لائحہ مقصود از سماء در آیه مُنزله معلوم شد و مفهوم گشت. و اینکه می فرماید: با ابر و غمام نازل می شود مقصود از ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره: "اَفْكَلُّمَّا جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوَى اَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُوْنَ". مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن، از آن چیزهائی که مردم را به شبهه می اندازد و منع می نماید. همه این حجابات به غمام تعبیر شده. و این است آن غمامی که سماوات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می شکافد و شقّ می گردد چنانچه می فرماید: "یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ". و همچنان که غمام، ابصار ناس را منع می نماید از مشاهده شمس ظاهری، همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفّار: "و قالوا ما لهذا الرّسول یأکل الطّعام و یمشی فی الأسواق لولا انزل الیه مَلَكٌ فیکون معهُ نذیراً". مثل اینکه ملاحظه می شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات

عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر می شد مردم در صحراهای شک و ریب و بیابان های وهم و تحیر متحیر می ماندند که چگونه می شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده: "لو لاک لما خلقت الافلاک." و مع ذلک به این قسم ها مبتلا به امور جزئیّه شود؟ چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت، چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها به هدیه می فرستادند و ایشان را منع می نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند.

#### معنی لغات:

اختصار: سخن را کوتاه کردن - بسنده کردن - اکتفاء کردن

اقل: کمترین - از کم هم کمتر

زمام قلم: افسار قلم - دهانه قلم - عنان قلم

ناسفته: تراشیده نشده - دست نخورده

حوریات: حوریه ها - ملائکه های آسمانی - در آثار مبارکه منظور الواح

نازله و در مقامی به معارف و حقایق عالیه اطلاق شده است

غرف: طبقات فوقانی - بالاخانه - حجره فوقانی - یک مشت آب -

برداشتن آب با دست

مس: لمس کردن - دست مالیدن - عارض شدن - نیاز بردن

لم یطمئن...: قبل از این ایشان را نه هیچ انسانی و نه جنی لمس نکرده

است. سوره رحمن (۵۵) - آیه ۵۶

مطلوب: خواسته شده - مورد رغبت - مورد میل  
احرام: احرام پوشیدن - قصد حج کردن - نوعی لباس مخصوص حج در  
اسلام

افکلما...: هرگاه برای شما رسولی مخالف میل و خواسته تان آمد، سرکشی  
کردید. پاره ای را تکذیب نمودید و پاره ای را کُشتید - سوره بقره (۲) -  
آیه ۸۷

تقدم: پیشی گرفتن - جلو افتادن از دیگران - نزدیک بودن

معرضین: اعراض کننده - روی گرداننده

اکل و شرب: خوردن و نوشیدن

نوم: خواب

یقظه: بیداری - آگاهی

کل من...: همه مردم روی زمین

شق: پاره کردن - شکافتن - متفرق ساختن

یوم تشقق...: روزی که آسمان به ابر شکافته می شود و ملائکه را فرو

می فرستیم فرو فرستادنی - سوره فرقان (۲۵) - آیه ۲۵

ابصار ناس: چشمان مردم

و قالوا...: گفتند: این چه رسولی است که خوردنی می خورد و در بازارها

راه می رود. چرا فرشته ای همراه او فرستاده نشد که مردم را بترساند، بیم

دهنده باشد) سوره فرقان (۲۵) - آیه ۷

جوع: گرسنگی

ملزومات: لازم شده ها - چیز هائی که مورد لزوم است - حاصل شده و

نتیجه

حوادث: اتفاقات

لولاک...: اگر تو نبودی جهان را خلق نمی کردم. این حدیث در مورد حضرت رسول نازل شده و لقب لولاک را به او داده اند و سید لولاک یعنی حضرت محمد. قاموس ایقان - جلد ۳ - صفحه ۱۴۰۲

### توضیح آیه ۸۰ - ۷۸

وقتی حضرت بهاءالله بیانات را نازل می فرمودند البته رشته کلام به توضیحات دیگری می پیوسته که لازم شده آن حضرت برای سؤال کننده توضیح مفصل تری عنایت فرمایند و لذا گاهی بنظر می رسد که از مقصود اصلی که فقط شرح آیه ای از انجیل در علامات ظهور موعود مسیحیان است خارج گردیده اند اگر چه همه جزء مطالب لازمه است مثلاً تشریح علم جزء آن آیه نیست اما به درک مطالب کمک می کند و لذا در باره تقسیمات علم و اثرات آن بیاناتی فرموده اند ایشان قسم یاد می کنند که هر چه می خواهم مطلب را خلاصه کنم باز می بینم که زمام قلم از کف رفته و هنوز هم چه بسیار مطالب و نکات زیبا که مانند حوریه های بهشتی که هیچکس نه به ظاهر و نه به باطن نتوانسته آنان را لمس نماید در محل های خود ساکن هستند و گفته نشده اند و چه مقدار کلمات و بیاناتی که مانند جواهرات گرانبهائی که هنوز تراشیده نشده اند باقی مانده است. اما اگر انشاء الله شخص محرمی یافت شد، آنها هم بیان خواهد شد. البته اگر کسی صاحبدل باشد بی آنکه کلامی گفته شود او مقصود را می فهمد و حقیقت را درک می کند. در این قسمت بیانات الهیه را به جواهرات و گوهرهائی تشبیه می نمایند که هنوز تراشیده نشده و بعنوان نگین زیبا بر

روی قطعات طلا نصب نگردیده و لذا ارزش و مقام آن نزد همه معلوم نیست . در حالی که وقتی همین قطعه سنگ تراشیده و شکل داده شد البته نگین زیبایی خواهد گردید که چشمها را خیره می نماید. کلماتی هم که در کتابهای الهی به صورت رمز و اشاره بیان گردیده تا وقتی که بوسیله مظهر ظهور بعد و یا موعود بعدی توضیح و تشریح نشده اند برای مردمان قابل درک و فهم نخواهند بود . به هر حال . به آیه مذکور در انجیل باز گردیم که می فرماید : موعود در آسمان ظاهر می شود در حالی که سوار بر ابر است. مقصود از آسمان که قبلاً گفته شد و اما این که سوار بر ابر است مقصود این است که مظاهر مقدسه با اموری که مخالف نفس و هوای مردم است ظاهر می شوند. همانطور که در قرآن کریم هم ذکر شده که هر وقت رسولی به سوی شما فرستاده شد که مخالف نفس و هوای شما بود تکبر نمودید. بعضی را دروغگو خطاب کردید و برخی را کشتید. مطالبی مانند تغییر قبله ، تغییر احکام و مقدم شمردن مؤمنین از عوام بر منکرین از علماء و همچنین زندگی جسمانی مظاهر مقدسه از قبیل خوردن و نوشیدن و خوابیدن و مریض شدن و یا حتی فقر ظاهری یا شکست در زمان جنگ و امثال آن همه از حجابهای هستند که باعث می شوند افراد انسانی در شک و شبهه قرار گیرند و مظهر ظهور را مانند خودشان تصورکنند و از معرفت او باز مانند . یعنی همانطور که ابرها در آسمان مانع دیدن خورشید می گردند این مسائل هم مانع شناخت شمس های حقیقت یا پیامبران الهی می شود. چنانچه در زمان حضرت رسول کفار می گفتند که این چه رسولی است که مثل ما غذا می خورد و در بازار راه می رود؟ چرا خداوند همراه او ملائکه ای نفرستاده که در هنگام اذیت و آزار دادن به رسول، به مردم

بیم دهد و آنان را بترساند؟. و اگر یکی از انبیاء مریض می شد و یا برایش فقر و ناتوانی به وجود می آمد، همگی باعث شک و تردید مردم می گردید که چرا پیغمبر که قادر و تواناست و مثل خدا بر روی زمین است باید مثل مردمان عادی دچار این مشکلات باشد؟ گویا مردم انتظار داشته اند که موعود با حالتی غیر حالات بشری بیآید و تمام کفار را بکشد و هلاک کند و مؤمنین را عزیز نماید و دستورات و احکام دین را ترویج دهد در حالی که این انبیاء خودشان به دست مردم گرفتار می شوند و هر سختی و مصیبتی را تحمل می کنند. چرا و به چه علت مردم عبرت نمی گیرند؟ مگر ایام اولیه ظهور پیامبر خود را فراموش کرده اند که او هم به همین بلاها گرفتار بوده؟ و این موضوعی است که فقط صاحبان عقل و تحری کنندگان حقیقت می توانند درک کنند ولی آنان که صاحب دین تقلیدی هستند البته از این موهبت محرومند. مثلاً خداوند در قرآن در وصف حضرت محمد می فرماید: اگر تو نبودی دنیا را خلق نمی کردم. و ببینید که یک چنین شخصیتی در زمان حیاتش دچار چه بلاها شد. و بر پیامبران دیگر هم همین امور وارد شده چنان که در همین ایام ملاحظه شد که سرهای پیروان حضرت باب را به عنوان هدیه به شهرها فرستادند و پیروانشان به انواع بلا و زجر و حبس مبتلا نمودند تا ایشان را از آنچه که مأمور هستند باز دارند اما موفق نشدند.



و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع می شود همان غمامی است تیره که حائل می شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویت اشراق فرموده. زیرا که سال ها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند، یک مرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرن های متواتره به آن تربیت یافته اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد، البته این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده. و به مجرد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس می مانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش می کنند و فتوی بر قتلش می دهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد. پس باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخواهیم به یک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا به منبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است فائز گردیم نه آنکه هر روز به خیالی اعتراض نمائیم و به هوائی تمسّک جوئیم. سبحان الله، با وجود اینکه از قبل این امورات را به تلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البهور فیوضات محروم نسازند مع ذلک امرچنین واقع می شود که مشهود است. و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می فرماید: "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ." و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند و مضمون آن این است: آیا انتظار

می‌کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همهٔ اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه از قبل ذکر شد.

### معنی لغات:

حائل: مانع و حجاب بین دو چیز - تغییر دهنده

متواتره: پی در پی - پشت سرهم گفته شده

فاسق: بدکار - زنا کار

فاجر: بدکار - فاسق - زناکار

فتوی: دستور فقهی - حکم و رأی فقیه و حاکم شرع

اعانت غیبی: کمکهای غیبی - کمکهای الهی - یاری الهی - مدد خدائی

بحرالبحور: دریای دریاها - مقصود مظهر الهی است

مضمونات: خلاصه ها - مضمون ها

هل یظنون...: آیا منتظرند که خداوند در سایه بان هائی از ابرها بیاید؟ -

سوره بقره (۲) - آیه ۲۰۶

موهوم: تصور شده - وهم شده - گمان شده - چیزی که با تصور و وهم

بنظر آید

### توضیح آیه ۸۳ - ۸۱

تغییرات و تبدیلاتی مانند تغییر قبله و نماز و روزه و امثال آن همان ابرهای

تیره ای هستند که مانع شناخت مظهر ظهور می شوند. زیرا نفوسی که

صدها سال آدابی را با عقیده کامل انجام داده و اجداد ایشان نیز چنین

می کرده اند و اگر کسی خلاف این احکام سخنی بر زبان می رانده او را کافر و فاسق می گفتند و به انواع بلا یا دچار می ساختند ناگهان ملاحظه می نمایند که شخصی از بین خودشان و مثل خودشان که او و خانواده اش را می شناسند، می گوید من از جانب خدا برای هدایت شما مأموریت یافته ام. بعد هم قوانین چند صد ساله آنان را نسخ می کند و به جای آن احکام تازه ای را ارائه می دهد. معلوم است که چه غوغائی پیا می شود. بعضی می آیند و برای کنجکاوی به مسائل نگاه می کنند و بدنبال سوژه ای هستند که بتوانند برای مسخره کردن مؤمنین بکار گیرند و برخی بدون هیچ سؤال و پرسشی حکم قتل را صادر می کنند بدون این که ترس و واهمه ای از آن همه خونریزی داشته باشند عده ای هم پیامبر جدید را دروغگو می خوانند و او و پیروانش را مستحق انواع بلا یا و حبس و غیره می دانند. پس این امور مانند ابری است که نمی گذارد شمس حقیقت نورافشانی کند. در مقابل نفوسی هم هستند که با قلب پاک و دیده بینا می توانند برآمدن روز را با وجود این همه ابرببینند و مشکلات را که به صورت ابر حائل شده تشخیص دهند و خورشید را حتی از زیر ابر بشناسند و درک می کنند و می فهمند که برای همه پیامبران در ابتدا چنین وقایعی بوده و با خود می گویند که بهتر است قدری تحمل داشته و تحقیق نمائیم و از او جويا شویم و اگر معجزه ای را دلیل برای خود قرار داده ایم به یک معجزه اکتفاء کنیم نه این که خیال کنیم مظهر ظهور دستگاه تآثر برای ما است و هر روزی بیائیم و چیزی بخواهیم. در حقیقت این آیات اوست که بزرگترین دلیل است همانطور که در دوران انبیای قبل نیز این امور وجود داشته و قرآن کریم شاهد بر آن است. حضرت بهاءالله عبارت

سبحان الله را برای بیان این مطلب بکار می برند یعنی با تأسف و همراه با تعجب می گویند "پاک و مقدس است خدا" و یا به اصطلاح خودمان "پناه بر خدا" و بعد می فرمایند با وجود این که انبیای قبل هر کدام به ظهور پیامبر دیگری بعد از خود خبر داده اند و علامات گوناگون چه به صراحت و چه به صورت اشاره و تلویح بیان کرده اند برای این که مردم هنگام ظهور پیامبر بعدی، گرفتار توهمات قبل نشوند و مانند پیشینیان وحشت نمایند و بتوانند حقایق را تجزیه و تحلیل کنند و موضوع را درک نموده و خود را محروم نسازند، ولی باز این خلق خدا گوش نداده و مانند پیشینیان به گفته علماء و یا توهمات خود متوسل و متمسکند و به همین دلیل امور این گونه می شود که می بینید. مثلاً در قرآن کریم می فرماید: "آیا منتظرند که خداوند در سایه هائی از ابرها بیاید؟". و با وجود این که در همه کتابها ذکر شده که این آیه مربوط به علامات ظهور بعد است و به میل و خیال خود معنی و تفسیر کردند. و گفتند این آیه مربوط به روز قیامت است اما آن قیامتی که خودشان با وهم و خیال خود ساخته و پرداخته اند و لذا از درک آن آیه عاجز ماندند و چون خود را عالم کامل هم می پنداشتند لذا از حضرت باب هم سؤال نکردند و همین امر سبب شد که از شناخت موعودی که سالها منتظرش بودند و برای آمدنش گریه و زاری می نمودند، محروم گشتند و منتظرند که روز قیامت به آن ترتیبی که ایشان ذکر می کنند ظاهر شود. زهی افسوس و دریغ که مسلمانان هم مانند سایر ادیان قبل همچنان منتظر خواهند ماند.

و همچنین می فرماید: "يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ" که مضمون آن این است: روزی که می آید آسمان به دودی آشکار و فرو می گیرد مردم را و این است عذاب الیم. و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محکّ و میزان قرار داده و به آنها امتحان می فرماید عباد خود را و تمیز می دهد سعید را از شقیّ و مُعرض را از مقبل چنانچه مذکور شد. و اختلافات و نَسَخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را به دخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابی است برای آنها که هرچه می خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند؟ و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معدّبند زیرا که هرچه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علوّ است ناری جدید در قلوبشان مشتعل می شود و آنچه ملاحظه می نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم تر و راسخ تر می شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می گردد. در این ایام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حقّ را که صد هزار جان به دل و جان رایگان در ره دوست ایثار می نماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می کنند و چون خلوت می کنند به سبّ و لعن مشغول می شوند. چنانچه می فرماید: "وَ إِذَا لُفُّوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلُّوا عَضُّوا عَلَيْنِمْ الْإِنَامِلَ مِنَ الْعِظِ قُلْ مُؤْتُوا بِغِيظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ." و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی. باری، اکثر علماء چون این آیات را ادراک ننموده اند و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حیث لا یَشْعُرُ تفسیر می نمایند. خدای واحد شاهد است که اگر قدری

بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراک می شود و به صبح منیر ایقان به عنایت رحمان واصل می گردند. کَذَلِکَ تَعْنُ عَلَیْکَ حَمَامَةُ الْبَقَاءِ عَلَیْ أَفْئَانِ سِیْدَرَةِ الْبِهَاءِ لَعَلَّ تَكُوْنَنَّ فِیْ مَنَاهِجِ الْعِلْمِ وَ الْحِکْمَةِ بِإِذْنِ اللّٰهِ سَالِکًا.

### معنی لغات:

یوم تأتی...: سوره دخان(۴۴) - آیه ۱۱ و ۱۰

مغایر: مخالف - ناجور

خبیثه: نجس - پلید - فاسد - حرام

شقی: بدبخت - گمراه - ظالم

مقبل: اقبال کننده - روی آورنده

هدم: خراب و ویران کردن - ازبین بردن - خونی را به ناحق ریختن

انعدام: نیستی و نابودی - ازبین بردن - نابود کردن

اعلام محدوده: بزرگانی که فکرشان محدود است - علمای تنگ نظر و

محدود الفکر و متحجر

دخان: دود

سطوت: غلبه - استیلا - خشم و غضب - چیرگی = در فارسی به معنی:

وقار - ابهت

اعلام: پرچم ها - علم ها

و اذا لقوا...: و زمانی که شما را ملاقات کردند گفتند ایمان آوردیم و زمانی

که خلوت کردند سرانگشتان را از خشم گزیدند. بگو به سبب خشمستان

بمیرید. بدرستی که خداوند به اسرار قلوب آگاه است. سوره عمران (۳) -

آیه ۱۱۹

من حیث...: از حیث بی شعوری. از لحاظ نادانی  
کذلک تغن...: این چنین کبوتر بقا بر شاخه های درخت بهاء برای تو نغمه  
سرائی می کند شاید که در راههای علم و دانائی به اجازه پروردگار سالک  
شوی ( رونده باشی )

### توضیح آیه ۸۵ - ۸۴

در قرآن کریم همچنین آیه دیگری است که همه علماء آن را از علائم و نشانه های قیامت ذکر کرده اند این آیه در سوره دخان ذکر شده و می فرماید: روزی که می آید آسمان به دودی آشکار و مردم را فرو می گیرد و این عذابی دردناک است. این دود یا دخان همان حجایی است که مردم را فرا می گیرد یعنی مانع از شناخت حقیقت می شود. زیرا با قیام قائم، قیامت برپا می شود و تمام اموری که مخالف نفس و هوای مردم است سبب امتحان آنان می گردد و خداوند نفوس خوش رفتار و بدکردار را به وسیله همین محک از هم جدا می سازد. اختلافاتی مانند منسوخ شدن احکام و از بین رفتن رسوم قبل که مردم سخت به آنها دلبسته بودند و زندگی پیامبران مانند مردم عادی از جمله دخانها و یا موانعی هستند که سبب شک و شبهه بین مردم می شوند و همین امر سبب عذابی سخت برای مردم می گردد. چنان که امروز ملاحظه می شود که مردم دسته دسته به دیانت حضرت باب اقبال می کنند و در این راه با نهایت شکنجه محکوم به اعدام می شوند. و منکران رنج می کشند که با تمام قدرت نمی توانند مانع

ایمان آنان شوند و این برایشان عذابی دردناک است. آنان متوجه نیستند که این افراد با خون خود شهادت بر حقانیت این دین می دهند و آنانکه باقی می مانند هر روز ثابت تر و راسخ تر در ایمانشان می شوند. وقار و ابهت این مؤمنین چنان شده که دشمنان در مقابل آنان قدرت تکلم هم ندارند و اگر یکی از اصحاب را می بینند اظهار ایمان می کنند و چون دورمی شوند انگشت خود را می گزند و به دشنام و لعن می پردازند. چنانچه این مطلب در زمان حضرت رسول اکرم نیز بوقوع پیوست و این آیه در سوره آل عمران نازل گردید که می فرماید: وقتی که شما را ملاقات می کنند می گویند که ایمان داریم و چون به خلوت می روند از روی خشم انگشتان خود را به دندان می گزند. به آنها بگو که از خشم بمیرید خداوند به اسرار قلوب واقف است. سپس حضرت بهاءالله می فرماید بزودی پرچمهای نصر و پیروزی را که نشانه قدرت حضرت پروردگار است در شهرها خواهی دید. به هر حال، چون علماء معنی این آیات را نتوانستند بفهمند لذا قیامت و علائم آن را به شکلی که خودشان می خواستند تعبیر و تفسیر کردند و قیامت موهومی را از روی نادانی و جهالت به مردم ارائه نمودند. در این موقع حضرت بهاءالله، خدا را شاهد می گیرند که اگر اینها انصاف داشتند همین دو آیه از سوره آل عمران که ذکر گردید برایشان کافی بود که مقصود را درک کنند و به درجه ایمان و ایقان برسند. این چنین مظهر الهی (حضرت بهاءالله) برای تو به نغمه سرائی می پردازد شاید به اجازه پروردگار در راههای علم و دانائی حرکت کنی.



و قوله: "یرسل ملائکته" إلى آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیّه، صفات بشریّه را به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کرّوبیین متّصف گشتند. چنانچه حضرت صادق در وصف کرّوبیین می فرماید: قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش. و از ذکر خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن، و لکن در یک مقام مدلّ است بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر می فرماید: مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد به مستمع می فرماید: آیا کبریت احمر دیده ای؟ ملتفت شوید به این تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت می کند بر عدم وجود مؤمن. این قول آن حضرت. و حال مشاهده کن چقدر از این خلق بی انصاف که راحه ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانی را که به قول ایشان ایمان محقق می شود نسبت به کفر می دهند. باری، چون این وجودات قدسیّه از عوارض بشریّه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق به اخلاق روحانیّین و متّصف به اوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته. باری، این است معنی این کلمات که هر فقره آن به آیات واضح و دلیل های متقنه و براهین لائحہ اظهار شد. و چون امم عیسی به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. این است شأن این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می ماند و چگونه میان سعید و شقیّ و مجرم و متقیّ تفصیل می شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با

ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول. و نظر به عدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری به آن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد؟ چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان خبر داده: "لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا" که مضمون آن این است: چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را.

#### معنی لغات:

عالین: فرشتگان بلند مرتبه - عالی ها - برترین ها

کرویین: دسته ای از فرشتگان

متصف: به صفتی معروف شونده - دارای صفت ها

خلف عرش: پشت عرش - در پشت جایگاه خداوندی - در حقیقت یعنی

نبودن وجود شیعه

مستمع: شنونده - گوش دهنده

احمر: سرخ - قرمز رنگ

ابلق: کاملتر - واضح تر

متخلق: متصف - اخلاق پذیر - متظاهر به خلقی

براهین لائحہ: برهانهای روشن - دلیل های آشکار - استدلال واضح

یوم معاد: روز قیامت - روز بازگشت - روز رستاخیز

سعید: خوشبخت - سعادت‌مند  
 شقی: بدبخت - گمراه - ظالم  
 مجرم: گناهکار - کسی که مرتکب جرمی شده است  
 متقی: با تقوا - پرهیزکار - پارسا - کسی که از خدا ترس دارد  
 استکبار: بزرگ دیدن کسی یا چیزی - گردنکشی کردن - تکبر نمودن  
 فی الفور: بدون تأخیر - فوراً - بدون درنگ  
 معارضة: مخالفت کردن  
 اعانت: یاری کردن - مدد رساندن  
 منذر: بیم دهنده - ترساننده - برحذر دارنده - در مقامی انبیاء و مرسلین  
 هستند که مردم را انداز می نمایند  
 لو لا...: چرا همراه او ملائکه ای فرستاده نشد که مردم را بیم دهد (بترساند)  
 سوره فرقان (۲۵) - آیه ۷

### توضیح آیه ۸۸ - ۸۶

به اصل آیه انجیل بر گردیم که فرموده بود: ضیق ایام - تاریکی شمس و قمر و نجوم و فرو ریختن ستارگان از آسمان - زلزله در ارکان زمین - پیدا شدن علائم پسر انسان در آسمان - نوحه کردن قبائل ارض - دیدن پسر انسان سوار بر ابر با شکوه و جلال - و می آیند ملائکه ها در حالی که شیپور می زنند.

تمام قسمت ها بطور مفصل به وسیله حضرت بهاء‌الله توضیح داده شد و برای هر قسمت مثالی هم از آیات قرآن آورده شد و با ظهور حضرت باب مطابقت داده شد تا شک و تردیدی نماند که در همه ادیان این گونه علامتها

بوده و چون علمای زمان نتوانستند معنی آن را درک کنند و به رموز کتاب الهی پی نبردند لذا از قبول موعود خود سر باز زدند و او را نپذیرفتند و حتی او را دروغگو خواندند و یا او را کشتند و کلیه پیروانشان را به بدترین عذاب دچار ساختند. بطوری که در همین دیانت اسلام، چون علماء قادر به درک و تشریح این علامات که در انجیل نازل شده نبودند، لذا کل کتاب انجیل را تحریف شده خواندند و هنوز هم می خوانند و اگر از آنان سؤال شود که یک مسیحی به چه دلیلی باید حضرت محمد را موعود کتاب خود بداند هرگز پاسخی ندارند و حتی ممکن است سؤال کننده را هم به بی دینی متهم سازند و دستور قتلش را صادر نمایند. این است شأن مردم و کسانی که کورکورانه و یا بتقلید از آباء و اجداد خود از عقیده ای پیروی کرده اند. حال به توضیح آخرین قسمت بیان مبارک در انجیل می پردازند که می فرماید: "می فرستد ملائکه ها را با شیپورهای بزرگ". حضرت بهاءالله می فرماید این ملائکه ها نفوسی هستند که به صفات عالیه و بهترین فضائل و کمالات معروف و مشهور هستند. چنانچه از حضرت امام جعفر صادق سؤال می کنند که کروبین چه کسانی هستند؟ ایشان می فرمایند: قومی از شیعیان ما هستند در خلف عرش. و مقصود از عرش، یعنی تختی که خداوند بر آن جالس است. و البته معانی ظاهری و باطنی بسیار دارد. اما در اینجا یعنی شیعه در پشت عرش خداوند است که چون خدا و عرش او را کسی نمی بیند یعنی شیعه هم وجود ندارد. و بعد در مقام دیگری می فرمایند: مؤمن مثل کبریت احمر است یعنی گوگرد سرخ که در زمان گذشته کمیاب بلکه نایاب بوده است. بعد آن حضرت از سؤال کننده می پرسند که تو کبریت احمر دیده ای؟. یعنی همانطور که کبریت احمر را

ندیده ای، مسلمان شیعه را هم نمی بینی. یعنی وجود ندارد که بینی. حالا چقدر این خلق بی انصاف هستند که در آن زمان شیعه وجود نداشت که بهار اسلام و ابتدای امر بود حالا که زمستان هم گذشت و بهار دیگری رسیده و مظهر ظهور ظاهر شده که به کلام او ایمان ثابت می شود. و این مردم نادان بی ایمان، به او نسبت کفر می دهند و مؤمنین او را به انواع شکنجه به شهادت می رسانند. نفوسی که از جان و مال و همه هستی خود به خاطر ایمان گذشته اند و در حقیقت همان ملائکه ها هستند که با مظهر ظهور در بین مردم ظاهر می شوند و وجود آنان و سر و صدای مردم که هجوم می کنند و به غارت و کشتن آنان قیام می نمایند مانند همان صدای شیپور است که سبب مطلع شدن سایر خلق می شود. و به این ترتیب حضرت بهاء الله علائم ظهور حضرت محمد را که تا آن روز هیچ یک از علماء مسیحی و مسلمان درک نکرده بودند و به همین علت نتوانستند ظهور حضرت محمد را به عنوان منجی و موعود خود بپذیرند برای جناب خال اکبر و همه کسانی که طالب حق و حقیقت هستند توضیح می دهند و در حقیقت تمام اسرار کتابهای آسمانی به وسیله نزول کتاب ایقان آشکار گردید و تمام معانی آنها مانند در و گوهر به همه اهل عالم هدیه شد و هرکسی که لایق باشد البته بهره مند می گردد. این بیان مبارک نشان می دهد که علماء از علم الهی و معنوی بی خبرند و چون نتوانستند معنی این آیات را درک کنند سبب شدند که خودشان و تمام مردم را به گمراهی بکشند. این علماء نتوانستند درک کنند که اگر این علامت ها به ظاهر در عالم واقع شود اولاً چه کسی قادر است که مظهر ظهور را قبول نکند و ثانیاً اگر این علائم بصورت ظاهر قرار بود که ظاهر شود، چه کسی زنده

می ماند که موعود را ببیند ؟ یعنی وقتی ستارگان فرو می ریختند که کره زمین مانند یک ذره خردل در زیر انبار بزرگی از کوه و سنگ پنهان می شد آنوقت کجا مردمی بودند که چیزی ببینند تا چه رسد به اینکه قبول کنند یا رد نمایند. ثالثاً چگونه امتحانات الهی ظاهر می شد و فرق بین مؤمن و کافر معلوم می گردید و دهها موضوع دیگر. پس این نیست مگر حکمت الهی که با این رموز و اشارات بندگان خود را امتحان می کند. برای همین است که وقتی حضرت محمد ظاهر شد علمای مسیحی ایراد گرفتند و گفتند که اگر تو همان موعود هستی پس چرا خداوند ملائکه ای با تو نفرستاد که از تو مراقبت کند و مردم را از آسیب زدن بتو برحذر دارد؟. و درحقیقت ادراک مردم این است و البته اگر درک خودشان را بالاتر ببرند و به تقلید کورکورانه نپردازند، البته از فیض کلمات الهی بهره مند خواهند گردید.

این است که در همه اعهاد و اعصار این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده. و همیشه ایام مشغول به زخارف قول می شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد. و این مرض ها عارض نمی شد مگر آنکه تمسک به علمای عصر می جستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجردة و هیاکل الهیه. و ایشان هم، نظر به استغراق در شئونات نفسیه و اشتغال به امورات دنییه فانیه، این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می دیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر به ادراک خود معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعن و مقرند به حدیث مشهور که می فرماید: "حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ." و در جای دیگر می فرماید: "إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلَايْمَانِ." و مسلم است نزد خود ایشان که هیچ یک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست. دو قسم اول که واضح است و اما ثالث، هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غش چیزی از ایشان به ظهور نرسید. سبحان الله، با وجود اقرار به این حدیث، علمائی که در مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شکّ اند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم می نمایند و می گویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحه معانی احادیث را ابدأ ادراک ننموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و الْمُؤْمِنُونَ كَالْبَرْقِ عَلَيْهِ يَمْرُونَ وَ هُمْ لِظُهُورِ الْعَلَامَةِ يَنْتَظِرُونَ، قُلْ يَا مَلَأَ الْجُهَالِ فَانْتَظِرُوا كَمَا كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لِمَنِ الْمُنْتَظَرِينَ.

معنی لغات:

اعهاد: عهدها - دوره ها - زمانها

اعصار: زمانها - دوره ها - روزگار

زخارف: مال و ثروت دنیا

استغراق: غرق شدن در کار یا امری - فرو رفتن در کاری - سخت در

کاری تعمق کردن

دنیه: پست - فرومایه - خسیس

اجتهاد: جهد کردن - کوشش کردن - مجتهد و کوشا بودن

مهجور: ترک شده - جدا مانده - دور شده

مدعن: اقرار کننده به حقی - اعتراف کننده

مُقر: اقرار کننده

حدیثنا...: حدیث ما سخت و دشوار و پیچیده است

ان امرنا...: همانا امر ما دشوار و بسیار پیچیده است . هیچکس جز ملائکه

مقرب و یا نبی مرسل (پیامبری که خدا فرستاده باشد) یا بنده ای که

خداوند او را آزمایش کرده باشد ، طاقت و تحمل آن را ندارد.

غش: کدورت - باطنی غیر از ظاهر داشتن - دورویی - خیانت - حقد و

حسد - خدعه و تزویر

غوامض: مسائل مبهم و پیچیده - امور غامض و مشکل

المؤمنون...: مؤمنان مثل برق از روی آن عبور می کنند در حالی که اینها

علامات را انتظار می کشند. بگو ای گروه جاهلان منتظر بمانید همانطور که

پیشینیان شما در انتظار نشسته اند



بنا بر آنچه که ذکر گردید، در تمام زمانها هر وقت پیامبری آمده مردم به همین ترتیب به او ایراد گرفته اند که مثلاً چرا فلان علامت ظاهر نشد و یا فلان برهان به نتیجه نرسید و تمام این گفته ها در نتیجه پیروی از علماء زمان بوده که اگر تصدیق می کردند و یا تکذیب می نمودند مردم بدون اراده قبول می کردند. علماء هم چون مشغول به امور بی ارزش دنیا و پیشرفت مقاصد نفسانیه خودشان بودند و تعالیم و دستورات این مظاهر مقدسه را هم مخالف علم و ادراک خودشان می دیدند و از قبول آن دانسته یا ندانسته امتناع می نمودند. لذا مردم بیچاره را به گمراهی می کشاندند و همانطور که می خواستند زمام امور مردم را به دست گرفته و آنچه را که مخالف میل و هوای نفس خودشان بود رد می کردند و نمی پذیرفتند با وجود این که به این حدیث کاملاً اعتراف دارند که می فرماید: "حدیث ما سخت و پیچیده است" و در جای دیگر می فرماید: "امر ما سخت و دشوار است و کسی طاقت و تحمل آن را ندارد بجز ملائکه مقرب و یا نبی مرسل و یا بنده ای که خداوند او را در راه ایمان امتحان کرده باشد". با این حساب معلوم است که علماء اولاً پیامبر و از جانب خداوند نیستند ثانیاً ملائکه مقرب نیستند و ثالثاً ایمانشان هم مورد آزمایش قرار نگرفته تا برای خودشان و دیگران مشخص شود که چقدر حاضرند برای اثبات دینشان فداکاری نمایند. پس وقتی دارای این مشخصات نیستند چگونه به خودشان اجازه می دهند که احادیث را توضیح دهند و یا تفسیر کنند و مردم را به گمراهی بکشند؟ متأسفانه این علماء در امور شرعی دین هنوز با هم اختلاف دارند و هنوز در اجرای آن در شک و تردید هستند و هر

روز رساله ای برای شکایات می نویسند آنوقت چطور می خواهند احادیث سخت و پیچیده را معنی کنند و در باره آن اظهار نظر نمایند و بگویند که فلان حدیث که از علائم ظهور است دارای فلان مفهوم و یا چنان معنی است و لذا ظاهر نشده است. در حالی که ذره ای از معانی احادیث را درک نکرده اند. و متوجه نشدند که تمام این علامات ظاهر شد و کسانی که تحقیق کردند و از سؤال کردن و پرسیدن واهمه ای نداشتند به مقصود رسیدند و ایمان آوردند و از پل صراط مانند برق گذشتند ولی بقیه هنوز منتظرند که این علامات ظاهر شود. خداوند می فرماید که به آنها بگو ای گروه نادانان ، شما هم منتظر بمانید همانطور که پیروان ادیان قبل از شما هم هنوز منتظر هستند.

و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است، از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچ یک ظاهر نشد، مع ذلك به چه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را ردّ می نمایند و حکم بر کفر آنها نموده اید، چون عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عندالله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت می دهد بر اینکه من عندالله است. و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است، لو انتم تعرفون. براستی می گویم مقصود از تحریف را در این مدّت ادراک نموده اند. بلی، در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست، و لکن در مواضع مخصوصه ذکر شده. و از آن جمله حکایت ابن صوریاست در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است، و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست. حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدّقید؟ ابن صوری را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود: "اَسْمُكَ بِاللّٰهِ الَّذِي فَلقَ لَكُم الْبَحْرَ وَاَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَاظْلَمَ لَكُمُ الْعَمَامَ وَاَنْجَاكُم مِّنْ فِرْعَوْنَ وَاَمْلَاكُمْ وَاَفْضَلَكُمْ عَلٰی النَّاسِ بِاَن تَذَكَّرَ لَنَا مَا حَكَمَ بِهٖ مُوسٰى فِى قِصَاصِ الزَّانِي الْمُحْصَنِ وَ الزَّانِيَةِ الْمُحْصَنَةِ." که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوری را به این قسم های مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده؟ عرض نمود: یا محمد، رجم است. آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست؟ عرض نمود: چون بخت النصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند، دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل. و علمای آن عصر نظر به قلت یهود و کثرت عمالقه به مشاوره جمع شدند که

اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النصر نجات یافتند به حکم کتاب مقتول می شوند و به این مصالح حکم قتل را از میان بالمره برداشتند. باری، در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه را عرض نمود: "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ." این یک موضع بود که ذکر شد. و در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج راع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی می گویند که علمای یهود و نصاری آیتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند. این قول نهایت بی معنی و بی اصل است. آیا می شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عندالله دانسته آن را محو نماید؟ و از این گذشته، تورات در همه روی ارض بود، منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند. بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند، و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود. و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدلّ بر ظهور آن حضرت بود به هوای خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف درباره آنها صدور یافت. چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور، به میل و هوای خود تفسیر می نمایند چنانچه مشهود است.

#### معنی لغات:

نصاری: مسیحیان - پیروان حضرت مسیح - مردم اهل ناصره

تمسک: چنگ زدن - محکم گرفتن - پناه بردن

تحریف: تغییر دادن و تبدیل کردن معنی کلام به غیر معنی واقعی خودش -

منحرف کردن موضوع

لو انتم...: اگر شما بشناسید - اگر شما بدانید

تحریف عالین: منحرف کردن کلمات عالیه - تغییر و تبدیل کردن آیات الهی

مواضع: محل ها - مکان ها - محل های وضع شده و مشخص شده  
ابن صوریاء: یکی از علمای یهود که معاصر دوران حضرت رسول بوده و او را شاهد و حکم قرار داده اند

خیبر: نام قریه ای در شمال مدینه که محل اقامت یهودیان بوده و بوسیله حضرت علی فتح شد

قصاص: کیفر - مجازات گناه

زناى محصن: انجام عمل زنا با مرد زن دار

زناى محصنه: انجام عمل زنا با زن شوهر دار

رجم: سنگسار

اقسمک...: ترا به خداوندی که دریا را برای شما شکافت و مائده از آسمان برای شما نازل کرد و ابر را برایتان سایبان قرار داد و شما را از دست فرعون و گروه او نجات داد و بر سایر مردم شما را برتری داد، قسم می دهم که بگوئی حکم خدا در باره قصاص زنا با مردی که زن داشته باشد یا زنی که شوهر داشته باشد چیست؟. قاموس ایقان - جلد ۱ -

صفحه ۱۲۳

بخت النصر: پادشاه مقتدر کلدانی در بابل که چندین بار اورشلیم را فتح کرد و یهودیان را به اسارت گرفت و معبد آنان را خراب کرد و تا زمان کورش کبیر این یهودیان اسیر بودند ولی او همه آنان را آزاد کرد

عمالقه: قومی بودند قوی و دلیر که با یهودیان بخاطر ورودشان به ساحل رود اردن مخالف بودند و به دستور حضرت موسی قوم یهود با آنان وارد جنگ شدند ولی بسختی شکست خوردند.

بالمرة: قطعاً - هرگز - به هیچوجه - در فارسی یعنی یکباره - یکبارگی  
یحرفون...: کلام را از موضع و محل خودش تغییر می دهند (تحریف می کنند) سوره مائده (۵) - آیه ۱۳  
موضع: جا و مکان - محل  
مدل: دلالت کننده - مرشد - راهنما

#### توضیح آیه ۹۳ - ۹۱

وقتی به علماء بگوئید که علامات ظهور حضرت محمد همچنان که در انجیل هم ذکر شده است چطور تعریف و تفسیر می کنید؟ و چرا هیچیک از این علامات همانطور که ذکر گردیده ظاهر نشده و بنابراین به چه دلیل شما می گوئید که محمد رسول خدا و همان موعود انجیل است؟ چون از پاسخ در مانده می شوند، می گویند که این انجیل ها تحریف شده و از جانب خدا نیست و انجیل اصلی که علائم ظهور در آن نوشته شده بود به آسمان رفته است در حالی که خداوند همین انجیل و تورات را که در دست مردم است تأیید فرموده اگر شما قرآن کریم را بشناسید.

بنابراین مقصود از تحریف که این علماء به آن متوسل شده اند مطلب دیگری است که در قرآن کریم نیز ذکر شده و در محل ها و مکانهای خاص مورد تأیید قرار گرفته است اما این به معنای کل کتاب آسمانی تورات و انجیل نمی تواند صحت داشته باشد. حضرت بهاء الله داستان ابن صوری را

تعریف می کنند و آن را به عنوان یک مثال از تحریف تشریح می فرمایند. و آن این است که حکم زنا کننده در دیانت حضرت موسی، سنگسار تعیین شده است اما در زمان حضرت رسول این حکم در بین یهود اجراء نمی شد. لذا روزی عده ای از اهل خیبر که یهودی بودند نزد حضرت رسول آمده و پرسیدند: که حکم خدا در مورد زناى محصن و محصنه چیست؟ یعنی اگر مردی که همسر دارد زنا کند و یا زنی که شوهر داشته باشد زنا کند خدا جزای این عمل ننگین آنان را چگونه تعیین فرموده است؟. آن حضرت فرمودند: که خداوند برای آنان حکم سنگسار را معین کرده است. ولی اهالی خیبر قبول نکردند و آن را انکار نمودند و حتی آن را دلیل بر بی اطلاعی پیامبر العیاذ بالله از احکام دین قبل محسوب داشتند. لذا آن حضرت فرمودند: چون چنین تصویری نمودید، حالا به من بگوئید که از بین علمای یهود به کدامیک از آنان بیش از همه اطمینان دارید؟ آنان هم ابن صوری را معرفی کردند و گفتند که او از همه علماء برجسته تراست و ما به او و گفته هایش کاملاً مطمئن هستیم. حضرت محمد شخصی را به دنبال ابن صوری فرستادند و وقتی که او آمد آن حضرت او را به قسم های سخت سوگند داده و چنین فرمودند: ترا قسم می دهم به خداوندی که دریا را برای قوم بنی اسرائیل شکافت تا بتوانند از آن عبور نمایند و برای آنان مائده آسمانی بنام من را در صحرای سینا نازل فرمود و برای حفظشان از گرما و آفتاب، ابر را برایشان سایبان قرار داد و از اسارت فرعون و فرعونیان نجاتشان داد و به آنان برتری بخشید، حکم حضرت موسی در باره قصاص زناى محصن و محصنه چیست. او گفت: ای محمد، سنگسار است. آن حضرت فرمودند: پس چرا این حکم اجراء نمی شود؟ گفت:

چون در آن زمان بخت النصر به بیت المقدس حمله نمود و آنجا را ویران کرد و تمام مردان را کشت و عده زیادی از زنان و دختران را هم یا کشت و یا به اسارت گرفت، دیگر از قوم یهود کسی باقی نماند مگر تعداد بسیار کمی. که اگر بنا بود حکم زنا هم در مورد آنان به اجراء در آید بقیه هم به این ترتیب کشته می شدند. لذا علمای یهود جمع شدند و مشورت کردند و این حکم را برداشتند. این بود جریان تحریف در کتاب تورات. و در همان وقت جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد و فرمود: حکم خدا را در مواضعی تحریف کردند. یعنی در بعضی از مواقع بنا به حکمتی، علماء این کار را کرده اند و این یک موضع بود که گفته شد نه آنطور که علماء نادان مسلمان گفته اند که آیاتی را که در وصف حضرت رسول بوده از تورات و انجیل حذف کرده اند و مخالف آن را ثبت نموده اند. این حرفی کاملاً بی منطق است. مگر می شود که کسی به دیانتی معتقد باشد و کلام الهی را که به پیامبرش نازل شده تغییر دهد و یا از بین ببرد؟ یا مگر این کتاب فقط یکی یا دوتا و فقط نزد عده خاصی بوده که چنین کاری را بکنند؟ این کتابها نزد همه مؤمنین و در همه نقاط دنیا وجود داشته و دارد. فقط منحصر به مکه یا مدینه نبوده که یهودیان این شهرها بخواهند یا بتوانند آن را تغییر بدهند. بلکه در حقیقت تحریف همین کاری است که الآن علماء اسلام هم به آن مشغولند. یعنی تعبیر و تفسیر آیات به میل و هوای نفسشان. همچنان که علماء یهود هم آیات تورات را که دلیل بر ظهور آن حضرت بود به میل خود تفسیر کردند و به بیان حضرت رسول راضی نشدند و لذا حکم تحریف در موردشان صادر شد. امروز هم علماء اسلام



آیات قرآن را که دلیل بر ظهور است به میل خود تعبیر و تفسیر می نمایند  
چنانکه کاملاً آشکار است.

و در مقام دیگر می فرماید: "وَقَدْ كَانَ قَرِيْقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ." و این آیه هم مُدَلّ است بر تحریف معانی کلام الهی نه بر محو کلمات ظاهریّه چنانچه از آیه مستفاد می شود. و عقول مستقیمه هم ادراک می نماید. و در موضع دیگر می فرماید: "فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنًا قَلِيلًا." الی آخر الآیه. و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علماء به واسطه استرضای خاطر اغنیاء و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غلّ و کفر، الواحی چند بر ردّ حضرت نوشتند و به دلالتی چند مستدلّ شدند که ذکر آنها جائز نه، و نسبت دادند ادله های خود را که از اسفار تورات مستفادگشته. چنانچه الیوم مشاهده می شود که چه مقدار ردّ بر این امر بدیع، علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مفتریّات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است. باری، مقصود از این انکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و ردّ نمایند و متمسک به آیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرف است. بلی، ذکر تحریف به این معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از اُمّیین الهی هست، دیگر معارضین به این خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده اند. و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است درباره یهود نازل شده، لو انتم فی جزائر علم الفرقان تحبرون. اگر چه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و به آسمان رفته، دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت می شود. زیرا بعد از آنکه شمس

جمال عیسی از میان قوم غائب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حقّ جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او، آن هم غائب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی به چه متمسک اند و به کدام امر مأمور؟ و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی می شوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می گردند؟ از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می آید. فَنَعُودُ بِاللَّهِ عَمَّا يَظُنُّ الْعِبَادُ فِي حَقِّهِ، فَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ.

### معنی لغات:

و قدکان...: و در حقیقت گروهی از ایشان کلام خدا را می شنیدند و سپس آن را تغییر می دادند بعد از آن که آن را دریافته بودند و ایشان می دانستند. سوره بقره (۲) - آیه ۷۵

مستفاد: حاصل شده - استفاده شده - در کلام: معنی آن مفهوم و درک شده

مستقیمه: راست - استوار

فویل...: پس وای به حال کسانی که کتاب را خودشان می نویسند و می گویند این از نزد خدا است تا {بتوانند} قیمت کمی دریافت نمایند -

سوره بقره (۲) - آیه ۷۹

الی آخر...: تا آخر کلام

استرضای: راضی کردن - خشنودی کسی را طلب کردن

استجلاب: جلب رضایت کسی را کردن - بسوی خود کشیدن

مفتریات: افتراءات - تهمت ها - دروغها - سخنان بی اصل

اولی الالباب: صاحبان خرد - خردمندان  
 امیین: کسانی که امی هستند - کسانی که سواد ندارند و علمی کسب  
 نکرده اند - مقصود مظاهر مقدسه الهیه است  
 لو انتم...: اگر شما در جزائر علم قرآن جستجو کنید  
 حمقای: احمق ها - نادانان  
 فلک چهارم: در گذشته آسمان را به هفت فلک تقسیم کرده بودند و  
 جایگاه خورشید در فلک چهارم آسمان قرار داشت و چون حضرت مسیح  
 هم شمس حقیقت هستند بنابراین جایگاه ایشان را فلک چهارم ذکر  
 کرده اند  
 ارتقاء: بالا رفتن - ترقی کردن  
 منتقم: انتقام گیرنده - عقوبت کننده - مجازات کننده  
 سیاط: شلاق ها - تازیانه ها - سختی ها و شدائد - نصیب ها  
 فیاض: فیض دهنده - بسیار بخشنده  
 انسداد: بسته شده - مسدود شدن - بند آمدن - بسته شدن رگها  
 فنعوذ...: پس بخدا پناه می برم از تصووراتی که مردم در حق او دارند

معنی آیه ۹۸ - ۹۴

و همچنین در آیه دیگری از قرآن می فرماید: گروهی دیگر بودند که کلام  
 الهی را می شنیدند اما به گونه دیگری به مردم القاء می نمودند در حالی که  
 خودشان هم می دانستند که چه می کنند و چطور کلام الهی را بنحو دلخواه  
 خود تغییر می دهند لذا این هم نوع دیگری از تحریف است. یعنی گاهی  
 همانطور که قبلاً هم توضیح داده شد از روی مصلحت آیه ای را تغییر

می دادند . اما متأسفانه در این زمان از روی عقل و درایت و برای نفع خودشان آیه ای را تعبیر و تفسیر می کنند. و لذا خدا در قرآن می فرماید که وای بحال کسانی که چیزی را با میل خودشان و با دست خودشان می نویسند و آن را به خدا نسبت می دهند و می گویند که خدا چنین فرموده است به خاطر این که بتوانند کتابشان را قدری گرانتر بفروشند. و این آیه که در سوره بقره نازل شده خطاب به علمای یهود است که ردیه بر علیه اسلام می نوشتند و آن نوشته را به خیال خود با آیات تورات استدلال می کردند و می گفتند که خدا در تورات چنین فرموده و به ثروتمندان یهودی می فروختند و البته پول خوبی هم می گرفتند که ذکر آنها در این کتاب را صلاح ندانسته اند. همین کار را امروزه علمای اسلام هم می کنند که هر آنچه مایلند بر علیه حضرت باب می گویند و می نویسند و آن را به خدا و کتاب خدا یعنی قرآن نسبت می دهند و گمان می کنند که صاحبان بصیرت امروزه این اراجیف را می پذیرند. بهر حال آن حضرت دوست نداشته اند که این امور را ذکر بفرمایند اما بعلت ذکر تحریف و توضیح این مطلب بیان شده است. بهر حال، اگر بگویند که این علائم ظهور حضرت محمد که در انجیل ذکر شده تحریف شده است و بخواهند به این وسیله کتاب الهی را رد نمایند مسلماً این افتراء و دروغ محض و غیر ممکن است. پس ذکر تحریف در کتاب الهی شده اما در بعضی از مواقع و به دلائلی مخصوص که ذکر شد و همچنین ملاحظه می فرمائید که علم الهی نزد همین افراد امّی (مظاهر مقدسه) است و دیگر کسی خیال نکند که کتاب الهی تحریف شده و دوباره به اعتراض برخیزد. مسئله دیگر این است که آیات تحریف در باره تورات و قوم یهود نازل شده اما در قرآن در باره

مسیحیان ذکری از تحریف نشده بنابراین نمی توانند کتاب انجیل را هم بگویند تحریف شده و علائم ظهور از آن محو گردیده است و این در صورتی است که شما از علم قرآن اطلاع داشته باشید و در آن جستجو کنید. البته بعضی از احمقهای روزگار هم گفته اند که این انجیل که در دست مسیحیان است، آن انجیل آسمانی نیست و انجیل اصلی به آسمان رفته است در حالی که اگر متوجه بودند هرگز چنین ظلمی را به خدا نسبت نمی دادند زیرا چگونه چنین چیزی ممکن است؟. یعنی بعد از این که حضرت مسیح به شهادت رسید و به فلک چهارم صعود نمود، اگر کتاب او هم در بین خلق نباشد و به آسمان رفته باشد، دیگر مردم تا ظهور بعد باید به چه چیزی متمسک و متوسل شوند و به کدام امر مأمور گردیده و از چه چیزی نهی شده اند؟. و اصلاً خداوند چگونه می خواهد این ملت را محاکمه کند؟ وقتی مردم پیامبر خدا را ندیده و به او دسترسی نداشته اند و کتاب او هم در میان خلق نباشد پس چگونه باید ایمان بیاورند و به چه تعلیمی عمل نمایند؟ و این از فیض و رحمت الهی به دور است که پیغمبری را برای هدایت بفرستد و بعد از اندکی او بدست مردم شهید شود و روحش به آسمانها عروج نماید و کتابی هم که برای هدایت ناس وجود داشته به آسمان برود و از دسترس مؤمنین خارج شود و بعد خداوند بخواهد این قوم را مورد مؤاخذه قرار دهد که مثلاً چرا فلان عمل را که نهی شده بود انجام داده و یا فلان تعلیمی را که باید اطاعت می نموده انجام نداده است؟ و اصلاً او از کجا می تواند تعالیم دینش را بداند. وقتی که پیامبرش را ندیده و کتابش هم به آسمان رفته دیگر خداوند چگونه می تواند که از او برای آنچه ندانسته، بازخواست نماید. پس پناه می برم به خدا از آنچه که این

مردم در حق خداوند تعالی تصور کرده اند و خداوند خیلی بلند مرتبه تراز  
آن است که شناخته اند و یا تصور می کنند.

ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ" عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ "و يَا بَنِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ" مرتفع گشته و ید قدرت "و بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ" مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیه "إِنَّا لِلَّهِ" وارد شویم تا به مواقع عزّ "إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" مقرّ یابیم. انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حقّ را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجّتی تمسک جوئید. ای سائل محبّ، اگر در هوای روح روحانی طائری حقّ را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی. "كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ." و این مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلل شود و یا آنکه به برهانی باهر آید. و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء به معروفیت او معروف اند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود. و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: "أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ." این است حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست: "دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ." در این وقت از اهل بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعا می نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهرالجواهر و حقیقة الحقائق و نور الانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید. ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک ایّام و لقای او می شود. "لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ



المغرب و لكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر. " اسمعوا يا أهل  
البيان ما وصيناكم بالحق لعل تسكنن في ظل كان في أيام الله  
ممدوداً.

### معنی لغات:

صبح ازلی: صبح پایدار - همیشگی - منظور مظهر ظهور است  
الله...: خدا نور آسمانها و زمین است - سوره نور(۲۴) - آیه ۳۵  
سرادق: سرپرده - چادر - خیمه بزرگ  
و یابی...: خدا ابا دارد مگر آن که نور خدا را تمام کند سوره توبه (۹) -  
آیه ۳۲  
و بیده...: و ملکوت هر چیزی بدست اوست - سوره مؤمنون (۲۳) - آیه  
۸۸

انا لله: ما از خدائیم

مواقع: محل‌های وقوع - زمانهای وقوع - محل‌های وصول  
الیه راجعون: بسوی او بر می‌گردیم  
مالانهایه: لانهایت - بی‌انتهی - عاقبت  
اظهر: واضح تر - روشن تر - آشکارتر - ظاهرتر  
سائل: سؤال کننده - کسی که چیزی را می‌پرسد  
محب: دوستدار - دوست دارنده  
طائری: در حال پروازی

فوق کل شیئی: بالای هر چیزی - برتر از هر چیزی  
كان الله...: خدا بود و هیچ چیزی با او نبود

مدلل: ثابت شده با دلیل - آشکار  
باهر: روشن - ظاهر - آشکار  
سائری: سیرکننده ای - در سیر و حرکتی  
اولم...: آیا برای ایشان کافی نبود که کتاب را بر تو فرستادیم - سوره  
عنکبوت (۲۹) - آیه ۵۱

دلیله...: دلیل او آیاتش است و وجود او دلیل اثباتش  
جوهر الجواهر: خلاصه و برگزیده - صفت دیگری از مظاهر الهیه است  
حقیقة الحقائق: حقیقت تمام حقیقت ها - صفت دیگری برای مظهر ظهور  
نور الانوار: از القاب حضرت بهاءالله - نور تمام نورها - صفت مظهر ظهور  
هویه: منسوب به هو - از صفت های مظاهر مقدسه  
محشور: گرد هم جمع شده - برانگیخته شده - در فارسی به معنی: معاشر  
و هم صحبت

لیس البر...: نیکو نیست که چهره خود را بسوی مشرق و مغرب بگردانید و  
لیکن نیکو کسی است که به خدا و روز قیامت (بازپسین) عقیده داشته باشد  
- سوره بقره (۲) - آیه ۱۷۷  
اسمعوا...: ای اهل بیان آنچه را که برآستی شما را به آن وصیت نمودیم  
بشنوید شاید در زیر سایه ای که خدا گسترده است ساکن شوید و قرار  
گیرید.

#### توضیح آیه ۱۰۱ - ۹۹

حضرت بهاءالله باز هم با نهایت مهربانی خواننده را "ای عزیز" خطاب  
می فرمایند و در پایان این قسمت با نهایت محبت می فرمایند که در این

صبح نورانی (طلوع دیانت باری) که انوار الهی تمام آسمانها و زمین را روشن نموده و نور دیانت جدید همه جا را فراگرفته و خیمه عزت و بزرگی خداوند برافراشته شده، لذا خداوند دین را کامل خواهد نمود و سراپرده یگانگی را در همه عالم می گستراند و خداوند از مردم ترس یا پروائی ندارد بلکه او نورش را کامل می کند زیرا همه چیز در ید قدرت اوست در چنین هنگامه ای که حقیقتاً زمان مخصوصی است باید کمر همت را بست تا شاید به عنایت و بخشش او موفق گردید که همانطور که همه به امر او به وجود آمده ایم، با عزت و احترام هم به سوی او باز گردیم. در حقیقت حقانیت ظهور حضرت باب را کاملاً تشریح فرموده و بشارت به ظهور خودشان را هم می دهند و این بسیار مهم است که انسان از مظهر ظهور تشریح علائم و بشارات ظهور را بشنود و بیاموزد زیرا همیشه این سعادت دست نمی دهد و برای همگان مقدور نخواهد بود. بعد می فرمایند باید چشم را از امور دنیا پاک کرد و به دنیا و آنچه در آن می گذرد توجه نداشت یعنی کاملاً منقطع بود تا حقایق امور را بتوان کشف کرد و به چیزهای بهتری رسید که منظور همان معنویات و روحانیات است که برای آنها هرگز پایانی نیست و اگر انسان بتواند به چنین مقامی برسد آنوقت به عرفان الهی رسیده و می تواند حق را کاملاً ظاهر و آشکار ببیند و دیگر نیازی به دلیل و برهان و اثبات ندارد. سپس خواننده را مورد خطاب قرار داده و می فرمایند: ای کسی که دوستدار پرسش هستی و مایلی که بدانی و بفهمی، پس به دقت گوش بده و بدان که خدا بود و هیچ چیز یا هیچکس با او نبود. و این بیان مقدس از دلیل و برهان است. و اگر در هوای روح و معنویات پرواز می کنی خدا را بالاتر و واضحتر از هر چیزی می توانی

ببینی یعنی حتی به غیر از او چیز دیگری نخواهی دید. زیرا او در همه جا و همه حال با تو است. در روح و قلب و جان و فکر وجود دارد. یعنی همان حالتی را احساس می کنی که می گوئی " یکی بود و یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود." و البته همین مطلب خدا بود و هیچکس با او نبود مقامی است که برتر از آن است که دلیلی بخواهد و یا با برهانی اثبات شود. (بنظر می رسد که مفهوم این عبارت " غیر از خدا هیچکس نبود" منظور زمانی است که مظهر ظهور در بین مردم است اما هنوز کسی او را نمی شناسد و به او ایمان نیاورده است. یعنی در حقیقت همین ایام نزول کتاب ایقان که حضرت بهاءالله ظاهرند اما هیچکس با ایشان نیست و فقط افراد بصیر می توانند با آگاهی خود شاید تصور کنند که او مظهر ظهور است اما نیازی هم به دلیل و برهان ندارند.) بنابراین اگر از اهل حقیقت هستی ، بدان که حقیقت مانند نور است. همانطور که نور به خودی خود روشن است و برای دیدن آن حاجتی به دلیل و برهان نیست، حقیقت را هم همانطور که هست می توانی ببینی و قبول کنی و برای اثباتش نیازی به دلیل ندارد. در عوض همه چیز بوسیله نور شناخته می شود و اگر نور نباشد هیچ چیز و هیچکس دیده نمی شود بنابراین خداوند یا حقیقت مظاهر مقدسه هم مانند نور است برای کسانی که اهل حقیقت هستند دیدن نور کافی است و نیازی به استدلال ندارند. اما اگر کسی نیاز به دلیل دارد و می خواهد که برای هر چیزی حجتی و دلیلی آورده شود، برای آنان هم به همین یک آیه قرآن اکتفاء کن که می فرماید: "ما کتاب را نازل کردیم که دلیل و حجت باشد برای تمام دوران زندگی". و از این بزرگتر و برتر دلیلی وجود ندارد. دلیل مظاهر مقدسه اول وجود خودشان است و بعد هم

کتابشان است که بعد از حیاتشان در این عالم که حدود هزار سال یا بیشتر یا کمتر است، سبب هدایت مردم می شود و وجود خودشان هم در زمان حیاتشان بهترین دلیل برای حقانیتشان است زیرا همه می بینند و می فهمند که با وجود این که همه مردم همراه با علماء و سلاطین بر علیه آنان قیام می کنند اما نمی توانند دین و احکامی را که می آورد از بین ببرند و با وجود آنهمه ظلم و ستم قادر به جلوگیری از پیشرفت امر او نیستند.

در خاتمه این قسمت حضرت بهاءالله به مؤمنین دیانت بایی اعم از دانشمندان و بزرگان و کسانی که شاهد بوده اند تقاضا می نمایند که خیلی مراقب باشند که مثل ملت های قبل نشوند و از مظهر ظهوری که برای دیدارش لحظه شماری می کنند به بهانه های مختلف خود را محروم نسازند. مبدا که مثل مسلمانان به کلماتی لب بگشایند که سبب ناراحتی آن حقیقت الحقایق بشوند زیرا باید توجه داشته باشند که موعود کتاب بیان یا مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ قَادِرٌ است که به یک کلمه روح ایمانی آنان را بگیرد و آنان را جزء کافران محسوب دارد و یا به حرفی آنان را به حیات جدید ایمان مزین کند و آنان را جزء مؤمنین محسوب دارد. باید متوجه باشند که ایمان کل بستگی به قبول یا رد او دارد کسانی که بتوانند مظهر ظهور خود را بشناسند البته باقی و ابدی خواهند شد. بنا به فرموده خداوند در قرآن کریم: نیکو نیست که انسان به طرف مشرق و یا مغرب توجه کند بلکه بهترین و نیکو ترین کار آن است که به خداوند و روز آخرت همانطور که وعده داده شده ایمان بیاورد. و ای اهل بیان شما را هم به حق نصیحت می کنم شاید که درسایه خداوند که در این ایام گسترده شده آرامش یابید.



## مقدمه بخش ۲

همانطور که در بخش اول کتاب توضیح داده شد، علامات ظهور موعود در کلیه ادیان دارای معانی و مفاهیمی هستند که فقط پیامبر بعد می تواند آنها را توضیح داده و تفسیر نماید زیرا که این علامات در قالب رمز و اشاره گفته شده اند و چون مردم زمان ظهور قادر به درک آنها نشده و از مظهر ظهور هم سئوالی نکرده اند، لذا همچنان منتظر مانده و از پذیرفتن موعود خود در زمان ظهور محروم گشته اند و فقط کسانی که قلبشان مانند آینه پاک و صاف بوده و از غبار مادیات و هوی و هوسهای دنیا تیره نبوده، توانسته اند که مظهر ظهور را بشناسند و بدون هیچ پرسش و پاسخی قلباً به او ایمان آورده و در راهش جان نثار نمایند. متأسفانه علماء زمان با وجود داشتن علم ظاهری، از درک و فهم آیات الهی محروم ماندند و یا اگر هم برای مثال بعضی از مطالب را فهمیدند و پی بردند اما به خاطر حفظ مقام و موقعیت خود از اظهار حقایق امتناع ورزیدند و سبب محرومیت خود و گروه کثیری از پیروان خود شدند. حضرت بهاء الله به تفصیل در باره این موضوع بیاناتی فرموده اند که در باب اول مورد بررسی قرار گرفت. اما مسئله دیگری که سبب نپذیرفتن انبیای الهی در زمان ظهورشان شده، این

بوده است که مؤمنین قبل منتظر بودند که موعودشان بعد از آمدن با آن علائم عجیب و غریب، تأسیس سلطنت هم بنماید و بر مردم حکمرانی فرموده و با قدرت دین قبل را ترویج نموده و مؤمنین را به عزت برساند و از کافرین به شدت انتقام گیرد. و البته چون چنین نشده و موعود هر دیانتی بعد از اظهار امر با مظلومیت تمام مورد هجوم اعداء هم قرار گرفته، بنابراین اکثر خلق از پذیرفتن آنان امتناع نمودند. حضرت بهاءالله در ابتدای بخش دوم کتاب ایقان به این موضوع پرداخته اند و اثبات این سلطنت و قدرت را نموده اند یعنی ابتدا خداوند را که ذات غیب منیع لایدرک است اثبات نموده و سپس به مقام این مظاهر مقدسه پرداخته و اثبات می فرمایند که منظور از آن خدائی که ما در گفتار روزانه خود از آن نام می بریم و قدرت و علم و دانائی و یا هر چیز دیگری را که به او نسبت می دهیم، همین مظاهر مقدسه هستند که از طرفی بصورت انسان ولی با روح قدسی الهی خود در بین مردمان ظاهر می شوند تا با ظهورشان تجلی آن نور الهی را بر کائنات متجلی سازند و هم مردم بتوانند مسائل و مشکلات روحانی و معنوی خود را از این طریق دریافت نمایند یعنی در حقیقت از این چشمه فیاض الهی روح و جان خود را سیراب نمایند و الا آن ذات غیب منیع لایدرک برای ما انسانها که محاط هستیم و او محیط بر ما است قابل درک نمی تواند باشد تا چه رسد به اینکه درباره اسماء و صفات او هم بخواهیم به اظهار نظر پردازیم. این است که حضرت بهاءالله در این بخش نیز عنایتاً للعالمین به معرفی مقام مظاهر مقدسه که تاکنون در ادیان قبل سابقه نداشته می پردازند و مردم را از این فیض الهی بهره مند می نمایند ضمن این که اشارات و بشارات کتب مقدسه قبل را در باره معنی



حقیقی سلطنت قائم موعود و اثبات حقیقت ظهور حضرت باب طبق احادیث معتبره اسلامی را تأویل و تفسیر نموده و به نیکوترین مثالها زینت بخشیده اند امید آن که در این بخش نیز بتوانیم به بهترین وجه از این اثر مهمن بهره مند گردیم. شایان ذکر است که چون فقط توضیح بیانات مبارک به زبان ساده مدّ نظر بوده است لذا از توضیحات بیشتر با بهره گیری از سایر بیانات مبارکه خودداری شده است.

البابُ المذكورُ في بيان أن شمسَ الحقيقه و مظهرَ نفسِ الله ليكونَ سلطاناً على من في السمواتِ و الأرض و إن لن يُطيعَهُ أحدٌ من اهل الأرض و غنياً عن كلِّ من في الملِكِ و إن لم يكنْ عنده دينار. كذلكَ نُظهرُ لك من اسرارِ الأمر و نُلقى عليك من جواهرِ الحكمة لِتُطيرنَ بجناحي الانقطاع في الهواء الذي كانَ عن الأبصارِ مستوراً. لطائف و جواهر اين باب آنکه بر صاحبان نفوس زكيه و مریای قدسيه مبرهن و واضح شود که شمس حقيقت و مریای احدیت در هر عصر و زمان که از خيام غيب هويّه به عالم شهاده ظهور می فرمایند برای تربيت ممکنات و ابلاغ فيض بر همه موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر می شوند. چه که اين جواهر مخزونه و كنوز غيبیه مكنونه محلّ ظهور يفعلُ الله ما يشاء و يحكم ما يريد اند. و بر اولی العلم و افتدۀ منيره واضح است که غيب هويّه و ذات احديه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراك هر مُدرکی. لم يزل در ذات خود غيب بوده و هست و لايزال به كينونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. " لا تُدرِكُ الأبصارُ و هو يُدرِكُ الأبصارَ و هو اللطيفُ الخبيرُ" چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جميع من في السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند. سبحان الله، بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود. "و يُحَدِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ" بر این مطلب برهانی است واضح "و كانَ اللهُ و لم يكنْ مَعَهُ من شيءٍ" دلیلی است لائح. چنانچه جميع انبياء و اوصياء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرّ و مدّعن اند.

### معنی لغات:

الباب المذكور...: این باب در بیان این است که همانا شمس حقیقت و مظهر نفس خدا، البته بر تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند سلطان است اگر چه احدی از اهل زمین او را اطاعت ننماید. و از همه کسانی که در عالم ملک هستند بی نیاز است اگر چه دیناری نزد او نباشد این چنین رازهای امر الهی را بر تو ظاهر می سازیم و گوهرهای حکمت را به تو الغاء می نمائیم تا البته با دو بال انقطاع در هوایی که از دیده ها پنهان است پرواز نمائی.

مبرهن: با دلیل و برهان - ثابت شده با حجّت و برهان - ایضاً در فارسی: واضح و آشکار.

غیب هویه: عالم غیب الهی - عالمی که پوشیده از دیده ها و منسوب به حق است

سطوت: غلبه - قهر - استیلا - چیرگی - خشم و غضب - در فارسی، وقار و ابهت

مخزونه: پوشیده شده - پنهان شده - محفوظ در خزینه - ذخیره شده  
کنوز: گنجها - هر جمع شده و ذخیره قیمتی و با ارزش  
یفعل...: هر چه بخواهند انجام می دهند و به هر چه اراده نمایند حکم می کنند.

اولی العلم: صاحبان علم - دانشمندان

افئده: دلها - عقول - قلب ها - وجدان

واصف: بیان کننده - تعریف کننده

مدرک: درک کننده

لم یزل: پاینده - همیشگی  
 لایزال: دائم - باقی - ابدی  
 کینونت: حادث شدن و آفرینش - مجازاً به معنی: هستی - حقیقت -  
 باطن - سرشت  
 مستور: پوشیده - پنهان - مخفی  
 ابصار: دیده ها - چشمها  
 انظار: نظر ها - نگاهها - اندیشه ها  
 لا تدرکه...: چشمها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد و  
 او لطیف آگاه است. سوره انعام (۶) - آیه ۱۰۳  
 بحت بات: خالص - قاطع - شدید - بدون تردید  
 و یحذرکم...: و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند سوره آل  
 عمران (۳) - آیه ۲۸  
 کان الله...: خدا بود و هیچکس با او نبود  
 مقرر: اقرار کننده - اعتراف کننده  
 مدعن: اقرار کننده - انقیاد کننده - خاضع و مطیع

#### توضیح آیات ۱۰۵ - ۱۰۲

در مقدمه این بخش می فرمایند که مظاهر مقدسه یا انبیای الهی سلطان و  
 قادر و مقتدر هستند حتی اگر یک نفر پیرو نداشته باشند و غنی و  
 ثروتمندند حتی اگر دیناری از مال دنیا همراهشان نباشد. زیرا این مظاهر  
 مقدسه که از عالم غیب به عرصه شهود قدم می گذارند، از جانب خداوند با  
 اختیارات کامل انتخاب می شوند یعنی در حقیقت آینه تمام نمای قدرت

حق هستند که برای تربیت همه موجودات و ابلاغ فیض الهی به تمام کائنات با عظمت و شوکتی ملکوتی برگزیده می شوند و نماینده کامل حق بر روی زمین و با تمام اختیارات از جانب خداوند آمده اند یعنی هر طور که بخواهند و اراده نمایند حکم می کنند و هرکاری را که لازم بدانند انجام می دهند. و البته بر همه دانایان واضح است که چون خداوند ذات غیب منیع لایدرک است لذا او مقدس است از این که بخواهد ظاهر شود یا صعود نماید و یا نزول کند و یا داخل جائی و یا خارج از محلی گردد. بلکه همیشه از نظرها و دیده ها مخفی و پوشیده بوده و خواهد بود چنانکه در قرآن در سوره انعام هم فرموده که دیده ها نمی توانند او را درک کنند اما او همه را می بیند و درک می کند و او لطیف و آگاه است. و البته میان خالق و مخلوق هیچگاه ارتباطی وجود ندارد. برای مثال: هرگز هیچکدام از تابلوهای نقاشی حتی هر قدر زیبا و طبیعی باشند، قادر به شناخت نقاش خود نیستند ولی مسلماً نقاش از جزئی ترین طرح و رنگ و خطوط تک تک آنها آگاه است و هر زمان اراده نماید قادر به تغییر و تبدیل و یا حذف و یا اضافه نمودن بر آنها هست. بنابراین ما هم که در رتبه خلق قرار گرفته ایم هرگز به مقام و رتبه و چگونگی خالق خود پی نخواهیم برد زیرا هیچ نسبتی بین خلق و خالق نیست. ما هرگز پی به عظمت کارهای او نخواهیم برد. اما او از جزئیات کارهای ما مطلع و آگاه است زیرا همه به اراده و مشیت او از نیستی محض بوجود آمده است. حتی بین ما و انبیای او هم هیچ نسبت و ربطی وجود ندارد. زیرا این نمایندگان که آینه تمام نمای اسماء و صفات الهیه هستند هر گاه برای تربیت ناس از عالم غیب (عالم امر) به عالم شهود (عالم ملک) قدم می گذارند با قوت و شوکت و سلطنتی

قاهره مبعوث می شوند یعنی با قدرت یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید یعنی هرکاری را که بخواهند انجام می دهند و به هر چیزی که اراده کنند حکم می کنند و دستور می دهند.

بنابراین واضح است که چون ما به خداوند که ذات غیب منیع لایدرک است دسترسی نداریم بنابراین باید به مظاهر مقدسه او توجه کنیم و هرچه می خواهیم از آنان بخواهیم در عین حال باید بدانیم که همانطور که ذات خداوند غیر قابل درک و فهم برای مخلوقات است، ذات نمایندگان او هم که مظهر نفس او و با مشیت و اراده او بوجود آمده اند برای ما غیر قابل درک است. چنانکه می فرماید خداوند شما را برحذر می دارد. یا شما را از خودش می ترساند که اشاره به همین مظاهر مقدسه است که در عالم وجود با مردمان زمان خود بسر می برند و آنان که دیده بصیرت داشته اند حقیقتاً از عظمت و هیمنه کلامشان به خود لرزیده اند. و یا وقتی که می فرماید: خدا بود و هیچکس با او نبود، باز هم منظور همین مظاهر مقدسه اند در زمانی که ایشان در بین مردم هستند و هنوز خود را به مردم بعنوان مظهر ظهور معرفی نکرده اند و تنها هستند و هیچکس با ایشان نیست و الا اگر منظور آن غیب منیع لایدرک باشد که اولاً ما محیط بر او نیستیم که بتوانیم او را درک کنیم ثانیاً خالق بدون مخلوق ممکن نیست. یعنی تا خلقی نباشد خالق تصور نمی شود. پس منظور از این آیه مبارکه، مظاهر مقدسه الهی یا پیامبران او هستند. بنابراین ما می توانیم بوسیله این طلعات مقدسه یا این مشیتهای اولیه الهیه که از عالم امر ظاهر می شوند با آن ذات غیب منیع لایدرک ارتباط پیدا کنیم و آنچه که در وصف خداوند می گوئیم در حقیقت توصیف این مظاهر مقدسه است که رابط بین حق و

خلق هستند و الا هیچ راه دیگری برای شناخت یا معرفت آن حقیقت ازلیه وجود ندارد چنانکه همه انبیاء و اولیاء و عرفاء و علماء نیز بر عجز خود اعتراف کرده اند.

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعة "سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ" و وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ" جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می فرماید: "لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْفُكَ." و این است مقام "أنا هو و هو أنا" که در حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدّله بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرّض ذکر آنها نشدم. بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرّف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلّع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده: "الإنسانُ سِرِّي و أنا سِرُّهُ." و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است. چنانچه می فرماید: سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ." و در مقام دیگر می فرماید: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ." و در مقام دیگر می فرماید: "لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ



فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ. " چنانچه سلطان بقاء، روح من فی سِرادق العماء فداه می فرماید: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ." قسم به خدا ای مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی.

### معنی لغات:

ابواب عرفان: دربهای شناخت حق - بابهای شناسائی خداوند

ذات ازل: حضرت پروردگار

وجه: روی - چهره - صورت - قصد و نیت - مقصود و منظور

مسدود: بسته شده - باز داشته شده

اقتضای: مستلزم بودن - مستوجب بودن - تناسب - لزوم - شایسته و

سزاوار

واسعه: وسعت دهنده - بخشندگی

سبقت...: و رحمت او از همه چیز برتری یافته (سبقت گرفته)

وسعت...: و رحمت من بر همه چیز پیشی گرفته - سوره اعراف (۷) -

آیه ۱۵۵

سازج قدمیه: منظور حضرت پروردگار است

لا فرق...: فرقی بین تو و آنان نیست بجز این که آنان خلق تو و بندگان تو

هستند

انا هو...: من او هستم و او من است - حدیث قدسی

مدلّه: دلالت کننده

متعرض: اعتراض کننده - ایراد گیرنده - در فارسی بمعنی، مانع - مزاحم

محال: جاهای فرود آمدن - محل های ظهور - جاهای حلول و نزول  
خلع: جامه های مزین - در تشبیه برای صفات حسنه و نیکو بکار برده  
می شود.

اکمل: کاملتر - رساتر

اشرف: بلند تر - شریفتر - گرانمایه تر - افرشته تر

هویدا: آشکار - نمایان

الانسان...: انسان راز من است و من راز و سر او - حدیث قدسی

متواتره: پشت سرهم - پی در پی

مشعر: قوه ادراک - شعور

سنریهم...: بزودی نشانه های خود را به ایشان در آفاق (عالم) و انفس

(دلها) نشان خواهیم داد - سوره فصلت (۴۱) - آیه ۵۳

و فی...: و در نفس های خودتان آیا نمی بینید - سوره ذاریات (۵۱) - آیه

۲۱

ولا تکنونوا...: و چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم

آنان را دچار خود فراموشی کرد. سوره حشر (۵۹) - آیه ۱۹

سلطان بقاء: منظور مظهر ظهور است

روح من...: روح کسانی که در خیمه های الهی ساکنند فدای او باد

من عرف...: کسی که خودش را شناخت پروردگارش را شناخته است - از

احادیث منسوب به حضرت علی (ع)

مصاریع: دربها - دو نیمه یا دو لنگه - دو مصرع شعر - درها

## توضیح آیات ۱۰۸ - ۱۰۶

بنابراین وقتی که هیچگونه ارتباط با ذات غیب منیع لایدرک برای ممکنات وجود ندارد و در عین حال انسان نیازمند شناخت خالق خودش است و البته خداوند هم که رحمتش همیشه شامل بوده و بندگانش را محروم نکرده و نمی کند لذا برای آنان جواهر مقدسه نورانی می فرستد که همان مظاهر مقدسه اند که به صورت انسانی ولی از عوالم روح روحانی خلق می شوند تا این هیاکل مقدسه نشانه ای از او در بین مردمان باشند یعنی علمشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت و جمال و کمالشان همگی حاکی از سلطنت و جمال و کمال اوست و این مظاهر مقدسه همگی نشانه ای از آن ذات غیب منیع لایدرک هستند چنانکه می فرماید که هیچ فرقی بین تو (پیامبر) و بین آنها (مردمان) نیست جز این که آنها بنده تو و خلق تو هستند و این همان مصداق بیان مبارک انا هو و هو انا است یعنی من او هستم و او من است. بنابراین انبیای الهی یا همان مظاهر حق، انسان کامل و اول صادر از حق هستند و بقیه بوسیله این مظهر ظهور بوجود آمده اند. یعنی هم این مظاهر مقدسه مظهر کلیه اسماء و صفات الهیه هستند و محل وحی او هستند و طرف مقابل با خداوند غیب هستند و هم از طرف دیگر بصورت هیکل بشری در بین خلق آمده اند تا بتوانند با آنان گفتگو کنند و آنان را هدایت نمایند. یعنی در حالتی که این مظاهر مقدسه مثل خدا عمل می نمایند همان مقام الهی و خدائی را دارند زیرا نماینده تام الاختیار او هستند بنابراین هرچه بگویند و امر بفرمایند مثل این است که خداوند فرموده و دستور داده و بر همه بندگان اجرای آن لازم است و زمانی هم این مظاهر مقدسه در زندگی شخصی خود مانند

همه مردم نیاز به خوردن و پوشیدن و حتی معالجه و درمان و دارو دارند در این مرحله دارای شخصیت انسانی خود هستند و مثل همه مردم زندگی می کنند. بنابراین آن شمس حقیقت بر همه کائنات تجلی می نماید و در همه جا آثار این تجلی کاملاً واضح و آشکار است اما بر انسان که اشرف مخلوقات است این تجلی بصورت خاص و بر مظاهر مقدسه که انسان کامل هستند بطور اخص می تابد و البته این انسانهای کامل محل تجلی کلیه اسماء و صفات الهی بشمار می آیند و این تجلی الهی کاملاً و به روشنی در آنان ظاهر و آشکار بلکه با آنان یکی شده است. یعنی در حقیقت مظاهر مقدسه در ذات خود با حق تعالی متفاوت هستند اما محل تجلی اسماء و صفات او قرار گرفته اند. برای مثال: مظاهر مقدسه مانند نور هستند و نیازی به اثبات ندارند. یعنی بوسیله نور هر چیزی دیده می شود و بدون نور چیزی دیده نمی شود برای همین است که می فرماید انسان راز یا سرّ نهان من است و من هم سر یا راز او هستم. و بسیاری از آیات که در کتب مقدسه دینی نوشته شده همگی از این مقام و منزلت مظاهر مقدسه یا انبیای الهی حکایت می نمایند. برای روشنتر شدن موضوع مثلاً: شخصی را در نظر بگیریم که نماینده رئیس جمهور است این شخص در بین مردم دارای همان مقام و موقعیت رئیس جمهور است و ورود او به هر مکانی مانند ورود رئیس جمهور و سخنان او همینطور و امضاء او در پائین هر قراردادی بمنزله امضای رئیس جمهور مورد اعتبار است. اما در مقامی دیگر او عضوی از اعضاء خانواده بشری است که مانند همه به زندگی روزمره خود ادامه می دهد دارای همسر و فرزند و خانواده است. انبیای الهی هم همین گونه هستند زمانی که بعنوان نماینده تام الاختیار خداوند

عمل می کنند همه دستورات و احکام ایشان همان دستورات خداوند است و بر همه فرض و واجب است که اطاعت نمایند و کتاب و نوشته ایشان بنام خدا است و کتاب الهی خوانده می شود. اما زمانی که در مقام بشری خود قرار می گیرند مانند یک انسان و الامقام هستند در این مقام هم اگر چه مانند خداوند عمل نمی کنند اما باز هم بزرگی و جلال و عظمت خود را دارند. بنابراین وقتی می فرماید که بزودی آثار مرا در آفاق و انفس ملاحظه خواهید نمود. یعنی وقتی خداوند به فضل و موهبت خود بر کائنات تجلی فرمود آثار این تجلی را در تمام موجودات عالم و در نفوس مردمان خواهید دید. که البته هر زمان که مظهر ظهور او در عالم ظاهر می شود این تغییرات کلی در علوم و فنون و پیشرفت های عالم و همچنین ترقیات شگرف در افکار و اذهان مردمان ظاهر می گردد. و یا وقتی که می فرماید آیا در نفس خودتان در وجود خودتان این اثرات را نمی بینید؟ منظور این است که با ظهور آن انبیای الهی تدریجاً این تغییرات ظاهر می شود اما مردمان به نسبت صفای قلب و باطن خود آن را درک می نمایند عده ای در همان لحظات اول از این نعمت برخوردار می شوند و گروهی بصورت تدریجی یعنی دیرتر و دیرتر. و این بستگی به نوع حجابی است که برای خود انتخاب کرده اند. نفوسی که غرق در تعصبات و خرافات شده اند چگونه می توانند مظهر امر الهی را به محض اظهار بشناسند؟ و به او ایمان بیاورند اما به مرور زمان آنها هم مؤمن می شوند و قبول می کنند. و یا وقتی که می فرماید که اگر شما خدا را فراموش کنید خدا شما را بفراموشی گرفتار می کند بطوری که خودتان را هم فراموش می کنید. این امر کاملاً در هنگام ظهور مشخص می شود که عده ای با

وجود این که می بینند کسانی را که ایمان آورده اند و با خون خود بر حقیقت او شهادت می دهند اما باز باور نمی کنند مثل این که نوعی فراموشی یا بی هوشی به آنان دست داده که نمی توانند درک کنند و اوایل هر ظهوری این امر بیشتر ظاهر می شود برای همین است که به بلاهای مختلف گرفتار می شوند و در کار خود حیران و سرگردان می مانند ولی متوجه نیستند. و یا وقتی که می فرماید کسی که خودش را شناخت البته پروردگارش را شناخته است. دلیل بر آن است که انسان باید مقام روحانی و معنوی خودش را بشناسد تا بتواند به معرفت مظهر ظهور دست یابد اگر توانست بفهمد که روح او چقدر لطیف و پاک و مقدس به او تحویل داده شده حتماً برای حفظ آن تلاش می کند و کسی که مقام روح و روحانیت خود را شناخت البته به عرفان حق در زمان ظهورش هم موفق خواهد شد. سپس حضرت بهاءالله قسم یاد می کنند که اگر انسان در آیات الهی کمی تفکر نماید البته درهای حکمت خداوندی را بر قلب خود گشوده خواهد یافت و می تواند به مفاهیمی که خداوند فرموده دسترسی پیدا کند.

باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیه هستند. هر کدام به قدر استعداد خودمدلّ و مشعرند بر معرفت الهیه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را. این است که می فرماید: "أَيُّكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ عَمِيَّتُ عَيْنٍ لَا تَرَكَ." و باز سلطان بقا می فرماید: "ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ. و در روایت کُمیل " نورُ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلْوَحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ أَثَارُهُ." و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است أَشَدُّ دَلَالَةً وَ أَعْظَمُ حِكَايَةً است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. بلکه ما سوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرّکند به افاضه ایشان. "لو لآكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَآكَ." بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت اند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ما سوی. و این هیاکل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم. و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویدا است. و این صفات مختصّ به بعضی، دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسوم اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب أَشَدُّ ظُهُوراً وَ أَعْظَمُ نوراً ظاهر می شوند. چنانچه می فرماید: " تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ." پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر، ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیه و

معادن اسماء ربوبیه شود. لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است، دیگر احتیاج برهان نیست. بلی، این عباد چون از عیون صافیّه منیره علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیّه را اخذ نموده‌اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات مُعرض شده در حول ملح أجاج طائف اند. چنانچه در وصف ایشان و رقاء هویّه بیان فرموده: "وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. که ترجمه آن این است: اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را، آن را اخذ نمی نمایند و به آن اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای خود راه وصول به حقّ قرار دهند. و این اقبال به باطل و اعراض از حقّ ظاهر نشد، یعنی به این ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند، مگر به جزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان. چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسّک جسته‌اند به اقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی نمایند. از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده‌اند.

معنی لغات:

حاکمی: حکایت کننده - بیان کننده



ایکون... آیا کسی غیر از تو یافت می شود که بهره بیشتری از ظهور داشته باشد تا او بتواند ظاهر کننده تو باشد؟ کور باد چشمی که تو را نبیند. دعای عرفه - مفاتیح - صفحه ۴۶۷

و ما رأیت... هیچ چیز را ندیدم مگر آنکه خدا را در او یا قبل از او یا بعد از او دیدم. (خدا را در همه چیز و همه جا مشاهده می کنم) منسوب به حضرت علی - قاموس ایقان - جلد ۳ - صفحه ۱۴۲۵

روایت: نقل کردن داستان از کسی - حدیث - داستان - شایعه  
کمیل: کمیل بن زیاد نخعی یکی از صحابه و خواص حضرت علی بوده است و احادیث زیادی از ایشان نقل نموده و عاقبت هم بوسیله دشمنان آن حضرت به شهادت رسیده است

نور اشراق... نوری که از ازل تابیده است آثارش بر هیاکل توحید ظاهر گردیده است. (از صبح ازل نوری تابیده است که امواجش تا اعماق حقایق وجود نفوذ نموده است) - قاموس ایقان - جلد ۳ - صفحه ۱۴۰۲

اشدّ دلالة... شدید ترین دلیل ها و بزرگترین حکایت است  
اشد ظهوراً: شدیدترین ظهور و بزرگترین نور (با شدت ترین ظهور و برترین نور)

اکمل: تامتر - کاملتر

افضل: بالاتر - افزونتر - فاضل تر - برترین - فاضلترین

اشرف: بلند تر - افرشته تر - شریف تر - گرانمایه تر

افاضه: فیض دادن - بهره دادن

لولاک... اگر تو نبودی هرگز افلاک را خلق نمی کردم.

معدوم صرف: غیر موجود - مفقود - نیست و نابود

مفقود بحت: نیست صرف - مجازاً، بی اهمیت - غیر قابل ذکر  
منزه: پاک - پاکیزه - بی آرایش  
ماسوی: بغیر آن - بجز آن  
غیب الغیوب: کاملاً پوشیده و مخفی - یکی از صفت های خداوندی  
مختصّ: خاص - اختصاص یافته  
تلك الرسل...: برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم سوره  
بقره (۲) - آیه ۲۵۳  
اخذ: مالک شدن - گرفتن - اسیر کردن - کشتن - مجازات کردن -  
هلاک کردن  
وادی: صحرا - بیابان - هریک از روشهای سیر و سلوک به سوی خدا  
ظنون: گمان ها - اعتقادات - تهمت ها - اتهام ها  
سائرند: درحال سیر و حرکتند - درحال گردش و تماشا - حرکت در یکی  
از وادیها برای رسیدن به قرب الهی  
معرض: از کسی روی برگردانده - اعراض کننده  
ملح اجاج: نمک شور که از شوری دارای طعم تلخ نیز هست - نمک  
بسیار شور  
طائف: طواف کننده - کشیک شب - در اطراف محلی گردش کردن و دور  
زدن  
و ان...: اگر نشانه ای از حق و راه صواب ببینند بدان ایمان نیاورند و اگر  
راه گمراهی را ببینند آن راه را بر می گزینند این بدان سبب است که اینها  
آیات ما را دروغ انگاشته و از آن غفلت ورزیدند. سوره اعراف (۷) - آیه  
۱۴۶

کرور: مقدار بسیار که غیر قابل شمارش است  
صمدیه: خدائی - الهی - منسوب به صمد که از اسماء الله است

### توضیح آیات ۱۱۲ - ۱۰۹

پس معلوم شد که جمیع اشیاء از نام و یا صفت خداوندی حکایت می کنند منتهی هر کدام به اندازه و مقداری که توانسته اند از فیض الهی بهره مند شوند. مثلاً نور آفتاب به یک اندازه بر سطح زمین می تابد اما هریک از کائنات به اندازه استعداد خود از آن بهره می برند. بهمین جهت است که می فرماید آیا غیر از تو قادر است که ظهور ترا ظاهر سازد تا او بتواند ظاهر کننده تو باشد کور باد چشمی که نمی بیند. در حقیقت باید گفت که نور ظاهر کننده همه چیز است. بدون نور هیچ شیئی دیده نمی شود. پرسش این است که آیا چیزی هست که بتواند نور را ظاهر کند که بغیر از خود نور باشد؟ مسلماً هیچ چیزی بجز نور نشان دهنده نور نیست پس این مظاهر الهی هستند که نور خدا را نشان می دهند و غیر از آنان هیچکس قادر به این کار نیست. مثلاً وقتی خورشید می تابد نور او به همه جا می تابد اما فقط آینه است که می تواند آن نور را کاملاً منعکس نماید. خاک و سنگ و سایر اشیاء از آن نور بهره مند می شوند اما قادر به انعکاس نور خورشید نیستند. بهمین جهت است که می فرماید: به هر چیزی که نگاه کردم نشانه های خدا را یا در آن یا قبل از آن و یا بعد از آن دیدم. پس نشانه نور الهی در همه کائنات موجود است. این نور ازلی و همیشگی از هنگام خلقت پدید آمده و آثار او در همه جا موجود است و انسان که شریفترین مخلوق خداوند است البته بزرگترین دلیل خلقت است

که حکایت از خالق می کند و مخصوصاً مظاهر مقدسه که کاملترین انسانها هستند و از وجود خداوند حکایت دارند. زیرا آینه تمام نمای خداوند و شامل کلیه اسماء و صفات الهی می باشند. برای همین است که می فرماید اگر تو نبودی دنیا را نمی آفریدم. پس در حقیقت همه چیز در این عالم نشانه ای از مظاهر مقدسه الهیه هستند و یا اگر آنان نبودند بقیه معدوم و مفقود بودند یعنی اثری از آنان معلوم نبود. باز هم مجبوریم برای واضحتر شدن موضوع از همان مثال آینه و خورشید استفاده کنیم. فرض کنیم که در اطاقی بدون روزنه همه چیز در جای خودش گذاشته شده و ما هم در همان اطاق هستیم تا زمانی که در آن تاریکی مطلق قرار گرفته ایم هیچ چیزی را نمی بینیم و حتی نمی توانیم بفهمیم که اشیای دیگری هم در اطاق موجود است. حالا اگر بوسیله یک روزنه یا سوراخی، اندکی نور به این اطاق بتابد چه خواهد شد؟ مسلماً بخاطر آن نور همه اشیاء مورد شناسائی قرار می گیرند در صورتی که تا قبل از آن همه چیز بود اما مفقود و ناپیدا بود زیرا بدون نور امکان شناسائی غیر ممکن است. مظاهر مقدسه هم مانند همان نور هستند وقتی ظاهر می شوند ما معرفت پیدا می کنیم و تا قبل از ظهورشان این امکان روحانی و معنوی میسر نیست. نکته دیگر این است که این نور هم نسبت به زمان و مکان، کم و زیاد می شود. مثلاً هنگام بهار یا تابستان و یا زمستان بهره زمین از نور و حرارت خورشید متفاوت است گاهی ملایمتر و زمانی شدید تر و بیشتر است. بهمین طریق مظاهر مقدسه هم که منعکس کننده این نور و حرارت هستند با هم متفاوت بنظر می رسند زیرا آن یکی که در فصل بهار ظاهر شده با آن دیگری که در فصل تابستان ظهور نموده اگر چه از یک خورشید است اما مسلماً از

لحاظ شدت نور و حرارت بنظر ما تفاوت دارند. برای همین است که می فرماید بعضی از پیامبران را نسبت به بعضی دیگر برتری دادیم و این به دلیل ظهور آن مظاهر مقدسه در زمان و مکان خاص بوده است و الا همگی دارای اسماء و صفات الهیه اند چه این صفات ظاهر شود و چه ظاهر نشود. شاید مثال دیگری نشان دهنده بهتری از موضوع باشد. مثلاً تمام کسانی که در یک محل آموزشی کار می کنند دارای سواد و معلومات و مدرک تحصیلی هستند و کارشان تدریس است. یعنی در یک مدرسه یک نفر مدیر است و چندین معلم در این مدرسه بکار تدریس مشغولند. هر معلمی در هر کلاسی به نسبت سن و درک دانش آموز مشغول به تدریس است. معلم کلاس اول باید حروف الفباء را درس بدهد. البته این به آن معنی نیست که معلم کلاس اول غیر از الفباء چیز دیگری نمی داند بلکه این کار به خاطر شاگرد کلاس است که قدرت و توانائی فهم جمله های سخت را ندارد و معلم مجبور است که نسبت به استعداد و توانائی او درس بدهد. البته هر چقدر که بزرگتر می شود به همان نسبت دروس او هم متفاوت و نسبت به سن و استعداد او کامل تر می شود. پیامبران الهی هم نسبت به استعداد مردمان در هر زمان و مکان تعالیم خود را ارائه می دهند و اگر تعالیمی از قبل داده نشده بدلیل ندانستن آن پیامبر نبوده بلکه مردمان آن زمان هنوز استعداد درک بیش از آن را نداشته اند و الا همه پیامبران الهی دارای کلیه صفات خداوندی مانند علم، عزت، قدرت، سلطنت و عظمت هستند چه بظاهر از آنان ظاهر شود و چه ظاهر نشود. مثلاً حضرت مسیح با مظلومیت و محبت ظاهر شد و حضرت محمد با قدرت قاهره. ظهور هر صفتی بخاطر موقعیت زمانی و محل ظهور آن

هیاکل قدسیه بوده است و الا نه این که حضرت محمد فاقد مظلومیت و یا حضرت مسیح فاقد قدرت بوده اند. بنابراین چون مردم فقط به ظاهر چشم دوخته و از معنی آیات و کلمات حق هم بی بهره و نصیب مانده اند لذا هریک به دنبال نفوسی که خود را علماء زمان خوانده بودند رفته و آنان هم به خیال خود از آیات الهی تفسیری کرده وهمه را به گمراهی و غفلت انداخته اند چنان که در قرآن هم می فرماید: اگر راه راست و استواری را می بینند، این راه را انتخاب نمی کنند بلکه راه سرکشی و طغیان را می پسندند بهمین جهت است که آیات ما را دروغ پنداشتند و در نتیجه به غفلت افتادند. یعنی بخاطر خطای خودشان است که دچار ضلالت و گمراهی می شوند. چنانچه در همین ظهور حضرت باب با این که مقدار بسیار زیادی آیات و الواح نازل شده که همگی نشان از قدرت و عظمت حق دارند و برای هدایت مردمان نازل شده است اما توجهی به آن نمی کنند و از آن اعراض می نمایند در عوض به حرف کسانی که حتی یک حرف از کلام الهی را درک نکرده اند توجه می کنند. به همین دلیل است که در مسائل جزئی به شک و تردید می افتند و از حقیقت دور می شوند و البته محرومیت از فیض الهی بزرگترین مکافات برای غفلت کننده است که محروم شدن از حق و حقیقت است. بنابراین وقتی در مسائل الهی شک و شبهه می کنند و آیات الهی را نمی پذیرند، خودشان هستند که محروم می شوند و به رضوان قرب الهی وارد نمی گردند و الا بقول سعدی:

گر جمله کائنات کافر گردند      بر دامن کبریاش ننشیند گرد

باری، راجع به مطلب می شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضمیّه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت. چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده وهستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهرند. بلی، سلطنتی که در کتب در حقّ قائم مذکور است حقّ و لا ریبَ فیهِ و لیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید. و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده‌اند مردم را به ظهور بعد، همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص به قائم ندارد و در حقّ جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد. و دیگر آنکه مقصود از سلطنت، احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه ممکنات و خواه در عالم ظاهر به استیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود. و این بسته به اراده و مشیّت خود آن حضرت است. و لیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصاء و ادراک می نمایند. بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لفسه ظاهر می شود و آن احاطه باطنیه است که به آن احاطه می نماید کلّ من فی السموات و الارض را، و بعد به استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر به ظهور می آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است. و در اوّل، امر آن حضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سادج طینت وارد آوردند. چه مقدار خاشاک ها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت ریختند. و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه شیطانیّه خود ادنیّت

به آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می دانستند زیرا که جمیع علمای عصر به مثل عبدالله اَبی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث، جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و نسبت هائی که نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ اَنْ يَجْرِيَ بِهٖ الْمِدَادُ اَوْ يَتَحَرَّكَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ اَوْ يَحْمِلُهُ الْاَلْوَاخُ. بلی، این نسبت ها بود که سبب ایذای مردم نسبت به آن حضرت شد. و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس می آید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. این است که آن حضرت فرمود: "ما اُوذِيَ نَبِيٌّ بِمِثْلِ مَا اُوذِيَْتُ." و در فرقان نسبت ها که دادند و اذیت ها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است. فَارْجِعُوا اِلَيْهِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ الْاَمْرِ تَطَّلِعُونَ. حتّٰی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت می رسید کمال اذیت را به او وارد می نمودند.

### معنی لغات:

مأثوره: روایت شده - نقل کرده شده - گفته شده - به ارث رسیده

مضیئه: نوردهنده - روشنی بخش

تحقق: صحت یافتن - ثابت شدن - به حقیقت پیوستن

محصور: از همه طرف محدود - در حصار قرار گرفته - در تنگی و سختی

و مضیقه قرار گرفتن

حق لا...: حقیقت است و شکی در آن نیست.

تخصیص: اختصاص یافتن - ویژگی - مخصوص ساختن

استیلا: دست یافتن - چیرگی و غلبه

مشیت: اراده - خواسته - اراده الهی



حشر و نشر: بر انگیختن و منتشر کردن - منظور برخاستن مردگان در روز  
قیامت

احصاء: شمردن - حساب کردن

بنفسه لنفسه: به نفس خودش و از برای وجود خودش

کون: عالم هستی

ضلال: گمراه کردن - از راه حق خارج نمودن

جوهر فطرت: جوهر آفرینش

ساذج: ساده - بسیط - بی آرایش - در فارسی به معنی، خالص - جوهر

ساذج طینت: جوهر خلقت

خبیثه: نجس - پلید - حرام - فاسد - متعفن

عبدالله ابی: عبدالله ابی از منافقان سرسخت اسلام بود که بظاهر اسلام را

پذیرفته ولی در باطن برضد حضرت رسول مسلمین را تحریک می کرد و

موجب فتنه و فساد می شد

ابوعامر: ابوعامر ابتدا مسیحی بود و بعد در آغاز بعثت حضرت رسول

ایمان آورد و بعدها از اسلام برگشت و سبب گمراهی عده ای از مسلمانان

گردید

کعب بن اشرف: از کلیمیان متعصب و از دشمنان سرسخت حضرت رسول و

پیروان او بود و آزار شدید به آنان می رسانید و عاقبت بدست یکی از

اصحاب به قتل رسید.

نضر بن حارث: یکی از دشمنان سرسخت و مخالفین شدید و متعصب

حضرت رسول و پیروانشان بود.

افترا: تهمت زدن - بهتان

ایذاء: اذیت کردن - آزار رسانیدن

نعوذ...: پناه می برم به خدا، هرگز مرکب به نوشتن آن جاری نشود و قلم بر شرح و نگارش آن حرکت نکند و صفحات کتب و الواح طاقت و تحمل ثبت آن همه اذیت و آزار را ندارد.

طرد: بیرون راندن

ما اوذی...: هیچ پیامبری اذیت نشد به مانند آنچه که من اذیت شدم. (هیچ پیغمبری پیش از من از دست قوم خود آزار و اذیت ندیده است) فارجمعوا...: به قرآن رجوع نمائید و مراجعه کنید شاید به حقیقت قضیه و مواقع امر مطلع و آگاه شوید. (از بیانات حضرت بهاءالله است)

### توضیح آیات ۱۱۶ - ۱۱۳

به هر حال به مطلب برگردیم که سؤال از سلطنت قائم شده بود که طبق احادیث ائمه اطهار قرار بود که قائم موعود وقتی ظاهر می شود بر مردم سلطنت نماید و دشمنان خود را از میان بردارد و دوستان را به عزت رساند اما این امور واقع نشد و دیدیم که در زمان حضرت باب چطور آن حضرت و پیروانشان گرفتار حبس و زجر شدند و به انواع بلاها گرفتار گردیدند و بالاخره به شهادت رسیدند. لذا نه تنها این سلطنت تحقق نیافت بلکه برعکس هم نمودار شد. حضرت بهاءالله در پاسخ می فرمایند که البته این حدیث درست و صحیح است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست. اما منظور از سلطنت این سلطنت ظاهره ای نیست که مردم گمان کرده اند. بلکه آن سلطه و قدرت معنوی است بر همه ممکنات خواه در عالم بصورت ظاهر آشکار شود و خواه نشود و این بسته به میل و اراده

خودشان است. و البته معلوم است که برای سایر انبیاء هم چنین وعده هائی داده شده بود ولی در زمان حیاتشان این امر واقع نگردید و هیچکدام سلطنت نکردند. مثلاً با این که مسیحیان منتظر بودند که موعودشان با سلطنت ظاهره بر مردم حکومت نماید و دیانت مسیح را ترویج کند، اما وقتی حضرت رسول اکرم ظاهر شدند این چنین نشد. بلکه چه لطامات و صدماتی که مردم بدستور علماء دین بر آن حضرت وارد آوردند. چقدر خار و خاشاک که بر سر راهشان ریختند و چه کارهای زشتی انجام دادند که پناه به خدا می برم از این که مرکب جاری شود و قلم برای نوشتن آن بلایا بحرکت آید و حتی الواح بتوانند که تحمل آن همه اذیت و آزار را بنمایند. یعنی چقدر این مصائب زشت و ناگوار بوده که می فرمایند: قلم از نوشتن آن شرمسار است تا چه رسد به این که کسی بتواند همه آن بلایا را بنویسد و یا دیگران بخوانند. البته در کتب تاریخی اغلب آنها ذکر شده است و ذکر نام نفوس کافری مانند عبدالله ابی و یا ابو عامر راهب و همچنین کعب ابن اشرف و نضر بن حارث را برای نمونه ذکر فرموده اند که این افراد بصورت مؤمنین در جمع پیروان داخل می شدند و انواع و اقسام تهمتها و افتراءات را وارد می ساختند و سبب تزلزل مؤمنین هم می شدند و چه مصیبت ها که برای آن حضرت و پیروانشان فراهم می ساختند و این امور را صواب و سبب رستگاری هم می دانستند. و البته اینها غیر از دشمنانی بودند که به ظاهر و علنی دشمنی می کردند و یا با آن حضرت و پیروانشان جنگ و جدال می نمودند. پس این گونه امور منحصر به زمان قائم نیست. تا دنیا بوده همیشه کافران بوده اند و مؤمنین هم بوده اند. بنابراین مقصود از سلطنت این حکومت ظاهره نیست که مثل سلاطین چند روزی بر مردم

حکومت کنند و هرچه بتوانند ظلم نمایند و بعد هم بمیرند و خودشان و حکومتشان و نام و یادشان فراموش شود. بلکه این مظاهر مقدسه با قدرت تمام بر کلیه ممکنات احاطه دارند و حکومت می کنند. مثلاً بر قلبهای مؤمنین چنان حکومت می کنند که تمام هستی حتی جان خود را نثار می نمایند و البته این قدرت و حکومت، بعدها بتدریج در بین ناس بیشتر ظاهر می شود تا زمانی که مثل امروز سلاطین بزرگ بنام اسلام یا بنام مسیح افتخار می کنند و مردم چگونه برای زیارت مراقد آنان خرج می کنند و زحمت سفر را تحمل می نمایند. در حالی که در اوائل امر چنین نبود و ظلم بقدری بود که حضرت رسول در قرآن به آن اشاره فرموده و می فرماید: هیچ پیامبری به اندازه من از قوم خود صدمه ندیده است و در قرآن ذکر این تهمت ها و افتراءات گردیده است و حتی بقدری اوضاع برآن حضرت و یارانش سخت شد که احدی با او و یارانش معاشرت نمی کرد و اگر کسی به حضور آن حضرت می رسید نهایت اذیت را به او روا می داشتند که اشاره به شعب ابوطالب است که مدتی آن حضرت و مؤمنین به ایشان در آنجا محاصره شدند و حتی اجازه خرید و فروش و یا تهیه نان و آب هم به ایشان داده نمی شد. بنابراین می فرمایند که شما دوباره به قرآن مراجعه کنید تا از این موارد بیشتر مطلع شوید.

در این موقع یک آیه ذکر می نمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت بلایا و اعراض ناس، به غایت افسرده و دل‌تنگ بود، جبرئیل از سدرۃ المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود: "وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْاَرْضِ اَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ." که ترجمه آن این است که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایذای ایشان، پس اگر مستطیعی و می توانی، طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی به سوی آسمان، که تلویح بیان این است که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائی. و حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم می نمایند و چقدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکن اند و به نسبت به آن حضرت افتخار دارند، چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را به کمال تعظیم و تکریم ذکر می نمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید نموده‌اند ایشان هم به بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و معترف اند. این است سلطنت ظاهره که مشاهده می کنی. و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان به موطن حقیقی ظاهر و ثابت می شود چنانچه الیوم ملاحظه می گردد. و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی السّموات و الارض را. و از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد. آیا شنیدید که به یک آیه چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقیّ و مؤمن و کافر فصل فرمود؟ و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدید از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل همان یک آیه هویدا شد

و به عرصهٔ شهود آمد. و همچنین آن آیه مُنزله، رحمت بود برای ابرار، یعنی انفسی که در حین استماع گفتند: "رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا" و نَقَمْتُ شَدَّ بَرَايَ فُجَّارٍ، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند: "سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا." و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشق ها که از معشوق ها احتراز جستند. و چنان حادث و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت ها را از هم قطع نمود. و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود. مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سال ها شیطان نفس تخم کینه و عدوان ما بین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند. كَذَلِكَ يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِ الَّذِينَ هُمْ أَنْقَطَعُوا إِلَيْهِ وَ آمَنُوا بِآيَاتِهِ وَ كَانُوا مِنْ كَوْتَرِ الْفَضْلِ بِأَيَادِي الْعَزِّ مِنَ الشَّارِبِينَ. و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند. این است معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک محلّ می خورند و می آشامند. و حال نظر به عدم معرفت این جهال فرمائید، به مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع می شوند. این است رتبه ناس. گویا هرگز از جام انصاف ننوشیده اند و هرگز در سیل عدل قدم نگذاشته اند. از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث می نماید؟ فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ فِي شَأْنِهِمْ: "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا."

معنی لغات:

نوحه: گریه و زاری - فریاد و شیون - ناله و زاری - مرثیه خوانی در سوگواری ها

ندبه: نوحه سرائی - گریستن برای مرده و شمردن خوبیها و صفات نیکوی او

و ان کان...: و اگر اعراض آنان بر تو گران است اگر می توانی نقبی در زمین و یا نردبانی برای بالا رفتن به سوی آسمان پیدا کن. سوره انعام (۶) - آیه ۳۵

ادبار: اعراض کردن - پشت کردن - روی گردانیدن - نگون بختی - سیه روزی

منافقین: آدمهای دو رو - کسی که بظاهر ادعای ایمان یا دوستی می کند اما در باطن کافر و یا دشمن است

مستطیع: دارای استطاعت - دارای طاقت - قادر و توانا - دارای مال - متمول

نقبی: سوراخی - شکافی - راهی که از زیر زمین می کنند

تلویح: معنائی را به اشاره فهماندن - اشاره کردن

منابر: منبرها

گلدسته: ستونی که در کنار گنبد مساجد است و در قدیم از آنجا اذان می گفتند

قمیص: پیراهن

عروج: صعود کردن - بالا رفتن

انفکاک: از هم جدا شدن

شقی: ظالم - گمراه - بدبخت  
تزیل: فرود آمدن - پائین آمدن - نازل شدن وحی الهی  
منزله: نازل شده  
ربنا...: پروردگارا شنیدیم و اطاعت می کنیم  
نقمت: عقوبت - مجازات - کیفر بد - در فارسی، رنج و سختی  
فجار: بدکاران - گناهکاران  
سمعنا...: شنیدیم و عصیان می کنیم (سرپیچی می کنیم)  
سیف الله: شمشیر خدا  
احتراز: دوری جستن - پرهیز کردن  
حاد: برنده - تیز  
عدوان: دشمنی - ستم و تعدی - ظلم آشکار  
صلب: حسب و نسب - ولد - سخت و شدید  
کذلک...: این چنین الفت می دهد بین قلوب کسانی که قطع کردند به سوی  
او و ایمان آوردند به آیات او و از چشمه فضل از دستان عزت او نوشیدند  
تفرید: مقاوم وحدت و یگانگی خداوند - توحید و یکتا بودن  
خوان: سفره  
وقوع: تحقق یافتن - رسیدن - واقع شدن -  
فنعم...: چه خوب نازل شده در شأن آنها  
لهم...: از برای آنان قلب هائی هست که با آن درک حقایق را نمی کنند و از  
برای آنان چشمانی هست اما با آن نمی بینند. سوره اعراف (۷) - آیه ۱۷۹



بعد از این که در مورد مشکلات دوران حضرت رسول در اسلام صحبت کردند بیان مبارک را این گونه ادامه می دهند که می فرمایند من یک آیه از قرآن را برای شما ذکر می کنم که اگر چشم بصیرت داشته باشی تا وقتی که زنده هستی برای ظلمهائی که نسبت به آن حضرت روا داشتند گریه و زاری خواهی کرد و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا حقیقتاً افسرده و دلتنگ بودند که جبرئیل این آیه را تلاوت کرد که می فرماید اگر این اعتراضات مردم برای تو ای پیغمبر خیلی درشت و سخت است و رفتار منافقین برایت غیر قابل تحمل و سنگین است، اگر می توانی تقبی در زیرزمین درست کن و در آنجا مخفی شو و یا نردبانی بساز و بسوی آسمان فرار کن. حال ملاحظه بفرمائید که وقتی خداوند مأموریتی را به مظاهر خود عنایت می کند چاره ای جز اطاعت ندارند و مجبورند که با تمام سختی ها تحمل نمایند. و امروز را نگاه کن و ببین که چه سلاطینی به نام آن حضرت افتخار می کنند و بر بالای منبرها درود به ایشان و خاندانشان می فرستند و با کمال تعظیم و احترام نام آن حضرت را می برند و حتی پادشاهانی هم که متدین به دین اسلام نشده اند، نام ایشان را به بزرگواری و احترام یاد می کنند و بر مقام رفیع ایشان اعتراف دارند. پس ملاحظه می فرمائید که در ظاهر هم سلطنت می نمایند و این برای همه انبیاء و مرسلین اتفاق می افتد که در زمان حیاتشان در بین مردم به انواع ظلم و اذیت گرفتار می شوند ولی بعد از حیاتشان از چنین سلطنتی بر خوردار می گردند. در حقیقت در زمان حیاتشان هم دارای سلطنت باطنی و معنوی هستند و بر همه کسانی که در زمین و آسمان ساکنند

حکومت معنوی دارند و قدرتشان همه را احاطه نموده است بطوری که وقتی امرشان را اظهار می کنند در همان لحظه بین نفوسی که ایمان می آورند و نفوسی که ایمان نمی آورند تفاوت حاصل می شود. یعنی کسانی که کافر می شوند بر علیه مؤمنین قیام می نمایند و انواع و اقسام ظلم و ستم را نسبت به مظهر ظهور و پیروانش روا می دارند. در حقیقت از همان لحظه خط صراط کشیده می شود و مؤمنین با گفتن یک عبارت "ایمان آوردیم و اطاعت می کنیم" در امتحان الهی پیروز می شوند و مثل برق از خط بین ایمان و کفر عبور می نمایند و به بهشت موعود یعنی زیارت و اطاعت مظهر ظهور وارد می شوند و کسانی که ایمان نمی آورند به جدال و اذیت و آزار می پردازند و قادر به پیدا کردن راه صحیح یا همان صراط مستقیم نمی شوند و لاجرم در جهنم کفر و طغیان و سرکشی باقی می مانند. بنابراین متوجه می شویم که به همان یک آیه که از لسان مبارکشان نازل می شود بین نور و ظلمت، سعید و شقی و مؤمن و کافر تفاوت ظاهر می گردد و تمام نشانه هائی که در کتاب راجع به قیامت گفته شده ظاهر می شود یعنی حشر و نشر و حساب و کتاب خلق با همان یک آیه ظاهر می شود. و در همین حال است که حساب همه تسویه می گردد مؤمنین به جزای عمل خود می رسند و کافرین هم در کفر خود باقی می مانند و به مکافات عمل خود که دوری از حق و کفران نعمت اوست می رسند. در این میان چه خانواده ها که متلاشی می شود مثلاً پدری کافر و پسری مؤمن می شود و یا بالعکس و بین آنان چنان جدائی حاصل می گردد که در مقابل هم به جدال می پردازند و این امتحان الهی برای جداسازی کفر از ایمان از هر شمشیری برنده تر عمل می نماید و در عین

حال بین مؤمنین چنان الفت و اتحادی بوجود می آورد که هیچ مرهمی چنین زخمها را نمی تواند بهبود بخشد بطوری که نفوسی که سالها با هم در جنگ و جدال و کینه و دشمنی بوده اند اکنون در ظل ایمان چنان با هم متحد و متفق و دوست و یکرنگ می شوند که گویا همگی فرزندان یک پدر و مادر هستند بلکه هنوز هم بهتر. مثلاً وقتی یک کلیمی و یک مسیحی و یک بت پرست به حضرت محمد ایمان آوردند همگی مانند برادر شدند و با هم متحد و متفق گردیدند و از اسلام حمایت نمودند و در مقابل دشمنان ایستادند. چنانکه خداوند در قرآن می فرماید: کسانی که از همه چیز بریدند و به آیات او مؤمن شدند خداوند در قلوب آنان الفت و محبت ایجاد می کند و آنان کسانی هستند که از چشمه ایمان با عزت تمام از دست مظهر ظهور آب حیات می نوشند. و از یک ایمان واحد بهره مند می شوند. این همان معنی حدیث مشهوری است که می فرماید: گرگ و میش از یک چشمه می نوشند. و حالا به این مردم جاهل نگاه کن و ببین که هنوز منتظرند که چه وقت این حیوانات بر سر یک سفره جمع می شوند. در حقیقت اگر هم جمع شوند چه ثمر و اثری برای عالم دارد؟. این درک و فهم مردم از کتاب الهی است. حالا انصاف باید داد که کدام معنی به عقل و فهم نزدیکتر است. این که نفوس مختلفه که قبلاً با هم کینه و دشمنی داشتند و حالا با هم متحد شده اند یا دوستی گرگ و میش؟ و چقدر آیه زیبایی در حق این نفوس نازل شده که می فرماید قلب دارند ولی با آن درک و احساس نمی کنند و چشم دارند اما با آن نمی بینند. یعنی دیده بصیرت آنان کور شده و قلب حقیقی آنان که محل احساسات روحانیه است از بین رفته و قدرت فهم و درک خود را از دست داده است.

و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلائق کشیده شد که هرکس اقرار نمود و اقبال جست حسنات او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او مغفور شد و مغفور آمد. كَذٰلِكَ يُصَدِّقُ فِى شَأْنِهِ بِآئِهِ سَرِيعَ الْحِسَابِ، وَ كَذٰلِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ لَوْ اَنْتُمْ فِى اَفَاقِ الْعِلْمِ وَ اَنْفُسِ الْحِكْمَةِ تَتَفَرَّسُونَ. و همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند. چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکات احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت. چنانچه از زبان مشرکین، روح الامین خبر داده: "وَلَئِنْ قُلْتُمْ اِنَّكُمْ مَبْعُوْتُونَ مِنْۢ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيُقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ." مضمون آن این است که اگر بگوئی به این مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن، هر آینه می گویند آنهائی که کافر شده‌اند به خدا و آیات او، نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا. و در جای دیگر می فرماید: "وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ ؕ اِذَا كُنَّا تُرَابًا اِنَّا لَفِىۡ خَلْقٍ جَدِيْدٍ؟" که ترجمه آن این است که می فرماید: اگر عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می گویند: آیا ما تراب بودیم؟ و از روی استهزاء می گفتند که آیا مائیم مبعوث شدگان؟ این است که در مقام دیگر قهراً لهم می فرماید: "اَفَعَبِيْنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِىۡ لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ." مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول؟ بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید. و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه

را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند "اذا" که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده می شود. و بعد در کلماتی که کلمه "اذا" نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه می فرماید: "وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ." که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع یا کلمه "اذا" را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند. نفخه محمدیه را که به این صریحی می فرماید ادراک نمی کنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم می نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست می شوند با اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده. قُلْ اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَيَسَّ مَا اسْتَبَدَلْتُمْ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ كُنْتُمْ قَوْمٌ اَخْسَرِينَ.

### معنی لغات:

سیئات: گناهان - خطاها - اعمال زشت و ناپسند

مغفوء: عفو کرده شده - بخشیده شده

کذلک...: این چنین در شأن و مقام او مصداق پیدا می کند (حقیقت این

کلمه راجع به او آشکار می گردد) بدرستی که او سریع الحساب است

سرمدیه: همیشگی - دائمی - بدون آغاز

غمام: ابر - همچنین هیكل جسمانی مظهر امر که مانع از معرفت او

می گردد به غمام تشبیه شده است. مثل ابر که مانع دیدن خورشید است.

موت: مرگ. مردن - ساکن و آرام شدن هر چیز

عامّه: عمومی - همگانی

مقتدی: اقتداء کننده - مهتدی - کسی که مردم از او پیروی می کنند

مشتعل: شعله ور - زبانه کشیدن آتش

روح الامین: جبرئیل که فرشته وحی است

و لئن...: و اگر بگوئی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی

که کافر شده اند خواهند گفت که این جز سحری آشکار نیست. سوره هود

(۱۱) - آیه ۷

سحر: جادو

و ان...: و اگر تعجب می کنی پس عجب است حرف کافران که می گویند

آیا ما خاک بودیم و آیا خلق جدید شده ایم؟ سوره رعد (۱۳) - آیه ۵

مبعوث: برانگیخته شده - انتخاب شده

افعیینا...: آیا ما مانده و عاجز شدیم از خلق اول؟ بلکه آنان از خلق جدید

در شک و شبهه هستند. سوره ق (۵۰) - آیه ۱۵

محتجب: پنهان و پوشیده - در پرده پوشیده شده - افراد غافل و محروم از

معرفت

مستقبل: زمان آینده - استقبال کننده

افاده: مفهوم سخن - فایده دادن - بهره دادن

و نفخ...: و در صور دمیده شد و این است روزی که وعده داده شده بود و

هرنفسی برای حساب آمد و با او راننده و گواه است - سوره ق (۵۰) - آیه

۲۰ - ۲۱

وعید: تهدید - وعده عذاب - انذارکردن و بیم دادن

بعید: دور

مقدّر: معین کننده - تعیین کننده

افاضه: فیض رساندن - بهره دادن

نقاره: نقاره - یکی از وسائل خبرکردن مردم در قدیم - دهل

مبادله: تعویض کردن - عوض کردن چیزی با چیز دیگر

قل...: آیا انکار می کنید (مبادله می کنید) کسی را که خیر و نیکوئی برای شما می خواهد؟ پس چه مبادله بدی انجام دادید که به غیر حقیقت و درستی است و شما از بدترین و زیانکارترین قوم هستید.

### توضیح آیات ۱۲۲-۱۲۰

بنابراین خداوند انسانها را با یک آیه امتحان می کند و با همین یک آیه حساب تمام مردم مشخص می شود هرکس ایمان آورد تمام گناهان او بخشیده می شود و اعمال نیک و کارهای خوب او از گناهانش بیشتر می شود و خداوند او را مورد عفو و غفران خود قرار می دهد و برای همین است که گفته شده در روز قیامت خدا سریع الحساب است یعنی به سرعت حساب مخلوق را مشخص می کند. یعنی گناهان کسی که ایمان آورده می بخشد و آن را تبدیل به حسنات می کند و این فقط از قدرت و توانائی الهی ممکن است اگر شما در افق های علم و دانائی و حکمت الهی جستجو گر باشید. بنابراین کسی که ایمان می آورد به نور ایمان زنده می شود. ولی کسی که ایمان نمی آورد روح ایمان در او نیست و از مردگان محسوب می شود. برای مثال: در زمستان تمام درختان خشک می شوند اما همین که نسیم بهاری وزید درختان سبز و خرم می گردند. حال اگر درختی سبز نشد آن درخت خشک و بی روح است. وجود دارد

اما خشک و بیفایده است. انسان بی ایمان هم مانند درخت خشک است وجود دارد اما ثمری و سایه ای ندارد و باغبان بزودی او را بریده و از باغ خارج ساخته و بصورت هیزم در اجاق می سوزاند. انسان بی ایمان هم همین حالت را پیدا می کند. در موسم ظهور مظهر الهی هرکس با نسیم روح افزای او زنده نشد در حقیقت مرده است. و معنی موت و حیات که در قیامت ذکر شده همین است. کسانی که ایمان می آورند از قبر ضلالت و گمراهی بر می خیزند و با مؤمنین محشور می گردند. اما این مطلب برای کافران غیر قابل درک است. مثلاً وقتی که حضرت محمد به مؤمنین فرمودند که شما برانگیخته شده و یا شما زنده شده اید، کفار مسخره می کردند و می گفتند: حتماً این یک نوع سحر و جادو است که ما نمی توانیم ببینیم. شما چه وقت مرده بودید که حالا زنده شدید؟ و خداوند در جواب این کافران می فرماید: این که تعجبی ندارد. تعجب از کافران است که نمی توانند باور کنند که ما آنها را از خاک آفریدیم! و می گویند که ما خاک شده بودیم و از خاک برخاستیم؟. خداوند در پاسخ به این کافران با شدت می فرماید: زمانی که خلقی وجود نداشت آیا ما از خلق انسان یعنی حضرت آدم عاجز بودیم؟ پس این مشرکین و کافران هستند که در شک و شبهه هستند. سپس حضرت بهاءالله در باره این آیه و تفسیری که علماء از قیامت نموده اند می فرمایند که علمای تفسیر چون معنی این آیات را نفهمیدند لذا درمانده شدند و گفتند که وقتی "اذا" بر سر فعل ماضی در آید معنی مضارع می دهد. و وقتی بعضی از جملات را می دیدند که "اذا" بر سر جمله نیآمده اما آنها ناچارند که آیه را تفسیر کنند ولی معنی آن را هم نمی فهمند، لذا گفتند که "اذا" را باید مقدر فرض کرد. از



جمله این آیه بود که می فرماید در شیپور دمیده شد و روز موعود که بنظر خیلی دور بود، آمد و هر نفسی برای حساب آمد و با او راننده و گواه است. این آیه می گوید در صور دمیده شد یعنی ندای امر حضرت رسول بلند شد. و روزی که به شما وعده داده شده بود با آمدن حضرت محمد، ظاهر شد در حالی که مردم فکر می کردند که خیلی دور است و حالا مردم برای حساب و کتاب باید حاضر شوند که اشاره به همان آیه انجیل است که بنا بود موعود با شیپور ملائکه از آسمان بیاید. اما چون علماء این معنی را نمی فهمیدند و اصلاً نمی توانستند درک کنند می گفتند که آمدن قیامت که حتمی است و در آینده اتفاق خواهد افتاد. ولی "اذا" هم که بر سرفعل ماضی نیآمده بود. پس گفتند که "اذا" را باید مقدر گرفت. در حالی که وقتی پیامبری می آید همان وقت قیامت پیا می شود و مردمان دوران آن پیامبر نمی توانند باور کنند که این شخصی که در بین آنان بزرگ شده حالا بگوید من همان موعود شما هستم که منتظر او بودید. بنابراین همیشه مردم منتظر یک چیز عجیب و غریب هستند. برای همین است که حتی علمای مسلمان هم نتوانستند معانی و مفاهیم قرآن را که کتاب خودشان بود درک کنند و بفهمند که منظور از دمیده شدن در صور و ظاهر شدن وعده یعنی بلند شدن ندای حضرت رسول و آمدن ایشان و امتحان شدن خلائق است. بلکه گفتند که اگر چه فعل ماضی یعنی گذشته بکار رفته اما منظور خدا در آینده بوده است! چه زیبا حضرت بهاءالله فرموده اند که: ندای محمدی را که به این صراحت فرموده اند درک نکرده اند و منتظر هستند که یکی از ملائکه که در حقیقت از جانب او خلق شده بیاید و ندا بدهد تا آنوقت مردم بتوانند باور کنند. خداوند در قرآن

می فرماید آیا مبادله نمودید (انکار کردید) آنچه را که برای شما خیر است؟ پس چه کار بدی کردید زیرا به ناحق این کار را کردید و برای شما خیلی زیان آور است. بنابراین علماء معنی و مفهوم آیات الهی را نتوانستند درک کنند و غرورشان هم اجازه سؤال و پرسش به آنان نداد و به همین علت در جهل باقی ماندند و سبب گمراهی مردم هم شدند.

بلکه مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را به خلعت جدیده ایمانیّه مخلع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیّه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنّت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد: "فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا." یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزاء حرکت می دهند و می گویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد. تلویح همین یک آیه مردم را کافی است اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند. سبحان الله، چقدر آن قوم از سبل حقّ دور بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریّه می نمودند و معتکف بودند به تمائیلی که علمای عصر به افکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس عنایت ربّانیّه و امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته‌اند. بلی، جُعَل از روائح قدس ازل محروم است و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب درگریز. و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ بوده. چنانچه عیسی می فرماید: "لَا بَدَّ لَكُمْ بَأْنَ تُؤَلِّدُوا مَرَّةً أُخْرَى." و در مقام دیگر می فرماید: "مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مِنَ الْمَاءِ وَالرُّوحِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْخُلَ مَلَكُوتَ اللَّهِ. الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ جَسَدٌ هُوَ وَ الْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ." که ترجمه آن این است: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی، قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد، و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت

محبت الهیه می شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف، مردمی که از جام های لطیف معارف نچشیده اند و به فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده. چنانچه از قبل ذکر شده: "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا." و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود: "دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُوهَا الْمَوْتَى." یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها. و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند. یکی را بیته بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود. و قرار بر آن داده بودند که به اطلاع آن حضرت این مبیعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد. آن مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس: "قَدْ اشْتَرَى مَيْتٌ عَنْ مَيْتٍ بَيْتًا مَحْدُودًا بِحُدُودِ أَرْبَعَةٍ، حَدٌّ إِلَى الْقَبْرِ وَ حَدٌّ إِلَى اللَّحْدِ وَ حَدٌّ إِلَى الصَّرَاطِ، وَ حَدٌّ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ." حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمی شد.

#### معنی لغات:

مخلع: خلعت گرفته - خلعت یافته و مزین - تفکیک و جدا شده.  
 فسینغضون... پس بزودی سرهایشان را بسوی تو می جنبانند (حرکت می دهند) و می گویند کی خواهد بود؟ بگو شاید که نزدیک باشد. سوره اسراء (۱۷) - آیه ۵۰

معتكف: مقیم - ملازم شونده در محلی

تمائیلی: تمثالها - عکسها - پیکره ها  
عاطل باطل: بی فایده و بیهوده - مهمل و بیهوده - عاری از ادب  
امطار: بارانها - باریدن باران - فرود آمدن باران  
جعل: حشره ای که اطراف زباله ها زندگی می کند - کنایه از آدم پست و  
فرومایه

لابد لكم...: ناچار هستید که بار دیگر تولد شوید (تولد دوباره یابید). -  
انجیل یوحنا - آیه ۵ -

من لم...: کسی که از آب و روح تولد نیافته قادر نیست که در ملکوت الهی  
وارد شود. کسی که از جسد متولد شده او جسمانی است و کسی که از  
روح متولد شده او روحانی است. (مقصود از آب و روح، آب معرفت و  
روح قدسی الهی است) انجیل یوحنا - آیه ۷

روح القدس: روح القدس عبارت از فیوضات الهیه است و فیوضات الهیه به  
توسط مظهر امرالله در هر عصر و زمان به خلق می رسد. (مفاوضات)

بعث: برانگیختن - زنده کردن - نازل کردن - بیدار کردن

من دون: بغیر از

لهم قلوب...: دارای قلب هستند اما بوسیله آن درک نمی کنند. سوره اعراف  
(۷) - آیه ۱۷۸

دع الموتی...: واگذار مرده ها را تا مرده ها دفن کنند. انجیل لوقا - فصل ۹  
- آیه ۶۰

بیع: خرید و فروش - فروختن - خریدن

مبايعه: خرید و فروش - قرار معامله

وقوع: ثابت شدن - تحقق یافتن - ساقط شدن - نازل شدن

مسطور: نوشته شده

قداشتری...: همانا خرید مرده ای از مرده ای خانه ای که محدود می شود به حدود چهارگانه. حدی بجانب قبر، حدی بجانب لحد، حدی بجانب صراط - و حدی بجانب بهشت و یا به جانب دوزخ

### توضیح آیات ۱۲۷ - ۱۲۳

با توجه به توضیحات قبل معلوم شد که مقصود از صور همان ندای الهی است که بعد از پایان دوران شریعت مسیحی بوسیله حضرت محمد به مردم ابلاغ شد و در زمان کوتاهی صدای آن تمام عربستان را فراگرفت حال کدام شیپور می توانست از آن قویتر باشد؟ و مقصود از قیامت هم قیامت حضرت محمد بر امر جدید و دین جدید بود که سبب آن همه سروصدا بین مردم گردید. نفوسی که در قبر های غفلت بودند به نسیم الهی زنده شده و ایمان آوردند و به زندگی و حیات جدید راه یافتند و آنان که حاضر به قبول نشدند مانند درختان خشکی بودند که نتوانستند از نسیم بهار جدید الهی بیدار شوند و در بستر غفلت باقی ماندند. این است که در هر زمان که پیامبری ظاهر می شود معنی قیامت وحشر ونشر و موت وایمان ظاهر گشته و به اثبات می رسد. خوشبختانه در این زمان که مردم به نور علم و عقل و درایت آراسته شده اند این مفاهیم را شاید بهتر و آسانتر بتوانند درک نمایند ولی در دوران حضرت رسول اکرم وقتی که مردم ایشان را مورد ایذاء قرار می دادند و آیات الهی را به مسخره می گرفتند ، جبرئیل وحی بر ایشان نازل شد و فرمود: این گمراهان با تأسف سر خود را تکان می دهند و مسخره می کنند و می گویند که چه وقت این امور انجام خواهد

شد؟ به آنها جواب بده و بگو که شاید نزدیک باشد. با توجه به همین یک آیه انسان می تواند میزان درک و فهم مردم آن زمان را دریابد که چقدر از راه حق و حقیقت دور بوده اند. آنان ندای ظهور آن حضرت را که در سراسر عربستان پخش شده بود و دسته دسته مردمانی که به آن حضرت ایمان می آوردند و از مال و جان خود در دنیا چشم می پوشیدند و برای هر نوع آزار و اذیت و شکنجه ای در راه ایمان جدید خود آماده شده بودند نمی دیدند و یا نمی توانستند به دیده بصیرت توجه کنند. اما به قول و حرف علمای خود دلبسته و از افکار عاطل و باطل آنان پیروی می نمودند. درحقیقت مانند خفاشی بودند که از نور خورشید گریزان است. به هر حال در تمام زمانها چنین بوده و حضرت مسیح هم فرموده اند که باید تولد دوباره یافت. زیرا کسی که از جسم تولد شود جسمانی است و کسی که از روح تولد شود روحانی است. ایمان امری روحانی است و باید روح انسان تولد دوباره یابد یعنی از تمام خرافات و تعصبات و حرفهای علماء و مردمان باید صرفنظر نمود و مانند طفل معصومی که تازه متولد شده و هیچ چیز از این عالم را نمی داند، پاک و مطهر گشت تا نغمه ملکوت را بگوش جان بشنود و آیات جدید الهی را با دیده بصیرت درک کند و حیات تازه را لمس نماید. آنوقت حکم موت و حیات را درک می کند. آنوقت است که تفاوت بین کسانی که مثلاً می گویند قلب دارند اما نمی توانند درک کنند با آنان که می توانند احساس نمایند مشخص می شود. و در این حالت است که زندگی روحانی با زندگی جسمانی تفاوت پیدا می کند. و این حیات و مماتی است که در کتب آسمانی ذکر گردیده و برای آن هم مثالهایی آورده شده تا درک مطلب شود اما متأسفانه

آنان که روح حیات و زندگی معنوی ندارند چگونه می توانند درک نمایند. برای مثال: در انجیل می فرماید که وقتی جوانی از حضرت مسیح اجازه خواست که برای دفن پدرش برود، آن حضرت فرمود: بگذار مرده را مرده ها دفن کنند. یعنی شخص بی ایمانی که از این دنیا رفته با افراد بی ایمانی که بظاهر زنده اند در حقیقت فرقی ندارند زیرا آنان هم مرده ایمانی هستند که از مرده جسمانی بدتر محسوب می شوند. بلکه شخص مرده جسمانی دیگر اذیت و آزار و در نتیجه گناه مرتکب نمی شود اما مردگان غفلت و نادانی و بی ایمانی هر روز هزاران خطا و گناه هم مرتکب می شوند. و یا حدیثی از حضرت علی در اسلام ذکر شده که باز هم همین مرگ و حیات را بنحو دیگری بیان فرموده اند. گفته شده که دونفر شخص غیر مؤمن که می خواستند خانه ای را بین خود معامله نمایند، به حضور حضرت علی آمدند و از ایشان در خواست کردند که قباله خانه را برایشان بنویسند. ملاحظه نمائید که آن حضرت با چه بینش و دانشی این مسئله موت و حیات را در این قباله گنجانده اند. ایشان به کاتب فرمودند بنویس که "خانه ای را مرده ای به مرده دیگر با این مشخصات فروخت. یک طرف خانه به قبر و طرف دیگرش به لحد و طرف سوم به صراط وصل است. طرف چهارم آن خانه هم یا به بهشت و یا به جهنم راه دارد. یعنی اولاً این دونفر را که بی ایمان هستند مرده خطاب فرموده اند. ثانیاً خانه ومحل زندگی ایشان را هم به قبر تشبیه کرده اند زیرا در آن به خواب غفلت فرو رفته اند و با این که سه طرف خانه را هم به کنایه مشخص کرده اند یعنی یک طرفش کنار قبر همسایه است یک طرفش به لحد وصل است (قسمت بالائی قبر را کمی گودتر می کنند و سر مرده را در آن فرو



می نمایند و آن را لحد می گویند) یک طرف دیگر قبر را به صراط تشبیه کرده اند (راهی بسیار باریک و خطرناک که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر است و در بالای جهنم کشیده شده است. در اصطلاح اسلامی در روز قیامت باید همه مردم از این صراط عبور کنند هرکس عبور کند به بهشت می رسد و اگر نتواند، به قعر جهنم پرتاب می شود). اما در نهایت یک راهی را برای این خانه خالی گذاشته اند تا بتوانند برای خود تصمیم بگیرند. یعنی اگر تا آخرین لحظه زندگی ایمان بیاورند راهی به بهشت رضای الهی دارند و اگر همچنان در بی ایمانی باشند راه خانه به جهنم بی ایمانی منتهی می شود. حال باید توجه داشت که این دو نفر بظاهر زنده بودند و برای معامله خانه نزد آن حضرت رفته بودند . چرا آنان را مرده خطاب کرده اند؟ . حال اگر این دونفر از نور ایمان بهره مند شده بودند هرگز آنان را مرده خطاب نمی کردند و محل اقامت آنان را قبر غفلت تلقی نمی نمودند و با وجودی که به این صراحت موت و حیات را تفسیر نموده اند باز هم مردم منتظرند که آن قیامتی را که توهم نموده اند برپا شود و آن قائم با آن مشخصات نامفهوم ظاهر گردد و معلوم نیست که باز هم به او ایمان بیاورند یا انکار کنند. این است شأن و مقام مردمان جاهل در ایام ظهور مظاهر مقدسه.

و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت، کشف جمیع امور می شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بود. و لیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند. خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند و لیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید. چنانچه فرموده‌اند: "المؤمن حَیٌّ فی الدّارین." اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد که مشاهده می شود موت آن را اخذ می نماید. و همچنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی. و همچنین آیه مبارکه که در حق حمزه سیّد الشهداء و ابو جهل نازل شد برهانی است واضح و حجّتی است لائح که می فرماید: "أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَآ حَيِّينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَّئُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا." و این آیه در وقتی از سماء مشیّت نازل شد که حمزه به ردای مقدّس ایمان متردّی شده بود و ابو جهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود. از مصدر الوهیت کبری و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت درباره حمزه شد و بر خلاف در حق ابو جهل. این بود که نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض به حرکت آمد. چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت؟ و چون این بیانات شریفه را ادراک نمی نمودند و به اهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشی از کوثر معانی بر آنها مبدول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت. چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی، جمیع

ناس از اعالی و ادانی تمسک به جُعَل های ظلمانی و مظاهر شیطانی بسته‌اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر می‌شوند و ایشان نظر به عدم عرفان چیزی جواب می‌گویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند. و این معلوم و واضح است که جُعَل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و به رضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته، با وجود این چگونه می‌تواند رائحه عطر به مشام دیگران رساند؟ لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود. و لَنْ يَفُوزَ بِأَثَارِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ وَ أَعْرَضُوا عَنْ مَظَاهِرِ الشَّيْطَانِ وَكَذَلِكَ أَثْبَتَ اللَّهُ حُكْمَ الْيَوْمِ مِنْ قَلَمِ الْعِزَّةِ عَلَى لَوْحِ كَانْ خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزِّ مَكُونًا. اگر ملتفت به این بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن آن بفمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التّناد عارف شوی دیگر احتیاج به سؤال نخواهی داشت. انشاءالله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم بر نگریدید و از حرم مقصود لایزالی بی بهره راجع نشوید. دیگر تا همّت و مجاهده شما چه کند.

### معنی لغات:

لحد: قبر - گور - مسلمانان شکافی در قسمت بالای سر مرده حفر می‌کنند و سر مرده را در آن قرار می‌دهند  
 شاربند: می‌نوشند - در حال نوشیدن هستند

المؤمن...: مؤمن در هر دو عالم زنده است. از احادیث نبوی - قاموس ایقان - جلد ۳

او من...: آیا کسی که مرده بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود مثل کسی است که در ظلمات است و راهی بخارج ندارد؟ سوره انعام (۶) - آیه ۱۲۲

حمزه : عموی حضرت رسول و فرزند عبدالمطلب است که در جنگ اُحد بوسیله غلام هنده (زن ابوسفیان) بشهادت رسید و به لقب سیدالشهداء از لسان مبارک رسول الله ملقب گردید.

ابوجهل : نامش عمر بن هشام است که در میان قوم عرب به ابوالحکم معروف بود اما از دشمنان سرسخت اسلام و از معاندین متعصب و مخالفان شدید حضرت رسول اکرم بود و دائماً با ایشان به مجادله می پرداخت و بهمین جهت به ابوجهل ملقب گردید . او در جنگ بدر کشته شد .

متردی: عبا به تن کرده - سقوط کرده

مصدر: محل صدور - سرچشمه

مکمن: جا و مکان

مستفسر: کسی که از دیگران توضیح و تفسیر بخواهد - تفسیر کننده  
ولن یفوز...: و هرگز به آثار خداوند فائز نخواهند شد مگر کسانی که به سوی او روی آوردند و از مظاهر شیطان دوری جستند. اینچنین خداوند حکم امروز را استحکام بخشید با قلم عزت و توانائی خود بر لوحی که در پشت سر پرده عزت پوشیده شده است

یوم التناد: روزی که از همدیگر متفر هستند - روز جدائی از یکدیگر -  
اشاره به روز قیامت است که همه از یکدیگر جدا می شوند - همچنین به معنی روزی که مؤمنین ندا می دهند و سایرین را به ایمان می خوانند

### توضیح آیات ۱۳۰ - ۱۲۸

بنابراین در هیچ زمانی منظور انبیاء الهی از موت و حیات و زندگی بعد از مرگ آنطور که علماء برای مردم تفسیر کرده اند، نبوده و اگر کسی قدری

فکر کند و از معرفت الهی بهره مند شود متوجه می گردد که مقصود از حیات ، زندگی روح است یعنی زندگی روحانی و معنوی نه زندگی جسمانی. زیرا در زندگی جسمانی انسان و حیوان با هم شریک هستند. هر دو می خورند، می خوابند، ازدواج می کنند و صاحب فرزند یا فرزندان می شوند و بعد هم می میرند. پس تفاوتی بین یک انسان و یک حیوان در این امور نیست اما تفاوت حقیقی در ایمان و معرفت الهی است که زندگی روحانی را تشکیل می دهد و حیوان فاقد آن است و این حیات روحانی است که فانی نمی شود و همیشه به بقای خود ادامه می دهد و برای همین است که گفته می شود مؤمن در دو عالم زنده است. و الا اگر منظور حیات جسمانی بود که مرگ انسان در این دنیا حتمی است. پس مقصود از موت و حیات و بعث و حشر معنی ظاهری آن نیست. مثال دیگری از قرآن را بیان می فرمایند تا قلب جناب خال یا هر شخص دیگری که طالب حقیقت است کاملاً مطمئن شود. و آن جریان ایمان حمزه عموی حضرت رسول به دیانت اسلام و لجاجت و مخالفت عمر بن حشام ملقب به ابوالحکم با آن حضرت بود . حمزه پس از ایمان در راه اسلام به شهادت رسید و لقب سید الشهداء از لسان مبارک نصیبش شد و برعکس ابوالحکم که هر روز بر لجاجت و کفر و دشمنی خود می افزود تا لقب ابوجهل نصیبش گردید . در قرآن کریم آیه ای در حق آنان نازل شده که می فرماید: آیا کسی که مرده بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، مثل کسی است که در ظلمات گرفتار است و راهی هم به خارج ندارد؟. این مقایسه مربوط به زندگی روحانی این دو نفر است یعنی حمزه و ابوجهل. اما کفار که معنی کلام حق را نمی فهمیدند فریاد

برآوردند که حمزه چه وقت مُرد و چه زمانی زنده شد که ما نفهمیدیم؟. بنابراین چنین گفتاری از کافران همیشه بوده و خواهد بود و متأسفانه گوشی هم برای شنیدن پاسخ سئوالات خود ندارند و حاضر نیستند که از اهل ایمان سؤال کنند و دائماً در جستجوی پاسخ سئوالات خود از بین زباله ها هستند یعنی از مظاهر شیطانی تبعیت و پیروی می کنند و آنان هم که از معرفت حق چیزی نمی دانند که به دیگران تقدیم کنند و یا اگر هم بوئی از معرفت به مشامشان رسیده باشد برای حفظ مقام و موقعیت خود طوری جواب می دهند که ضرری به آنها نرسد. بنابراین این نفوس غافل از خدا بی خبر نه تنها تا آخر عمر در ذلت و نکبت بی ایمانی دست و پا می زنند بلکه دیگران را هم با خود همراه می نمایند. و این بدیهی و واضح است که حشراتی که در بین زباله ها روزی خود را بدست می آورند هرگز از بوی عطر و گلاب بهره نبرده اند و حتی وقتی بوی عطر به مشامشان برسد حالشان دگرگون می شود آنان نمی توانند این عطر و گلاب را درک کنند تا چه رسد که به دیگران معرفی نمایند. این است که می فرمایند: هرگز به آثار خداوند نمی توانند برسند (فائز شوند) مگر این که بسوی او توجه کنند و از مظاهر شیطان دوری نمایند این چنین خداوند احکامش را امروز مجدداً استحکام بخشید و با قلم عزت بر لوحی نوشت و در سراپرده بزرگی او محفوظ و پوشیده است. یعنی تمام این اموری که در گذشته اتفاق افتاده و خداوند آنها را با مثالهای مختلف برای آگاهی بندگان خود ذکر کرده بود، چون دوباره همان را تکرار کردند لذا دوباره احکام را نوشت و تجدید کرد و به آن استحکام بخشید. بعد با نهایت عنایت می فرمایند: اما امیدوار هستیم که شما (کسی که طالب حقیقت است) از بحر معانی بنوشید

و از این دریای علم و معرفت الهی بهره مند شوید و لب تشنه باز نگردید و محروم نمانید. اما دریافت این معرفت و نوشیدن از بحر علم الهی البته نیاز به تلاش و کوشش طالب هم دارد یعنی بدون رنج و زحمت به دست نمی آید حال باید دید که همت خود شما چقدر است و برای رسیدن به حقیقت تا چه اندازه جدیت خواهید کرد.

باری، مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به یک حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین می نمایند و لیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این سلطنت به حرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده. ما لِلْثَّرَابِ و رَبِّ الْأَرْبَابِ. چه می توان ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او. و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگه او سلطنت می نمایند بر همه مخلوقات و موجودات. چنانچه ظاهر شده و می شود. باری، این است یک معنی از سلطنت باطنی که نظر به استعداد و قابلیت ناس ذکر شد. و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنت هاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه. فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُ الْعِبَادُ فِي سُلْطَنَتِهِ وَ تَعَالَى عَمَّا هُمْ يَذْكُرُونَ. سؤالی می نمایم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت، حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و به ظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخدول و منکوب شوند، پس در حق ربّ العزّه که مسلماً سلطنت به اسم اوست و جمیع به عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی آید. چنانچه مشاهده می نمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت می نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه به آن امر فرموده و مقبل و فاعل اند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند. چنانچه همه اینها اظهر من الشمس واضح است. پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حقّ و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود. و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت، قدرت و غلبه



ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت می شود. مثل آنکه می فرماید: "وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ." و در مقام دیگر می فرماید: "يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَنْ يُوْتَمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ." و دیگر: "هُوَ الْغَالِبُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ." مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است. و اگر مقصود این باشد که این همج راع می گویند مفری برای ایشان نمی ماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات ازلیه را نمایند. زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت. لولاه لم یکن مثله فی الملک. با وجود این شنیدید که چه واقع شد. اَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

#### معنی لغات:

هیمنه: قدرت - سطوت - ابهت - وقار - زیر بال و پر گرفتن

اعانت: یاری کردن - کمک کردن

تمکین: قادر گردانیدن - با قدر و منزلت بودن

مدبرند: ادبار کننده - پشت کننده - روی برگرداننده

مسخر: تسخیر شده - به زور بدست آمده - به قهر و جبر بدست آمده

ماللتراب...: خاک را چه نسبت به رب الارباب

منقطع: آزاد از شئون دنیا - بریده و قطع شده

خدام: خادمین - چاکران

فسبحان...: پس منزه است پروردگار از آنچه که بندگان در خصوص

سلطنت او توصیف کنند و متعالی و برتر است از ذکر کنندگانش

مقهور: مغلوب - شکست خورده

منقاد: اطاعت کننده - فرمانبر - مطیع  
 مستریح: استراحت یافته - راحت و آسوده - ساکن و مطمئن  
 معزز: عزیز - با عزت - مکرم  
 مخدول: محروم و بی بهره - خوار و ذلیل  
 منکوب: مصیبت زده - گرفتار نکبت و بلا - بدبخت و ذلیل - سختی و  
 رنج کشیده  
 مقبل: اقبال کننده - روی آورنده - به مؤمن هم گفته می شود  
 فاعل: انجام دهنده کار - کننده کار  
 مقهور: مغلوب - شکست خورده  
 اظهر...: از خورشید ظاهر تر است - روشن تر از نور خورشید است  
 وان...: و بدرستی که سپاه ما غالب هستند (پیروز هستند) سوره صافات  
 (۳۷) - آیه ۱۷۳  
 یریدون...: می خواهند نور خدا را با سخنان خویش (با دهان خود)  
 خاموش کنند ولی خدا نمی گذارد تا نور خود را کامل کند ولو کافران را  
 خوش نیاید. سوره توبه (۹) - آیه ۳۲  
 هو الغالب...: او غالب و پیروز بر همه چیز است  
 صریح: روشن و آشکار - سخنی را آشکار کردن  
 مفری: گریز گاه - محلی که بسوی آن فرار کنند  
 جندی: لشکری - سپاهی  
 قرب... نزدیکتر به خدا  
 لولاه...: اگر او نبود در عالم ملک مثل ومانندی برای او نبود  
 الا لعنة...: همانا لعنت خداوند بر قوم ظالمین

## توضیح آیات ۱۳۵ - ۱۳۱

حضرت بهاء الله دوباره به موضوع سلطنت اشاره می فرمایند که در حقیقت مقصود اصلی اثبات سلطنت آن شاه شاهان بود. یعنی وقتی مظهر امر الهی می تواند با یک کلمه، سبب زندگی دوباره مردم یا حیات روحانی افراد شود و بر تمام زندگی دوجهان او تسلط معنوی داشته باشد، آنوقت آیا سلطنت ظاهره و دو روزه دنیا ارزشی دارد؟ آن هم سلطنتی که پادشاهانش بظاهر بر عده ای از مردم بنام رعایا حکومت می کنند و در حقیقت سلطنت آنان مدیون کار و تلاش همین رعیت است، و از این رعایا هم بعضی فرمانبردار او هستند و برخی هم کاملاً از او متنفرند. آیا چنین حکومتی با سلطنت انبیای الهی که قرن‌ها بر قلوب مردمان حکومت می کنند و همه عاشقانه جان در راهش می دهند می تواند قابل مقایسه باشد؟ آیا بین خاک و رب الارباب نسبتی یافت می شود؟ البته که نه تنها نسبتی موجود نیست، بلکه تمام نسبت ها هم قطع می شود. چنانکه به روشنی دیده می شود که سلاطین در مقابل بارگاه این مظاهر مقدسه تاج خود را کنار می گذارند و با پای برهنه و سر برهنه بر محل اقدام مبارکشان بوسه می زنند و حتی یکی از خادمان درگاه او هم بر این سلاطین ارجح است. بنابراین مقصود از سلطنتی که وعده داده شده همان سلطنت باطنی و معنوی است که نه من می توانم آن را اظهار کنم و نه مردم قادر به درک و فهم آن هستند. خداوند مقدس است از آنچه که بندگان در باره سلطنت او توصیف کنند و بالاتر و متعالی تر از آن است که بندگان ذکر می کنند. سئوالی از مخاطب خود می فرمایند تا معنی سلطنت بیشتر مشخص شود.

می فرمایند اگر مقصود همین سلطنت ظاهره و اقتدار ظاهری و ملکی باشد که همه مردم از خدا بترسند و مطیع و فرمانبردار او باشند تا دوستان حق راحت و در آسایش باشند و دشمنانش خوار و ذلیل گردند، ابدأ در مورد خداوند که او را ملک الملوک یا شاه شاهان می خوانند صدق نمی کند و درست در نمی آید. زیرا با وجود این که تمام مردم بر قدرت و شوکت او آگاه و معترف و مطمئن هستند. اما به چشم خود می بینیم که همیشه مؤمنین در رنج و زحمت هستند و تمام کره زمین هم بدست دشمنان او اداره می شود و هر کاری را هم که خداوند دستور داده انجام نمی دهند بلکه برعکس رضای او عمل می کنند و همه کافر و معرض و از او رویگرداند و این مثل روز واضح و روشن است نیازی به دلیل و برهان ندارد. پس ای سائل بدان که هرگز سلطنت ظاهره منظور نیست زیرا اگر فکر کنید که منظور همین سلطنت ظاهری است آنوقت کار بر شما خیلی سخت می شود. مثلاً خداوند در قرآن می فرماید که حقیقتاً لشکریان ما بر آنها غالب و پیروزند. و یا می فرماید که این کافران می خواهند که با فوت کردن (هوائی که از دهانشان خارج می کنند) نور خدا را خاموش کنند و خدا نمی گذارد (ابا دارد) مگر آن که نور خود را در عالم بگستراند ولو این که بر کافران سخت باشد و کراهت داشته باشند. و یا در جای دیگری می فرماید که او غالب بر بالاترین چیزها است. و اکثر آیات قرآن بر این امر دلالت دارد و به صراحت بیان شده است. حال اگر مقصود چنین باشد که علماء تفسیر می کنند که راهی نیست جز این که تمام آیات قرآن را انکار نمایند زیرا بظاهر هرگز چنین نبوده است. برای مثال: لشکری از سپاه امام حسین در دنیا برتر و نزدیکتر به خدا نبوده است و آن حضرت هم که

شبهه و مثلی در دنیا نداشت زیرا در مقام و رتبه، امام حسین نوه پیامبر بود و در فرماندهی سپاه، یکی از رشیدترین و برجسته ترین فرماندهان و فرزند حضرت علی سپهسالار تمام جنگهای دوران حضرت رسول بوده است و سپاهیانسان هم که همگی در سلحشوری و ایمان و ایقان و فداکاری بی مثل و مانند بوده اند. حال با چنین اوصافی و با در نظر گرفتن بیان مبارک در قرآن که می فرماید حقیقتاً لشکریان ما غالب و پیروز هستند، آیا چنین لشکری که در دنیا بی مثل و مانند بود و با آن سرداری که نظیرش در عالم یافت نمی شود، توانست ظاهراً غالب و پیروز گردد؟ آیا نشنیدید که چه واقع شد و با لشکریان او چه کردند؟ پس لعنت خداوند بر قوم ظالم باد.

حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمی آید چه که آن حضرت که جندیّتش مثل شمس لائح و واضح است در نهایت مغلوبیّت و مظلومیّت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند. و همچنین در آیه مبارکه که می فرماید: "يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ"، اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراج های صمدانی را خاموش کردند. مع ذلک غلبه از کجا ظاهر می شود و منع در آیه شریفه که می فرماید: "وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَن يُتِمَّ نُورَهُ" چه معنی دارد؟ چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند. و مظلومیّت این انوار به قسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد می آورد آنچه را اراده می نمود چنانچه همه را احصاء و ادراک نمودند. مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ صمدانی بر می آیند؟ باری، مقصود نه چنان است که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است. مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده. چنانچه هر نفسی برای استشفاء به ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتّه راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیّه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته. و همچنین ملاحظه نما، با اینکه به نهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن

نماید مع ذلک حال چگونه از اطراف و اکناف بلاد چقدر از مردم  
 که شدّ رحال می نمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن  
 آستان بمالند. این است غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت  
 ربّانی. و همچہ تصوّر نمائی که این امور بعد از شهادت آن  
 حضرت واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا  
 که آن حضرت همیشه حیّ است به حیات الهی و در رفراف امتناع  
 قرب و سدره ارتقاع وصل ساکن. و این جواهر وجود در مقام انفاق  
 کلّ قائم اند، یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست  
 انفاق نموده و می نمایند و هیچ رتبه ای نزدشان احبّ از این مقام  
 نیست. عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای  
 محبوب منظوری نجویند. دیگر اگر بخوایم رشحی از اسرار شهادت  
 و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و به انتها  
 نرساند. انشاءالله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از  
 ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا به اسرار حکمت ربّانی پی بریم و به  
 عنایت او از عرفان کلّ شیء بی نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود  
 نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف  
 نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سراق امضا چه  
 ظاهر شود. کَذَلِكَ نَذَكُرُ لَكُمْ مِنْ بَدَائِعِ اَمْرِ اللّٰهِ وَ نُلْقِيْ عَلَيْكُمْ مِنْ  
 نَعَمَاتِ الْفَرْدَوْسِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ الْعِلْمِ تُصِلُوْنَ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ الْعِلْمِ  
 تُرْزَقُوْنَ. پس به یقین باید دانست که این شمس عظمت اگر چه بر  
 نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی  
 نزدشان موجود نباشد بر رفراف غنا طائراند و در حینی که در دست  
 دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلّت ظاهره  
 بر عرش عزّت صمدانی جالس و متکأ و در نهایت عجز ظاهری بر  
 کرسی سلطنت و اقتدار قائم.

معنی لغات:

لائح: روشن - آشکار - هویدا

ارض طف: کربلا

کأس: جام - ظرف آبخوری

یأبی...: خدا نمی گذارد مگر این که نورش را کامل کند سوره توبه (۹) -

آیه ۳۲

اطفاء: فرو نشاندن - خاموش کردن

احصاء: شمردن

دم: خون

استشفاء: طلب شفاء کردن - برای مریض شفا خواستن

مرزوق: به رزق رسیده - به روزی رسیده

بالمرة: یک باره - یکبارگی - قطعاً - بهیچوجه

اکناف: اطراف

شدّ رحال: بستن بار سفر

حیّ: زنده

رفرف: طبقه - جایگاه

امتناع: بلندی و رفعت - بلندی مقام - باز داشتن - منع کردن

سدره: شجره - درخت - منظور مظهر الهی

ارتفاع: بالا رفتن مقام - بلند شدن - بلندی

انفاق: خرج کردن مال - بخشیدن

احبّ: گرامی ترین - دوست داشتنی ترین

فائز: بمقصود رسیده - نائل



کذلک...: اینچنین ذکر می کنیم برای شما از تازه های امر الهی و نغمه های بهشتی را در گوشتان می نوازیم شاید به جایگاههای علم و دانائی واصل گردید (به مقام علم حقیقی واقف شوید) و از ثمرات درخت دانش بهره مند گردید

فلسی: سکه پول خرد - سکه ناچیز  
متکاء: تکیه دادن - پشت به چیزی زدن

### توضیح آیات ۱۴۰ - ۱۳۶

حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنیم که سپاهی برتر از این سپاه نبود پس این غلبه و پیروزی را چگونه باید تعبیر و تفسیر نمود؟ بصورت ظاهر که بر همه واضح است که آن حضرت در سرزمین کربلا با چه مظلومیت و مقهوریتی جام شهادت نوشیدند و کلیه همراهان ایشان نیز بشهادت رسیدند بطوری که این موضوع از روز روشنتر و واضحتر است که بر سر این سپاه چه آمد و با خاندان ایشان چگونه رفتار شد. بنابراین اگر به معنی ظاهری نگاه کنیم که این آیات صحیح بنظر نمی رسد اما اگر به چشم واقعی و دیده بصیرت توجه شود معلوم می گردد که آنان پیروز واقعی بودند زیرا ملاحظه می شود که اکنون بعد از هزار سال نام مبارک آن حضرت و شهادت و شجاعت سپاهیان او را مردم با احترام یاد می کنند و در روز شهادتشان چقدر از گرسنگان که اطعام می شوند و چه قربانیها داده می شود. و برعکس بر قوم به ظاهر پیروز آن زمان یعنی یزید و اطرافیانش چقدر لعن و نفرین فرستاده می شود و مردم نامشان را به نفرت و پستی یاد می کنند. پس این سلطنت یزید و آن مغلوبیت امام حسین هریک دارای معنی و

مفهوم دیگری غیر از ظاهر آن دارد که جز اهل ذکر یعنی مؤمنین واقعی قادر به درک آن نیستند. همچنین در آیه دیگر قرآن کریم که می فرماید کافران می خواهند که نور خدا را با دهانشان خاموش کنند (یعنی با فوت کردن) ولی خداوند نمی گذارد که چنین شود (یأبی الله = ابا دارد). حال اگر معنی ظاهری را در نظر بگیریم که صحیح بنظر نمی رسد. چون همیشه کافران نور خدا را در زمین خاموش کرده اند. یعنی هر پیامبری که آمده و نور الهی را با خود آورده مورد تمسخر و آزار و اذیت قرار گرفته و حتی بعضی را کشته اند. پس یأبی الله را چطور باید معنی کرد؟ پس چرا خدا جلوگیری نکرد؟ و همه پیامبران با نهایت مظلومیت هر بلائی را تحمل کردند و این کافران هر گونه که خواستند با آنان رفتار کردند؟. لذا باید توجه داشت که این آیات را چگونه باید معنی و تفسیر نمود؟ پس مقصود از غلبه و قدرت و احاطه، بصورت معنوی است نه ظاهری. مثلاً اکنون بیش از هزار سال از واقعه کربلا که خون حضرت سید الشهداء در آنجا ریخته شد، گذشته است. اما هنوز مردم قدری از خاک آن محل را به نیت شفاء می خورند و از بیماری نجات می یابند. یا قدری از آن را در خانه نگه میدارند تا خانه و اموالشان محفوظ ماند. و اینها اثرات ظاهری آن خون مقدس است که بر خاک ریخته شده حال اثرات معنوی آن چقدر است خدا می داند و حضرت بهاءالله می فرمایند اگر بیشتر در باره این خاک تعریف کنم مردم می گویند که خاکپرست شده و از دین خارج گشته است. مظلومیت ایشان در هنگام شهادت بقدری بود که هر کس هر کاری اراده می نمود با جسد آن جواهر وجود الهی می نمود. حتی یک نفر باقی نماند که آن جسد نورانی را غسل و کفن و دفن نماید اما امروز همه این مطلب

را درک می کنند که چطور سلاطین و چقدر از نفوس مقتدر و محترم بطرف کربلا حرکت می کنند و چقدر خرج می نمایند تا بتوانند سر و روی خود را بر آن آستان گذارند و سجده نمایند . با تمام اینها هنوز مردم از عهده درک معانی و بیان این کلمات الهی برنیآمده اند. پس این است قدرت و شوکت و عظمت و سلطنت واقعی که برای هر کدام از انبیاء و اولیاء ذکر شده است.

شاید گفته شود که این احترام و عبودیت بعد از حیات آنان چه اثر و ثمری برای آن حضرت داشت؟ البته اینطور نیست و این فکر اشتباه است زیرا آنان همیشه زنده اند و دارای حیات باقیه هستند و در ملاء اعلی بر بلندترین جایگاهی که هیچکس نمی تواند تصور آن را بنماید حی و باقی هستند و این انفاق جان و مال و مقام برای آنان از دوست داشتنی ترین و بهترین کارها است. زیرا این جان و مال را در راه معشوق حقیقی خود یعنی خداوند نثار می کنند و بغیر از رضای او آرزویی ندارند و البته نفس شهادت و شهید شدن دارای مقام و رتبه ای مخصوص است که حال وقت گفتن آن نیست. انشاء الله که نسیم عنایت الهی بوزد و دنیا به خلعت جدید مزین گردد تا اسرار الهی بیشتر آشکار شود و با عنایت او از معرفت هر چیز دیگری بی نیاز شویم و البته تا امروز کسی به این مقام نرسیده است مگر تعداد کمی از افرادی که معروف نیستند تا بعداً رضای الهی چگونه اقتضاء نماید و چطور مقدر فرماید. که مقصود اظهار امر علنی خودشان است سپس اضافه می فرمایند که من جدید ترین دستورات الهی را برای شما بیان می کنم و نغمه های بهشتی را در گوش شما زمزمه نموده و آنها را به شما القاء می نمایم که شاید شما به این محل ها و موقعیت های علم

و دانائی واصل شوید و به مقامات عالی علم حقیقی واقف و آگاه گردید و از ثمره های این علم الهی بهره مند شوید. پس به یقین باید دانست که این انبیای الهی که نشانه عظمت او هستند، اگر چه بر روی زمین زندگی می کنند و حتی زندگی مرفه و خوبی هم ندارند اما در حقیقت آنان بر عرش الهی ساکن هستند و اگر دیناری پول نداشته باشند اما باز بر بالاترین مقام غناء و ثروت ایستاده اند. وزمانی که در دست دشمنان اسیر هستند اما در بالاترین مقام قدرت و شوکت سبحانی ساکنند و اگر در کمال ذلت ظاهری دیده شوند، اما بر کرسی سلطنت و اقتدار جای دارند.

این است که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و به نغمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است: ای مردم، غذای من از گیاه ارض است که به آن سدّ جوع می نمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شب ها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای منست و کیست از من غنی تر بر روی زمین؟ قسم به خدا که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این ذلّت. اگر به ریحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی در گذری و چون طیر نار در حول سراج بهّاج جان بازی. و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود. آن جمال لا یزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده ای. آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که به فلسی محتاجم؟ آن حضرت فرمود: آیا محبّت ما را نداری؟ عرض نمود: بلی، یا ابن رسول الله. فرمود: آیا به هزار دینار این را مبیعه می نمائی؟ عرض نمود که به جمیع دنیا و آنچه در آن است نمی دهم. حضرت فرمودند: آیا نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را به عالم ندهد چگونه فقیر است؟ و این فقر و غنا و ذلّت و عزّت و سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست. چنانچه می فرماید: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ." پس مقصود از غنا، غنای از ما سوی است و از فقر، فقر بالله. و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادّعی مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند. و جمیع علما در آن محضر حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشای و استهزاء و اذیت آن

حضرت مجتمع شدند. و هرچه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت؟ آن حضرت رأس مبارک را بلند نموده فرمودند: "أما تَرى بانَّ ابْنَ الإنسانِ قَدْ جَلَسَ عَن يَمِينِ القُدْرَةِ وَالقُوَّةِ؟" یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به او سلوک نمودند. بالاخره چنان در صدد ایذاء و قتل آن حضرت افتادند که به فلک چهارم فرار نمود.

#### معنی لغات:

سدّ جوع: جلوگیری از گرسنگی

فراش: بستر - رختخواب

مرکوب: هرچه بر آن سوار شوند - مانند اسب، شتر، اتومبیل

طیر نار: مرغ آتشی - پروانه ای که اطراف شمع و یا چراغ می چرخد تا

بالآخره بمیرد و بسوزد

بهاج: مسرور - شادی بخش - روشن

یاابن...: ای پسر رسول خدا

یا ایها...: ای مردمان شما محتاج بسوی خداوند هستید و او بی نیاز ستوده

شده است. سوره فاطر (۳۵) - آیه ۱۵

ماسوی: بغیر از آن - بجز آن

فیلاطس: از طرف رومیان در سال ۲۹ میلادی بعنوان نایب الحکومت شهر یهودیه انتخاب شده بود او مردی بسیار ظالم و سخت دل بود و همواره به منافع شخصی خود توجه داشت. و با وجود آنکه اعتراف به بیگناهی حضرت مسیح می نمود اما او را بدست یهودیان سپرد تا وی را به صلیب بکشند. او تا چند سال بعد از مصلوب شدن حضرت مسیح نایب الحکومت بود.

قیافا: رئیس کاهنان یهودی بود. او در محاکمه حضرت مسیح حضور داشت و از آن حضرت سؤال نمود که آیا تو ابن الله هستی؟ و چون آن حضرت جواب مثبت داد هماندم روی در هم کشید و گفت: دیگر ما را چه احتیاجی به شاهد است؟ و حکم شهادت آن حضرت را صادر نمود.

استهزاء: مسخره کردن - ریشخند کردن - کسی را دست انداختن

استفسار: پرسیدن - جويا شدن - تفسیر و توضیح خواستن

متعرض: اعتراض کننده - ایراد گیرنده - مانع - مزاحم

ملعونی: ملعون - لعن شده - لعنت شده

مخرب: خراب کننده - ویران کننده

رأس: سر - رئیس قوم یا قبیله - بالاترین نقطه هر چیز

اما تری...: آیا نمی بینی که پسر انسان برکسی قدرت و قوت الهی نشسته

است؟ انجیل متی - فصل ۲۶ - آیه ۶۴

جالس: نشسته

کل من...: همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند

سلوک: روش - رفتار - پیروی کردن

ایذاء: آزار رسانیدن - اذیت کردن  
فلک: سپهر - مدار ستارگان - گردون

### توضیح آیات ۱۴۴ - ۱۴۱

پس معلوم شد که پیامبران الهی با قدرت و سلطنت باطنی ظاهر می شوند و بر قلوب مردم حاکم هستند نه بر تخت ظاهری و البته به مرور زمان این سلطنت ظاهری هم میسر می گردد. برای مثال داستان حضرت مسیح را بیان فرموده اند که روزی حضرت مسیح بر یک کرسی نشسته و برای مردم صحبت می کردند. از جمله بیانات ایشان این بود که ای مردم، غذای من از گیاهان روی زمین است آن هم بقدری که گرسنگی من رفع شود و شبها از روشنی ماه بجای چراغ استفاده می کنم و بجای سوار شدن بر اسب یا الاغ، از پاهای خودم استفاده می کنم. در عین حال چه کسی بر روی زمین از من ثروتمند تر و غنی تر است؟. حال باید توجه نمود که منظور مبارک کدام ثروت است؟ چه غناء و ثروتی موجود است در حالی که نه چیزی برای خوردن دارند نه چراغی برای روشن کردن و نه مرکبی برای سوار شدن؟. اما در حقیقت تمام ثروت دنیا با آن روح قدسی الهی که نزد ایشان است نمی تواند برابری نماید. اصلاً این ثروت معنوی با آن پول و اموال ظاهری قابل مقایسه نیست بلکه صد هزار عزت و ثروت طالب این ذلت و فقر است. بنابراین اگر کسی به ذره ای از این معانی پی ببرد آرزو می کند که از تمام ملک و هستی خود بگذرد و در قرب رضای حق به پرواز در آید و جان خودش را فدا سازد. این مظاهر مقدسه با تحمل آن همه مشکلات با چه صبر و متانتی با مردم رفتار کردند و آنان را تربیت نمودند.



هم اکنون هم اگر انسان بدیده بصیرت نگاه کند متحیر می شود که حضرت بهاء الله آن معدن فضل و کرامت چطور با حوصله این کلمات را با آیات قرآن و انجیل اثبات می فرمایند و برای هر کدام مثالهایی از قرآن و احادیث که مورد قبول و ستایش خواننده است ارائه می دهند تا جای هیچ شک و شبهه ای باقی نماند و هرکس به اندازه فهم و درک خود از آن بهره مند شود. مثال دیگری از احادیث اسلامی می آورند که روزی شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق نزد ایشان رفت و از فقر و نداری خود شکوه و شکایت کرد. آن حضرت فرمودند که تو غنی هستی چرا اظهار فقر می کنی؟ آن شخص متحیر شد و با خود فکر کرد که من چطور ثروتمندی هستم که مثلاً به نان شب محتاجم! در این افکار بود که به او فرمودند که آیا محبت ما را نداری؟ عرض کرد که ای پسر رسول خدا البته که محبت شما و خاندان شما را دارم. فرمودند: آن محبت را با هزار دینار معامله می کنی؟ عرض کرد: خیر با جمیع دنیا عوض نمی کنم. فرمودند: پس کسی که چیزی دارد که آنقدر گران قیمت است که با دنیا عوض نمی کند چگونه می گوید که فقیر است؟. بسیار تفکر لازم است تا بتوان به حقایق کلمات پی برد.

پس معلوم شد که این ثروت و غناء و قدرت و سلطنت و امثال آن که نزد این مردم فرومایه با ارزش محسوب می شود در ساحت الهی بی ارزش است. و خداوند هم فرموده که ای مردم شما همه فقیر هستید و غناء و ثروت مخصوص خدا است. بنابراین منظور از غناء، غنای از ماسوی الله است و از فقر، فقر بالله یعنی هرچه غیر از خدا و اراده او باشد ثروت محسوب نمی شود و دوری از خدا فقر به حساب می آید چنانچه در قرآن

کریم می فرماید: ای مردم، شما همگی در ساحت الهی فقیر هستید و به خدا نیاز دارید ولی خداوند غنی متعال است و به کسی هم نیاز ندارد برای همین است که روزی حضرت مسیح را یهودیان احاطه کردند و خواستند از او اعتراف و اقرار بگیرند. آنان می گفتند که حضرت مسیح ادعای پیغمبری نموده تا به این وسیله علماء بتوانند حکم بر کفر او صادر کنند و آن حضرت را به شهادت برسانند. لذا آن حضرت را در مجلسی که قیافا و فیلاطیس که دو نفر از بزرگترین علمای یهود بودند حاضر نمودند و عده زیادی هم برای تماشا آمده، هر چه بر آن حضرت اذیت کردند و مسخره نمودند که از ایشان بتوانند اقرار بگیرند موفق نشدند و آن حضرت سکوت فرمودند. تا این که یک نفر از میان جمع در مقابل آن حضرت نشست و ایشان را قسم داد که آیا تو نگفتی که من مسیح الله هستم و ملک الملوک و صاحب کتاب هستم و روز سبت (شنبه) را نسخ و خراب کردم؟ در این موقع آن حضرت به آرامی سر مبارک خود را بلند فرموده و به او گفتند: آیا نمی بینی که پسر انسان بر جایگاه قدرت و اقتدار الهی نشسته است؟ حال باید توجه نمود که در آن ایام آن حضرت که از مال دنیا چیزی نداشتند و خودشان فرموده بودند که چراغ من در شبها ماه آسمان و فرش من زمین است و از گیاهان برای رفع گرسنگی استفاده می کنم. اما در این مجلس می فرمایند مگر نمی بینی که بر جایگاه قوت و قدرت الهی تکیه زده ام؟ پس این کلمات دارای مفاهیم باطنی است که باید آن را درک نمود. و البته چون آن علماء هم درک نکردند معلوم است که چه رفتاری با آن حضرت نمودند و بالآخره هم ایشان را به صلیب کشیدند و روح آن جمال ازلی به فلک چهارم شتافت و در مقر خود ساکن گردید.

شایان ذکر است که در زمان گذشته علماء معتقد به هفت افلاک بوده اند که فلک چهارم را جایگاه خورشید می دانستند. و چون مظاهر مقدسه به شمس تشبیه شده اند لذا گفته شده که به جایگاه اصلی خود یعنی فلک چهارم صعود نمود.

و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده. چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند: "فَمَنْ عَنْ سَرِيرِكَ فَأَنْتَ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ." چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که " هَلْ يُمَكِّنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا إِلَّا اللَّهُ." فَالْتَقَتِ الْمَسِيحُ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: "أَيُّمَا أَسْهَلُ أَنْ أَقُولَ لَهُ فَمَنْ قَاحِلِ سَرِيرِكَ أَمْ أَقُولُ لَهُ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ لِتَعْلَمُوا بَأَنَّ لَابْنَ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ لِمَغْفِرَةِ الْخَطَايَا" که ترجمه آن به فارسی این است: چون آن حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند که برخیز، بدرستی که معاصی تو آمرزیده شد، جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا، جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست. آن حضرت ملتفت به ایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم به این عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو، تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان. این است سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی. همه این تفاسیل که مکرر ذکر می شود از همه مقام و همه جا، مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و به قدم یقین در صراط حقّ الیقین قدم گذاریم که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را به ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته. و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبّث نموده و بر نقطه بیان، روح من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند. این بی خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم می گویند

و شاعر نیستند. فنعم ما نُزِّلَ مِنْ قَبْلِ فِي شَأْنِهِمْ: "دَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ." " لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ." چون غیب ازلی و ساذج هوئی، شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود. بلی، طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید. این است که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت، سلطان احدیت می فرماید: "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ." ترجمه آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده. بسته باد دست های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه افترا بستند. بلکه دست های قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است،

### معنی لغات:

سریر: عرش - تخت - تختخواب - تخت سلطنت

قرائن: علائم و نشانه و دلائلی که مطلب یا مقصد را برساند - قرینه

استغاثه: پناه طلبیدن - طلب یاری کردن - طلب دادرسی نمودن - التماس

و درخواست کردن

قم عن...: انجیل لوقا - فصل ۵ - آیه ۱۸

هل يمكن...: انجیل لوقا - فصل ۵ - آیه ۲۶

معاصی: نا فرمانی ها - تخلف ها - خطاها - گناهان

غفران: بخشش گناه - آمرزش

اسهل: آسان ترین - سهلترین - نرمترین

ذنوب: گناهان

مذنبان: کسانی که بسیار گناه می کنند  
 تفصیل: شرح و بسط دادن - بیان کردن - جدا کردن - فصل بندی  
 لعل: شاید - مگر - کاش  
 محقق: تحقیق شده - اثبات شده - تصدیق شده - کلام متین و استوار  
 تشبث: چنگ زدن - متوسل شدن  
 فنعم...: از قبل چه خوب و زیبا در شأن ایشان نازل شده  
 ذرهم...: بگذار تا در افکار باطل خود سرگرم باشند. سوره انعام (۶) - آیه ۹۱  
 لعمرک...: قسم به جان تو که آنان در مستی خود سرگردان بودند. سوره  
 حجر (۱۵) - آیه ۷۲  
 و قالت...: و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دستهای خودشان بسته باد  
 و لعنت خدا باد بر آنچه که گفتند بلکه دستان خدا باز و گشاده است. سوره  
 مائده (۵) - آیه ۶۴  
 مهیمن: مسلط - حاکم - صاحب اختیار - از اسماء الهی است.

#### توضیح آیات ۱۴۷ - ۱۴۵

در کتاب انجیل لوقا که یکی از چهار انجیل مسیحیان است ذکر شده که روزی حضرت مسیح از محلی عبور می نمودند یک مرد یهودی که فلج شده بود آن حضرت را شناخت و درخواست نمود که او را شفا بخشند آن حضرت فرمودند: برخیز که گناهان تو بخشیده شد. یعنی ایمان بیاور یا از تخت غفلت و بی ایمانی برخیز که گناهان تو بخشیده شد. چند نفر یهودی که آنجا بودند شروع به اعتراض کردند که مگر ممکن است کسی غیر از

خدا بخشنده گناهان باشد؟ حضرت مسیح متوجه اعتراضات آنها شده فرمودند: آیا این آسانتر است که من به او بگویم: برخیز و برو (یعنی شفای ظاهری یافتی) یا به او بگویم گناهان تو آمرزیده شد (یعنی شفای روحانی یافتی) تا بدانید که پسر انسان آمرزنده گناهان و مانند خدا بر روی زمین است. در حقیقت معنی سلطنت و اقتدار همین است که آن حضرت آشکارا نشان می دهند که نماینده مخصوص حضرت پروردگار بر روی زمین هستند. حالا چه اقتداری از این بیشتر ممکن است کدام سلطان به چنین امری قادر است؟ آیا هیچ سلطانی قادر به بخشیده شدن گناه دیگران می تواند باشد؟ پس این پیامبران هستند که در روی زمین مانند خدا عمل می کنند. بعد از این مثالها، حضرت بهاءالله می فرمایند که من از هر مقام و محلی و از هر دین و آئینی، نمونه و مثالی برای شما می آورم و مکرر ذکر می کنم تا شما بتوانید بر حقیقت کتابهای الهی پی ببرید و آگاه شوید و به حالت یقین برسید. مسئله دیگری را که آنحضرت تأکید می فرمایند این است که خواننده متوجه این مطلب باشد که هر نوع اعتراضی را که یهودیان و مسیحیان بر حضرت محمد در آن زمانها وارد آوردند، عیناً همان اعتراضات را مسلمانان در این زمان به حضرت باب نموده اند و خودشان متوجه نیستند که درست حرف آنان را تکرار می کنند. و چه زیبا است این آیه مبارکه قرآن که در شأن آنان نازل شده که می فرماید: رها کن آنان را تا به افکار باطل خودشان سرگرم باشند. قسم به جان خودت که اینها در حالت مستی و بیخبری از خودشان سرگردانند. از جمله این اعتراضات این است که یهودیان معتقدند که بعد از حضرت موسی هیچ پیامبری نخواهد آمد. البته در کتاب تورات ذکر موعود شده اما این موعود وقتی ظاهر شد

باید ترویج دیانت حضرت موسی را نماید بطوری که در تمام کره زمین غیر از یهودی شریعت دیگری نباشد. بهمین جهت یهودیان به حضرت محمد اعتراض کردند و این اعتراض آنان در قرآن کریم ذکر شده که می فرماید: یهودیان گفتند دست خدا بسته است و دیگر پیغمبری نخواهد فرستاد. به آنها بگو که بسته باد دست خودشان و لعنت خدا بر آنان که چنین گفتند بلکه دست خدا باز است. و دست خدا بالاترین دستها است. یعنی یهودیان گفتند که خدا حضرت موسی را به پیامبری برگزید و دیگر تمام شد و پیامبر دیگری نمی فرستند دستش برای این کار بسته است یعنی دیگر قادر نیست. خداوند در جواب این نفوس می فرماید که دست خودتان بسته باد ای کافران و لعنت خدا بر شما و این تهمت ها که نسبت می دهید. خداوند قادر بر کل و مهیمن بر کل است ما مردمان همه مخلوق او هستیم چطور بخودمان اجازه می دهیم که برای خدا تعیین تکلیف کنیم و یا در کار او اظهار نظر نمائیم و بگوئیم که می تواند یا نمی تواند؟. این فقط از جهالت و نادانی خلق است. و الا دست خدا همیشه باز است و لعنت خدا بر کسانی که چنین نسبتی به خدا می دهند او قادر است و هروقت بخواهد و لازم بداند پیامبری را برای هدایت مردمان خواهد فرستاد.



"يَذُ اللّٰهَ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ." اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که می فرماید: نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دست هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی. ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه علم و دانش دور است. و الیوم جمیع این مردم به امثال این مزخرفات مشغول اند. و هزار سال پیش می گذرد که این آیه را تلاوت می نمایند و بر یهود من حیث لا یَشْعُرُ اعتراض می نمایند و ملتفت نشدند و ادراک ننمودند. به اینکه خود سرّاً و جهراً می گویند آنچه را که یهود به آن معتقدند. چنانچه شنیده اید که می گویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید. این است ادراک این همج رعاع. فیض کئیّه و رحمت منبسطه که به هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و جوانب، کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را به ماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت، سراج احدیّه را در حصن حفظ خود محفوظ می دارد. و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب گشتند. لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدرّ شده لقاءالله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده‌اند. و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچ یک از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبری مشرف نگشتند. و با اینکه چقدر از آیات مُنزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیراست مع ذلک انکار نموده‌اند و به هوای خود تفسیر کرده‌اند. چنانچه می فرماید: "وَ الَّذِینَ كَفَرُوا بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ

لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ." و همچنین می فرماید: "الَّذِينَ يَطُئُونَ أَنَّهُمْ مُلَافُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ." و در مقام دیگر: "قَالَ الَّذِينَ يَطُئُونَ أَنَّهُمْ مُلَافُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً." و در مقامی دیگر: "فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا." و در مقامی دیگر: "يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ." جميع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم تراز آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند. و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء، تجلی الله است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مریای موجودات موجود و لائح است. بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده می فرمائید که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس اند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلّ و مشعر است. "وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ." شاهدهی است ناطق، "وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا" گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلیات باشد پس جميع ناس به لقاء طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرف اند دیگر تخصیص به قیامت چرا؟!

### معنی لغات:

مغلول: بسته شده با غل و زنجیر - کسی که با غل و زنجیر بسته شده باشد  
من حیث...: از لحاظ بی شعوری - از لحاظ این که درک نمی کنند  
سراً: در پنهانی - در خفا

جهرأ: آشکارا - علنی - در جلو چشم  
منبسط: باز و پخش شونده - گسترده شونده - پهن شده - مسرور و  
خوشحال

ملح: نمک - عیب جوئی - غیبت - تعهد  
مخمود: از شعله افتاده - دلسرد و پژمرده - ساکن - ساکت - مرده  
حصن: قلعه - پناهگاه - سلاح  
لاجل: بسبب - بخاطر - برای خاطر

والذین...: و کسانی که آیات او و لقای او را منکر شدند، آنانند که از  
رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود. سوره عنکبوت  
(۲۹) - آیه ۲۳

الذین...: کسانی که می دانند که با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و  
بسوی او باز خواهند گشت سوره بقره (۲) - آیه ۴۶

قال...: کسانی که بدیدار خداوند یقین داشتند گفتند: بسا گروه اندک که  
برگروه بسیار به اذن خدا پیروز شدند. سوره بقره (۲) - آیه ۲۴۹  
فمن...: پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته  
بپردازد. سوره کهف (۱۸) - آیه ۱۱۰

یدبر...: خداوند در کار خود تدبیر می کند و آیات خود را به روشنی بیان می نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید. سوره رعد (۱۳) - آیه ۲

مدل: دلالت کننده - راهنما - مرشد

مجلی: محل تجلی - ظاهر و آشکار - تجلی کننده -

مدائن: شهرها

دخول: داخل شدن - درآمدن به جایی یا نزدکسی - وارد شدن

حدائق: باغها - بستانها

وان من...: هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش اوست. سوره اسرا

(۱۷) - آیه ۴۴

و کل...: و حال آنکه هر چیزی را بر شمرده بصورت کتابی در آورده ایم.

سوره نباء (۷۸) - آیه ۲۹

تخصیص: اختصاص دادن - مخصوص داشتن - اختصاص - ویژگی

### توضیح آیات ۱۴۹ - ۱۴۸

پس دست خدا نه تنها بسته نیست بلکه بالای تمام دستها است او مقتدر و توانا است. اما علماء به معنی حقیقی این آیات الهی پی نبردند و تعبیرات و تفسیرات مختلفی نمودند. در حالی که سخن خداوند واضح بیان شده و نیازی به تفسیرات مختلف ندارد. خداوند در قرآن می فرماید که یهودیان گفتند که خداوند حضرت موسی را به پیامبری برگزید و دیگر دستهایش بسته شد و قادر بر ارسال رسولی نیست. این حرف چقدر بی معنی است. و چقدر از روی نادانی و جهالت گفته شده و متأسفانه امروز پس از هزارسال

دوباره همین سخنان بی معنی را مردم تکرار می کنند و می گویند حضرت محمد آخرین پیامبر است و خداوند بعد از او نمی تواند پیامبری بفرستد. و این در حالی است که هزارسال است که قرآن را می خوانند و جواب خدا به یهودیان را می بینند و می شنوند و می دانند و می فهمند و به یهودیان بخاطر این اعتراضاتشان لعنت می فرستند اما ملتفت نیستند و دقت نمی کنند که خودشان چه در خفا و چه آشکارا عیناً همان سخنان را تکرار می کنند. و می گویند که دین ما آخرین دین است و ظهور دیگری نخواهد شد و ابواب رحمت الهی بر مردمان مسدود گشت. این است درک و فهم این مردم و علمای آنان. در حالی که هیچ عقل سلیمی این مطلب را نمی پذیرد که بندگان در گمراهی و ضلالت باشند و خداوند آنان را بهمان حال رها کند. اینها همه بخاطر نادانی و جهالت است و الا خداوند فیض خود را قطع نمی کند چنانچه هم اکنون خداوند این رحمت الهی را برای بندگان ارزانی داشته و برای تعلیم و تربیت خلق، او را ارسال نموده اما ملاحظه می شود که همه از هر طرف عزم خود را جزم نموده و کمر ظلم و ستم را محکم بسته اند و هر کدام بنوعی تلاش می کنند که این نور الهی را خاموش نمایند غافل از این که نور الهی در حفظ و حمایت خداوندی محفوظ و از هر باد و طوفانی در امان است. منتهی این ذلت و بدبختی برای این نفوس کافی است که در ایام ظهور، خودشان را از لقاء الله که همان شناخت موعود و یا مظهر ظهور است، محروم ساختند. در حالی که چقدر از آیات قرآن دلیل بر اهمیت این روز و این ایام است اما به میل خودشان تأویل و تفسیر کردند و به هوای نفس پرداختند و آن حضرت را انکار نمودند. چنانچه خداوند در قرآن فرموده بود که کسانی که به آیات

خدا و زیارت او کفر ورزیدند آنان از رحمت من مأیوس می باشند و برای آنها عذاب دردناکی است. و یا می فرماید: کسانی که گمان می کنند که خداوندشان را ملاقات می نمایند و بسوی او باز می گردند. و باز می فرماید: گفتند کسانی که آنها گمان می کردند که ملاقات کنندگان خدا هستند، چه بسا گروه کمی که بر تعداد زیاد پیروز گردند. و یا در آیه دیگر، پس کسانی که می خواهند خداوند را ملاقات کنند باید عمل پاک و نیکو داشته باشند. و یا در مقامی دیگر می فرماید: خداوند درکار خود تدبیر می کند و آیاتش را به روشنی تفسیر می نماید تا شاید شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید. جمیع این آیات دلیل بر لقای خداوند در ایام ظهور است که به این محکمی ذکر گردیده و در کتابهای آسمانی حکمی محکمتر از این دیده نمی شود. اما متأسفانه آنها همه این آیات را انکار کردند و خود را از این فیض بزرگ محروم ساختند. بعضی از علماء هم گفتند که مقصود از لقاء الله، تجلی خداوند در روز قیامت است. حال باید توجه نمود که منظورشان از تجلی، کدام تجلی است؟ زیرا بنا به گفته عرفاء، تجلی بر دو نوع است تجلی عام و تجلی خاص. تجلی عام یعنی آثار اشراق شمس الهی در همه موجودات که البته این مشخص است. بطوری که اگر بدیده بصیرت نگاه کنیم هیچ موجودی را نمی توان یافت که از این تجلی محروم باشد یعنی بدون تجلی آن سلطان وجود هیچ چیزی نمی تواند وجود داشته باشد و آیات قرآن هم دلالت بر این امر دارد چنانکه می فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که به حمد و ستایش او مشغول است. و یا در جای دیگری می فرماید: همه اشیاء را شمارش کرده ایم و بصورت مکتوب در آورده ایم. یعنی همه موجودات بر اثر این

تجلی عام موجود هستند. و اگر منظور از لقاء الله، ملاقات این تجلیات باشد که نه فقط انسان بلکه همه موجودات از آن بهره مند هستند و مخصوصاً انسان که از این تجلیات بنحو احسن بهره برده است دیگر چه نیازی است که به روز قیامت موکول شود؟.

و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً، چنانچه جمعی از صوفیّه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده‌اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است واحدی به آن فائز نشود. " السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ. " افئده مقرّبین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدس شده این مسلماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اولیّه و بروز بدعیّه. و این مقام مختصّ به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مدّعن اند. و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع صفات ازلیّه و اسماء الهیّه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع. و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس، از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجردّه ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت بآئه " هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ. " و همچنین سائر اسماء عالیّه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که به این انوارمضیئه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیّه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلّیه خود. و این است معنی قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ تر و معظّم تر تصوّر می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به



مثابه ابر نیسان از قِبَلِ رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟ و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزّ از این امر نه، چگونه می شود که انسان به حرف متوهّمین و ظانّین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد؟ و بعد از همه این دلایل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفرّی نه آیا روایت مشهور را نشنیده اند که می فرماید: "اذا قامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ"؟ و همچنین اَنَّمَا هَدَى وَ انوار لَاتُطْفَى "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ رَا كَه مَسْلَمًا از امورات محدثه در قیامت می دانند به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند. پس ای برادر، معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرف های این مردم مردود پاک فرما. اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه، بلکه استغفرالله از این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود. و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند. با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقام است، مع ذلک همه مشغول به علوم ظاهره شده اند. چنانچه آنی منفکّ نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند. گویا نمی از یمّ علم الهی ننوشیدند و به قطره ای از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند.

### معنی لغات:

السبیل...: راه بسته است و طلب کردن مردود است. منسوب به حضرت

علی

طیران: در حال پرواز - هواپیمائی

معبر: محل عبور - گذرگاه - محلی در کناره رود یا دریا که برای عبور تعیین شده

بدعیه: تازه - نو ظهور - جدید

مذعن: اقرار کننده - خاضع و مطیع - انقیاد کننده

محال: محل ها - جایگاه فرود آمدن

کینونات: حقایق - ذوات

هو الاول...: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن. سوره حدید (۵۷) - آیه ۳

مضیئه: نور دهنده - روشنی بخش

ممتنع: امتناع شده - بازداشته شده - مقتدر و قوی - صعب الحصول

مثابه: مانند - درجه - اندازه

قِبَل: جانب - طرف - نزد

متوهمین: خیال کنندگان - گرفتاران وهم و خیال - در فارسی به معنی

ترسنده

ظانین: ظن کنندگان

مفری: راه فراری

اذا قام...: هنگامی که قائم قیام کرد (برخواست) قیامت برپا می شود - از

امام جعفر صادق

لا تطفی: خاموش نشدنی - هرگز خاموش نمی شود

هل ينظرون...: مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در زیر

سایبانهایی از ابر سپید بسوی آنان ببینند. سوره بقره (۲) - آیه ۲۰۶

محدثه: بوجود آورنده - احداث کننده

مردود: رد شده - قبول نشده - بازگردانده شده - غیر مقبول

استغفرالله: پناه می برم به خدا - طلب عفو و بخشش کردن از خدا  
تحدید: محدود کردن - حد و اندازه تعیین کردن - تعریف کردن و  
شناساندن  
بالمرة: هرگز - قطعاً - بهیچوجه  
منفک: جدا

### توضیح آیات ۱۵۲ - ۱۵۰

بنابراین تجلی عام یعنی تجلی خداوند بر کلیه کائنات. و این واضح است که این تجلی در همه اشیاء موجود است یعنی در هر چیزی اثری از نور الهی و حکمت بالغه او نمودار است و دیگر نیازی نیست. که به زمان خاصی مثل روز قیامت تعلق داشته باشد. اما اگر مقصود از تجلی، تجلی خاص باشد که آنهم بر دو نوع است اول فیض اقدس است که غیر قابل دسترسی است زیرا آن تجلی مخصوص ذات اقدس الهی است و آن ذات اقدس، غیب منیع لایدرک است و این مقامی است که احدی نمی تواند به آن واصل شود زیرا راه ورود مسدود و طلب کردن آن مردود است. حتی مقربترین مقربان یعنی مظاهر مقدسه هم به آن بارگاه راه ندارند تا چه رسد به انسانهای محدودی که خلق آنان بشمار می آیند. اما فیض ثانی که آن را فیض مقدس می نامند مربوط به عالم امر است. یعنی اول تجلی حق بر عالم امر است که حد فاصل بین عالم حق و عالم خلق است. و جمیع اسماء و صفات الهی از عالم حق در عالم امر منعکس می گردد یعنی مشیت حق یا کلمه یا خلق اول که مظاهر مقدسه اند و در عالم وجود برتر و اعظمتر از آن مقامی نیست و جمیع بر این موضوع اعتراف دارند. بنابراین

منظور از لقاء الله، اگر فیض ثانی و یا فیض مقدس تعبیر شود این لقاء در یوم قیامت میسر و ممکن می شود. زیرا با قیام هر مظهر ظهوری این قیامت برپا می شود و تجلی این مظاهر مقدسه که حاکی از جمیع اسماء و صفات الهیه اند امکان پذیر می گردد. بنابراین مقصود از لقاء الله یعنی لقاء مظهر ظهور. که از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله ظاهر می گردد و مقصود از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و امثال آن مخصوص این جواهر مجردة یعنی انبیای الهی است و بوسیله آنان ثابت می شود. پس وقتی که در قرآن کریم می فرماید اوست اول و اوست آخر و اوست ظاهر و اوست باطن همه مربوط به مظاهر مقدسه است و الا خداوند که ذات غیب منیع لایدرک است. یعنی اصلاً قابل درک نیست که بعد بتوان اظهار نظر بر اولیت و آخریت یا علم یا حکمت یا هر چیز دیگر برای او نمود. پس مقصود از این اسماء و صفات مظاهر مقدسه اند و هرکس در زمان ظهور به شناخت این مظاهر مقدسه موفق شد او موفق به لقاء الله شده و این لقاء الله هم فقط در زمان ظهور میسر و ممکن می گردد. بنابراین هیچ زمانی بهتر و والاتر از ایام ظهور یا قیامت نیست زیرا در حقیقت مظاهر خدا با تمام اسماء و صفات مستقیماً در عالم خلق ظاهر می شوند. و معنی قیامت که در کتابهای آسمانی بشارت داده شده همین ظهور مظاهر امر است. حال باید تفکر نمود که آیا ایامی عظیم تر و عزیزتر از این روز که اینهمه در کتب مقدسه به آن وعده داده شده پیدا می شود؟ و آیا سزاوار است که چنین ایامی را انسان از دست بدهد و از فیض عظیم لقای الهی و تعالیم و دستورات او که مانند ابر بهاری می بارد خود را محروم کند؟. آنهاهم بخاطر نفوسی که در نهایت توهّم و تعصب و نادانی و گمراهی هستند؟.

پس باید دقت کرد و قبول نمود که می فرماید: وقتی قائم ظاهر شد قیامت برپا می شود یعنی با ظهور انبیای الهی قیامت برپا می شود. و باز هم طبق احادیث نقل شده از ائمه اطهار که می فرمایند: آیا غیر از این است که مردم انتظار می کشند که خداوند در سایه هائی از ابرها ظاهر شود؟ که البته غیر از این نیست. خدا در سایه هائی از ابرها یعنی حجباتی که مانع از عرفان می شود ظاهر می گردد یعنی مظاهر مقدسه مثل یکی از افراد انسانی ظاهر می شوند که مردم به شک و شبهه می افتند و به آسانی نمی توانند باور کنند زیرا آنان به گفته علماء و یا ملایانشان منتظر یک روز خاص و وحشتناک بنام قیامت هستند که معلوم نیست چطور و کجا باید برپا شود. اما قیامت واقعی که منظور نظر کتب مقدسه و انبیای قبل بوده با قیام مظهر ظهور ظاهر می شود و تمام وعده های داده شده در آن ایام محقق می گردد. حضرت بهاء الله با نهایت فضل و مرحمت خواننده را " ای برادر من " خطاب فرموده و عنایتاً می فرمایند که معنی قیامت را درک کن و گوش خود را از حرفهای بیهوده این مردم مردود پاک و مقدس نما و متوجه باش که در چه زمانی زندگی می کنی. حال باید گفت که خوشا بحال جناب خال اکبر و سایر نفوسی که لایق چنین القاب و بیاناتی شدند و به لقاء حضرت باب و حضرت بهاء الله در ایام حیاتشان موفق گردیدند و توانستند قیامت و صراط و لقاء الله را با چشم دل و دیده بینا ببینند و درک نمایند. سپس در باره مقام این روز قیامت یا یوم الله می فرمایند اگر شما بتوانید قدری در عوالم انقطاع قدم بگذارید آنوقت متوجه می شوید و شهادت می دهید بر این که روزی از این روز برتر و قیامتی عظیم تر از این قیامت قابل تصور نیست و البته هرکس موفق شود که یک عمل پاک و یا

یک خدمت شایسته در این ایام انجام دهد پاداش آن صد هزار برابر بیشتر از پاداشی است که در غیر از این ایام بدست می آورد و بعد می فرمایند که استغفرالله خیلی بیش از صد هزار برابر بلکه اصلاً نمی توان حدی برای آن قائل شد و یا آن را محدود به حد و اندازه نمود. بلکه اجر عمل خیر و نیکو در این روز قیامت غیر محدود است. اما چون این مردم پست و فرومایه و نادان معنی قیامت و لقاء الله را درک نکردند لذا از این فیض بزرگ محروم شدند. مخصوصاً علماء که هدف و مقصودشان از علم، رسیدن به این فیض و درک ایام ظهور بود اما متأسفانه نتوانستند درک نمایند و آنقدر مشغول علوم ظاهره شدند که بخاطر همان علم ظاهری از حق محروم و محجوب گردیدند و از معلوم چشم پوشیدند و حتی نتوانستند یک نمی از دریای معرفت را هم بچشند و به قطره ای از باران فیض الهی دسترسی یابند و در نتیجه خود و دیگران را در این ایام محروم ساختند.

حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او می شود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمی شود. و لکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوب است زیرا به غایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته. و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه می فرماید: "يَجْعَلُ أَعْلَانَكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَانَكُمْ." و همچنین در فرقان می فرماید: "و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ." و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده. و چه مقدار از جهّال، نظر به اقبال، به اعلى افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته. کذلک "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ." این است که گفته اند: "طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَالِاسْتِغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ." قُلْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ هَذَا فَتَى نَارِيٌّ يَرْكُضُ فِي بَرِّيَّةِ الرُّوحِ وَ يُبَسِّرُكُمْ بِسِرَاجِ اللَّهِ وَ يُدَكِّرُكُمْ بِالْأَمْرِ الَّذِي كَانَ عَنِ أَفْقِ الْقُدْسِ فِي شَطْرِ الْعِرَاقِ تَحْتَ حُجُبَاتِ النَّوْرِ بِالسِّتْرِ مَشْهُودًا. ای دوست من، اگر قدری در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع می نماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و به اعلى عُرف یقین و اطمینان مقرّ یابی. از جمله اینکه روزی جمعی از مجاهدان آن

جمال بی مثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند: "إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقَرَبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ." مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید، یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، چنانچه در حکایت هابیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است. آن حضرت در جواب فرمودند: "قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." ترجمه آن این است که آن حضرت فرمودند: آمد به سوی شما پیش از من رسول‌های پروردگار با بیّنات ظاهرات و به آنچه شما می‌طلبید، پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستی‌د راست‌گویان؟ حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟ چاره نداری یا اینکه نعوذ باللّٰه نسبت کذب و یا کلام لغو به آن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیاء همان اشقیاء بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه می‌نمودند تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند. درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بیان خوش جانان به حدیقه عرفان رساند. این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمی‌نمودند و جواب را به گمان خود مطابق سؤال نمی‌یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون به آن جواهر علم و عقل می‌دادند.

معنی لغات:

اخذ: گرفتن - اسیر کردن



بالبدیهه: بدون تأمل و اندیشه قبلی - بطور ناگهانی و بدون سابقه  
غایت قصوای: بالاترین مقصد - بالاترین درجه - عالیترین مقصود و منظور  
- آخرین نتیجه - منتهی آرزو

یجعل...: قرار دادیم برترین های شما را در پائین ترین ها و پائینی ها را  
در بالاترین ها - از ائمه اطهار نقل شده و اولین مرتبه از حضرت علی ذکر  
گردیده است.

ونرید...: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده اند منت  
نهییم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارثین قرار دهیم. سوره  
قصص (۲۸) - آیه ۵

اسفل: پائین ترین - زیرترین - پست ترین - ضد اعلی  
عالین: عالیها - بلند رتبه ها - فرشتگان بلند مرتبه  
کذلک...: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد  
اوست. سوره رعد (۱۳) - آیه ۳۹

طلب...: طلب نمودن دلیل در هنگام حاصل شدن مدلول ناپسند است و  
پرداختن به علم بعد از رسیدن به معلوم مذموم است. این حدیث از علمای  
اصولیون نقل گردیده است.

قل یا اهل...: بگو ای اهل ارض این جوانی است آتشین. سیر می کند در  
وادی روح و شما را به نور خدا بشارت می دهد و شما را متذکر می نماید  
به امری که بوده است از افق قدس در تحت پرده های نور به پوشش  
آشکار در ساحل عراق. یعنی (شما را به خبری خوش بشارت می دهد که  
بنگرید چراغ الهی را که در حال درخشیدن است و شما را فرا می خواند  
که به امرش توجه نمائید امری که پنهان است اما در زیر این بستر جلال در

سرزمین عراق بالای سرچشمه قدس جاودانی می درخشد) - از جمالقدم  
در بشارت به نزدیکی ظهور علنی خودشان  
مبسوط: شرح و بسط داده شده - گسترده شده - باز شده - پخش شده  
تفرج: سیر و گردش - برطرف شدن هم و غم - برطرف کردن غم و اندوه  
اذعان: اقرار و اعتراف کردن - گردن نهادن - فروتنی کردن  
غُرْف: بالاخانه - اطاقهای طبقه بالا - درفارسی به محل یا حجره نمایش  
کالا و محصول هم گفته می شود

ان الله...: خدا با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا  
برای ما قربانی بیاورد که آتش آن را بسوزاند. سوره آل عمران (۳) - آیه  
۱۷۹

قد جاء...: بگو: قطعاً پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با  
آنچه گفتید برای شما آوردند اگر راست می گوئید، پس چرا آنها را  
کشتید؟ سوره آل عمران (۳) - آیه ۱۸۰

نعوذ بالله: پناه می برم به خدا

لغو: باطل و بیهوده

اشقیاء: ظالمان - گمراهان - اشخاص بدبخت

معارضه: مخالفت

### توضیح آیات ۱۵۸ - ۱۵۴

اکنون باید دقت کرد که اهل علم چه کسانی هستند. می فرمایند که اگر  
کسی به معرفت و شناسائی مظهر ظهور در هر زمان موفق شد البته او  
صاحب خرد است یعنی علم و دانش او حقیقی و معنوی است و اگر کسی

موفق به شناخت نگردید علم او بیفایده و بی ثمر است. مثلاً اگر کسی هزار سال تحصیل و تحقیق در علوم اسلامی نماید به این مقصود که وقتی موعود ظاهر شد بتواند او را بشناسد و به او ایمان بیاورد ولی وقتی موعود ظاهر شد نتوانست او را بشناسد، معلوم است که او عالم نیست. زیرا علم او مفید واقع نشده است. ولی برعکس، اگر کسی یک کلمه از علم نیاموخته باشد ولی مظهر ظهور را بشناسد، او عالم حقیقی است. برای مثال: در دیانت اسلام، بلال حبشی که یک غلام سیاه و بیسواد بود ایمان آورد ولی ابوالحکم (عمر بن حشام) که صاحب علم و دانش و از بزرگان قریش بود نتوانست ایمان بیاورد. و یا در دیانت بابی یا بهائی، گندم پاک کن که مردی بی سواد بود ایمان آورد ولی شیخ نجفی که اعلم علماء بود نتوانست ایمان بیاورد. برای همین است که در احادیث ائمه اطهار در باره ظهور قائم می فرماید: که ما برترین های شما را در پائین ترین درجه قرار دادیم و پائین ترین گروه شما را در بالاترین مکان. یعنی در هنگام امتحان کسانی که فکر می کردند بعلت مقام و یا تحصیلاتشان دارای مقامات عالی خواهند بود به پائین ترین درجات سقوط کردند و برعکس کسانی که گمنام و ضعیف بودند بعلت ثبوت و استقامتشان در موقع امتحان به درجات عالی رسیدند و یا در قرآن می فرماید که ما اراده کردیم که بر ضعیف ترین و گمنام ترین مردمان روی زمین منت بگذاریم و آنان را پیشوا و وارث زمین قرار بدهیم و به درجات عالی ارتقاء بخشیم. و این کاملاً در این دوران ثابت شد. زیرا کسانی که صدها سال درس خواندند و بظاهر عالم شدند اما به مظهر ظهور غرض ورزیدند و از او روی برگرداندند و به او ایمان نیاوردند، نامشان از دفتر حضرت کبریاء محو شد و برعکس کسانی که از

علم ظاهری بهره ای نبرده بودند اما توانستند مظهر حق را بشناسند و موفق به ایمان او گردیدند نامشان تا ابد در تاریخ جاودان خواهد بود. و بهمین دلیل است که در قرآن می فرماید که خداوند آنچه را بخواهد محو می کند و هرچه را اراده کند اثبات می فرماید و امّ الکتاب نزد اوست. و همچنین بعضی از حکماء گفته اند که انسان بعد از رسیدن به مطلبی که بدنبالش بوده اگر دلیل طلب کند زشت و ناپسند است زیرا به خواسته اش رسیده و دیگر نیازی ندارد که برای خواسته خود دلیل بیاورد مثلاً کسی که تشنه است می گوید من نیاز به آب دارم و باید آب بخورم. بنابراین باید در صدد پیدا کردن آب باشد. اما وقتی کسی آب خورده و تشنه نیست مسلماً نیازی به پیدا کردن آب هم ندارد. پس وقتی که معلوم پیدا شد دیگر نیازی به طلب نیست. و در خاتمه این قسمت می فرمایند: ای مردم روی زمین، این جوان آتشینی که قلبش به شعله الهی افروخته شده، در وادی روح میدود و شما را بشارت می دهد به نور هدایت الهی و تذکر می دهد به امری که از افق عراق در زیر پرده هائی از نور، پوشیده و مستور است در حالی که برای صاحب نظران آشکار است. یعنی اشاره به ظهور علنی خودشان می فرمایند که اگر چه الآن در عراق ساکن هستند و تعدادی از صاحب نظران و انسانهای با بصیرت به مقام و رتبه معنوی ایشان پی برده اند اما گوئی که برای اکثر مردم در پشت پرده های نور حکمت الهی مخفی و پوشیده هستند. یعنی برای بعضی از مردم این مقام واضح و آشکار شده با وجودی که اظهار امر علنی نکرده اند ولی بعضی هم هنوز به این مقام پی نبرده اند با این که خیلی ظاهر و آشکار است. و دوباره عنایتاً خواننده را با بیان "ای دوست" مخاطب ساخته و می فرمایند که اگر در آیات

قرآن بیشتر دقیق شده و جستجو کنی و با شناخت صحیحی که قرآن عرضه می کند بدقت توجه نمائی آن وقت خیلی از مشکلات خود را حل شده می یابی و مطمئن می شوی که تمام این اموری که امروز مردم را از شناخت مظهر ظهور یعنی موعودشان محروم ساخته، در دوران حضرت رسول اکرم هم مشکل ساز برای مردم آن زمان بوده است و به همین علت نمی توانستند به مقام حضرت رسول اکرم پی ببرند و آنهمه بلاها بر ایشان نازل نمودند. مثلاً در قرآن کریم معانی بعث و اسرار رجعت یعنی برانگیخته شدن و زنده شدن مردگان در روز قیامت و بازگشت آنان را بسوی خدا و امثال آن کاملاً ذکر شده است. از جمله روزی عده ای از بی خردان به حضور حضرت رسول رسیدند و به مسخره اظهار داشتند که خداوند باما پیمان بسته که به هیچ رسولی ایمان نیاوریم مگر این که معجزه هاییل و قاییل را ظاهر سازد. یعنی قربانی کند و مثل همان زمان آتشی از آسمان بیاید و قربانی او را بسوزاند. بنابراین از آن حضرت می خواستند که همان معجزه هاییل و قاییل را دوباره تکرار نمایند. آن حضرت در پاسخ آنان فرمودند که قبل از این خداوند پیامبرانی را با معجزه بسوی شما فرستاد و هر معجزه ای که طلب می کردید پیامبران الهی برای شما انجام می دادند پس اگر راست می گوئید، چرا به آنان ایمان نیاورید و آنان را کشتید؟. حال باید انصاف داشت. زمان هاییل و قاییل کجا و زمان حضرت محمد کجا. با وجود چندین هزار سال فاصله اما می فرمایند چرا شما آنان را کشتید؟ یعنی منکران امروز، بازگشت همان منکران چند هزار سال پیش هستند درحقیقت ذات آنان یکی است همانطور که حقیقت پیامبران هم یکی است. یعنی هر زمان که پیامبری ظاهر می شود گوئی همراه با او کافران و

اشقیاء هم ظاهر می شوند که همان رفتار و همان گفتار را تکرار می کنند و کاملاً حرکاتشان شبیه به هم است. یعنی با مرسلین به عداوت و دشمنی و مبارزه می پردازند و بالاخره آنان را به شهادت می رسانند. حضرت بهاءالله می فرماید: با دقت به این آیات الهی که در قرآن نازل شده توجه نمائید و تفکر کنید تا حقایق الهی را درک نمائید. نه این که به حرف کسانی گوش بدهید که خودشان بوئی از معنی این آیات را احساس نکرده اند و معنی این کلمات محکم الهی را درک ننموده اند و چون جواب سؤال خود را هم مطابق با میل خود نیافته اند لذا تهمت جهل و جنون به آن انبیای الهی دادند. و این نادانی و جهالت و بی عقلی خودشان را به آن معادن اسرار الهیه نسبت دادند.

و همچنین در آیه دیگر می فرماید تعرّضاً به اهل زمان: "وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ". می فرماید: بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب فتح می نمودند برای نصرت امرالله، پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا برکافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد می شود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیرمردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل. مع ذلک چرا آن حضرت می فرماید چون آمد بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمّد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت می شود و ادراک می گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال چه می فرمائید؟ اگر می فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود، و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است. و اگر انکارکنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده اند. پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیه منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید به قوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج

نورانی، سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری. و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند چون این اطیاری عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل می گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق. و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تقرید. و در این مقام اگر کل را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی بآسی نیست، چنانچه می فرماید: "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ." زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می دهند و کل به خلع نبوت فائزند و به رداء مکرمت مقتخر. این است که نقطه فرقان می فرماید: "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَّا." و همچنین می فرماید: منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی. و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند. و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لئالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند، و امر مقدس از حجابات کثرت و عوارضات تعدد است. این است که می فرماید: "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ." و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و همچنین ائمه دین و سراج های یقین فرمودند: "أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ."

#### معنی لغات:

تعرضاً: در حالت اعتراض و پرخاش - هدف چیزی قرار گرفتن - ایراد گرفتن



و كانوا...: و از دیرباز بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آمد کسی که او را می شناختند، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد. سوره بقره (۲) - آیه ۸۹

رجوع: بازگشت

صریحی: روشنی - واضحی - آشکار

حجت اکبر: بزرگترین دلیل - برهان بزرگ

قائل: گوینده - معتقد - اقرار کننده

حاملان: حمل کنندگان - بار برندگان

مبرم: محکم - متین - قاطع

صرف تجرید: انقطاع محض - منزّه از صفات ممکنات

جوهر تفرید: جوهر یکتائی و وحدانیت

بأسی: حرجی - باک - مسئولیت - خوف - سختی و مشقت

لا نفرق...: میان هیچیک از فرستادگانش فرقی نمی گذاریم. سوره بقره (۲)

- آیه ۲۸۵

اما النبیون...: من همه انبیاء هستم. (حقیقت همه انبیاء من هستم)

عوارضات: آنچه که بر ذات وارد شود - عارضه ها

و ما...: و فرمان ما جز یک بار نیست. سوره قمر (۵۴) - آیه ۵۰

اولنا...: اول ما محمد و آخر ما محمد و وسط ما محمد است

### توضیح آیات ۱۶۱ - ۱۵۹

در آیه دیگری از قرآن کریم که بحالت تعرض ذکر شده می فرماید: بودند کسانی که در راه خدا با کفار جنگ می کردند و کشته می شدند یا

می کشتند و از خدا برای نصرت امرش طلب پیروزی می کردند، (یک چنین نفوس مؤمنی بودند) ولی وقتی آن کسی را که از قبل می شناختند آمد به او کافر شدند پس لعنت خدا بر ایشان باد. یعنی این افراد همان مظهر ظهور یا پیامبری را که به او مؤمن شده بودند و در راهش جان نثار می کردند وقتی دوباره بازگشت او را نشناختند و به او کفر ورزیدند. حال باید پرسید که چرا نشناختند؟ زیرا نام و محل اقامت و ظاهر انسانی او با آن پیامبر قبلی متفاوت بود درحالی که حقیقت هردو یکی بود یعنی مربی عالم انسانی و یا پیامبر الهی بودند. مثلاً مردمانی که در زمان حضرت موسی زندگی می کردند و به حضرت موسی ایمان آورده بودند و برای ترویج دیانت حضرت موسی از جان خودشان می گذشتند وقتی حضرت عیسی آمد او را نشناختند و دوباره همان رفتار را با او کردند که کفار فرعون با حضرت موسی کرده بودند. حالا باید فکر کرد که مردمان زمان حضرت موسی کجا و مردمان زمان حضرت عیسی کجا. چند قرن فاصله در میان این دو ظهور است و از لحاظ ظاهری هم البته که اسم آنان و شهر و ملیت و زبان و شریعت آنان با هم فرق می کرد پس چرا در قرآن که کلام الهی است می فرماید او را نشناختند؟ و تا امروز هم هیچیک از علماء معنی آن را ادراک نکرده اند؟. زیرا حقیقت هردو یکی است. هردو از جانب خداوند مأموریت یافته اند که نفوس بشری را تربیت نمایند. اما چون نفهمیدند اینهمه ظلم کردند. پس در حقیقت قرآن کریم رجعت انبیاء و اولیاء را بیان نموده اند. حال اگر رجعت حضرت مسیح همان رجعت حضرت موسی است پس رجعت اصحاب آن حضرت هم مثل قبل خواهد بود. اگر این موضوع را انکار کنند که بر خلاف حکم قرآن است که آن را

حجت اکبر گفته اند. پس به همین قیاس حکم حشر ونشر و رجعت را در ایام ظهور مظاهر مقدسه باید ادراک نمود. و حتی به چشم ظاهری می توان دید و استنباط کرد. آنگاه حضرت بهاءالله برای خواننده مطالب آرزو می نمایند که خداوند تأیید فرماید که غبار این جهل و نادانی از جلو دیدگان شما زائل گردد و بتوانید صبح هدایت را از شام ضلالت و گمراهی تشخیص دهید و فرق بگذارید. زیرا این پیامبران الهی که به مشیت خداوند به این عالم قدم می گذارند همگی دارای یک مقام هستند و برای تربیت بندگان مأموریت می یابند بنابراین حکم واحد را دارند. در حقیقت این پیامبران دارای دو مقام هستند یکی مقام تجرید و تفرید و دیگری مقام تفصیل. در مقام تجرید مانند معلمی هستند که از طرف آموزش و پرورش برای تربیت اطفال و جوانان برگزیده و انتخاب و استخدام شده اند. همگی معلمان از همین مؤسسه مأمور می شوند و کارشان تدریس و آموزش است. پس همه یکی هستند نام همگی معلم است و هدف آنان تعلیم و تربیت. اما در مقام تفصیل متفاوت هستند زیرا هر کدام دارای اسمی و شهری و خانواده ای هستند که با دیگری متفاوت است. یعنی حضرت محمد و حضرت عیسی و حضرت موسی و غیره همگی از جانب خدا آمده اند و برای تعلیم و تربیت ناس مبعوث شده اند و بعنوان مربی عالم انسانی هستند این مقام آنان مقام تجرید است. برای همین است که می فرماید ما بین انبیاء خود فرقی قائل نشدیم. زیرا همگی مردم را بتوحید دعوت می کنند و به کوثر فضل الهی وعده می دهند و همگی را نبی خطاب می فرمایند. بنابراین وقتی می فرمایند همه انبیاء من هستم، یا من همان آدم و نوح و موسی و عیسی هستم دلیل بر توحید و مقام تجرید

ایشان است زیرا همگی مظهر اسماء و صفات الهی هستند و این مقام مقدس از کثرت و یا تعدد است. بهمین جهت می فرماید که ما بغیر از حکم واحد حکم دیگری نمی کنیم و وقتی که حکم یکی بود پس آورنده حکم هم یکی است حتی اولیاء و جانشینان آن حضرت هم همین ادعا را کرده اند. چنانچه می فرماید ما همه محمد هستیم اولین ما محمد است همه آنها هم که بین ما قرار گرفته اند محمد هستند و آخرین ما هم محمد است.

باری، معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائن مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است. و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است. و این رجوع اظهر از آن است که به دلیل و برهان محتاج شود. مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء نوح بود که چون مبعوث به نبوت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مدعن شد او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرف شد. و در حقّ او صادق می آمد حیات بدیع و روح جدید، زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او کمال علائق را به اموال و اسباب متعلقه به دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه گماشته. و از این مراتب گذشته، قبل از ورود در لجه ایمان به حدودات آباء و اجداد و اتباع آداب و شرائع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم به قتل او می شد شایدرضا می داد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمی شد. چنانچه همه قوم نداء "إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ." برآوردند. و همین گروه، با همه این حجبات محدوده و حدودات مذکوره به مجرد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره تقلیب می شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و ائقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ما سوی می گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی

و جذبات نوق صمدانی ایشان را اخذ می نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پر گاهی ندانسته. آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمی شود؟ و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حیل و تدبیر از موارد هلاکت حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از روباهی فی المثل فرار می نمودند. و بعد از شرف به فوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق می فرمودند، بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمود. مع ذلک چگونه می شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه است از ایشان ظاهر شود؟ باری، این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید. چنانچه اضطرابشان به اطمینان تبدیل می شد و ظنّ به یقین تغییر می یافت و خوف به جرئت مبادله می گشت. این است شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را تقلیب می فرماید.

#### معنی لغات:

قمائنص: پیراهن ها

آمر: امر کننده - دستور دهنده

معدود: تعداد کم و اندک - شمرده شده

اظهر: آشکارتر - ظاهر تر - نمایان تر

متعلقه: آویخته - در آویزنده

تعیش: زندگانی - معیشت - عیش و عشرت

لجه: آب زیاد - جمعیت زیاد - وسیع مانند دریا  
حدودات: دستورات - احکام  
اتباع: پیروی کردن - اطاعت کردن  
انا وجدنا...: ما پدران خود را بر آئینی یافته ایم و ما از روش و آثار ایشان  
پیروی می کنیم. سوره زخرف (۴۳) - آیه ۲۳  
صهبای: شراب - خمر  
ایادی: دستها  
اتقال: سنگینی نمودن - فشاردادن  
غلبات: چیرگی - غلبه - تفوق - برتری - تسلط  
مقاتله: کشت و کشتار  
مبادله: عوض کردن - بدل کردن - چیزی را با چیز دیگر عوض کردن  
اکسیر: جوهری گدازنده که ماهیت اجسام را تغییر می دهد مثلاً مس را  
مبدل به طلا می کند

#### توضیحات ۱۶۴ - ۱۶۲

پس محقق و واضح شد که کلیه انبیاء بنام مریبان الهی یکی هستند و فرقی  
بین آنان نیست آنان مثل تصویری هستند که در آینه هائی با رنگهای  
مختلف دیده می شوند. با وجود این که یک تصویر است اما یکی سبز و  
یکی سفید و دیگری زرد و یاسرخ دیده می شود در حالی که همگی یک  
تصویر است. انبیای الهی هم همینطور هستند. چون از یک مکان یعنی عالم  
امر ظاهر می شوند و تعالیم الهی را می آورند و اصول آنچه را که تعلیم  
می دهند یکی است پس اتحاد بین آنان کاملاً واضح است بنابراین وقتی

یکی از این مظاهر مقدسه می گوید که همه آن پیامبران من هستم درست و صحیح است و هر کدام رجوع همان مظهر ظهور یا پیامبر قبلی است و این مطلب دیگر نیازی به دلیل و برهان ندارد. مثلاً وقتی حضرت نوح ظاهر شد و برای اجرای امر الهی قیام کرد هرکس به او ایمان آورد در حقیقت حیات تازه یافت و به زندگی جدیدی رسید. مانند مرده ای که زنده شده است. زیرا او قبل از این هم زندگی می کرد و همسر و اطفال و کار و زندگی داشت که تمام شبانه روز را برای حفظ آنها صرف می نمود و به عقاید آباء و اجدادی خود دلبسته بود و برای ایمان خود حاضر بود که کشته شود اما راضی به تغییر دین خود نمی شد زیرا که به تقلید از اجداد خود آن را بدست آورده بود. چنانکه در قرآن هم ذکر شده که ما دین آباء و اجدادی خود را داریم و به آن عمل می کنیم. ولی وقتی به روح جدید ایمان مزین شدند تمام این محدودات بشری را ترک کردند. یعنی همسر و اولاد و مقام و ثروت خود را رها کردند و به اندازه ای هم مشتاق و علاقمند به دین جدید گشتند که دنیا و هر چه در آن بود برای آنان مفهومی نداشت. یعنی شخصی که تا چندی قبل حاضر نبود نیش خاری را تحمل کند اکنون آرزو می کرد که ایکاش صدجان داشتم تا در راه ایمان جدید فدا می کردم. آیا این امر نشان از خلق جدید نیست؟ کسی که تا چندی قبل با هزار حيله و تدبیر از جان و مال و ناموسش دفاع می کرد و حاضر نبود کوچکترین آسیبی به خود و یا خانواده اش برسد ناگهان بعد از ایمان همه را فدا و رها می کند و شخصی که تا دیروز مثلاً از رویاهی هم می ترسید امروز درمقابل گرگ هم واقع شود هراسی ندارد و یک نفر از این افراد مؤمن در مقابل دهها تن از کفار به مبارزه قیام می کند و کوچکترین هراسی ندارد. بنابراین



نمی توان گفت که این شخص همان فرد قبلی است. پس معلوم می شود که این تغییر و تبدیل جز بوسیله خداوند حاصل نمی شود. چنانچه انسان به چشم می بیند که چقدر تغییر حاصل می شود شخصی که ایمان می آورد حرکات و رفتار و اخلاق ظاهری و باطنی او بکلی تغییر می کند یعنی ترس و وحشت او به اطمینان بدل می گردد. توکل او صد چندان و ظن او به یقین تبدیل می گردد و مانند قطعه مسی می شود که اکسیر به آن زده شده و در یک لحظه به طلا تبدیل گردیده است. یعنی اکسیر ایمان سبب این همه تغییر در فرد می شود که هر چقدر ترسو، بد گمان، بی اطمینان ، بی توکل و... بوده کاملاً در موقع ایمان تغییر می کند و شخص دیگری می شود. این دگرگونی جز بوسیله اکسیر ایمان البته امکان پذیر نخواهد بود .

مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه ییوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می دانند که به واسطه غلبه ییوست مریض شده و به مقام خود نرسیده. باری، در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می رساند و منازل هفتاد ساله را به آنی طی نماید. آیا آن ذهب را بعد می توان گفت که نحاس است و یا به عالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح می نماید. همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی، که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظن را به چشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید. حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق می آید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از فوز به ایمان صادق و محقق است. ای برادر، از این بیانات شافیة کافیة وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث، بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است. انشاءالله به تأییدات غیبیه جامعه کهنه را از جسم و جان دور کنی و به خلع جدیده باقیه مفتخر گردی. این است که در هر ظهور بعد، انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کل من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد می شود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً. زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویداگشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او

می شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر به رائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است. پس نظر را از حدودات ظاهره طاهره و منزّه کن تا همه را به یک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی. قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نماکه چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتیهات نفسیه به نجات قدسیّه آن حضرت، پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاءالله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می فرمودند. و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب علم انقطاع بر رفرق امتناع برافراشتند. باری، این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده‌اند. فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. کُلُّ ذَلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ، یُؤْتِیهِ مَنْ یَّشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ. انشاءالله از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و به اعلیٰ افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم.

### معنی لغات:

نحاس: مس - آتش - سرشت و طبیعت - دود بدون شعله

یبوست: خشکی

ذهبی: زر - طلا - مال دنیا

محک: سنگی است که طلا را با آن آزمایش می کنند

بعید: دور

شافیه: شفا بخش - تندرستی دهنده - قاطع و قانع کننده

وافیه: وفا کننده به عهد و پیمان - تام و تمام - کامل

معارج: پله ها - نردبانها - مقامات عالیه

اطلاق: رها کردن - گشودن - آزاد کردن - خلاصی از قید و بند

هیئت: حالت - صورت - کیفیت - گروهی که دور هم جمع شوند مثلاً

هیئت علماء

مشتهیات: خواسته های نفسانی - خواهشها و تمنیات نفسانی

امتناع: خودداری - سر باز زدن

کل ذلک...: همه آن از فضل خدا است و آن را به هریک از خلائقش که

بخواهد می دهد.

اضداد: چیزهای مخالف یکدیگر - ضد هم - اشخاص مخالف هم

### توضیحات ۱۷۰ - ۱۶۵

حضرت بهاء الله برای روشن شدن موضوع تقلیب قلوب بوسیله ایمان، به فلز مس اشاره می فرمایند که به عقیده حکماء مس فلزی است که اگر در معدن محفوظ باقی بماند بعد از هفتاد سال تبدیل به طلا می شود اما چنانچه در معدن دچار اختلال گردد یعنی دچار خشکی شود به همان حالت مس باقی می ماند. حال اگر همین فلز مس را با اکسیر صیقل دهند تبدیل به طلا می شود. یعنی کاری که بنا بود بمدت هفتاد سال در معدن و در موقعیت مساعد انجام شود اکنون در یک لحظه بوسیله اکسیر انجام می گردد. و اگر کسی اعتراض کند و بگوید ممکن نیست مس به همین

سرعت بتواند راه هفتاد ساله را در یک لحظه طی کند و طلا شود و در طلا شدن آن شک و تردید نماید، در جواب گفته می شود که سنگ محک موجود است و می شود آن را امتحان کرد و از طلا بودن آن مطمئن شد. پس این اتفاق در مورد انسانها هم صادق است زیرا چه بسا افرادی که دارای اخلاق ناشایسته و نا مرضیه بوده اند اما به محض این که ایمان آورده اند بکلی منقلب گردیده و تغییر ماهیت داده اند و به نفوس مؤمن و سازگاری تبدیل شدند انسانی که تا دیروز همه را عاجز می کرد و مورد اذیت و آزار قرار می داد و از آسیب رساندن به دیگران لذت می برد ناگهان بعد از ایمان تغییر ماهیت داده و نه تنها آزار و اذیتی نمی رساند بلکه در راه عقیده و ایمانش رنج بسیار و بلاهای بیشمار را هم تحمل می کند. این اکسیر الهی می تواند عوالم ترابی را در لحظه ای طی نماید و انسان را به عالم قدسی برساند. آن حضرت برای خوانندگان این کتاب دعا می فرمایند که بتوانند از این اکسیر الهی استفاده کنند تا از عالم غفلت به عالم دانائی پرواز نمایند و از ظلمت ظلمانی جهل و نادانی به صبح نورانی هدایت واصل گردند. بنابراین اگر بعد از این که این مس بوسیله اکسیر به طلا مبدل شد کسی باز شک کند و بخواهد بگوید که نه این همان فلز مس است، در مورد این افراد هم می تواند بگوید که اینها همان اشخاس قبل هستند. از این بیانات و مثالها می توان حکم اسرار خلق جدید و رجوع و بعث را بطور واضح و آشکار دریافت نمود. باز هم آن حضرت اظهار امیدواری فرموده و از خواننده مطالب که در آن زمان دائی بزرگ حضرت باب بوده است می خواهند که جامه کهنه یعنی دیانت قدیم را از جسم و جان خود دور کند و لباس نو و تازه یعنی ایمان جدیدی را که به ید قدرت

الهی به او هدیه گردیده است ببوشد. برای همین است که هر وقت مظهر ظهور جدیدی در عالم ظاهر می شود کسانی که در قبول آن پیشدستی می کنند و از آب گوارای معرفت می نوشند به بالاترین درجه ایمان و ایقان و انقطاع ارتقاء می جویند و حکم رجوع همان نفوس قبل در حق آنان صادق است. یعنی مؤمنین اولیه این دیانت در حقیقت همان مؤمنین اولیه دیانت قبل هستند که در ظهور بعد دوباره با همان اعمال و اخلاق و صداقت و شجاعت موفق به ایمان شده اند. زیرا هر کاری که آن مؤمنین کردند به عینه از اینها هم ظاهر می شود. مثل گذشت، فداکاری، صبر، استقامت و حتی شهادت. برای مثال می توان از یک بوته گل رز استفاده نمود که شاخه ای از آن بوته در مشرق و شاخه دیگری از آن در مغرب کاشته شود. وقتی این بوته به گل نشست به هر دو گل رز گفته می شود و توجهی به رنگ و یا محل و موقعیت زمانی آن نمی شود زیرا هر دو دارای یک عطر و بو هستند حتی اگر یکی چند سال قبل کاشته شده باشد و دیگری امسال. پس باید به حقیقت آن گل توجه داشت یعنی یک گل رز خوشبو. سایر موارد مهم نیست زیرا ظاهری است. پس باید از توجه به محدودات و ظواهر امور چشم پوشید و به حقیقت آنها توجه نمود آنوقت است که همه را دارای یک ذات و یک حقیقت مشاهده می نمائی و راز بازگشت مؤمنین در قیامت را مشاهده می نمائی. پس نظر به اصحاب عهد رسول الله نما که چگونه از تمام امور نفسانی و آرزوهای بشری خود صرف نظر نمودند و پاک و مقدس و منقطع شدند و به زیارت آن حضرت که عین لقاء الله بود نائل گردیدند و چگونه جان در راه او نثار نمودند. حالا هم همان انقطاع و تقدیس را در مؤمنین به حضرت باب ملاحظه نما که

چگونه فداکاری و جانبازی نمودند. پس این اصحاب را می توان گفت که بازگشت همان اصحاب است ولو آن که هزار سال فاصله در میان باشد. پس در میان آنان فرقی مشاهده نمی شود زیرا همه از یک بحر نوشیده اند و در حقیقت ثمره یک درخت هستند. و همه این امور فقط فضلی از جانب پروردگار است که به هر کس که بخواهد عطاء می کند. امید آن که از ارض نفی به بحر اثبات برسیم و با چشمی که حقیقت را بتواند ببیند نگاه کنیم نه با چشمی که فقط به دنبال اجزاء مخالف و بیگانگی هاست. یعنی در حقیقت بدیده بصیرت به وحدت و یگانگی ناظر باشیم نه به اختلاف و ضدیت تا انشاء الله بتوانیم بسوی قرب الهی پرواز نمائیم.

پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل، هر آینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر می شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اوّل لا اوّل بر آن قیام نمود. این است که نقطه بیان، روح ما سواه فداه، شمس احدیه را به شمس مثال زده اند که اگر از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است. و همچنین از این بیان صادق می آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام می نماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده. و این مطلب با اینکه چقدر واضح است نزد شاربان صهبای علم و ایقان، مع ذلک چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع شده اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا." و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آن که بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اوّل، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنان که بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم النبیین صادق آید. و به این مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده اند چنانچه اکثری به همین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده اند. و نمی دانم این قوم از اولیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکراه چه ادراک نموده اند؟ اگر مقصود از اولیّت و آخریّت، اولیّت و آخریّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریّت بر



آن ذات احدیّت صادق می آید؟ بلکه در این رتبه اولیّت نفس آخریّت و آخریّت نفس اولیّت باشد. باری، همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریّت بر آن مربّی غیب و شهود می آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می آید. و در حینی که اسم اولیّت صادق است همان حین اسم آخریّت صادق. و در حینی که بر سریر بدنّیّت جالس اند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدنّیّت و ختمیّت، این ذوات مقدّسه و ارواح مجردّه و انفس الهیه هستند. و اگر در هوای قدس "كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" طائر شوی جمیع این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ به این حجابات و اشارات و کلمات محتجب نشوی. چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل، بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند. حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده: "كشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ." و از جمله سبحات مجلّه علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امرالله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه الهی را بشنوند. بل "يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ." و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولیّ خود اخذ نموده اند منتظر ردّ و قبول آن خشب های مسنّده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه حقّ و باطل.

### معنی لغات:

بصر حدید: چشم تیزبین

ذوات مقدسه: بزرگان مقدس - دارندگان مقامات پاک و مقدس - انبیاء و

اولیاء

جمال بدء: جمال اول - حضرت آدم - پیامبر اول

خاتم النبیین: پیامبر آخر - آخرین پیامبر

اما النبیین...: همه پیامبران من هستم - من همه پیامبرانم

صادق: حقیقی و راست - درست - راستگو - صحیح

کان الله...: خدا بود و هیچ چیز یا هیچکس با او نبود

معدوم صرف: نیستی کامل - غیر موجود - نیست و نابود

مفقود بحت: نابودی کامل - بی اهمیت و غیر قابل ذکر

اعانت: یاری و کمک

کشف...: برداشتن پرده های جلال بدون اشاره - (نفوذ نمودن از پرده های

پر شکوه بدون کمک) من دون الله: از غیر خدا - غیر از خدا

بل: بلکه

يجعلون...: انگشتان خود را در گوشه‌هایشان قرار می دهند. سوره بقره (۲)

آیه ۱۹

خشب مسنده: چوب خشکی که به آن تکیه می زنند - چوبی که پیراهن

پوشیده و در مزرعه برای ترساندن پرندگان نصب می کنند.

#### توضیحات ۱۷۵-۱۷۱

پس با تمام توضیحاتی که داده شد معلوم می شود که اگر در آخرین لحظه

زمان که نقطه پایان و ابدی است کسی ظاهر شود و بر امری که اول لا اول

یعنی کسی که قبل از او فرد دیگری نبوده قیام نماید. می توان گفت که آن

شخص آخر همان شخص اول است و یا آن شخص اولی همان فرد آخری

است زیرا هر دو بر یک امر قیام می کنند و یک کار را انجام می دهند. برای

مثال: در کلاس اول که کودک تازه به مدرسه می رود اولین معلم را می بیند که به او درس می دهد. وقتی هم که این کودک بعد از سالها تحصیل که در هر کلاس هم معلمی داشته مثلاً موفق به گرفتن دیپلم می گردد باز هم برای استاد خود لفظ معلم را بکار می برد. زیرا "معلم" یک کلمه عام است که برای معلم کلاس اول و معلم کلاس آخر بکار می رود اما البته هر معلمی برای خودش نامی جداگانه دارد. محل تولدش متفاوت است. و دروس کلاسها هم متنوع و متفاوت است اما از اصول الفباء تجاوز نمی نماید یعنی اصل تمام دروس الفباء است و استاد بنام معلم. اما نسبت به استعداد زمان و نیاز دانش آموز، دروس مختلف که از همان الفباء نسبت به نیاز او ترکیب شده، تدریس می شود. بنابراین انبیای الهی هم مربیان نوع انسان هستند. لفظ مربی برای همه آنها صادق است چه مربی اول و چه مربی آخر. همانطور که لفظ اولیت در باره آنان گفته می شود همان طور هم لفظ آخریت صدق می کند. و یا مثل شمس. که از اول لا اول تا آخر لا آخر یک شمس بیشتر نیست حال اگر بگوئیم این شمس همان شمس اولی است درست است و اگر بگوئیم که بازگشت آن شمس است باز هم درست است. پس این مطلب خیلی واضح است اما در عین حال چقدر از نفوس که به خاطر کلمه خاتم النبیین از شناخت مظهر ظهور محروم شدند. با این که خود حضرت رسول فرمودند همه انبیاء من هستیم. من همان حضرت آدم، همان حضرت نوح و همان حضرت موسی و همان حضرت عیسی هستیم با وجود این فکر نمی کنند که همانطور که ایشان نسبت آدم اول را بخود می دهند همانطور هم می توانند نسبت آدم آخر را بخود بدهند. پس خداوند به همین یک کلمه کلیه مسلمین را مورد امتحان قرار

داد و متأسفانه بسیاری از آنان نتوانستند از این امتحان خارج شوند و جزء مردودین قرار گرفتند. بنابراین باید فکر نمود که اگر مقصود از اولیت و آخریت مُلکی باشد که هنوز دنیا به آخر نرسیده پس چگونه حکم آخریت بر آن حضرت صادق است؟. پس مقصود همان معنی واقعی کلمه است یعنی همه مربی عالم انسانی هستند چه مربی اول و چه مربی آخر هر دو مربی هستند و یک وظیفه را انجام می دهند و از جانب یک پروردگار مبعوث شده اند چنانچه در قرآن کریم می فرماید: خدا بود و هیچکس با او نبود. یعنی در مقام تجرید با مظاهر مقدسه هم هیچکس نیست. در عالم تجرید، حقیقت همه یکی است و این اسمائی را که برای آنان می شماریم در مقام مظهریت آنان راهی ندارد. چنانکه حضرت علی در معنی حقیقت می فرماید: برداشتن پرده های باشکوه بدون اشاره است. و از جمله سبحات جلال، علماء هر زمان هستند که بخاطر علاقه به ریاست و مقام و موقعیت خود از امر الهی دور می شوند و ابدأ حاضر به قبول دین جدید نمی شوند. اینها بفرموده قرآن دستهایشان را در گوشهای خود قرار می دهند که ابدأ کلامی نشنوند تا چه رسد که بخواهند بررسی نمایند. البته مردم هم که مقلد آنان شده و از خودشان هیچ اراده ای در امور دینی ندارند، منتظر هستند که این علمای بی سواد و نادان چیزی را قبول و یا رد نمایند تا آنان هم تقلید کنند مثل این که از خودشان چشم و گوش و قلب ندارند که بتوانند خودشان بین حق و باطل را تشخیص دهند.

با اینکه همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء من عندالله امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلک معتنی به نصح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود. و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید: "يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ" جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاست ظاهره و البسه مقطعه لطیفه نفهمیده‌اند و حق را از باطل ادراک ننموده‌اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجب می نمایند از چنین قولی. با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه اولی و اسبق اند. و با اینکه این فقره هم معلوم و واضح است که در جمیع احوال ظهور مظاهر قدسیه، علمای عهد مردم را از سبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است. و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشت. قَاتِلَهُمُ اللَّهُ بِمَا فَعَلُوا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ كَانُوا يَفْعَلُونَ. حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلال است؟ واللّه کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر اعمال. وَقَفْنَا لِلَّهِ وَ إِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمُسْتَعَاثِ تُوقَفُونَ وَ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ لَا تَحْتَجِبُونَ. و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع. و جمیع به این حجابات محدوده و سبحات مجلله عظیمه محتجب مانده‌اند. آیا نغمه طیر هویّه را نشنیده‌اندکه می فرماید: "الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بودند؟ حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سراق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آن است که به ادراک

نفسی منتهی شود. خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا نهایت خواهند بود و ابتدائی او را ندیده. حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق می نماید. و همچنین نغمهٔ جمال ازلی، حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان می فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می فرماید تا آنکه می فرماید: الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچک تر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود. حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیّت و لا آخریّت صنع، همه را از این دو روایت ادراک فرما. باری ای حبیب من، مقدّس است نغمه لاهوت که به استماع و عقول ناسوت محدود شود. نمله وجود کجا تواند به عرصه معبود قدم گذارد؟ اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک، این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند. بلی، لایَعْرِفُ ذَلِکَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. قُلْ هُوَ الْخَتَمُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ خَتْمٌ فِي الْإِبْدَاعِ وَ لَا بَدْءٌ لَهُ فِي الْإِخْتِرَاعِ إِذَا يَا مَلَأَ الْأَرْضَ فِي ظُهُورَاتِ الْبَدْءِ تَجَلِّيَاتِ الْخَتْمِ تَشْهَدُونَ.

### معنی لغات:

معنی: اعتناء شده - مورد توجه - قابل توجه - مورد اعتناء و اهتمام

نصح: نصیحت - پند - اندرز - ارشاد - وعظ

یا قوم...: ای مردم (ای قوم) پیامبران را پیروی نمائید. سوره یس (۳۶) - آیه

۲۰

مقطعه: جدا جدا - قطعه قطعه - اشاره به لباسهای متعدد و گرانها

سلف: گذشته - آباء و اجداد

اسبق اند: جلوتر - پیشتر از این - با سابقه تر  
 سبّ: دشنام دادن - به سختی فحش دادن  
 قاتلهم...: خداوند بکشد آنان را بخاطر اعمالی که از قبل انجام دادند و پس  
 از آن در حال حاضر انجام می دهند  
 خرقش: پاره کردنش - دریدنش - منهدم کردنش  
 وقفنا...: خداوند ما و شما را موفق بدارد ای جماعت روح شاید شما به آن  
 امر (کشف سبحات جلال) در زمان مستغاث (ظهور بعد) موفق گردید و از  
 لقاء پروردگار در روزهای او در حجاب نمانید.  
 مستغاث: در الواح هیاکل که از قلم مبارک نازل گشته بصراحت ذکر  
 فرموده اند که مقصود از زمن مستغاث خاتمه سنه واحده بعد از ظهور نقطه  
 بیان است. یعنی ۱۹ سال بعد از اظهار امر حضرت باب، من یظهره الله ظاهر  
 خواهد شد. قاموس ایقان - جلد ۲ - صفحه ۸۲۱  
 سبحات مجلله: سبحات جلال یا سُبُحَاتِ مَجَلَّلَه یا سُبُحَاتِ بَشَر - منظور  
 سُؤن و امور و حالاتی است که مانع اقبال نفوس به مظهر امرالله و  
 توجهشان بخدا گردد که در مقامی تقالید و مسموعات باطله و یا کلمات  
 مانعه و یا سخنان رادعه علمای رسوم است و در مقامی اصطلاحات و یا  
 معانی متصوره بر بعضی آیات و اصطلاحات مثل خاتم النبیین و در مقامی  
 جاه و جلال و عزت و مال دنیاست. در حقیقت کلیه اموری که مانع از  
 شناخت و ایمان به مظهر ظهور می شود.  
 طیر هویه: پرنده منسوب به هو - منظور مظاهر مقدسه است  
 الف: هزار - زیاد - کثیر  
 نکاح: عروسی - ازدواج

صنع: ساختن - عمل کردن - کار کردن - خلق کردن

قضای: حکم - اراده الهی

تحدید: محدود کردن - حد و اندازه تعیین کردن - واضح ساختن معنی

تقدیرات: قضاء و فرمان الهی - نصیب و قسمت تعیین شده

قدریه: مقدر شده - تعیین شده

لانهایه: بدون انتهی - نهایتی ندارد

حسین...: امام سوم شیعیان ملقب به سید الشهداء فرزند حضرت علی و

حضرت فاطمه هستند. از قلم اعلی زیارت نامه ای غرا و بی همتا به اعزاز

آن حضرت نازل شده است

سلمان: نام او روزبه و یکی از مشاهیر صحابه حضرت محمد بود در

جستجوی حقیقت به حجاز رفت و اسیر شد بعد مسلمان گردیده و آزاد

شد و ملقب به سلمان گردید مردی پرهیزگار و زیرک و کاردان و از ادیان

و مذاهب آگاهی داشت در مدائن در سن پیری وفات یافت و مزارش بنام

سلمان پاک در مدائن نزدیک بغداد است. حضرت بهاءالله نیز در مورد او

اظهار عنایت فرموده اند.

خمسین الف: پانصد هزار

مره: یک مرتبه - یک بار - یک دفعه

غزوه خیبر: جنگ خیبر

محاربه: جنگ

مجادله: جنگ و جدال - جنگ لفظی

لاهورت: از عوالم الهی که مخصوص ذات باری تعالی است



ناسوت: طبیعت بشری - جهان انسانی - عالم موجود - عالم امکان یا  
عالم اجسام یا عالم شهود  
نمله: مورچه

لایعرف...: درک نمی کند این مطلب را مگر صاحبان عقل. بگو او همان  
پایانی است که هیچ پایانی در جهان برای او قابل تصور نیست و در جهان  
خلقت هم هیچ آغازی برای او نبوده و نیست بنابراین ای مردمان روی  
زمین در ظهورات اولیه شکوه و جلال ظهورات پایانی را بنگرید.

#### توضیحات ۱۸۰ - ۱۷۶

همه انبیاء و برگزیدگان و دوستان حق از جانب خداوند امر فرموده اند که  
با چشم خود ببینید و با گوش خود بشنوید اما مردم اعتناء نکرده و  
نمی کنند و تابع علمای خود هستند و اگر شخص مسکینی که لباس اهل  
علم برتن ندارد فقط به مردم بگوید که ای مردم از انبیای خود پیروی کنید  
فوراً جواب می دهند که این همه علمای بزرگ اهل علم با آن لباسهای  
روحانیت و مقام و مرتبه و ریاست، دین را نفهمیده اند و تو و امثال تو این  
مطالب را درک نموده اید؟ و برایشان خیلی عجیب است که چرا اصلاً  
شخصی که لباس غیر روحانی پوشیده باید چنین حرفی بگوید. در حالی  
که اگر درک و فهم با لباس و تعدد لباسهای فاخر باشد که علمای قبل  
خیلی برتر هستند. مثلاً اسقف ها و کشیش ها خیلی لباسهایشان پر زرق و  
برق تر است. در حقیقت این واضح است که در هر عصر و زمانی که مظاهر  
مقدسه ظاهر شدند اولین گروه از مخالفان همین علماء زمان بودند که مردم  
را از نزدیک شدن به حقیقت منع می نمودند چنانکه در تمام کتابهای

آسمانی هم ذکر شده است. هیچیک از انبیاء ظاهر نشد مگر این که مورد دشمنی و انکار علماء زمان واقع گردید. خداوند آنان را بخاطر کارهایی که از قبل انجام دادند و اموری که بعد از این انجام خواهند داد نابود و هلاک نماید. زیرا برداشتن و پاره کردن هیچ حجابی بزرگتر و عظیم تر از این حجاب نیست. خداوند همه ما را موفق به ترک این حجاب یعنی پیروی کورکورانه از علمای دینی بفرماید. و شما، ای گروه کسانی که بنور ایمان زنده شده اید (بایان) بر شماست که در زمان مستغاث محروم نشوید شاید موفق به معرفت او گردید و از لقاء خداوند در ایام ظهورش محروم نشوید. بعد از این که علماء را از جمله سبحات مجلله خوانده اند، خاتم النبیین را هم یکی دیگر از سبحات مجلله ذکر کرده اند که این هم یکی از امور بسیار سخت و دشوار در ادیان است که دین خود را آخرین دین می دانند و جمیع علماء از درک آن عاجز مانده اند. برای مثال: در حدیثی که از حضرت علی نقل شده و در کتاب الالفین هم ذکر گردیده این است که فرمود: من با هزار فاطمه ازدواج کردم که همه دختر حضرت محمد خاتم النبیین بودند. حال باید توجه نمود که چقدر اسرار در این بیان نهفته است تا مطمئن شوید و یقین حاصل نمائید که کارهای او ابتدا و انتهائی ندارد و قضای الهی محدود به حدودی نیست که قلب انسان بتواند به عظمت آن پی ببرد و تقدیرات الهی نا متناهی است و بزرگتر از آن است که به قوه فهم انسانی درک شود. در این حدیث حضرت علی خود را جای تمام کسانی که اولین مؤمن بوده اند قرار داده اند و کلیه ازدواجهای آنها را هم مانند ازدواج خود بحساب آورده اند. یعنی اولیت و آخریت برای اصحاب و پیروان ایشان هم صدق می کند. و یا حضرت حسین بن علی به

سلمان می فرماید که با هزار آدم بودم که فاصله هر آدم با آدم دیگر پانصد هزار سال بود و با هر کدام ولایت پدرم را عرض کردم و بعد از سخنان دیگری اضافه می کنند که هزار مرتبه جهاد در راه خدا انجام دادم که از همه کوچکتر مثل جنگ خیبر بود که پدرم با کفار نمود. اکنون کاملاً رازهای رجعت و ختم و لا اولیت و لا آخریت را در این دو حدیث می توان بخوبی درک کرد. یعنی بطور خلاصه، بازگشت تمام جانشینان پیامبران را هم بطوری که خودشان گفته اند و تمام ازدواجهایشان را به این ترتیبی که مثال زده اند و کلیه جنگهایی که در زمانهای گذشته بین حق و باطل انجام شده همه را بخودشان نسبت داده و بازگشت تمام آن لشکریان را در لشکریان خود ذکر فرموده اند که در حقیقت یکی بودن جانشینان و خدمات آنها را هم نشان داده اند. و دوباره خواننده را به لقب ای حبیب مخاطب ساخته و می فرمایند که بیانات عالم لاهوت را نمی توان در عالم ناسوت بیان نمود. یعنی نغمه های ملکوتی برای ملائک است نه برای آدمیان خاکی. انسانی که محدود به حدودات است هرگز نمی تواند از عوالم مافوق خود با خبر گردد و برای همین است که اغلب این بیانات بوسیله افرادی که ناتوان از درک آن هستند مورد قبول واقع نمی شود و آنها را انکار می نمایند و امثال این حدیث ها را که نمی توانند درک نمایند مورد نفی قرار می دهند. بله، هرگز به این امور غیر از صاحبان عقل (پیامبران الهی) دیگران پی نخواهند برد. بگو او همان پایانی است که در تمام جهان برای او پایانی نیست و در جهان خلقت هم هیچ آغازی برای او نبوده است بنابراین ای مردم روی زمین در ظهورات اول، تجلیات پایانی را بنگرید و یا در ظهورات ابتدائی شکوه و جلوه های ظهورات انتهائی را

مشاهده نمائید. باز هم اگر بخواهیم به زبان ساده تر بیان کنیم باید بگوئیم که تمام فصلهای بهار در سالیان مختلف از هزاران سال قبل تا کنون مثل هم بوده و هستند یعنی زمان روئیدن و سبزشدن و حیات دوباره . و همگی هم بنام بهار نامیده می شوند و همچنین فصل زمستان و سایر فصلها . انبیای الهی و اصحاب و انثار آنان هم همین حالت را دارند . همگی کردار و گفتارشان شبیه به هم است و کافران هم در هر زمان همین گونه هستند . و این نشانه ها یکی بودن و در عین حال جدا بودن را بخوبی نمایان می سازد.

بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک به آیه منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان می شوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمره اعراض می نمایند. "اَقْتُوْمُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ." ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ مَا لَا تَشْعُرُونَ؟ مثل آنکه در کتاب مبین، ربّ العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالى: "وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ"، جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده. چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. فَهَنِيئًا لِمَنْ فَازَ بِهِ فِي يَوْمٍ اَعْرَضَ عَنْهُ اَكْثَرُ النَّاسِ كَمَا اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ. و مع ذلک به حکم اول از امر ثانی معرض گشته‌اند، با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب. و قیامت هم به دلایل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او اذ اِنَّهٗ "لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ." و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه، من حیث لایشعر به ذکر ختم تمسک جسته‌اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده‌اند. "وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوْا مَا تَرَكَ عَلٰی ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَّلٰكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّى." و از همه این مراتب چشم پوشیده، اگر این قوم به قطره ای از چشمه لطیف "يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ" می آشامیدند هیچ این گونه اعتراضات غیر مرضیه بر محلّ امر نمی نمودند. امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست. كُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ اَسِيْرٌ وَّ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ سَهْلٌ يَّسِيْرٌ. فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید. مَنْ قَالَ لِمَ وَّ بِمَ فَقَدْ كَفَرَ. و اگر این عباد قدری به شعور بیابند از آنچه مرتکب شده‌اند هلاک می شوند و به دست های خود خود را به نار که مقرر و مرجع ایشان است راجع می نمایند. آیا

نشنیده‌اند که می‌فرماید: "لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ"؟! و با این بیانات چگونه می‌توان جسارت نمود و به زخارف قول مشغول شد؟ سبحان الله، جهل و نادانی عباد به مقام و حدی رسیده که به علم و اراده خود مقبل شده، از علم و اراده حق جلّ و عزّ معرض گشته‌اند. حال انصاف دهید اگر این عباد موقن به این کلمات درّیه و اشارات قدسیّه شوند و حقّ را يَفْعَلُ ما يَشَاء بدانند، دیگر چگونه به این مزخرفات تشبّث می‌نمایند و تمسّک می‌جویند؟ بلکه آنچه بفرماید به جان اقرار نمایند و مدّعن شوند. قسم به خدا که اگر تقدیرات مقدّره و حکمت‌های قدریّه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم می‌نمود و لَكِنْ يُؤَخَّرُ ذَلِكَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ. باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صبح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز به حرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت می‌کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیّه و مظاهر عزّ صمدیّه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده‌اند. و این مدّت این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری، ادراک معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده و اِلَّا تلاوت بی معرفت را البتّه فائده کلّی نباشد.

#### معنی لغات:

مغایر: مخالف - ناجور

افتؤمونون...: آیا شما به پاره ای از کتاب ایمان می‌آورید و به پاره ای کفر

می‌ورزید؟ سوره بقره (۲) - آیه ۸۵

مالکم...: شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید به چیزی که آن را

درک نمی‌کنید؟

ولکن...: ولیکن رسول خدا و خاتم انبیاء است. سوره احزاب (۳۳) -  
آیه ۴۰

فهنیئاً...: پس گوارا باد بر آنکس که به آن فائز شد در روزی که اکثر  
مردمان از او اعراض کردند چنانچه شماها می بینید. (روزی که اکثر مردم  
همانطور که می بینید از او روی گردانند)  
منصوص: کلام صریح و بدون احتیاج به تأویل - کلام نوشته شده یا دیکته  
شده - کلام مستند

اذانه: زیرا بدرستی که اوست. چون که بدرستی که اوست  
لاتدرکه...: چشمها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد و  
او لطیف آگاه است. سوره انعام (۶) - آیه ۱۰۳  
من حیث...: از لحاظ این که درک نمی کنند  
موجد: بوجود آورنده - پدید آورنده

ولو...: و اگر خداوند مردم را به سزای آنچه انجام داده اند مؤاخذه می کرد  
هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی تا مدتی معین  
مهلتشان می دهد. سوره فاطر (۳۵) - آیه ۴۵  
یفعل...: آنچه بخواهد انجام می دهد و به آنچه که اراده کند حکم می دهد  
غیرمرضیه: غیر رضای الهی - ناپسند  
قبضه: پنجه - مشت - تصرف

کل شیء...: همه چیز در قبضه قدرت او اسیرند و همانا این امر برای او  
سهل و آسان است  
من قال...: هرکس چون و چرا گوید به تحقیق کافر می گردد.  
مقر و مرجع: محل و مکان رجوع

لایسٹل...: در آنچه انجام می دهد چون و چرا ندارد. سوره انبیاء (۲۱) -

آیه ۲۳

مقبل: اقبال کننده - روی آورنده - مؤمن

معرض: اعراض کننده - کسی که روی برگرداند

دریہ: مانند درّ و گوهر

ولکن...: ولکن آن را به عقب می اندازد تا زمان معینی از یک روزی

مشخص (تا زمانی که مشخص شود آن را به عقب می اندازد)

#### توضیحات ۱۸۵ - ۱۸۱

حضرت بهاء الله بعد از توضیح کامل اتحاد و تفریق انبیاء می فرمایند: انسان بسیار تعجب می کند که این علماء و حاکمان دین هر کجا که میل داشته باشند مطابق قرآن و احادیث رفتار می کنند و از آیات کتاب استدلال می نمایند و هر جا مایل نباشند حکم خدا را ندیده می گیرند و به میل خود عمل می نمایند. چنانچه در قرآن نیز نازل گردیده که می فرماید آیا شما به بعضی از آیات ایمان می آورید و به بعضی دیگر کفر می ورزید؟ و یا می فرمایند: شما را چه شده چگونه حکم می کنید به آنچه که در باره آن اطلاعی ندارید؟ و مثال می آورند که به یک کلمه که در قرآن ذکر شده که رسول خدا است و خاتم النبیین است، محکم چسبیده اند اما آنهمه آیات را که به جمیع مردم وعده لقاء الله داده شده، نه می گویند و نه به مردم در باره آن توضیحی می دهند. در حالی که خدا را شاهد می گیرم که امری مهمتر و برتر از این آیات نیست. و همانطور که قبلاً هم ذکر شده مقصود از لقاء الله، زیارت مظهر ظهور است در زمان قیام او که به صراحت در قرآن



ذکر شده است. پس خوشا بحال نفوسی که موفق شدند به زیارت او در روزی که همه از او روی گردان بودند و شما هم شاهد بر این امر هستید. بنابراین ملاحظه می شود که با این که به روشنی ذکر لقاءالله در قیامت شده و در قرآن چندین مرتبه بیان گردیده و ثابت شد که مقصود از لقاءالله در روز قیامت، قیام مظهر ظهور است و دیدار او که مظهر کلیه اسماء و صفات الهی است با وجود این چشمان خود را بسته اند گویی که آنها را نه می بینند و نه درک می کنند. غافل از آنکه خداوند هم می بیند و هم بصیرت آنها را درک می کند که تا چه اندازه قادر به درک مطلب نیستند و به لحاظ همین نادانی است که به کلمه ختم چسبیده اند و از بوجود آورنده اول و آخر محروم گشته اند. و اگر خدا می خواست که در همین عالم هرکس را بخاطر گناهی که مرتکب می شود بازخواست نماید اکنون هیچ جنبنده ای بر روی زمین وجود نداشت. بهمین جهت آنان را تا زمان معینی مهلت می دهد. پس اگر خداوند از این نفوس با این همه خطاها چشم پوشی می نماید نه این است که از خطای آنان صرفنظر می فرماید بلکه در موقع معین آنان را به سزای اعمالشان خواهد رساند مگر آن که اعمال گذشته خود را جبران نمایند. در عین حال اگر انسان به این مطلب معتقد باشد که خداوند یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است یعنی او هر کاری که بخواهد می کند و به آنچه اراده نماید حکم می کند، چگونه این جرأت را پیدا می کند که در کار خداوند عالم و قادر و توانا و بینا ودانا، چون و چرا نماید؟. وقتی انسان پذیرفته است که او خالق است و همه چیز در دست قدرت اوست و هرکاری برای او آسان است و او فاعل بر هر کار است و عامل بر هر امر است و می فرماید که هرکس چون و چرا نماید کافر است

پس چطور این مخلوق به خود اجازه می دهند که در کار او تصرف نمایند؟ مگر در قرآن نفرموده که از آنچه من انجام می دهم سؤال نکن؟ بنابراین چطور بخود اجازه می دهد که بگوید بنظر من باید این کار بشود یا نشود؟ پناه بر خدا، این ها همه از جهل و نادانی مردم است که به آن دلبسته اند و از اوامر الهی چشم پوشیده اند و از اراده او سرپیچی کرده اند. حال انصاف باید داد که اگر این مردم حق را قادر و یفعل مایشاء بدانند آیا به این مزخرفات آویزان می شوند؟ هرگز، بلکه آنچه بفرماید با گوش جان می شنوند و با تمام وجود اقرار و اعتراف می نمایند. قسم بخدا که اگر تقدیرات الهیه حکم نمی کرد تمام این نفوس در یک لحظه نابود می شدند ولیکن خداوند آنان را برای زمان مشخصی مهلت داده است. بهر حال مدت هزار و دویست و هشتاد سال از ظهور حضرت رسول گذشته و جمیع علماء این آیات قرآن را در هر صبح و شب تلاوت می نمایند اما هنوز به حرفی از آن پی نبرده اند و کلمه ای از مقصود اصلی قرآن را درک نکرده اند. وقتی خودشان هنوز بعضی آیات را که به صراحت بر ظهور مطالب قدسیه و ظهور مظاهر صمدیه دلالت دارد، درک نکرده اند حتی نمی دانند که چرا باید هر روز به تلاوت آیات مشغول گردند؟، چرا این همه ادعا دارند؟! . آری. منظور از تلاوت آیات و کتب الهی در هر عهد و عصری ادراک معانی آن و رسیدن به مقامات عالیه اسرار الهی است و الا خواندن بی معرفت چه ثمری دارد و البته که فایده ای از آن حاصل نمی شود.

چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکر از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می نمود که حساب خلائق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ بعد قدری از صور علمیّه و شئونات حکمیّه به قدر ادراک و فهم سامع القاء شد. و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان ننموده و آیه مبارکه را که می فرماید: "فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ" را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلّ بر آن است؟ و بعد می فرماید: "يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالْأَوْصِي وَ الْأَقْدَامِ." این است که از وجهه، حساب خلائق کشیده می شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. و اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که می طلبند البته ادراک می نمایند. به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می نمایند حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملت و دولت را، و سکون و استقرار مظهر کئیّه در ارض معلوم مخصوص. وَلَكِنْ لَا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. أَخْتِمُ الْقَوْلَ بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلُ لِيَكُونَ خِتَامُهُ الْمَسْكُ الَّذِي يَهْدِي النَّاسَ إِلَى رِضْوَانِ قُدْسٍ مُنِيرٍ. قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: "وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ." "لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ." لَيْسَبِقَ هَذَا الْفَضْلُ عَلَى الْعَالَمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید. لِيَعْلَمَ

كُلُّ أَنَاثٍ مَشْرَبَةٌ. قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این  
 نغمات نغمه هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته ای از آن  
 مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیّت الهی  
 چه وقت قرار گیرد که عروس های معانی بی حجاب از قصر  
 روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. وَ مَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ  
 مَا مِنْ فُذْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ. لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ  
 كُلُّ بَأْمَرِهِ يَنْطِقُونَ وَ مِنْ أَسْرَارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ.

### معنی لغات:

صور علمیه: صورتهای علمی

شئونات حکمیه: دستورات حکمت آمیز - کارهایی که دارای حکمت است  
 فیومئذ...: در آن روز هیچ انس و جنی از گنااهش پرسیده نمی شود. سوره  
 رحمن (۵۵) - آیه ۳۹

یعرف...: تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند و در آن روز گناهانشان از  
 چهره (پیشانی) و قدمهایشان (پاهایشان) معلوم می شود. سوره رحمن  
 (۵۵) آیه ۴۱

خالصاً...: در رضای او خالص و پاک و بی ریا هستند و رضای او را طلب  
 می کنند

اوطان: وطن ها

اغماض: چشم پوشی از حقیقت - چشم بر هم گذاشتن  
 ولكن...: ولكن آن را نمی فهمد جز صاحبان عقل

اختتم... گفتار را به پایان می‌رسانم با کلامی که از قبل بر محمد نازل شد تا اختتام آن مشکی باشد که با نفحات قدسی که می‌افشانند مردم را به بهشت مقدس نورانی راهنمایی کند. چنانکه گفت و گفته او حق است:

والله...: خدا شما را به دارالسلام (بغداد) فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند سوره یونس (۱۰) - آیه ۲۵

لهم دار...: برای آنان دارالسلام (بغداد) است که نزد پروردگارشان هستند و او در آنچه انجام می‌دهند آنان را سرپرستی می‌کند. سوره انعام (۶) - آیه ۱۲۷

لیسبق...: تا این که این فضل تمام جهان را در برگیرد و سپاس خداوند عالمیان را است

لیعلم...: تا همه انسانها محل آشامیدنشان را بدانند (تا هر انسانی دریابد که کجا عطش خود را فرو نشاند).

وما من...: هیچ امری بدون اذن و اجازه او امکان پذیر نیست و هیچ قدرتی توان تحمل او را ندارد و هیچ خدائی نیست جز او. از آن اوست امر و خلق و همه به امر او نطق می‌کنند و از رازهای روح تکلم می‌نمایند

#### توضیح آیات ۱۹۰-۱۸۶

بعد از آن که حضرت بهاءالله در موضوع ادراک معانی کتابهای آسمانی و این که خداوند قادر مطلق است و مخلوق را حق چون و چرا به کارهای خالق نیست مفصلاً توضیح عنایت کردند اکنون مثالی آورده اند که روزی شخصی نزد ایشان رفته و سؤال می‌کند که چگونه قیامت برپا شد و حساب خلائق کشیده شد و مردم حساب و کتاب شدند ولی هیچکس

نفهمید؟. و خیلی اصرار داشت که این موضوع را بفهمد. آن حضرت قدری از مسائل علمی و حکیمانه برایش توضیح دادند البته به اندازه ای که او قدرت درک و فهم آن را داشت و بعد به او فرمودند: مگر هر روز قرآن را تلاوت نمی کنی که در سوره رحمان می فرماید: روزی که از گناهان کسی چه انسان باشد و چه جن باشد سئوالی پرسیده نمی شود؟. آیا تا کنون معنی آن را درک نکرده ای که سؤال و جواب در آن روز بوسیله زبان نیست؟. مگر نه این که در همین سوره می فرماید که افراد را از روی چهره شان شناسائی می کنند و از روی موهای پیشانی و قدمهایشان شناخته می شوند؟ !! پس وقتی که با دیدن صورت انسانها و قدمهایی که بر می دارند، می توان به رازهای درون آنها پی برد دیگر چه نیازی است که از آنان سؤال شود که آیا تو گناهی کرده ای یا نکرده ای؟. زیرا رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون. و امروز به چهره آدمها نگاه کن و ببین که گناهکاران از چهره شان معلوم است و افراد خطاکار و افراد بی گناه از صورتشان پیدا هستند و از کارها و حرکاتی که انجام می دهند و با اعمال و رفتارشان شناخته می شوند. حال اگر این نفوس کلام خدا را با خلوص و بدقت و برای رسیدن به رضای الهی می خواندند و در آیات آن فکر می کردند همه رازهایی را که طلب می کردند، در آن کتاب مبین می یافتند. بطوری که در قرآن کریم حتی خروج آن مظاهر الهی را از وطنشان و دشمنی و اعراض دولت و ملت را و محل اقامت آن مظهر الهی رادر سرزمین مخصوص، از قبل ذکر فرموده است. ولی جز صاحبان درک و عقل آن را ادراک نکرده اند. و به همین آیه مبارکه قرآن که بر حضرت محمد از قبل نازل گردیده این بیانات را خاتمه می دهم تا با بوی مشکبیز

خود مردم را بسوی بهشت موعود هدایت نماید و آن بیان که در سوره یونس ذکر شده این است که می فرماید: خداوند دعوت می کند به بغداد و هر که را که بخواهد بسوی راه راست هدایت می کند. و در سوره انعام می فرماید: از برای آنان پروردگارشان در دارالسلام (بغداد) است و او سرپرستان است در کارهایی که می کنند. و اضافه می فرمایند که این مطالب برای این است که این فضل و بخشش الهی بر همه عالم پیشی بگیرد و پروردگار عالمیان را شکر گذار باشیم. ملاحظه می شود که در قرآن کاملاً اشاره به اقامت حضرت بهاءالله در بغداد و سرپرستی بایان و حمایت از آنان را ذکر فرموده اند. و مایه تعجب است که در قرآن به این صراحت ذکر شده و هر شب و هر روز قرآن را می خوانند اما متأسفانه درک نکرده و نمی کنند. حضرت بهاءالله سپس می فرمایند که اگر ما مطالب را تکرار می کنیم برای این که هر کسی چه از افراد عالی مقام و چه افراد معمولی، چه عالم و چه کم معلومات همه بتوانند آن را درک کنند و هرکس به اندازه فهم و درک خود از آن بهره مند شود و اگر کسی مطلبی را خوب متوجه نشد از قسمت دیگری آن را درک کند و رفع ابهام نماید. سپس می فرمایند که قسم به خدا که برای این طیر ملکوتی نغمه های بسیاری غیر از اینها هم هست و رمزهای بی شماری وجود دارد که مقدس از این بیانات است. یعنی هنوز قدرت درک آن برای این زمان کنونی فراهم نشده و باید صبر کرد تا چه وقت زمانش برسد و مشیت الهی چه وقت مقدر شود که این کلمات بدون حجاب از پشت پرده علم الهی بیرون آید. زیرا هیچ امری بدون اجازه او و هیچ قدرتی بدون نیرو و قوه او ظاهر نمی شود و نیست خدائی مگر او که عالم امر و عالم خلق از آن اوست و

همه به دستور او نطق می کنند و با رازهای روحانی او تکلم می نمایند. مقصود این است که این ایام فقط با نزول این کتاب (ایقان) پرده از رازهای کتب قبل برداشته شده و می شود. اما وقتی زمانش رسید آنگاه الواح و آثار دیگری ظاهر خواهد شد و این امور به اراده و مشیت او انجام خواهد گردید .



از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم. یکی مقام توحید و رتبه تفرید، چنانچه از قبل ذکر شد: "لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ." و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است. در این مقام هر کدام را هیكلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند. چنانچه می فرماید: "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ." نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و اِلَّا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه، جمیع در حکم یک کلمه مذکور است. چون اکثرناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه آن هیاكل متحدہ مضطرب و متزلزل می شوند. باری، معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است. این است که در مقام توحید و علو تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویه بحثه بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکن اند و برکرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر. چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاكل احدیه ظاهر شد. و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحث و فنای باتّ از ایشان ظاهر است. چنانچه می فرماید: "إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ مَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ." و از این بیانات محققه مثبتہ ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی، تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء متزلزل نشوی. و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: "إِنِّي أَنَا اللَّهُ"، حق است و ریبی در آن نیست. چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و

صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر. این است که می فرماید: "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى." و همچنین إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ. و اگر نغمه ای رسول الله برآرند، این نیز صحیح است و شکی در آن نه. چنانچه می فرماید: "مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ." و در این مقام همه مرسل اند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی. و اگر جمیع ندای آنا خاتم النبیین بر آرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند. و همچنین اگر بفرمایند: "نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ"، این نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به ظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند، احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود. این است که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف، که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده اند. زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد اصلان بس خطا، چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان به غیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم، غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش، غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید. در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده، قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته.

### معنی لغات:

لانفرق...: میان هیچیک از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم سوره بقره (۲) - آیه ۱۳۶

تلک الرسل...: برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلائل آشکار دادیم و به روح القدس تأیید کردیم. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳

ینابیع: چشمه های آب - سر چشمه ها

معضلات: مشکلات - دشواریها

مضطرب: در حال تشویش - پریشان - مختل و پریشان در امور - متحرک - تکان خورنده

متزلزل: مضطرب - لرزان - بی ثبات

اطلاق: رها کردن - گشودن - روان کردن

صرفه: خالص - بی غش - بی شائبه

بحته: خالص - قطعی - واضح - شدید

بطون: مخفی و نهان

بطون الله: حقیقت خداوند

واقف: آگاه - درک کننده - مطلع

فناى بات: نیستی بدون تردید - نابودی قطعی - نابودی بدون تردید

انى عبدالله: بدرستی که من بنده خدا هستم

و ما انا...: و نیستم من مگر بشری مثل شما

محققه: تحقیق شده - بررسی شده - اثبات شده - تصدیق گردیده

مثبتہ: ثابت شدہ  
 اصفیاء: برگزیدگان  
 انی انا الله: بدرستی که من خدا هستم  
 ریسی: شکی - تردیدی  
 بکرات: به دفعات  
 مبرهن: با دلیل و برهان - واضح و آشکار  
 وما رمیت...: تو نیفکندی بلکه خدا افکند - سوره انفال (۸) آیه ۱۷  
 ان الذین...: در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با  
 خدا بیعت می کنند - سوره فتح - آیه ۱۰  
 انی رسول...: در حقیقت من رسول خدا هستم  
 ما کان...: محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا است.-  
 سوره احزاب - آیه ۴۰  
 کینونت: هستی - حقیقت - باطن و سرشت  
 ازلی: بی آغاز و انجام - قدیم - همیشگی  
 انا خاتم...: من خاتم پیامبران هستم.  
 بدئیت: اولیت - آغاز هر چیز  
 ساذج...: خالص - جوهر - ساده - بسیط و بی آرایش  
 نحن...: ما بندگان خدا هستیم.  
 استغراق: غرق شدن و فرو رفتن در کاری یا چیزی - سخت مشغول شدن  
 بحار قدس...: دریای پاک و مقدس یکتائی (بی همتائی)  
 ارتقاء: ترقی کردن - بالا رفتن  
 معارج: پله ها - نردبانها - مجازاً، مراتب عالیہ - مقامات بلند

واصلان : رسیدگان - متصل شونده - وصول یافته

رجل: پا

نسمه... نسیم الهی

مقطوع: قطع شده - بریده شده

### توضیح آیات ۱۹۷ - ۱۹۱

قبلاً گفته شد که مظاهر مقدسه دارای دو مقام هستند. یکی مقام توحید و رتبه تفرید و دیگری مقام تفصیل. مقام توحید و تفرید توضیح داده شد یعنی واحد بودن مظاهر ظهور. از این نظر باید گفت که خداوند مالک و آفریدگار عالم آن ذات غیب منیع لایدرک، هر زمان که لازم بداند یک نفر را بعنوان نماینده کامل و صاحب اختیار خود و با اقتدار تمام، از جانب خود برای هدایت خلق می فرستد که او در میان بندگان دستورات خداوند را به اجراء می گذارد. در این صورت تمام فرستادگان خداوند دارای یک اقتدار و یک مأموریت هستند و آن هدایت خلق یا تربیت کائنات است. به همین جهت در قرآن می فرماید که بین هیچکدام از پیامبران خود فرقی نگذاشتیم. یعنی همگی برای تربیت به این جهان آمده اند. مقام دیگر آنان، مقام تفصیل است یعنی در رتبه بشری که بعنوان یک انسان ظاهر می شوند. در این مقام البته با هم متفاوت هستند یعنی هر یک در محلی متولد شده اند و دارای خانواده و نام و شخصیت خاص خود هستند و البته هر یک هم زندگی خاص خود را دارند. و مأموریت خاصی هم به آنان عنایت شده است. در این مقام است که در قرآن می فرماید که ما بعضی از این پیامبران را بر برخی دیگر برتری داده ایم یعنی یکی حضرت موسی است که با او

سخن گفتیم. دیگری حضرت عیسی است که او را از روح القدس آفریدیم. و نظر به این اختلاف این مراتب و مقامات است که در بیانات و کلمات آنان اختلاف و تفاوت ظاهر می شود. اما از نظر مردمی که عارف هستند و حق را شناخته اند مشخص است که همه یکی هستند زیرا از یک منبع و معدن واحد کسب فیض می کنند و همگی مظاهر ظهور اسماء و صفات الهی هستند و همگی از ظاهر و پنهان همه چیز و همه کس با خیر هستند. بنابراین در مقام توحید و یکی بودن، همگی اظهار ربوبیت و الوهیت می کنند زیرا همه مظهر تمام صفات و کمالات الهیه هستند و هر چه بگویند یا انجام بدهند مثل این است که خدا فرموده و او انجام داده است یعنی با خدا یکی هستند فرقی بین آنها هم نیست. جمال الهی و کمال او همانقدر از حضرت موسی ظاهر می شود که از حضرت عیسی یا حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءالله. بوسیله ظهور آنان در عالم ملک، ظهور الهی شناخته می شود و از جمال و کمال آنان، جمال الهی و کمال خداوندی آشکار می گردد. اما در مقام تفصیل که محدود به مقامات شخصی انسانی می شود باز هم آنان کاملترین نمونه هستند یعنی اگر اظهار بندگی می کنند حقیقتاً مظهر عبودیت و بندگی هستند به طوری که هیچکس قادر نیست که حق بندگی خداوند را مانند آنان انجام دهد. برای همین است که مثلاً حضرت محمد گاهی خود را بنده خدا و زمانی رسول خدا و وقتی بشری مثل همه معرفی می نماید. بنابراین آنان در زمانی که در مقابل خدا و تجلی او هستند، آنقدر در عبودیت و بندگی خالص هستند که خود را در مقابل او موجود نمی بینند. لذا در آن موقع ندای انی انا الله سر می دهند یعنی تمام وجودشان با نور خدا یکی شده و حد فاصلی بین آنها

یافت نمی شود برای همین است که خود را خدا می نامند زیرا هیچکس در عبودیت خالص مثل آنان نمی تواند بشود. اما زمانی که در مقابل خلق قرار می گیرند البته نماینده تام الاختیار خداوند هستند. در این مقام اگر بگویند من خدا هستم درست گفته اند. زیرا شکی نیست که نماینده تام الاختیار یعنی صاحب تمام اسماء و صفات الهیه و خداوندی. یعنی قدرت آنان از قدرت خدا و علم آنان از علم او و صبر آنان از صبر او حکایت می کند و همچنین کلیه صفات آنان و حرکات آنان در زمانی که محل تجلی او هستند نشان از پروردگار دارد. برای مثال: وقتی حضرت محمد تیری را از کمان رها کرده و درست به هدف اصابت می نماید ، می فرماید من این تیر را رها نکردم بلکه خدا آن را رها کرد. در حالی که همه بوده اند و دیده اند که این تیر بوسیله آن حضرت رها شده است. و یا وقتی که می خواستند از امت خود بیعت بگیرند فرمودند که هرکس با من بیعت کند با خدا بیعت کرده است یعنی کاملاً حالات خدائی خود را نشان داده و آن را بیان می کنند.

شایان ذکر است که برای گرفتن بیعت مثل دست دادن امروزی عمل می شده یعنی وقتی قراری می گذاشتند با هم دست می دادند. یعنی تا ابد این قرار را بهم نخواهیم زد و چون در آن زمان تعداد مؤمنین زیاد بوده لذا همه مؤمنین دستان خود را روی هم قرار می دادند و در آخر آن حضرت دستشان را بالای همه دستها می گذاشتند که این به معنی قبول بیعت همه بوده است. در این بیعت همگانی می فرماید که کسانی که با تو ای پیامبر بیعت می کنند با خدا بیعت کرده اند. در این دو حالت می بینیم که آن حضرت خود را خدا محسوب داشته اند. زیرا دست ایشان تیر را رها کرد

و دست ایشان بالای همه دستها برای بیعت بود اما گفته شد که تیر را خدا انداخت و یا این نفوس با خدا بیعت کردند. یعنی در اینجا خداوند ایشان را نماینده کامل تام الاختیار خود معرفی فرموده است یا به زبان ساده ، او خود خدا است و این کاملاً صحیح است. مثل کسی که ما به او وکالت می دهیم و برای انجام کارهای خود او را می فرستیم البته او بجای خود ما امضاء می کند و امضاء او یا حرف او بجای خود ما است. در وقت دیگری هم که می فرماید من رسول و فرستاده خدا هستم این هم درست است و حقیقت دارد و شکی در آن نیست چنانکه در قرآن می فرماید: محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست او رسول خدا است. بنابراین در این مقام فرستاده خدا محسوب می شود نه خود خدا. لذا برای هر کلامی که می گوید ، کلمه "قل" یعنی بگو را اضافه می کند و می فرماید که خدا چنین گفته و اینطور دستور داده است. زمان دیگری، ندای خاتم النبیین سر می دهد این هم درست است و شکی در آن نیست زیرا تمام فرستادگان خدا همگی یکی هستند و تفاوتی ندارند اول و آخر و ظاهر و باطن بودن آنها در مقام تفرید و تجرید همیشگی و دائمی است برای مثال: لفظ معلم برای تمام معلمان از قدیم و جدید، گذشته و حال صدق می کند. در مقام معلم همگی یک کار انجام می دهند یعنی تعلیم و تربیت را بعهده دارند همگی از یک مؤسسه انتخاب می شوند و به محل کارشان اعزام می گردند یعنی از وزارت آموزش و پرورش. معلم در تمام ادوار زندگی بوده و هستند و خواهند بود. در مقام واحد بودن معلم شکی نیست اما از طرف دیگر هر معلمی در یک زمانی و در یک دوره تحصیلی و دارای یک نام و تحصیلات متفاوت و از شهرهای مختلف است دراین صورت در مقام



تفصیل است. بنابراین اگر هریک از انبیای الهی بگویند بنده خدا هستم درست است اگر بگویند خود خدا هستم، درست است. هریک در مقام خود و در جای خود کاملاً صحیح است. و اگر کاملاً دقت شود معلوم می شود که این نفوس مقدسه در هر مقام و مرتبه ای که خود را قرار دهند کاملاً دقیق و صحیح است. وقتی در مقام بندگی هستند از آنان خاضع تر و خاشع تر وجود ندارد و وقتی در مقابل تجلیات الهی واقع می شوند خود را نیست و نابود می پندارند بطوری که خودشان را فراموش می کنند در این حالت بین خودشان و خدا دوگانگی نیست. در آن موقع گوششان جز نغمه الهی و چشمشان جز جمال او را نمی شنود و نمی بیند. حضرت بهاءالله در این حالت می فرمایند که اکنون نسیم الهی هم وزیده و خودشان در آن لحظه در محل آن تجلی قرار گرفته اند لذا می فرمایند: در این لحظه دیگر روح الهی احاطه کرده و قلم و زبان از حرکت ایستاده و اجازه صحبت نیست.

(خاطر نشان می سازد که این مسئله در پاسخ کسانی است که می گویند چرا حضرت باب برای خود مقامات گوناگون قائل شده اند. و احتمالاً یکی از سئوالات جناب خال هم بوده است که به تفصیل به شرح آن پرداخته اند.)

باری، نظر به این مقام، ذکر ربوبیّه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام به اقتضای آن ذکر فرمودند و همه را نسبت به خود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیّه الی عوالم ملکیه. این است که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت، همه حقّ است و شبهه ای در آن نیست. پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد. باری، در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه به عقل ناقص خود کلمات قدسیّه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ و اعتراض گذارند. چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که برمسند علم و فضل نشسته‌اند و جهل را علم نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده‌اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند. چنانچه در هر زمانی این واقع شد. مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آن حضرت به امر الهی جواب فرمود که "هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ." بعد از استماع، نفی علم از آن حضرت نمودند. و همچنین درآیه روح که می فرماید: "وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي." و چون این جواب مذکور شد کلّ فریاد و اوایلا بر آوردند که جاهلی که نمی داند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی می داند. و الیوم چون علمای عصر به اسم آن حضرت مفتخرند و آبای خود را هم مدّعن دیده‌اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند. چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه ردّ نمایند و اعتراض کنند و همان

سخن های قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند. با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه‌اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراک هر مدرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افک محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است. "وَ الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَتُهَا الْجَاهِلُونَ" دلیل بر آن، "وَ الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ" مثبت این بیان.

### معنی لغات:

اقتضاء: مستلزم بودن - مستوجب بودن - درخور و مناسب بودن  
عالم امر: عالمی که واسطه بین خلق و حق است - عالم انبیاء و مظاهر الهیه

ربوبیت: الهی - پروردگاری - خداوندی

مظاهر غیبیه: منظور انبیای الهی

مطالع قدسیه: منظور مظاهر الهی - انبیای الهی

واقفین: درک کنندگان - آگاهان - برخاسته - ایستادگان

مخازن علم: ذخیره های علم - مخزن های دانائی - مقصود انبیای الهی

مسند: آنچه بر آن تکیه زنند - مجازاً، مقام - رتبه - منزلت

مجعولات: ساختگی ها - غیر واقعی - جعلی - غیر حقیقی - تقلبی

نفی علم: انکار علم - قبول نداشتن علم

اهله: هلال ماه - قسمت هائی از ماه که مردم آن را می بینند

سید وجود: حضرت محمد - حضرت رسول

هی... آنها شاخص (گاه شمار) برای مردم هستند - سوره بقره (۲) آیه

۱۸۹

ویسئلونک... و از تو در باره روح می پرسند. بگو، روح از امر پروردگار

من است - سوره اسرئیل (۱۷) - آیه ۸۵

واویلا: نوعی فریاد از روی تأسف - وای کشیدن

مذعن: اقرار کننده - خاضع و مطیع

اعاده: برگرداندن - باز گردانیدن

مُدرك: دریابنده - کسی که چیزی را درک می کند

افک: دروغ - تهمت

معادن...: مظاهر مقدسه - پیامبران الهی

مخازن...: مظاهر مقدسه - پیامبران الهی

و العلم...: علم نقطه واحده ای است که جاهلان آن را تکثیر می کنند - از

کلمات قصار منسوب به حضرت امیر مؤمنان

والعلم...: علم نوری است که خداوند وارد می کند آن را به قلب (در دل)

هرکس که بخواند. این حدیث در جلد اول بحار الانوار مجلسی نقل شده

است.

### توضیح آیات ۲۰۱-۱۹۸

بنابراین انبیای الهی یا مظاهر مقدسه در هر مقامی، خودشان را در همان

حالتی که در آن وقت اقتضاء می کرده معرفی نموده اند. یعنی وقتی که در

عالم وحی بوده و مستقیماً تجلی الهی را دریافت می کرده اند در آن لحظه

یا آن هنگام بین خودشان و خدا حائل و مانعی قرار نداشته است و با او

یکی بوده اند لذا نغمه انی انا الله سر داده اند و وقتی که به انجام مأموریت الهی خود مشغول بوده اند ذکر رسالت کرده و خود را رسول یا فرستاده خدا معرفی کرده اند. و در مواقع دیگر خود را عبد و بنده او یا بشری مثل سایرین دانسته اند و البته همه این القاب هم صحیح است زیرا به اقتضای زمان ذکر شده است. با مثال ساده ای شاید این مشکل بیشتر حل شود. مثلاً یک انسان زمانی که کودک یا جوان و در خانه پدری است یک فرزند است و مطیع اوامر و دستورات والدین. وقتی ازدواج می کند همسر است و وظیفه اش نگهداری خانه و خانواده. وقتی صاحب فرزند می شود علاوه بر وظائف قبلی، وظیفه تربیت اولاد را هم دارد. حال اگر بگوید: من مطیع پدرم هستم صحیح است و اگر بگوید: من رئیس خانه هستم باز هم درست گفته و اگر بگوید سرپرست خانواده هستم، و یا بگوید مربی کودکم هستم و یا من خدمتگزار خانواده هستم، همگی صحیح است و درست و بجا بیان شده است. پس هر کدام از این نقشها برای یک فرد کاملاً طبیعی است ضمن آن که نقشهای دیگری مثل یک هموطن یک عضو فامیل و یک کارمند یا کارگر و یا... را هم دارد. انبیای الهی هم در مقابل خداوند و در مقابل امت و در مقابل هموطنان و خانواده، دارای نقشهای متفاوتند. گاهی محل تجلی و وحی الهی هستند و زمانی مأمور به تربیت بشر شده اند و وقتی هم بنده خدا هستند و در عین حال زندگی انسانی خود را دنبال می کنند. یعنی مثل همه نقش پدر، همسر، عمو، دایی، دوست و همکار و امثال آن را هم دارند. بنابراین ذکر الوهیت و ربوبیت و عبودیت و بشریت و... می نمایند که البته همگی صحیح است اما برای کوه نظران متفاوت بنظر می رسد و فریاد می کنند که چرا یک مرتبه انی انا الله گفته و یک

روزانی عبدالله. یک روز خود را رسول الله خوانده و زمانی گفته من بشری مثل شما هستم. در حالی که همه این اسامی یکی است اما در حالات مختلف مظهر ظهور. اما چرا برای انبیای الهی این همه مسئله ساز می شود؟ چون برای عقل ناقص انسانی سخت و غیر قابل درک است و این اختلاف اسم را سبب اختلاف در معنی تلقی می کنند و همین امر باعث اعتراضات گوناگون می شود. در صورتی که اگر از مظهر ظهور این مشکلات خود را سؤال می کردند ، همان لحظه جواب دریافت می نمودند و این همه هیاهوی بیجا را هم نمی کردند . متأسفانه علمای زمان ظهور هم که همچنان پایبند اصول قدیم خود بوده و مقام و شأن علمی خود را هم بالاتر از این می دانستند که مثلاً از یک جوانی مثل حضرت باب اشکالات خود را بپرسند ، لذا در گمراهی ماندند و همین علم و مقام مانع از تحقیقشان شد. و خود را برتر از مظهر ظهور دانستند و مردم را هم چنان مطیع و مقلد خود کرده بودند که گمان می نمودند که علم و عقل همه در دست آنان است پس در غفلت ماندند. لذا علماء هر زمان نه تنها خود را محروم کردند بلکه مردم را هم گمراه نموده و اجازه ندادند که از آن معادن علم و دانائی مشکلات خود را سؤال کنند و حتی اگر هم می پرسیدند چون علماء زمان آن را مخالف هوای نفس خودشان می دیدند قبول نمی کردند و مظاهر مقدسه را انکار و تکفیر می نمودند.. مثلاً در دوران اولیه اسلام، عده ای از کافران از حضرت رسول سؤال کردند که هلال ماه برای چیست؟ فرمودند: برای شناخت وقت و زمان است. این جواب به دلخواه آن کافران نبود. لذا وقتی مردم جواب را به میل خود نیافتند اعتراض کردند. در موقع دیگری از روح سؤال کردند که روح چیست؟ آن

حضرت فرمودند: روح چیزی است که به امر پروردگار آفریده شده است. لذا به آن مظهر ظهور الهی با بی احترامی گفتند: کسی که نمی داند روح چیست و یا از هلال ماه چیزی نمی داند پس چطور پیامبری است؟! اما امروزه که دیانت اسلام بعد از صدها سال رونق گرفته و این مسلمانان هم دین را از آباء و اجداد خود به ارث برده و حقایق اولیه اسلام و ظلمهائی که به مسلمانان و حضرت رسول می شد را ندیده و نفهمیده و نمی توانند درک نمایند، لذا امروز از دیگران همان ایراد هائی را می گیرند که در صدر اسلام از پیامبرشان گرفته می شد و اگر کمی انصاف داشتند متوجه می شدند که در این ایام، مظاهر مقدسه (حضرت باب و حضرت بهاءالله) به چه محبت و قدرت و متانتی پاسخ های محکم و متین به سئوالات منکرین داده اند که هیچ جای شبهه و ایراد نیست. و این در حالی است که این مظاهر مقدسه از کل این علوم ظاهره منزه و مقدسند و از این محدودیت ها پاک و مبرا. در حقیقت علم مانند یک نقطه است ولی نادانان آن را زیاد کرده اند. یعنی بنا بر فرموده حضرت علی علیه السلام، حقیقت یکی است ولی هر کس به میل و اراده خود آن را بنوعی تعبیر و تفسیر کرده و معانی زیادی برای آن یافته و بیان کرده است. اما اگر دقت کنیم متوجه می شویم که علم مانند نوری است که خدا به قلب هر کس که بخواهد آن را می تاباند. پس باید این قلب پاک و خالی از تعصب و نفرت و کینه و خرافات باشد تا جائی هم برای کسب این نور داشته باشد و الا اگر این قلب پر از آلودگیها باشد محل خالی برای دریافت تجلیات الهی نخواهد داشت. حضرت بهاءالله اظهار امیدواری می فرمایند که خداوند در این ایام که ابتدای طلوع مظهر امرالهی است قلوب انسانها از ریا و تزویر و

تعصب خالی گردد تا لایق درک مفاهیم شود و این نورالهی با شدت در  
قلوب انسانهای پاک و روحانی بتابد و قلب و روح همه را روشن و گرم  
نماید تا استعدادها شکوفا گردد و علماء و فضلاء حقیقی بعرصه وجود  
درآیند.



باری، چون معنی علم را ادراک ننموده‌اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدء علوم وارد آورده‌اند آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید. مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به "ارشاد العوام" است در این بلد یافت می شود. اگر چه از این اسم رائحه کبر و غرور استنشام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش نموده‌اند که می فرماید:

"الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ." با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید، شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک ننموده باشد به معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد. و از جمله علوم، علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده. سبحان الله، با این ادراک چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نا متناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال:

مُتَّهَم داری کسانی را که حق / کرد امین مخزن هفتم طبق

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده. با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که این گونه علم ها لم یزل مردود حق بوده و هست. و چگونه علمی که مردود است نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معراج معراج می شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزّه بوده؟ چه خوب می گوید:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ / حق سوار باد پیران چون خدنگ  
والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره ای از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلی نماید.

#### معنی لغات:

مجعول: ساختگی - تقلبی

مُبدء علوم: بوجود آورنده علمها - مقصود مظاهر مقدسه یا انبیای الهی

صنادید: مهتران - بزرگان قوم - رؤساء - مصائب و سختی ها

علمای راشدین: علمای دانا و هدایت شده - علمای متدین

تلویحاً: معنایی را با اشاره گفتن - مطلبی را به اشاره فهماندن

تصریحاً: امر یا مطلبی را آشکارا گفتن - سخنی را به روشنی بیان کردن

اقبال: روی آوردن - روی کردن - پیش آمدن

ملا: با سواد - با معلومات - دانشمند

مستفسر: سؤال کننده - جوئیای مطلبی شدن

رائحه: بوی خوش - بوی خوبی که به مشام رسد

تیه: ضلالت - گمراهی - سرگردانی  
عمی: کوری - ناپینائی - مجازاً: فقدان بصیرت  
العلم...: علم تمام معلوم است و قدرت و عزت تمام خلق  
سید لولاک: حضرت رسول اکرم  
او ازید: یا زیادتر - یا بیشتر  
مستفاد: حاصل شده - مفهوم شده  
علم کیمیا: علمی که تغییر ماهیت اجسام دهد مثل طلا شدن مس در نتیجه  
استعمال آن  
علم سیمیاء: علمی که با جادوگری همراه است و با طلسم و تسخیر کواکب  
و امثال آن  
محجوبه: پنهان و پوشیده - در پرده مانده  
خدنگ: تیر راست و بلند

#### توضیح آیات ۲۰۲-۲۰۴

پس وقتی انسان معنی و حقیقت علم را درک ننمود البته هر چیزی را که دیگران در باره علم و حقایق اشیاء تصور کنند و به او هم القاء نمایند، خیال می کند که همان صحیح است ولو آن که اوهم و خرافاتی باشد که آن شخص عالم نما تصور نموده است و ای بسا که افکار جاهلانه و ناپسندی را که به نام علم به مردم القاء نموده اند و مردم را به آن وسیله فریب داده و بر مظاهر مقدسه شورانده و به مخالفت وا داشته اند. از جمله این علماء جاهل حاجی کریم خان کرمانی است که از شاگردان آقا حاج سید کاظم رشتی بود. جناب سید، قبل از وفات، کلیه شاگردان خود را

وصیت کرد که کلاس درس را تعطیل کنند و به جستجوی قائم موعود که بزودی و بعد از وفات ایشان ظاهر خواهد شد قیام نمایند و وقت را تلف نکنند. اما حاج کریم خان خود را وصی سید کاظم نامید و بر خلاف میل ایشان کلاس درس را ترتیب داد و بعنوان جانشین و مربی کلاس درس ایشان، کتابهایی هم نوشت. حضرت بهاءالله می فرمایند که وقتی بعضی از احباب در باره او سئوالاتی کردند و من مایل شدم که ابتدا کتاب او را ببینم تا بعد در باره او قضاوت کنم. البته شایان ذکر است که آن حضرت واقف بر اسرار قلوب و نفوس بودند اما به این وسیله خواسته اند که به ما بیآموزند که بدون تحری قضاوت ننمائیم. به هر حال کتابی از او را به نام "ارشاد العوام" به حضورشان تقدیم نمودند. از اسم کتاب معلوم شد که این مرد چقدر متکبر و مغرور است زیرا خودش را عالم و دانا و آگاه و بقیه را عوام و خالی از معرفت الهی دانسته در حالی که اگر کمی دانش و معرفت داشت اقلأً به این حدیث که از امام جعفر صادق نقل شده توجه می نمود که می فرماید: "علم الهی عبارت از تمام معلومات است و تمام خلق آیات قدرت و عزت حق هستند" آنوقت مردم را که نشانه قدرت و عزت خدائی هستند، البته عوام نمی خواند. ثانیاً این شخص در مورد مسئله معراج حضرت رسول در این کتاب مطالبی نوشته و از جمله ذکر کرده که اگر کسی بخواهد به این مسئله معراج پی ببرد باید به بیش از حدود بیست علم آگاهی داشته باشد که از جمله: علوم فلسفه و علم ساختن کیمیا و علم سیمیا (جادوگری و تهیه طلسم و امثال آن) است و آن چنان توصیف کرده که گوئی خودش به این علوم کاملاً آگاهی دارد!! در حالی که همه می دانند که شناخت و معرفت مظاهر مقدسه نیاز به قلب طاهر و روح پاک

دارد نه علم جادوگری و امثال آن. و با این طرز تفکر چه تهمت ها و اعتراضات که به حضرت اعلی و حروف حی نموده و آنان را که موفق به شناخت مظهر امر شده اند نا ملا (بدون علم) نامیده و استهزاء نموده است بقول شاعر: برکسانی را که حق برگزیده و انتخاب نموده، تهمت زده و هرافترائی را به آنان نسبت داده در حالی که خداوند آنان را به حروف حی ملقب ساخته و عالم واقعی شمرده است. و البته هر صاحب بصیرتی متوجه می شود که افرادی مانند همین حاجی با این گونه علم هایشان نزد خداوند نه تنها ارزشی ندارند بلکه مانند شیطان مردود درگاه او هم هستند. حضرت محمد که خودشان به معراج رفته اند هرگز ادعا نفرموده اند که به این علوم که جعلیاتی بیش نیست آگاهی داشته اند که توانسته اند به معراج بروند بلکه قلب منیرشان از این گونه علوم ظاهره پاک و مقدس بوده و بظاهر امی بوده اند و همینطور اصحاب اولیه ایشان چنین ادعائی نداشته بلکه اکثراً سواد خواندن و نوشتن نداشته اند. برای مثال: مظاهر مقدسه مانند باد بهاری هستند که بر تمام کائنات در یک لحظه مرور می نمایند و به آنان زندگی و حیات می بخشند و این گونه علماء مانند کسانی هستند که بر خرهای لنگ سوارند و در عین حال می خواهند راههائی را که باد بهاری به سرعت پیموده، طی نمایند و البته که قادر نیستند. و چقدر تفاوت است بین اوامر این انبیای الهی و دانش این نادانان مشهور به عالم. در حقیقت هرکس که بخواهد به معرفت حق برسد باید از این گونه علوم بیفایده خودش را پاک و مقدس کند تا بتواند به معرفت حق برسد. و الا این علوم خودش حجابی خواهد شد که مانع رسیدن به مقصود می شود.

و الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فُلك حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می فرمایند و صدور منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجیات. حجاب اکبر را که می فرماید: "الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ" به نار محبّت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و به این افتخار می نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او متشبّث. باری، بسیار متعجّب شدم، در این بیانات ندیدم مگر اینکه می خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود اینکه قسم به خدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته. بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندکّ گردد. با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعوی های زیاده از حدّ نموده. سبحان الله، چقدر متعجّبم از مردمی که به او گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند. به تراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و از ربّ الارباب معرض گشته‌اند و از نغمه بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند. و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن گردد و لیکن اگر محکی یافت می شد حقّ از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می آمد. از جمله علومى که این مرد مدّعی به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبیم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به عالم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علّت علم و جهل نمی دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود. و لیکن چه فائده، از ناس این زمان جز

زخم سنان ندیده ام و غیر سمّ قاتل چیزی نچشیده ام. هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر. و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده، این است که می فرماید: "إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْإِثْمِ." و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر: "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ." ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده: اَثِيمٌ فِي الْكِتَابِ وَ عَزِيزٌ بَيْنَ الْأَنْعَامِ وَ كَرِيمٌ فِي الْإِسْمِ. تفکّر در آیه مبارکه نموده تا معنی "و لَا رَطْبٍ وَ لَا يَأْسُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ" درست در لوح قلب ثبت شود. با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسک جسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مُشرق است معرض گشته‌اند و کَانَ لَمْ يَكُنْ انگاشته‌اند.

### معنی لغات:

متغمسان: غوطه ور شدگان

فلک: کشتی

العلم...: علم بزرگترین حجاب است. منسوب به امام جعفر صادق که فیض کاشانی در کتاب خود آن را نقل نموده است.

جبل: کوه

مندک: منهدم و نابود - خراب شونده

سخیفه: پست و حقیر - ضعیف و سست - کم و ناقص

نعیب: بانگ کلاغ - صدای زاغ که آن را شوم می دانند

زاغ: کلاغ سیاه

کون: بودن - شدن - بوجود آمدن - عالم هستی  
فقدان: از دست دادن - عدم - نبودن - غیاب  
فقره: هر نکته، معنی یا مطلب - هر جمله یا مطلب انتخاب شده از کلام  
سنان: سرنیزه

سمّ قاتل: ماده کشنده - سم کشنده

حدید: تیز و برنده - قاطع

ان شجره...: به درستی که درخت زقوم خوراک گناهکاران است. سوره  
دخان (۴۴) - آیه ۴۳-۴۴

ذق انک...: بچش که تو همان ارجمند بزرگواری. سوره دخان (۴۴) - آیه  
۴۹

خفض جناح: خضوع و فروتنی - شکسته نفسی

اثیم فی...: گناهکار در کتاب (قرآن) عزیز بین چهارپایان (مردم فرومایه و  
کوته فکر) و اسمش هم کریم است.

ولارطب...: و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب روشن الهی  
ثبت است. سوره انعام (۶) آیه ۵۹

سما لایزالی: آسمانی که زوال ندارد - دین الهی  
کأن لم یکن: گویا که هرگز شدنی نیست.

### توضیح آیات ۲۱۰-۲۰۵

امروزه الحمدلله مظهر ظهور تمام مردم را از این علوم ظاهره که همگی  
مردود شمرده شده اند منع می فرمایند تا قلوب پاک و مقدس از این اوهام  
و خرافات گردد. نا گفته پیدا است مقصود از این علوم، علم هائی است که



این فقهاء به نامهای مختلف می نویسند و عقاید و فتوای خود را در امور دینی برای پیروانشان نقل می کنند و اکثراً بنام رساله مشهور است. این رساله ها بعد از فوت هر یک از علماء خود بخود دور ریخته می شود و فقط در زمان حیات خودشان و برای مریدهایشان بکار می رود. و مطالب دیگری هم که بنام کتاب می نویسند اکثراً منبع خرافات و موهومات و استنباط خودشان از دستورات الهی است که همگی بی فایده و بی ثمر هستند. حضرت بهاء الله و حضرت اعلی الحمد لله تمام این رسالات و کتابهای تفسیر را باطل شمرده و رد کرده اند زیرا اینها علمی بودند که به حجاب اکبر نامیده شده اند و سبب گمراهی مردم گردیده اند. ولی علمی که برای نفع مردم تعلیم داده می شود مثل علم طب، یا اختراعات و اکتشافات مفید بحال جامعه بشری مثل برق و امثال آن مورد تأیید حق بوده و آموزش آن امر شده است. بنابراین باید مردم قلب خود را از این گونه علمی که علمای فقه و یا سایر علمای ادیان نوشته اند پاک و میرا نمایند تا قابل تجلی انوار الهی شود. حضرت بهاء الله بعد از ملاحظه در کتاب ارشاد العوام می فرمایند: که بسیار تعجب کردم از مردمی که به او گرویده اند یعنی به خاک قناعت کرده و از رب الارباب محروم شده اند و یا به صدای کلاغ و غارغار او دل خوش کرده و از نغمه بلبل چشم پوشیده اند. واقعاً حیف است که قلم در این باره چیزی بنویسد یعنی حتی ارزش ندارد که در باره آن کتاب چیزی گفته و یا نوشته شود اما خیلی عجیب است که این مرد می خواهد بگوید که به تمام این علوم آگاهی داشته که توانسته است معنی معراج رسول الله را بفهمد!! ای کاش شخص با نفوذ و یا پادشاهی پیدا می شد که این مرد را با من (حضرت بهاء الله) که

چنین ادعاهائی هم ندارم در یک محل دعوت می کرد و از او می خواست که علم کیمیا را که ایشان ادعا نموده از حرف به عمل درآورد. یعنی کیمیا بسازد و به مس بزند و آن را به طلا مبدل کند. و از من هم که چنین ادعائی ننموده ام همین را بخواهد تا معلوم شود که تمام علوم نزد صاحبان علم حقیقی است و آنوقت است که راستگو از دروغگو مشخص می شود. اما چه فایده؟! آنقدر زجر و زحمت از این مردم کشیده ام که بجز زخم و شمشیر از ایشان چیزی ندیده ام. هنوز آثار غل و زنجیر که در زندان سیاهچال تحمل کرده ام بر گردنم پیدا است و علائم جفاها بر تمام بدنم نمودار است. و البته در کتاب الهی قرآن که می فرماید: "هیچ خشک و تری نیست مگر این که در قرآن ذکر شده"، از این جاهل بظاهر عالم هم ذکر گردیده است آنجا که می فرماید: در حقیقت میوه درخت زقوم خوراک گناهکاران (اثیم) است و بعد از چند آیه می فرماید: حالا بچش، زیرا بدرستی که تو عزیز و کریمی. حقیقتاً چقدر زیبا است. این بیان مبارک در باره حاجی کریم خان کرمانی که آن همه ظلم و بی احترامی به حضرت باب نمود مصداق پیدا کرد. این شخص اسمش کریم است و نزد مردم عزیز بوده و برای فروتنی هر جا که امضاء می کرده می نوشته: عبد اثیم حاجی کریم. بنابراین هم اثیم یعنی گناهکار بقول خودش است و هم نامش کریم است و هم نزد نادانان عزیز بوده لذا در قرآن به این ترتیب از او ذکر شده است و با وجود این عده ای پیرو او شده و از حضرت رب اعلی دوری جسته اند مثل دوران حضرت موسی که عده ای از یهودیان در غیاب آن حضرت به شخص سامری توجه کردند که گوساله ای از طلا ساخت و مردم از او پیروی کردند و حضرت موسی را که سبب نجاتشان از اسارت

فرعون و پیروان او شده بود ، فراموش نمودند و اوامر الهی را کنار گذاشتند و به گوساله ای که شخص سامری ساخته بود پناه بردند. امروزه هم مردمان آن همه تعالیم و دستورات طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی را نه می بینند و نه می خوانند و مثل این که اصلاً وجود ندارد. اما در عوض به این علماء جاهل دلخوش کرده و مطیع و پیرو آنان شده اند و هر روز به مصیبتی گرفتار شده اند اما درک نمی کنند و از خواب غفلت هم بیدار نخواهند شد.

باری ای برادر من، لئالی علم ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گل های علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید. "و الْبَلْدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا." و چون مفهوم گشت که تغذیات و رقاء هوّیه را احدی ادراک ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افنده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه به تأییدات علوم اکتسابی. فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ." و لیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدّم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت ونسیان می چرند. و باید در کلّ حین توکل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب در بندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اضطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بیفائده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمیّ است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این

نار به قرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار به انکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگارکوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق در گذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء در گذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موقّق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرّ یابد. باری، مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد.

معنی لغات:

لئالی: مرواریدها

والبلد...: و زمین پاک گیاهش به اذن پروردگارش بر می آید و زمین ناپاک

گیاهش جز کم و بیفایده نیست. سوره اعراف (۷) - آیه ۵۸

ورقاء هویه: مظاهر مقدسه الهی

الا اهلش: مگر کسانی که اهل او (دین مظهر ظهور) باشند

معضلات: سختی ها - مشکلات  
حاملان...: حمل کنندگان راز های الهی - مقصود مظاهر مقدسه  
عرصه: میدان - فضای جلو عمارت - زمین  
افاضات: فیض ها - بهره های معنوی - بخشش ها  
فاسئلوا...: از اهل ذکر سؤال کنید اگر شما نمی دانید سوره انبیاء (۲۱) -

آیه ۷

بدایت: ابتدا - آغاز - اول

نقوش: نقش ها

شبیحیه: موهوم - بی اصل - سایه دار

صور ظلیه: صورتهای پوشیده شده - شکلهای سایه دار - نامفهوم

شبان: چوپان

نسیان: فراموش کردن - از یاد بردن

منقطع: بدون دلبستگی به شئون دنیا

بگسلد: پاره کند

اصطبار: صبر - شکیبائی

صمت: سکوت - خاموشی - خودداری از تکلم

محترق: آتش گرفته و سوزان - سوزنده

قلیل: کم - اندک - ناچیز

عزلت: کناره گیری - دوری و جدائی

ماسوی الله: آنچه غیر از خدا است

خاطئان: خطا کاران - گناهکاران

استیلا: غلبه کردن - چیره شدن

حسن خاتمه: پایان خوب - خوبی آخر عمر - با ایمان بودن در زندگی تا خاتمه حیات

عاصی: سرکش - نافرمان - غیر مطیع - گناهکار

ارتقاء: ترقی کردن - بالا رفتن

تقلیب: وارونه کردن - دگرگون کردن - بحث و عاقبت سنجی کردن

اسفل درکات: پائین ترین درجات - کمترین درجات - پست ترین درجات

نیران: آتش ها - جهنم

متقنه: محکم - متین - استوار

### توضیح آیات ۲۱۴ - ۲۱۱

حضرت بهاءالله با نهایت فضل مخاطب را با بیان ای برادرمن مفتخر ساخته و می فرمایند که جواهرات علم الهی فقط از معدن الهی استخراج می شود و بوی عطر گل‌های خوشبو فقط از باغ‌های پر گل حقیقی به مشام می رسد و این گل‌های معانی از قلوب پاک و مقدس روئیده می شوند یعنی از زمین پاک و مستعد، البته گیاهانی می رویند که به امر پروردگار خوشبو و سبز و خرم و مفید هستند. ولی از زمین شوره زار و ناپاک البته جز گیاه بیفایده و خار و خاشاک چیز دیگری نمی روید. نغمه های بلبل الهی را فقط کسانی که به او علاقمند هستند درک می کنند. و الا کسانی که درک ندارند برایشان نغمه بلبل و صدای زاغ تفاوتی ندارد. بنابراین لازم است که مشکلات کتب آسمانی را فقط با مظاهر مقدسه در زمان ظهورشان مطرح نمود تا آنان با تأییدات الهی پاسخ های لازم و صحیح را در اختیارشان

بگذارند. یعنی اگر معنی بیانی را که در کتابهای آسمانی ذکر شده، ندانستیم باید از اهل ذکر سؤال نمائیم تا حقایق را به ما نشان بدهند. و دوباره با خطاب ای برادر من، که نهایت لطف و محبت خداوندی نسبت به بندگان است راه و روش صحیح سخن گفتن را به او می آموزند و برای تنزیه قلب و روح بیاناتی را آموزش داده و می فرمایند شخصی که اراده کرده که در راه حق و حقیقت قدم بگذارد باید در اولین قدم، قلب خود را که محل تجلی نور الهی است، از غبار کلیه آلودگیها پاک و تمیز نماید و هر چه از علوم شرعیه و شرکیه و شیطانیه که کسب کرده از قلب خود خارج نماید و سینه خود را از هر نوع کینه و نفرت و اوهام و خیالات باطل و علاقه به دنیا و ظواهر زندگی پاک و منزّه نماید بطوری که اثری از دوستی و دشمنی در قلب باقی نماند زیرا ممکن است آن محبت و علاقه، او را بطرف خود جذب نماید و یا نفرت و دشمنی سبب دوری او از حقایق شود و او را از محبوب حقیقی که همان مظهر ظهور است محروم نماید. در تمام اوقات باید به خدا توکل کند و از او دور نشود و مراقب باشد که بدون راهنما نماند. احدی را برتر از خودش نداند یعنی فروتنی پیشه نماید و به کسی کبر و نخوت نفروشد. با حوصله و صبر و سکوت و آرام در جستجوی حقیقت باشد. از زیاد حرف زدن بپرهیزد. زیرا ممکن است سخنی را به زبان بیاورد که عالمی را به آتش بکشد. چون زبان مثل یک آتش افسرده است که با یک حرکت نامناسب باد ممکن است شعله ور شود و با این زبان سخنانی بگوید که آتش به دلها بزند منتهی آتش ظاهری یک لحظه شعله آن زبانه می کشد و خاموش می شود اما حرف نامطلوب چنان قلب طرف مقابل را رنجانده و می سوزاند که حتی گذشت سالها هم نمی تواند



آن اثر را از بین ببرد. از غیبت باید دوری کند زیرا نوعی گمراهی را به همراه دارد و نور قلب را از بین برده و آن را تیره و تاریک می‌سازد و زندگی روحانی انسان را نابود می‌کند. به کم قانع باشد و هرگز حرص نداشته باشد. دوستی و همنشینی با افراد نیکو و پاکدل را غنیمت شمارد و از کسانی که متکبر و خود خواه هستند دوری نماید. از آنچه که غیر از حقیقت است پرهیز کند و غفلت را به عشق و محبت معاوضه نماید. اگر محرومی را می‌بیند به او کمک کند و از احسان و نیکی در حق بینوایان دریغ ننماید کسی را به خاطر اشتباهی که کرده شماتت ننماید و آنچه که خودش نمی‌پسندد برای دیگران هم نخواهد. اگر از کسی گناهی سر زد او را ببخشد و با چشم حقارت به او نگاه نکند زیرا حسن خاتمه مجهول است. ممکن است انسان در نتیجه امری قلبش منقلب و دگرگون گردد و از خداوند طلب بخشش کند و از گناهایی که کرده آگاه شود و در صد جبران برآید. و چه بسا که انسان خودش را مؤمن تصور نماید اما در نتیجه یک لغزش در آخر ایام حیاتش کافر شود و سقوط نماید. این است که انسان در هر لحظه از ایام زندگی باید به تک تک رفتار و گفتار خود توجه نماید تا لایق درگاه حضرت محبوب باشد. و هدف از گفتن این کلمات محکم و متین آن است که سالک و طالب باید غیر از خدا را فانی بداند و غیر از او به کسی دلبستگی پیدا نکند. زیرا تنها اوست که واقف بر تمام قلوب و نفوس است و غیر او لایق ذکر نیست.

و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق، لفظ مجاهد درباره او صادق می آید. و چون به عمل "و الذین جاهدوا فینا" مؤید شد البتہ به بشارت "لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا" مستبشر خواهد شد. و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الہی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحہ آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیّہ می نماید و به عین اللہ بدیعه در هر ذرّہ بابتی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین، و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّہ و آثار ظهور صمدانیّہ ملاحظہ کند. قسم به خدا که اگر سالک سبیل ہدی و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلی واصل گردد رائحہ حقّ را از فرسنگ های بعیدہ استنشاق نماید و صبح نورانی ہدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذرّہ و ہر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود کہ حقّ را از باطل، چون شمس از ظلّ، فرق گذارد. مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتہ استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچہ اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان چون از زکام کون و امکان

پاک شد البتّه رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه به مصر ایقان حضرت مئان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را به چشم سرّ ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدرّ شده. بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّه الله بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه درجذب و شور. از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون. و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه در رأس هزار سنه او آزید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد.

### معنی لغات:

سجیه: خوی - طبیعت

مجاهدین: کسانی که کوشش می کنند - تلاش و جدیت می کنند

مشی: راه رفتن - قدم زدن

فارغ: آسوده - دست از کار کشیده - به پایان رسیده - بمقصد رسیده

والذین...: کسانی که در راه ما کوشیده اند. سوره عنکبوت (۲۹) - آیه ۶۹

مؤید: تأیید شده - تقویت شده - کمک شده  
لنهدینهم...: به یقین راههای خود را بر آنان می نمایانیم. سوره عنکبوت  
(۲۹) - آیه ۶۹

بشیر معنوی: کنایه از مظهر امرالله - پیامبران الهی  
صمدانی: خدائی - الهی - منسوب به صمد از اسماء الهی  
خفیات مستوره: اسرار و رموزی که در نفس و روح انسان مخفی و نهان  
است

بعیده: دور - خیلی دور  
علم الیقین: علمی که انسان را به یقین رهبری کند. در اصطلاح عرفا  
دریافتن معلوم است با استدلال نقلی - پی بردن بوجود آتش بدون دیدن  
آن

عین الیقین: چشم حقیقت بین - در اصطلاح عرفاء مشاهده معلوم است.  
مثل دیدن آتش

حق الیقین: مقام اطمینان قلب - یعنی به حقیقت آن پی برد. مثل سوختن  
با آتش و شناخت حقیقت آن با عقل

نور الیقین: مقام و رتبه حقیقت است. در اصطلاح عرفاء ظهور حقیقت است  
بدون پرده و حجاب (یقین با پذیرش دل) یا کمال و یقین علم (یعنی  
معرفت با چشم و اطمینان قلب و یقین با عقل)

ممیز: تمیز دهنده - جدا کننده (حق از باطل) - برتری دهنده  
ابداع: مقصود عالم امکان است. در اصطلاح حکماء و عرفاء مقصود قوس  
نزول از روحانیات به جسمانیات است.

اختراع: مقصود عالم امکان است. و در اصطلاح حکماء و عرفاء مقصود قوس صعود است. یعنی از پائین ترین مرحله جسمانیات به اعلی درجه روحانیات

لمیعه: بسیار درخشان - تابان

ربیع: بهار - فصل بهار - باران بهاری

خریف: پائیز - خزان - باران پائیزی

اطوار: انواع - اشکال - حالات - چگونگی ها - حدها

منفک: جدا و غیر متصل - باز و گشوده -

### توضیح آیات ۲۱۸ - ۲۱۵

بطور کلی حضرت بهاءالله راه و روش سالک الی الله یعنی کسی که می خواهد در راه معرفت الهی حرکت کند را مشخص فرموده اند. ابتدا او را به تنزیه و تقدیس روح نصیحت فرمودند و شرایط آمادگی برای رسیدن به مقصود را ذکر نمودند. دوری از غیبت و دروغ و افتراء، مصاحبت با نیکان و منقطعین الی الله از شرایط آمادگی برای یافتن معرفت بود. در این قسمت سالک و طالب حقیقت را به داشتن صفات عالیه تشویق و توصیه می فرمایند. یعنی تنها به علم الیقین اکتفاء نکند زیرا علم به این که راستگوئی خوب است و تقوی از فضائل عالیه است کافی نیست. بلکه باید آن را بصورت عین الیقین در آورد یعنی تمام فضائل او دیده شود و مردم آنها را به چشم خود ببینند که این انسان واقعاً راستگو و درست کردار است. و باز هم از این مرتبه ترقی نماید و به حق الیقین ارتقاء یابد یعنی برای هر کار نیک و درستی آنچنان با اطمینان قدم بردارد که این حقیقت

جزء وجودش شود و برای اثبات آن بتواند از جان بگذرد. حضرت بهاءالله از ما می خواهند که حتی از مرحله حق الیقین هم بگذریم و به نورالیقین برسیم یعنی مانند نور بدون هیچ پرده و حجابی، فضائل و کمالات عالم انسانی از ما ظاهر شود بطوری که به هر جا که وارد می شویم ظلمت جهل و تاریکی از بین برود. این اعتقاد کامل به حقیقت چیزی است که امروز مورد نیاز تمام جامعه بشری است. یعنی همان بیان مبارک حضرت ولی امرالله که می فرمایند "مردم از حرف خسته شده اند" از این که مرتب در تعریف و توصیف تقوا و پرهیزکاری سخن بگوئیم و خودمان ابدأ عامل نباشیم بی فایده است. امروز نیاز دنیا به این است که سخن نگوئیم اما به عمل رفتار و فضائل انسانی را نشان دهیم. در این صورت کسی که برای رسیدن به این مرحله کوشش و تلاش می نماید البته خداوند هم راه شناسائی و حقیقت را به او نشان خواهد داد. عنایات الهی چنان شامل حال این اشخاص می شود که گوئی دارای دو چشم و دو گوش و یک قلب جدید شده اند. زیرا قادرند که در هر ذره ای راهی به سوی معرفت الهی پیدا کنند. حضرت بهاءالله قسم یاد کرده اند که اگر کسی به این مقام برسد رائقه الهی را از فرسنگها راه دور احساس می کند. برای مثال: جناب ملاحسین وقتی برای جستجوی حق کمر همت بست ابتدا چهل روز به دعا و مناجات پرداخت و روزه گرفت از مقام و جاه و جانشینی چنان استاد عالیقدری صرف نظر نمود و تمام این دستورات را بکار بست و به حقیقت بیان استاد خود مطمئن بود و به خدا توکل کرد و حرکت نمود. آنوقت خدا هم او را به سوی شیراز و دقیقاً نزدیک بیت مبارک یعنی مسجد ایلخانی هدایت فرمود. در حالی که او با اعتقادات اسلامی که داشت ممکن بود

بجای شیراز، به مکه یا مدینه و یا سامره و یا محل دیگری برود. اما چون از خدا یاری خواست او هم راه را به او نشان داد و بزیارت قائم و ایمان به او موفق گردانید. این همان مطالب علم الیقین تا نور الیقین است که انسان صادق از پائین ترین مکان عالم جسمانی به بالاترین نقطه عالم ملکوتی می تواند ارتقاء یابد. وقتی به این مقام رسید چنان ادراکی پیدا می کند که خودش می تواند حق را از باطل تشخیص دهد و اگر بوی خوشی در مشرق زمین بوزد و او در مغرب باشد می تواند آن بوی خوش را احساس نماید. چنانچه او یس قرن که چوپان شتر و بیابان گرد بود به محض شنیدن نام حضرت محمد از یک رهگذر به او ایمان آورد. نه ایشان را دیده بود و نه کلامی از حضرت محمد شنیده بود. اما قلبش مانند آینه پاک بود. چنین نفوسی هستند که البته تمام شک و تردیدشان در یک لحظه به یقین تبدیل می شود و ملائکه الهی ایشان را بشارت می دهد و هدایت می کند. برای همین است که انسان وقتی به معرفت حق در زمان ظهور راه یافت گوئی به دنیای جدیدی وارد شده و کتاب جدید الهی و احکام و دستورات آن برایش کاملاً زیبا و دوست داشتنی است بطوری که حاضر است برای آن جانش را فدا کند. مثل این که وارد شهر جدید و تازه و بدیعی شده که بسیار تماشائی و دیدنی است از هر نقطه این شهر چیزهای جدید و تازه بر لذت و مسرتش می افزاید. چنان شیفته این دنیای جدید می شود که گوئی تازه به علم آشنا شده است. چشم او کلمات جدیدی می بیند و گوش او به نغمه های تازه پی می برد و آنچه نهان بود برایش آشکار می شود مثل این که تازه چشم باز کرده و از کوری و کوری نجات یافته است. برای همین است که حضرت بهاءالله هر دیانت و شرع جدیدی

را به مدینه یا شهر تشبیه کرده اند و این واقعیت بسیار زیبایی است زیرا در هر کلمه از کتاب جدید انسان مطالبی را درک می کند که قبلاً هرگز به ذهنش خطور نکرده بود. و قسم یاد می کنند که اگر کسی به این درجه از انقطاع برسد و بتواند به این شهر جدید یا در حقیقت دیانت جدید و کتاب جدید الهی راه پیدا کند آنوقت است که مثل حضرت یعقوب که بوی پیراهن یوسف را از فرسنگها فاصله استشمام نمود او هم می تواند حقیقت معرفت را از فرسنگها فاصله درک کند و اگر مطلب بسیار کوچکی مثلاً در پائین ترین نقطه زمین و یا در بالاترین محل کره خاک باشد می تواند آن را بیابد و به حکمت های بالغه در آن پی ببرد. قدرت ادراک انسان در نتیجه معرفت جدید بقدری بالا می رود که می تواند خودش اعمال و رفتار شایسته و عالیله الهی را از آنچه که غیرخدائی است تشخیص دهد به همان اندازه که پائیز را از بهار و سرما را از گرما تشخیص می دهد یعنی کاملاً واضح و آشکار مطالب صحیح و ناصحیح را می تواند تشخیص دهد و قادر خواهد بود که در باره مطالب آن بحث و بررسی نماید و یا می توان گفت که در حقیقت با یک دید تازه به همه جهان می نگرد و از هر کلمه ای، مطالب جدیدی درک می نماید. علوم جدیدی را که قبلاً برایش مخفی و جزء اسرار به حساب می آمد اکنون به راحتی می فهمد و درک می کند. آنقدر انسان از این معرفت جدید بینا و توانا و دانا می شود که حتی از خاک، از برگ درختان و امثال آنها ندای شکرگزاری را احساس می کند. نفوس منقطع و با معرفتی که به این مدینه الهی وارد می شوند دیگر حاضر نیستند که به هیچ قیمتی از آن خارج شوند. در این شهر جدید گلستان های وسیعی گسترده شده و بر هر شاخسار آن بلبلی در نغمه و



آواز است. از گل‌های لاله اش، آتش موسی و از بوی گل‌هایش رایحه مسیح  
ظاهر و آشکار است و در هر غرفه آن صد هزار علم و حکمت وجود  
دارد. به هر حال، این مدینه یا این شرع جدید تقریباً هر هزار سال کمی  
کمتر یا بیشتر دوباره با زیبایی تمام دره‌هایش را به روی طالبان حقیقت  
می‌گشاید. خوشا بحال نفوسی که به این شهر زیبای جدید وارد می‌شوند  
و از زیباییهای آن لذت می‌برند.

پس ای حبیب من، باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تقدمات ربانیّه کشف سُبُحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پُژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم. و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی. مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد مَنْ یَبْعَثُهُ اللهُ کتاب او که رجوع کلّ کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مدائن، ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند. بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید، بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند. و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السّموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته. مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتّه و اشارات شرکیّه محفوظ ماند. و همچنین مرزوق شد به فواکه طیّبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع ما یحتاج آن امت از احکام دین و شریعت سیّد المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته. و آن است حجت باقیه برای اهلش بعد از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است امر آن. و جمیع مأمور به اتباع آن بوده‌اند تا ظهور بدیع در سنه ستین. و آن است که طالبان را به رضوان وصال می رساند و مجاهدان و مهاجران را به سرادق قرب فائز فرماید. دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم. و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث، وجود و قولشان به حکم کتاب ثابت و محقق شده. و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه بی شمار. چنانچه نقطه فرقان

در آخر امر فرمودند که "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي." با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی فرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد. حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از عامه و خاصه، چه را حجت برای معرفت عباد قرار فرموده. باید بنده و شما و کل من علی الارض به نور آن تمسک جست، حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم. زیرا که حجت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگر عترت. عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب.

#### معنی لغات:

تفقدات: با مهربانی و محبت احوال شخص غائبی را پرسیدن.  
 من یبعثه...: کسی که خدا او را مبعوث می فرماید - مظهر امرالله - مقصود حضرت بهاءالله

ارزاق: روزی ها - جیره ها - رزق ها - خواروبار

نعم باقیه: نعمت های ماندگار

قدمائی: ابدی - جاودانی - و در مقامی خدائی، الهی

رمی: تیر انداختن - پرتاب کردن تیر

رمح: نیزه

مُجْتَثِه: از بیخ کنده شده - از ریشه کنده شده - کنایه از بی ارزشی و

بی اعتباری

فواکه: میوه ها

آسن: گندیده - آب بد رنگ و بد بو  
سید المرسلین: حضرت رسول  
محقق الوقوع: امری که وقوع آن حتمی است  
اتباع: پیروان  
ستین: ۶۰ - منظور سنه ۱۲۶۰ سال ظهور حضرت اعلی است  
سرادق: سراپرده - چادر بزرگ - خیمه  
انی تارک...: من در بین شما دو چیز گرانقدر را امانت گذارده ام کتاب  
خداوند و اهل بیت را (خانواده ام را)  
اقوم: راست تر - محکمتر  
یوم معاد: روز بازگشت - روز رستاخیز  
عترت: در اصطلاح اسلامی منظور اهل بیت و اولاد و احفاد آن حضرت  
است

### توضیح آیات ۲۲۳ - ۲۱۹

حضرت بهاءالله با چه رأفت و فضل بی منتھائی مخاطب را حبیب خود  
خطاب می فرمایند و او را با خود به تماشای این عالم جدید روحانی  
دعوت می کنند و می فرمایند: بیا تا با هم این پرده های جهل و اوهام را  
کنار بزنیم و با استقامت تمام به این معرفت برسیم و حتی جان خود را  
فدایش نماییم. این مدینه یا شهر جدید عبارت از کتاب هر دیانتی است که  
در زمان خودش روح و جان را به اهتزاز می آورد. یعنی در زمان حضرت  
موسی، کتاب تورات بود. در زمان حضرت عیسی، کتاب انجیل و در زمان  
حضرت محمد، قرآن و در زمان حضرت باب، کتاب بیان. و البته در زمان

ظهور من بیعتہ اللہ (کسی که خدا اورا برمی انگیزد یا مبعوث می کند) هم کتاب خودش که البته چون آخرین کتاب می شود بنابراین رجوع همه کتب مربوط به آن است زیرا احکامش از همه کتابها جدیدتر است. لذا تمام نیازهای روحانی و معنوی مردم از این کتابها در هر دوره ای برطرف می شود. در این کتابها غذای روح و نعمت های فراوان عطا شده که هر کسی می تواند از آن بهره مند شود. کسانی که در بیابانهای نادانی سرگردان هستند از طریق این کتابها می توانند به معرفت حق و ایمان و ایقان برسند. مثلاً در زمان حضرت محمد کتاب قرآن مانند یک قلعه محکم بود که هر کس به آن ایمان می آورد و با معرفت تمام آن را می خواند و به احکام نازلہ در آن عمل می نمود البته که از شر شیطان نفس و هوی و شرک و لامذهبی نجات می یافت و به علم و دانش روز دسترسی پیدا می کرد و روح او سرشار از معنویات و الهیات می گشت. او دیگر نیازی به کتابهای دیگر پیدا نمی نمود زیرا تمام اسرار الهی و حتی داستان زندگی پیامبران قبل و رفتار کافران و دشمنان و همه آنچه را که می خواست در آن می یافت. تمام احکام شریعت اسلام در آن توضیح داده شده و در حقیقت تا مدت هزارسال حجت باقی برای مسلمانان بوده تا سنه ۱۲۶۰ که آن طالبان حقیقت را بظهور جدید برساند و این قرآن تنها حجت اعظمی است که بین مسلمانان قرار داده شده و سایر کتابها و قوانین فقهی و احادیث این مزیت و برتری را ندارند. و این پر واضح است که احادیث در بین مردم بوده و اختلاف زیادی در آنها موجود است که هرگز مانند قرآن نمی تواند حجت واقع شود. و حضرت رسول هم فرموده اند که من بعد از خودم دو چیز گرانبه را برای شما باقی می گذارم اول کتاب قرآن را و

دوم خاندانم را. با وجود این که این یکی از احادیث مهم اسلامی است اما  
ذکری از احادیث در آن فرموده اند بلکه فقط کتاب و عترت را فرموده که  
هادی شما خواهند بود تا روز قیامت. حال باید انصاف داشت و توجه نمود  
که آن حضرت چگونه این دو ثقل اعظم را برای عموم مردم چه از نفوس  
بی سواد باشند و چه از علماء درجه یک و از نفوس مخصوص، حجت  
قرارداده تا همه مسلمانان بدون استثناء به آن توجه کنند. عترت یا خاندان  
آن حضرت که با رحلت امام حسن عسکری به انتهی رسید. پس حجت و  
دلیل فقط منحصر به کتاب می شود. و تنها ملاک بین حق و باطل کتاب  
است یعنی قرآن کریم.

و اوّل کتاب می فرماید: "الم ذلک الکتابُ لا ریبَ فیهِ هُدیّ للمُتّوینَ." در حروف مقطّعه فرقان اسرار هوّیه مستورگشته و لئالی احدیّه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه و لیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می فرماید: یا محمّد، این کتاب مُنزل از سماء احدیّه، نیست ریبی و شگی در آن، هدایتی است برای پرهیزکاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرّر و مقدرّ فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیّه و غیب هوّیه شهادت داده بر آنکه شکّ و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیّت آن داده و حکم بر حقیّت آن فرموده، این عباد در آن شکّ نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده، از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری یا احدائی غیر کتاب الهی علّت و دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور می شد. باری، باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدرّ صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده. چنانچه این واضح است که هرکس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدّق کتب قبل از فرقان هم نبوده. و این معانی از ظاهر آیه مستفاد می شود. و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البتّه زمان به آخر نرساند و کون حمل ننماید. وکانَ اللّهُ علی ما أقولُ شهیداً. و همچنین در جای دیگر می فرماید: "وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." که ترجمه ظاهر آن این است: اگر بودید شما در شکّ و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمّد، پس

بیارید سوره ای به مثل این سُورَ مُنزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید راست گویان. حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلایل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضمیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالی الهیّه است و مخزن اسرار احدیّه. و آن است خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور لایطفی. شریعه معارف الهیّه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیّه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد.

#### معنی لغات:

الم ذالک...: الم - این کتابی است که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست و مایه هدایت تقوا پیشگان است. سوره بقره (۲) آیه ۱

مقطعه: حروف جدا از هم

اسرار هویه: رازهای الهی

ثقل اعظم: سنگینی بزرگ - بزرگترین وزنه - کتاب قرآن و خاندان حضرت رسول را ثقل اعظم نامیده اند زیرا این دو مانند وزنه های سنگینی هستند که کلیه امور باید با آنها اندازه گیری شود.



مزخرف: کلام آمیخته به دروغ - حرفها یا چیزهایی که ظاهر خوب و باطن بدی دارند.

تشکیک: در شک انداختن - شک کردن

احداث: چیزهای تازه - امور جدید و نو ظهور - بدعت های تازه در دین  
مبرم: محکم - متین - قاطع

مستفاد: مفهوم - استفاده شده - حاصل شده - کسب کرده شده  
مستوره: پنهان شده

گون حمل...: عالم وجود تحمل نتواند - عالم هستی تحمل ننماید.

و کان...: و خداوند بر آنچه که می گویم شاهد است.

و ان...: و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، سوره ای  
مانند آن بیاورید و گواهان خود را که غیر از خدا هستند، فراخوانید اگر از  
راستگویان هستید. سوره بقره (۲) آیه ۲۳

حجج: دلائل - براهین - برهانها

مضی: نوردهنده - روشنی بخش

خیط: نخ - ریسمان - رشته

عروه وثقی: دستگیره محکم - ریسمان محکم

نور لایطفی: نوری که خاموشی ندارد

مقبیلین: اقبال کنندگان - مؤمنین

مبغضین: کینه ورزان - کسانی که دارای عداوت و دشمنی هستند

در کتاب قرآن در اول سوره بقره می فرماید: "الف لام میم. (الم) این کتابی است که شک و تردیدی در آن نیست و پرهیزگاران را هدایت می نماید." سه حرف اول بنام حروف مقطعه معروف است که در بیشتر سوره های قرآن بکار رفته و هر کدام دارای معنی و مفهوم خاصی است که فعلاً در کتاب ایقان به آن نپرداخته اند و در ادامه خطاب به حضرت محمد می فرماید: این کتاب فقط کسانی را که با تقوا و پرهیزکار باشند هدایت می کند. یعنی همین کتاب که حجت اعظمی است و هیچ تردید و شک و شبهه ای در آن نیست که برای هدایت و راهنمایی بشر از جانب خداوند فرستاده شده، اولاً مؤمنین با تقوا و پرهیزکار را هدایت می کند و ثانیاً برایش زمانی مقدر شده است یعنی تا روز معاد و یا قیامت و یا بازگشت این وظیفه را بعهدہ دارد. حال آیا انصاف است که انسان این حجت اعظم را کنار بگذارد و به حرف کسانی که نه معصوم هستند و نه خداوند صلاحیت اظهار نظر را به آنان داده است گوش فرا دهد؟ آیا این انصاف است که از کتاب خدا که برای هدایت همه مردمان نازل شده روی بگرداند و به هوای نفس خود عمل نماید؟ و یا حتی ذهن دیگران را هم با حرفهای بیهوده خود خراب کند؟ پس باید بنا بدستور رسول اکرم و یا فرمان الهی فقط کتاب را ملاک بین حق و باطل قرار داد. پس طبق همین آیه مبارکه اول سوره بقره کتاب را باید تصدیق نمود و البته هرکس کتاب الهی را قبول کند تمام کتابهای قبل از جمله تورات و انجیل را هم پذیرفته زیرا در همین قرآن به صحت آنها شهادت داده شده است. و حضرت بهاءالله برای بیان مطالب خود خدا را شاهد قرار داده و می فرمایند که خداوند بر آنچه که

می گویم شاهد است. بعد می فرمایند: در همین قرآن خطاب به کافران و کسانی که اسلام را نمی توانستند بپذیرند می فرماید که "اگر در این کتابی که بر محمد نازل شده شک و تردیدی دارید کافی است که یک سوره مثل آن نازل کنید و اگر خودتان به تنهایی قادر نیستید هرکس از بزرگان خود را هم که می توانید به کمک بگیرید و فقط یک سوره مثل آن نازل کنید اگر شما از راستگویان هستید". حال باید ملاحظه نمود که چقدر مقام و منزلت آیات الهی بزرگ و بلند مرتبه است که خداوند آن را بالاترین دلیل خود قرار داده و هیچ چیز دیگر (نه معجزه و نه احادیث و نه امور دیگر) را دلیل حقانیت معین نکرده است. زیرا در میان دلائل، آیات الهی مانند خورشید است و بقیه مانند ستاره. نور خورشید کجا و نور ستارگان کجا، نه تنها قابل قیاس نیست بلکه باید توجه داشت که ستارگان نور خود را از خورشید و ماه دریافت می کنند. پس هیچ دلیلی برتر از آیات نیست. آیات دلیل قاطع و فضل بزرگی است که خداوند به بندگانش خود عنایت فرموده است. در حقیقت آیات بمنزله طناب محکمی است که انسان می تواند با خیال راحت به آن اطمینان کند و از قعر چاه مذلت و بیدینی بالا بیاید. و یا می توان گفت که آیات مانند نور خورشید است که نور و حرارت آن هرگز نابود نمی شود. در مثال دیگری می توان ایمان را به آتش تشبیه نمود که دارای دو خاصیت کلی است هم دارای گرمی و نور است و هم سوزنده و نابود کننده است. ایمان، بین مؤمنین گرمی و نور محبت ایجاد می کند یعنی مؤمنین را از هر نژاد و قوم و قبیله و از هر مذهب و عقیده که باشند چنان متحد و متفق می نماید و آن چنان محبت و دوستی و الفتی بین آنان فراهم می آورد که گوئی از یک خانواده و یک فامیل هستند چون از نور ایمان

بهره مند شده اند و در عوض بین کفار چنان آتش بغض و کینه ای فراهم می کند که از شدت حرارت آن، هم خودشان و هم اطرافیان و هم پیمانانشان می سوزند و آتش این دشمنی سبب می شود که راحت و آرامش آنان سلب می شود و چون نمی توانند کاری از پیش ببرند با کینه و نفرت در خاکستر غفلت و جهل و نادانی مخفی و نابود می شوند . بنابراین ایمان مانند آتشی است که دارای دو اثر است . برای مؤمنین حرارت حب و دوستی می آورد و برای کافرین خاکستر غفلت و سردی نفرت را ایجاد می کند.

ای رفیق، باید از امر الهی نگذریم و به آنچه حجت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم. خلاصه، حجت و برهان این آیه مُنزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید واللّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ. و همچنین می فرماید: "تلك آياتُ الله نثلوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ." می فرماید: این است آیات مُنزله از سماء هویّه، می خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان می آورند؟ اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبياء نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده. بلکه اعظم از این حجت، حجتی ممکن نه إلا ما شاء رَبِّكَ. و در جای دیگر می فرماید: "وَيَلُّ لِكُلِّ أَقَاكٍ أَنْتُمْ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُثَلِّي عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَان لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرُهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ." یعنی وای بر افک کننده گنهکار که می شنود آیات نازله از سماء مشیت الهیه را که خوانده می شود بر او، پس استکبار می نماید که گویا نشنیده آن را، پس بشارت ده او را به عذابی دردناک. اشارات همین آیه کلّ من فی السموات و الارض را کفایت می کند لو كان الناسُ فی آیاتِ رَبِّهِمْ يَنْفَرَسُونَ. چنانچه الیوم می شنوید که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود. بگو به ایشان: ای بیخبران، می گوئید آنچه را قبل، پدران شما گفتند. اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید. و عنقریب با آبابی خود در نار مقرّ خواهید یافت. فالنار متواهم فبئس مَثْوَى الظالمین. و در جای دیگر می فرماید: "وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ." یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را، اخذ می نماید آن را از روی استهزاء، از برای ایشان است عذابی خوار کننده. از جمله استهزاء این بود که می گفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور. آن یکی "فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا

كَسِفًا مِنَ السَّمَاءِ" می گفت و دیگر " إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ." مذکور می داشت. به مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائیّه را به اشیای خبیثه سیر و پیاز، آن قوم هم طلب تبدیل می نمودند آیات مُنزله را به ظنونات نجسه کثیفه. چنانچه الیوم مشاهده می شود که مائده معنویه از سماء رحمت الهیه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل است و بحور حیوان در رضوان جنان به امر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و به برکه شور که ملح اجاج است قانع گشته اند. سبحان الله، کمال تحیّر حاصل است از عبادی که بعد از ارتقاع اعلام مدلول، طلب دلیل می نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم، به اشارات علم تمسک جسته اند. مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش برهان جویند. حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را به ردای جدید تازه فرموده. بلی، کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جرز از رحمت نیسانی فضلی احصاء ننماید.

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی  
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

#### معنی لغات:

والله...: خداوند حقیقت را می گوید و راه را هم نشان می دهد.  
و هو...: و او غالب است بر بندگانش و او عزیز و جمیل است  
تلک...: اینها آیات خدا است که برستی بر تو می خوانیم پس بکدام سخن  
بعد از خدا و نشانه های او ایمان می آورید - سوره الجاثیه (۴۵) - آیه ۶  
تلویح: معانی را به اشاره فهماندن - اشاره کردن

الا ما...: مگر آنچه را که خدا بخواهد.

ویل...: وای بحال دروغگویان گناه پیشه. آیات خداوند که بر آنان خوانده می شود می شنوند و باز بر تکبر خودشان اصرار می ورزند مثل این که اصلاً نشنیده اند. پس او را به عذابی دردناک بشارت بده. سوره جائیه (۴۵) - آیه ۸ و ۷

لو کان...: اگر مردم در آیات پروردگارشان تعمق می نمودند. فالنار...: پس دوزخ جایگاهشان است و چه بد است جایگاه ستمکاران و اذاه...: و چون از نشانه های ما چیزی بدانند آن را به ریشخند می گیرند. آنان عذابی خفت آور خواهند داشت سوره جائیه (۴۵) - آیه ۹ فاسقط...: پس اگر راستگویانید پاره ای از آسمان برای ما بیاور. سوره شعراء (۲۵) - آیه ۱۸۷

ان کان...: و اگر این حق است از جانب تو است پس بر ما از آسمان سنگهایی بیاران. سوره انفال (۸) - آیه ۳۲ خبیثه: نجس - پلید - متعفن - فاسد غمام: ابر - هیكل انسانی مظاهر مقدسه و هر چیز دیگری که مانع شناخت او می شود

مکرم: کرامت - بزرگی - بخشش - کریم و بزرگواری - خوب و طیب بحور حیوان: دریاها و زندگی - منظور ایمان

کن فکان: باش پس شد

کلاب: سگها

برکه: گودال آب - حوض

ملح اجاج: شور و تلخ - آبی که از شوری زیاد طعم تلخ و بدمزه دارد

اعلام مدلول: پرچمهای دلالت کننده - علامتهای راهنمایی

رداء: روپوش - عبا - جبه

ارض جرز: زمین شوره زار - زمین خشک و بی گیاه

### توضیح آیات ۲۳۰-۲۲۷

دوباره با عنایت مخاطب خود را "ای رفیق" می خوانند و می فرمایند که ای رفیق، باید دستور خدا را اطاعت کرد و فقط آیات الهی را که او حجت قرار داده پذیرفت و به آن راضی شد و تسلیم گردید. و با نهایت فروتنی می فرمایند این حجت الهی (آیات) مقامش آنقدر رفیع و عظیم است که چگونه می توانم آن را استدلال نمایم. زیرا خداوند حقیقت را می گوید و راه راست را نشان می دهد و هدایت می کند در حالی که او غالب بر همه بندگانش است و بزرگوار و صاحب جمال است. و یا می فرماید که اینها آیات خداوند است که به حقیقت برای تو می خوانیم و شما بعد از ظهور حق و آیات او به کدام سخن ایمان می آورید؟ باید دقت کرد که چگونه خداوند به صراحت می فرماید که بعد از ظهور انبیاء و آیات آنان چه چیزی برتر می تواند باشد که بخواهند به آن ایمان بیاورند؟. و اگر انصاف باشد همین یک آیه کافی است که فقط به آیات نازله اکتفاء نمایند و ایمان بیاورند نه این که هر روز بهانه ای داشته باشند و حجتی طلب کنند. مجدداً با آیه دیگری از قرآن استدلال می کنند و می فرمایند وای بحال دروغگوی گناهکار (کافر). آیات الهی که برای او خوانده می شود می شنود ولی بر تکبر و بزرگنمائی خود اصرار می ورزد مثل این که اصلاً این آیات را نمی شنود پس او را به عذاب سخت و دردناک بشارت بده. حال اگر کسی



در آیات الهی تفکر کند و حقیقتاً در جستجوی حقیقت باشد همین یک آیه  
برایش کافی است. چنانکه امروز هم همین رفتار از کافران مشاهده  
می شود که وقتی آیات الهی برایشان خوانده می شود ابدأ توجه نمی کنند و  
اعتنائی به آیات الهی ندارند و تنها چیزی که برایشان بی ارزش است همین  
آیات است در حالی که اگر کمی درک و فهم داشتند می توانستند بفهمند که  
دلیلی مهمتر از آیات نیست. حالا به آنها بگو که اگر پدران شما در ادیان  
قبل با آن همه کینه و دشمنی که نسبت به آیات کردند ثمری عایدشان شده  
شما هم به همان کار ادامه بدهید و مطمئن باشید که شما هم بزودی در  
آتش جهنم به آنان خواهید پیوست و برای ظالمین عجب جای بدی است.  
و باز می فرماید وقتی در بین آیات کلمه ای پیدا می کنند که معنی آن را  
درک نمی کنند شروع به مسخره کردن و هرزگی می کنند برای این گروه  
هم خداوند عذاب خفت باری را در نظر گرفته که نصیبشان خواهد نمود.  
یکی از کارهای مسخره آنان در زمان حضرت محمد این بود که نزد آن  
حضرت می آمدند و معجزه می خواستند و اگر انجام می شد دوباره یک  
معجزه دیگر می خواستند. یکی می گفت یک قطعه از آسمان را برای ما  
جدا کن و بیاور. دیگری می گفت: اگر راست می گوئی و حقی در نزد تو  
هست از خدایت بخواه که از آسمان بر ما سنگ ببارد. این کافران هم مثل  
قوم بنی اسرائیل هستند که در زمان حضرت موسی وقتی که از اسارت  
فرعون نجات یافتند و آن حضرت برای تربیت و ترقی آنان آیات آسمانی  
را نازل می فرمود و غذای روحانی یا همان مائده آسمانی را به آنان عنایت  
می کرد، آن بیخردان می گفتند که این مائده آسمانی به چه درد ما  
می خورد؟ بگو برای ما از آسمان سیر و پیاز ببارد!! آنان این تغییر و

تبدیل زمان را که بوسیله آیات الهی انسان را به تکامل می رساند، نمی پسندیدند و بجای آن سیر و پیاز و مواد مادی و خوراک جسمانی را طلب می کردند و آن اشیای بی ارزش را ترجیح می دادند. این است عقل بشر که متأسفانه هنوز هم برای عده زیادی چندان تغییری نکرده است. چقدر دردناک است که انسان امروزی هم به همین نادانی مبتلا است و مائده آسمانی یا همان آیات الهی را که مثل باران رحمت می بارد و دریا‌های کرم و بخشش الهی که به امر خداوند موج است برایش بی ارزش است و به آن اعتنائی ندارد ولی در عوض مانند سگهائی که اطراف یک جسم مرده جمع شده باشند بدنبال این حدیث و آن حدیث و این خرافات و آن اوهام هستند، و از چشمه زلال آیات، خودشان را محروم کرده اند و به برکه آب تلخ و شور دلخوش نموده اند. پناه بر خدا، انسان تا چه حد بخاطر دنیا و مقام و مرتبت آن باید از حقیقت چشم پیوشد؟ احکام الهی امروز مانند خورشید در وسط ظهر تابستان کاملاً آشکاراست و نور آن بر مردم می تابد اما بد خواهان انکار می کنند و می گویند به چه دلیلی باید باور کنیم که این نور خورشید است؟ دلیلی بیاورید که باور کنیم در حالی که آوردن دلیل بعد از وجود معلوم، کاری نابخردانه است چه دلیلی از خود خورشید واضحتر است؟ یا باران رحمت الهی که در بهار جاودانی می بارد ولی باز انکار می کنند و دلیل می خواهند. افسوس که شخص نابینا نمی تواند نور خورشید را ببیند و فقط حرارت آفتاب را احساس می کند. و یا باران رحمت بر همه جا می بارد اما در بیابان خشک لم یزرع جز خار چیزی نمی روید. این است که نباید تعجب نمود اگر از قرآن فقط به

قرائت آن توجه می‌کنند و ابدأً احساس نمی‌کنند که این کتاب برای عمل  
کردن و دستور کار و زندگی است

و در جای دیگر می فرماید: "وَ إِذَا تُثْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." یعنی در وقتی که تلاوت کرده می شود بر ایشان آیات ما، نیست حجّت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستید راست گویان. مشاهده نما که چه حجّت ها بر آن رحمت های کامله و اسعه می گرفتند. به آیاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق سماوات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را به روح ایمان زنده می فرماید استهزاء می نمودند و می گفتند: پدرهای ما را از قبر بیرون آر. این بود اعراض و استکبار قوم. و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض حجّتی است محکم و برهانی است معظم که جمیع ارض را کفایت می کند لو أنّم فی آیات اللّهِ تَتَفَكَّرُونَ. و در همین آیه مذکوره لئالی اسرار مکنون است. اگر فی الجمله دردی یافت شود دوا می رسد. گوش به حرف های مزخرف عباد مدهید که می گویند کتاب و آیات از برای عوام حجّت نمی شود زیرا که نمی فهمند و احصاء نمی کنند، با اینکه این قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم. اگر قوه ادراک آن در مردم نبود، چگونه حجّت بر کلّ واقع می شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیّه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند. باری، این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و غرور گفته می شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند. با اینکه نزد حقّ این عوام از علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده اند به غایت مقبول تر و پسندیده ترند. و فهم کلمات الهیّه و درک بیانات حمّامات معنویّه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرع علم جالسند و از سحاب

فیض الہی ریاض قلوبشان بہ گل های حکمت و لاله های معرفت  
تزیین یافته. فَطُوبَى لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ أَنْوَارِ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

### معنی لغات:

و اذا... و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود دلیلشان همواره  
جز این نیست که می گویند اگر راست می گوئید پدران ما را حاضر کنید.  
سوره جائیه (۴۵) آیه ۲۵

وادی: دره - صحرا - بیابان - در بین عرفاء: مسیری که باید پیموده شود  
تا به حق نزدیک گردد

کل من...: همه مردم روی زمین

لو انتم...: اگر شما در آیات الہی تفکر می کنید.

احصاء: شمردن - قابل شمردن

مكلف: تکلیف دار - مجبور و ملزم به انجام امری

لغو: باطل - بیهوده

حمامات معنویہ: کبوتران معنوی - منظور انبیای الہی

فطوبی...: خوشا بحال مخلصین کہ نصیبی از انوار این روز بزرگ دارند.

### توضیح آیات ۲۳۳ - ۲۳۰

. بہر حال، خداوند می فرماید کہ وقتی آیات ما بر آنها خوانده می شود و  
آنها اعظم حجت و روشنترین دلیل برای اثبات حقانیت پیامبر خود بیان  
می کنیم کفار مسخرہ می کنند و می گویند این کہ دلیل نیست اگر راست  
می گوئی پدران ما را زندہ کن و بیاور. حال توجہ کنید و ببینید کہ چہ

حجتها بر پیامبر اسلام می گرفتند و چه بهانه هائی می آوردند. کلمات الهی که مانند آب حیات برای قرن‌ها، زندگی و حیات ابدی می بخشد قبول نداشتند و می خواستند که مرده های پدرانشان را از قبر بیآورند و زنده کنند. این است عقل و درک و فهم این مردمان که کبر و غرورشان سبب گمراهی آنان می شود. آیاتی که هر جمله اش برای تمام مردمان زمین و آسمان بزرگترین برهان و استدلال عظمت و قدرت حق است، به حساب نمی آوردند و به امور جزئی دنیا که هیچ اثر و ثمری ندارد دلبسته و افتخار می کنند. پس باید قدری در آیات الهی فکر کرد مثلاً فرض کنیم که آن حضرت شخصی را هم از گور بیرون می آورده و زنده می کرد. اولاً این زندگی تا چه مدت ادامه داشت و چه فایده ای نصیب دیگران می شد؟ ثانیاً چند نفر می دیدند و از این موضوع مطلع می شدند؟ البته آن هم با امکانات آن زمان. اما آیات الهی ابدی است از قرنهای گذشته تا حال موجود بوده و بعنوان سند قطعی اثبات دیانت اسلام به حساب آمده است. ثانیاً از آن زمان تا کنون سبب هدایت ملیونها نفوس شده که با تلاوت آن توانسته اند حقایق الهی را درک کنند. با وجود تمام این سخن ها، چه فایده که برای این مردمان سخنی گفته شود. زیرا بعد از این که تمام دلایل را شنیدند بهانه دیگری می آورند و می گویند: بسیار خوب، تمام اینها صحیح. اما این مسائل برای عوام (عامه مردم بیسواد) دلیل نمی شود زیرا آنان قدرت درک قرآن را ندارند! و این در حالی است که خداوند همین قرآن را برای تمام مردم کره زمین دلیل معرفت حق و اطاعت از احکام خود قرار داده است. زیرا اگر غیر از این باشد خداوند چگونه می خواهد از آنان بازخواست کند؟ وقتی پیامبر اسلام از عالم رحلت فرموده و کتاب خدا هم

بقول این علماء برای مردم قابل فهم و درک نیست چگونه خداوند همین آیات را حجت و دلیل حقانیت قرار داده و می خواهد از بندگانش حساب بکشد؟. پس این کاملاً سخن سبک و نامعقولی است. این سخنان را کسانی می گویند که می خواهند با کمال کبر و غرور بگویند که کلام خدا را فقط ما می فهمیم و بقیه مردم نمی فهمند لذا باید از ما تقلید و پیروی کنند و هر چه ما گفتیم اطاعت نمایند. در حالی که خداوند از علماء خواسته اند که قرآن را همانطور که نازل شده برای مردم بگویند و آنان را به عمل تشویق نمایند. نه این که هر روز خودشان تفسیری بنمایند و مردم را به اطاعت از تفاسیر و قوانین خود مجبور نمایند. و البته در این صورت است که زمام مردم را محکم در اختیار گرفته اند و مردم بیچاره هم به تبعیت آنان در آمده اند. در حالی که در نزد خدا همین عوام بیسواد اگر دارای قلب پاکی باشند بهتر از علمائی هستند که عصاره تکبر و ریا می باشند و معمولاً همین نفوس بیسواد و کم سواد هستند که قبل از همه به مظهر ظهور در زمانی که ظاهر می شود ایمان می آورند و لیبیک می گویند. چنانچه هم اکنون کسانی هستند که حرفی از علم را نمی دانند اما در بالاترین درجه علمی قرار گرفته اند. مثلاً شخصی مانند جناب گندم پاک کن که کلمه ای از علوم فقهی نخوانده بود وقتی ندای مبارک حضرت باب را شنید بلافاصله ایمان آورد و در جرگه اصحاب قائم وارد شد. این است که می فرمایند ایمان نیاز به قلب پاک و صادق دارد و خوشا بحال کسانی که در این ایام نورانی، خالص و پاک و مقدس بوده و هستند و حق را بدون درخواست هیچ دلیل و برهانی شناختند و به او لیبیک گفتند.

و همچنین می فرماید: "وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئْسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ." و همچنین می فرماید: "وَ يَقُولُونَ أَيُّنَا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ." مضمون این آیه واضح است. مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه می گفتند: آیا ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون؟ که آن حضرت را شاعر می نامیدند و به آیات الهیه سخریه می نمودند و می گفتند: این کلمات اساطیر اولین است، یعنی کلماتی است که قبل گفته شده و محمّد آن کلمات را ترکیب نموده می گوید از خداست. چنانچه الیوم به مثل همان را شنیده اید که نسبت به این امر می دهند و می گویند که این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوّط. قَدْ كَبُرَ قَوْلُهُمْ وَ صَعُرَ شَأْنُهُمْ وَ حَدُّهُمْ. این است که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند: بعد از موسی و عیسی، موافق کتب نباید نبیّ مستقلّ که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکملّ شریعت قبل باشد. این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدلّ بر عدم انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد: "وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ." و به تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با بیّنه ها، پس پیوسته بودید در شکّ از آنچه آمد شما را به آن، تا چون هلاک شد گفتید مبعوث نمی گرداند خدا بعد از او رسولی را، و همچنین اضلال می کند خدا کسی را که اوست اسراف کننده و شکّ آورنده به پروردگار خود. پس، از این آیه ادراک فرمائید و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد به آیه ای از کتاب تمسّک بسته از این گونه حرف های مزخرف می گفتند که دیگر نبیّ نباید در ابداع بیاید. مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی شود و پیغمبری مستقلّ مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت



انجیل. و اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده‌اند. چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته‌اند، با اینکه خود مقرّند بر اینکه "ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ." بعد که راسخ در علوم و امّها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان می فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می شود این است که می شنوی که چه می گویند و چه می کنند. و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهایی که الهی بجز هوی اخذ نکرده‌اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و به حجابات علم محتجب گشته‌اند و به ضلالت آن گمراه شده‌اند. چنانچه به تصریح تمام ربّ الانام می فرماید: "أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ اضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ." یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود خواهش های نفس خود را و اضلال کرد خدا او را بر علمی، و مهر نهاد بر گوش و دلش، وگردانید بر چشمش پرده، پس که هدایت می کند او را از بعد خدا؟ آیا پند نمی گیرید؟.

#### معنی لغات:

والذین...: و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند آنانند که از رحمت من نومیدند و برای ایشان عذابی پر درد خواهد بود. سوره عنکبوت (۲۹) - آیه ۲۳

و یقولون...: و می گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟ سوره الصافات (۳۷) - آیه ۳۶  
 اساطیر...: داستانهای کهنه و بی پایه گذشتگان  
 مغلوط: غلط دار - دارای اشتباه

قد کبر...: به تحقیق که بزرگ است کلام آنها و کوچک و حقیر است شأن و مقام آنها

مکمل: تکمیل شده - کامل شده - تمام شده

مشعر: شعار دهنده - آگاه کننده - معلوم دارنده

مدل: دلالت کننده - راهنما

و لقد...: و به یقین یوسف پیش از این دلایل آشکار برای شما آورد و از آنچه برای شما آورد همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت. گفتید: خدا بعد از او هرگز فرستاده ای را برانگیخته نخواهد کرد. این گونه خدا هر که را اسرافگر شکاک است بپراه می گذارد (خدا او را گمراه می کند) سوره مؤمن (۴۰) آیه ۳۴

مزخرف: کلام آمیخته به دروغ و باطل - حرفهائی که ظاهر خوب ولی باطن بدی دارند

و ما يعلم...: تاویلش را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند. سوره آل عمران (۳) - آیه ۷

ذهب: طلا - مال دنیا

رب الانام: پروردگار مردم - خداوند جهان

افرایت: پس آیا دیدی کسی را که هوس خود را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟ سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳

و همچنین خداوند در قرآن می فرماید کسانی که آیات خدا را قبول نمی کنند و به آن کفر می ورزند و آن را باور ندارند، آنان از رحمت من مأیوس و نا امید هستند و برایشان عذاب دردناکی است. و نیز می فرماید: این کافران می گویند آیا ما خداوندان خودمان را به خاطر یک شاعر مجنون ترک کنیم؟. یا مثلاً به آن حضرت می گفتند که او مقداری از سخنان و داستانهای گذشتگان را جمع کرده و با سخنان خودش که غلط و اشتباه هم زیاد دارد ترکیب نموده و می گوید که اینها آیات خدا است. پناه می برم به خدا از این مردمان نادان و فرومایه که چه حرفهای بزرگتر از خودشان بزبان می آوردند. و متأسفانه اکنون هم همان کلمات را برای این ظهور تکرار می کنند. آنها می گفتند که بعد از حضرت موسی و حضرت عیسی نباید پیامبر مستقل دیگری ظاهر شود که بخواهد احکام قبل را منسوخ نماید و احکام جدیدی بیاورد بلکه ما منتظر موعودی هستیم، که بیاید و دین ما را ترویج نماید. بهمین جهت خداوند در قران این آیه را نازل فرمود که دلیلی قاطع بر کل خواسته های کافران باشد و آن آیه این است که می فرماید: حضرت یوسف را با معجزات و آیات از قبل فرستادیم اما شما در باره او شک و تردید داشتید و تا در حیات بود به او ایمان نیآوردید تا وقتی که از این دنیا رفت بعد از وفات او گفتید که او آخرین پیامبر بود و بعد از او کسی نخواهد آمد. خداوند نفوسی را که در هر کاری زیاده روی می کنند اینطور گمراه می کند. متأسفانه باز هم سبب عبرت این کافران نمی شود و البته نخواهد شد. زیرا دوباره هر وقت پیامبر جدیدی آمد، همان رفتار و همان گفتار را تکرار کردند. مثلاً در زمان حضرت

مسیح هم گفتند که دین ما آخرین دین است و حکم انجیل هرگز قابل تغییر نیست و پیغمبر مستقلی نباید ظاهر شود و اگر کسی هم ظاهر شود باید شریعت انجیل را ترویج کند که قبلاً توضیح داده شد. پس این یک نوع بیماری روحی است که اکثر خلق به آن دچار شده اند و امروز هم ملاحظه می شود که مسلمانان هم مثل سایر ملت ها، با کلمه خاتم النبیین از دین جدید خود را محروم کرده اند با وجودی که خداوند در قرآن فرموده که تأویل و تفسیر آیات الهی را جز خداوند و راسخون فی العلم یعنی مظاهر او (انبیای الهی) کس دیگری نمی داند. اما وقتی همین راسخ در علم الهی بیاید و مطلب را بیان نماید چون مخالف نفس و هوای ایشان واقع شود ناگهان فریاد وادینا و اشریعتنا بلند می شود و مردم را تحریک می کنند که ای وای دین اسلام از بین رفت و شریعت نابود شد. نتیجه این است که امروز ملاحظه می شود. دین مردم بدست کسانی است که از مذهب فقط به ذهب توجه دارند یعنی از مذهب فقط برای جمع کردن طلا و پول استفاده می کنند و از علم هم جز برای گمراه کردن مردم ثمر دیگری برایش نمی خواهند. این است که خداوند در قرآن می فرماید: "مگر ندیدید آن کسی را که بجای خدا، هوای نفسش را قبول داشت. و به علم خود متکی بود پس خداوند چشم قلب و گوش او را از حقیقت پوشاند و به آنها مهر زد و جلو چشمش را هم با پرده غفلت و نادانیش پوشاند تا نتواند حقیقت را ببیند و بفهمد و او را بحال خودش گذاشت تا کاملاً در گمراهی بماند و حالا باید دید که چه کسی جز خدا می تواند او را هدایت نماید." ملاحظه می گردد که کسانی که به علم خود یا به مقام و ثروت خود مغرور می شوند و خدا را فراموش می کنند و مظاهر الهی را در زمان خودشان

متکبرانه رد و انکار می نمایند اینها جزء گمراهان هستند و همین غرور و تکبرشان سبب دوریشان از حق می گردد. مثل این که خدا بر قلب و گوش آنان مُهر می زند و جلو چشمان او را با پرده ای از غفلت می پوشاند دیگر نه می فهمد و نه می شنود و نه می بیند . آیا چنین شخصی را جز خدا می تواند نجات دهد؟! پس پند بگیرید. با این همه تأکید در قرآن، متأسفانه باز هم علماء همان کاری را کردند که عالمان قبلی انجام می دادند و سبب گمراهی خودشان و دیگران شدند .

در معنی "وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ" اگر چه در ظاهر آن است که ذکر شده و لیکن نزد این فانی، مقصود از آیه علمای عصراند که اعراض از جمال حق نمودند و به علوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج می نمودند. "قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ." و همچنین می فرماید: "وَ إِذَا نُتِلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانْتُمْ عَلَيْهِ سَابِقِينَ قَالُوا وَمَا نَرَاكَ بِمُنزِلٍ مِنَ رَبِّكَ قُلْ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَٰكِنِّي آنَا نَذِيرٌ" و الحقّ يقول: و چون خوانده شود بر ایشان، یعنی بر آن کفره فجره، آیات قدسیّه احدیه، گویند آن مشرکان از حقّ بی خبران، نیست این رسول پروردگار مگر مردی که می خواهد منع کند شما را از آنچه که می پرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی افترا کرده شده. بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح، انذار فرموده مکذبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیّه را. و بُعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس. با اینکه آن جوهر لطف و کرم، هیاکل عدم را به عرصه قدّم هدایت می فرمود و آن فقیران حقیقی را به شریعه قدسیّه غنا دلالت می نمود مع ذلک بعضی می گفتند این مردی است افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی می گفتند این منع کننده است ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون می دادند و امثال ذلک. چنانچه الیوم مشاهده می کنید چه سخن های لغو که به آن جوهر بقا گفته اند و چه نسبت ها و خطاها که به آن منبع و معدن عصمت داده اند. با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیّه بدعیّه نموده اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از

غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود. چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هرکدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنانچه بیست مجلد الآن بدست می آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند. ای برادر، باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی به مظاهر الهیه شد که شاید از مواظط و اضحه کتاب پند گیریم و از نصائح مذکوره در الواح منتنبه شویم، اعتراض بر منزل آیات نکنیم، امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم. وَ اِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.

#### معنی لغات:

و اضله...: و خداوند او را بوسیله علمش گمراه کرد. سوره جاثیه (۴۵) - آیه

۲۳

قل هو...: بگو این خبری بزرگ است که شما از آن روی بر می تائید.

سوره ص (۳۸) - آیه ۶۷ و ۶۸

و اذا...: و چون آیات تابناک ما بر آنان خوانده می شود می گویند: این جز

مردی نیست که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد

و می گویند: این جز دروغی برافته نیست. سوره سبا (۳۴) - آیه ۲۳

والحق...: و درست می گوید - صحیح گفته شده

بُعد: دور شدن - دور

بدعیه: تازه - نو ظهور - جدید  
اکوان: عالم هستی - عالم وجود  
غیث نیسانی: باران بهاری  
اولوالعزم: صاحب اراده - پیامبران صاحب کتاب  
ملتجی: پناه جوینده - پناه شونده - التجاء کننده  
مذعن: اقرار کننده - خاضع و خاشع  
وانه...: و حقیقتاً او به بندگانش بخشنده و رحیم است

#### توضیح آیات ۲۴۱ - ۲۳۸

معنی جمله ( وَأَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ) را در قرآن اینطور معنی کرده که "و اظلال کردش خدا بر علمی" و معنی ساده فارسی آن این است که خدا او را به خاطر علمش گمراه کرده است. به هر حال، حضرت بهاءالله می فرمایند که مقصود از این بیان مبارک، علماء هستند که به دنبال هوای نفس خود کلمات الهی را تفسیر و تأویل می کردند و مظهر ظهور را در هر زمان قبول نکردند و از او روی گرداندند و گمراه شدند. چنانچه در آیه دیگری می فرماید که به آنها بگو این خبر بزرگی است اما شما به آن اعتراض می کنید و از آن روی بر می گردانید. و یا می فرماید: "هر گاه آیات روشن و نورانی الهی برای آنان خوانده می شود می گویند اینها چیست؟ آیا جز این است که این مرد اراده کرده و می خواهد شما را از آنچه آباء و اجداد شما می پرستیدند منع نماید؟. به آنها بگو که این یک تهمت و دروغ بزرگ است." حضرت بهاءالله می فرمایند که این آیات الهی را بشنوید و ببینید که چه رفتاری با پیامبر الهی می کردند و خداوند چقدر



از این افرادی که به آیات خدا شک می کردند و فرستاده او را قبول نداشتند بیزار بوده است و عبرت بگیرید. بخاطر بیآوردی که چطور علماء مردم را تحریک می کردند و چقدر این مردم از خدا دور شده بودند که آن پیامبر عظیم الشان هر چه می خواست آنان را هدایت کند باز هم علماء مردم را به گمراهی بیشتر می کشاندند. یکی به مردم می گفت که او مانع ایمان پدران شما است و می خواهد دین شما را از شما بگیرد. دیگری می گفت که او دروغگو و افتراء زننده است. آن یکی می گفت که او مجنون و دیوانه است و چقدر سخنها زشت و زننده که به آن پیامبر الهی می گفتند و چه نسبتهای ناروا می دادند ولی آن حضرت فقط آنان را نصیحت می نمودند و تذکر می دادند و آگاه می کردند و مؤمنین را به آینده بشارت می دادند. و خوب دقت کنید که همین نسبتها و همان حرفها را دوباره بعد از هزار سال مردم به حضرت باب یا مظهر ظهور جدید می دهند و درک نمی کنند که این همه آیات و الواح که مثل باران بهاری از قلم مبارکشان نازل می شود مگر از عهده یک انسان معمولی ساخته است؟. تمام ایام اظهار امر حضرت باب تا شهادتشان فقط شش سال طول کشیده که تمام آن در زندان و تبعید و در راه سفر از جنوبی ترین شهر ایران یعنی شیراز تا شمالی ترین نقطه یعنی ماکو در آذربایجان با پای پیاده و یا گاهی سوار بر اسب و تحت نظر و مانند یک اسیر و زندانی طی شده و با تمام این رنجها و سختی ها، تا به حال حدود بیست جلد کتاب از ایشان بدست آمده است. آیا معجزه ای از این بیشتر و بهتر و مهمتر می توان یافت؟ یک انسان معمولی قادر به خواندن همین بیست جلد کتاب در همان شرایط نیست تا چه رسد بنوشتن آن. و چقدر از این الواح و آثار هم که در هر ضوئائی

که علماء براه انداخته اند نابود شده و از بین رفته است یا از بین برده اند و معلوم نیست که با آنها چه کرده اند. البته باید توجه داشت که در آن زمان چاپ در دسترس نبوده و همه آثار خطی و دست نویس بوده است. حال ای برادر باید دقت نمود و چشم را باز نمود و فکر کرد و از قرآن که کتاب الهی است مدد گرفت و از نصایح آن درس عبرت آموخت. ببینیم که چه بلاها بر حضرت محمد وارد کردند و اکنون دیگر انجام ندهیم. امرش را بجان و دل بپذیریم و حکمش را اطاعت کنیم و به او و کتابش ایمان بیآوریم و اقرار نمائیم تا شاید در فضای رحمت حضرت پروردگار قرار گیریم و از گناهان و خطاهای گذشته ما چشم بپوشد و ما را ببخشد زیرا او برای بندگانش رحیم و بخشنده است. شایان ذکر است که مخاطب تمام این بیانات مبارک در ظاهر خال اکبر یعنی دای بزرگ حضرت اعلی هستند که برایشان سخت بوده که باور کنند خواهر زاده ایشان همان موعودی است که همه مسلمانان جهان هزار و چند صد سال است منتظرش هستند. اما با این بیانات و براهین که از قرآن و احادیث ذکر فرمودند سبب شد که ایشان قبول کنند و ایمان بیآورند و این بزرگترین نعمت الهی بود که نصیب ایشان و خاندانشان شد. و همچنین این کتاب سبب ایمان بسیاری دیگر از مسلمانان که همین سئوالات در ذهنشان بوده گردیده است. حقیقتاً که خداوند بر بندگانش بخشنده و رحیم است.

و همچنین می فرماید: "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ." چقدر واضح است مقصود در این آیه و چه میرهن است حجیت آیات منزله. و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام ادیت می نمودند و نسبت کفر می دادند چنانچه نسبت می دادند به اصحاب آن حضرت که به خدا کافر شده اید و به ساحری کذاب مؤمن و موئن گشته اید. و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات می نمودند نهایت ادیت و زجر و رجم و سب بر آن مقبلین إلى الله معمول می داشتند. در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد به برهانی واضح و دلیلی لائح. و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید به کافران و مشرکان که آیا ادیت می کنید ما را و ستم می نمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و به آیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد، و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عندالله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم. و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را. مع ذلك آیا جائز است این آیات بدیعه که احاطه فرمود شرق و غرب را، از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند؟ و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را به این استدلال که خود فرموده مقرین را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ حاشا ثم حاشا که مقبلین و مقرین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین به حجّت مثبتّه را تهدید فرماید. اذ إِنَّهُ مُثَبِّتُ الْحَقِّ بِآيَاتِهِ وَ مُحَقِّقُ الْأَمْرِ بِكَلِمَاتِهِ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهِمِّنُ الْقَدِيرُ. و همچنین می فرماید: "وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ." و اکثری

آیات فرقانیّه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم به این آیات مذکوره. و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجتّ قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود، دیگر امری ذکر شده تا به آن متمسک شوند و اعتراض نمایند؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده آن وعده نار فرموده‌اند چنانچه معلوم شد. حال اگر کسی بیاید به کرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد، آیا به چه دلیل می توان اعتراض نمود و از این فیض اکبر محروم شد؟ و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی؟ آیا متمسک می شوند که به فلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی آن را به ظاهر نیافتیم لهذا بر مظهر امر اعتراض نمودیم و از شرائع حقّ دور گشتیم؟ آیا نشنیده اید که از جمله علتّ اینکه بعضی از انبیاء اولوالعزم بودند نزول کتاب بود بر آنها؟ و این مسلم است، با وجود این چگونه جائز است که بر صاحب کتب که چندین مجلّدات از او ظاهر شده به حرف های فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند؟ و از همه این مراتب گذشته، آیا از این نفّس قدسی و نفّس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمی دانم به که تمسک جویند و به کدام وجه اقبال کنند؟ بلی، "وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا." فَقَدْ هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَیْنِ فِی هَذَیْنِ الْمُنْهَجَیْنِ، ثُمَّ امشْ عَلَی مَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ. وَ هَذَا قَوْلُ الْحَقِّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ.

### معنی لغات:

قل یا...: بگو ای اهل کتاب، آیا جز این بر ما عیب می گیرید که ما به خدا و به آنچه بسوی ما نازل شده ایمان آورده ایم و این که بیشتر شما فاسقید؟.

سوره مائده (۵) آیه ۵۹

مقرین: اقرار کنندگان - اعتراف کنندگان

حاشا: هرگز - دور باد - کلمه انکار

اذانه...: زیرا او برقرار دارنده حق است توسط آیاتش و استوار کننده امر است با کلماتش. همانا اوست توانا و مهیمن و قدرتمند. (او براستی برقرار می کند حقیقت را از طریق آیاتش و تأیید می کند و صحه می گذارد ظهورش را با کلماتش)

و لو...: و اگر مکتوبی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می کردیم و آنان آنرا با دستهای خود لمس می کردند قطعاً می گفتند این جز سحر آشکار نیست.

سوره انعام (۶) - آیه ۷

خطب: خطبه ها - سخنرانی یا نطق - کلامی که در آغاز گفتار می آید  
القاء: تلقین کردن - مطلبی را به ذهن کسی انداختن - افکندن - انداختن  
ادبار: اعراض نمودن - پشت کردن - روی گرداندن - سیه روزی  
ولکل...: و برای هر گروه جهتی است که بدان سمت توجه می کنند. سوره  
بقره (۲) - آیه ۴۳

فقد...: پس به تحقیق که ما هر دو راه (هدایت و ضلالت) را به تو نشان دادیم. و تو از این دو راه، هر کدام را که خواستی برای خودت اختیار کن و این گفته پروردگار است

وما بعد...: نیست بعد از حق مگر گمراهی. سوره یونس (۱۰) - آیه ۳۳

## توضیح آیات ۲۴۵ - ۲۴۲

در ادامه باز با آیاتی از قرآن کریم چنین استدلال می فرمایند که خداوند فرموده "ای اهل کتاب آیا ما را به خاطر ایمان بخدا و آیاتی که بر ما نازل شده و آنچه بر پیامبران قبل نازل شده سرزنش می کنید؟ در حقیقت شما از بدکاران هستید". باید توجه نمود که در ابتدای اسلام که هنوز دیانت در بین مردم چندان استوار نشده بود چه سخن های ناروا که بر آن سید مرسلین و پیروانشان گفتند و حرکات ناشایسته که انجام دادند. با وجود این که در همه ادیان دلیل محکم و برهان اصلی برای هر پیامبری آیات نازله بر او است اما قبول نمی کردند و تصدیق نمی نمودند. تمام این آیات دلیل بر این است که خداوند اولین و بزرگترین حجت را آیات مقرر فرموده و در این زمان نیز آیات الهی بیش از هر زمان دیگری نازل شده اما چه سود که این مردمان توجهی به آیات ندارند و پیرو علمای خود هستند و هر چه آنان بخواهند همان را صحیح فرض می کنند. برای همین است که این آیه خطاب به اهل کتاب است یعنی علمای قبل از اسلام (علمای یهودی و مسیحی) که آنان را فاسق خوانده اند. بنابراین خداوند دین خود را با آیات خودش استوار و محکم و پایدار می نماید و با کلماتش بر آن صحنه می گذارد و آن را تأیید می کند حال هرکس خواست ایمان بیاورد و هر کس نخواست ایمان نیآورد خداوند بی نیاز از ایمان ما بندگان است. در حقیقت تنها چیزی که قرنهای ماندگار و سبب و دلیل صحت دین است که می توان از روی آن استدلال کرد همین کتاب انبیاء و مظاهر مقدسه است و الا هر حدیث و یا روایت و یا معجزه ای برای آیندگان دلیل نخواهد بود. در آیه دیگری از قرآن مجدداً می فرماید که "اگر قرآن را قبلاً بصورت

کتاب و نوشته ای بر روی کاغذ برایت نازل می کردیم که کافران حتی می توانستند آن را با دست خود لمس نمایند و بخوانند، باز هم می گفتند این یک نوع سحر و جادو است". یعنی این بشر همیشه از حق گریزان است و هر کاری انجام شود باز بهانه ای پیدا می کند که بتواند به آن وسیله ایراد بگیرد و ایمان نیاورد.

حضرت بهاءالله می فرمایند که در این زمان، کسی که در جایی تعلیم ندیده و با کورورها از آیات و الواح که بر او نازل می شود ظاهر شده است. آیا باز هم باید با او به جدال پرداخت و به او اعتراض نمود و خود را از این فیض اکبر محروم ساخت زیرا فلان عالم و یا آن حکمران ایشان را تأیید نکرده است؟ جواب خداوند را در عالم بعد چگونه خواهند داد؟ آیا می توان گفت که به فلان حدیث رجوع کردیم و چون معنی آن را نفهمیدیم به حق اعتراض نمودیم و از شریعت الهی خود را محروم کردیم؟ آیا نشنیده اید که علت این که بعضی از پیامبران اولوالعزم (یعنی صاحب اراده) بوده اند همین کتابشان بوده که آنان را از دیگران برتر و متمایز نموده است؟.. پس چگونه جایز است که کسی را که اینهمه کتاب و الواح از او نازل شده نادیده گرفت و به حرفهای کسی که خودش شیطان زمان است و سبب گمراهی خود و دیگران شده، گوش داد و از فیض خورشید الهی محروم شد؟ و اگر از این مظهر ظهور که تقدیس و تنزیه او بر همگان واضح و روشن است بخوایم دوری کنیم پس به چه کسی باید ایمان بیاوریم و چه کس دیگری لایق این مقام است که ما او را قبول نمائیم؟ آری، می فرمایند: برای هر گروهی یک مقصود و منظوری هست که بطرف آن توجه می کند و در طلب آن سعی و کوشش می نماید. در این مسیر دو

راه بیشتر نیست (راه خیر و راه شر یا راه هدایت و راه ضلالت) پس حرکت کن بطرف هر راهی که خودت اختیار می کنی و این فرموده حق است و بعد از حق جز گمراهی نخواهد بود. پس خداوند راه را بوسیله انبیاء به همه نشان می دهد و آنان را هم هدایت می کند و به آنان در کتابش راه درست نشان می دهد و از رفتن به خطا برحذر می دارد. آنگاه او را مختار می سازد که هر راهی را که مایل است انتخاب کند و این به میل خودش است. یا راه صحیح و درست را انتخاب می کند که سخن حق و همان راه هدایت و ایمان است و یا راه دیگر را انتخاب می کند که قطعاً راه ضلالت و بی ایمانی است و به گمراهی ختم خواهد شد.

شایان ذکر است که اولاً قرآن بصورت آیات بر قلب حضرت رسول اکرم نازل می گردید و ایشان در بین مؤمنین می خواندند و آنان که با سواد بودند بر روی لوحه یا استخوان کتف شتر و یا سنگ و امثال آن می نوشتند و عده ای که سواد نداشتند اما حافظه خوبی داشتند آن آیات را حفظ می کردند. بعدها در زمان خلیفه دوم تمام آیات جمع آوری شد و به صورت کتاب قرآن تهیه و تنظیم گردید.

ثانیاً منظور از شیطان، در مقامی نفس اماره انسانی و در مقامی نفوسی هستند که سبب اضلال و فریب می شوند.



و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته‌اند به ضیاء شمس نبوت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاءالله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند. چنانچه از لسان آن گمراهان می فرماید: "فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا و ما تَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ و ما نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ." اعتراض می نمودند و به آن مظاهر قدسیه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان من له الحقّ می نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود. از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لَوْلَا مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّةٍ و ما اسْتَقَرَّ عَلَى كُرْسِيِّ صَمْدَانِيَّةٍ. و جناب آقا سیّد یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمدعلی زنجانی و ملاعلی بسطامی و ملاسعید بارفروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سیّد حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالخالق یزدی و ملاعلی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال

پیوستند. و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند. به قسمی که سینه هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین. چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه به گردن هاشان ممسوح گشت. و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه که به این طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمی کند برای این عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را به درهمی دادند و بقا را به فنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را به چشمه های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند؟ چنانچه مشاهده می شود که کلّ به زخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلیٰ دور مانده.

#### معنی لغات:

مستضعی: نور گیرنده - نورانی شونده - نور جوینده

فقال...: پس سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی بینیم و جز فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست بلکه شما را دروغگو می دانیم. سوره هود (۱۱) - آیه ۲۷

لولا...: اگر او نبود خداوند مستوی نمی گردید بر عرش رحمانیتش و مستقر نمی گردید بر کرسی صمدانیتش (بر تخت جلال ابدیش) ممسوح: مسح شده - کسی را که به او روغن مقدس مالیده اند  
زخارف: مال و ثروت دنیا

و از جمله موضوعاتی که دلیل بر حقانیت این امر می باشد این است که در این دیانت بیشتر کسانی که ایمان آورده اند از علماء و فقهاء زمان خود بوده اند. در ادیان گذشته یعنی زمانی که مظهر امر الهی به هیکل بشری ظاهر شده، تعدادی از مردم که معروف به علم نبوده اند و از ثروت یا قدرت و یا شهرت بهره ای نداشته اند، به آن پیامبر ایمان می آوردند و بهمین دلیل علمای قوم مسخره می کردند. از جمله در دیانت اسلام، وقتی حضرت محمد ظاهر شدند و به مردم ابلاغ کلمه فرمودند عده ای از افراد معمولی به آن حضرت ایمان آوردند و کافران مسخره می کردند و می گفتند: "ما که فقط محمد را یک بشر مثل خودمان می بینیم و کسانی هم که به او ایمان آورده اند از افراد کم ارزش و دمدمی مزاج هستند که اعتنائی به آنها نیست و ما هیچ برتری در آنان نمی بینیم مگر این که گمان می کنیم که دروغگو هستند". یعنی کسی از اشخاص معروف مثل علماء یا ثروتمندان به او ایمان نیاورده اند لذا این دین بر حق نیست. حال خوشبختانه در این دیانت ( حضرت باب ) اکثراً از فضلا و دانشمندان و فقهاء بودند که ایمان آوردند و در راه ایمان خود هم جان باختند و این نشانه ای است برای کسانی که مایلند اطمینان قلب حاصل کنند و حضرت بهاءالله به ذکر نام تعدادی از آنان اشاره فرموده اند. از جمله جناب ملاحسین است که مقام جانشینی جناب سید کاظم و ریاست شیخیه لایق و سزاوار او بود و همه شاگران هم مطیع و فرمانبردار او بودند. اما او بخاطر اطاعت از دستور استادش همه را رها کرد و بالاخره به درک حضور حضرت قائم موعود موفق شد. او اولین مؤمن به حضرت باب بود و

می فرمایند اگر او نبود خداوند بر عرش خود جلوس نمی نمود که کنایه از اظهار امر آن حضرت است که بصورت آشکارا اولین بار امر خود را به او القاء فرمودند و به او لقب باب‌الباب را عنایت کردند و جناب ملاحسین بعد از خدمات و صدمات فراوان در قلعه شیخ طبرسی به درجه شهادت نائل شدند.

دیگری جناب آقا سید یحیی کشفی دارابی ملقب به وحید است که حقیقتاً عالمی شهیر و بی نظیر و عالم دربار محمد شاه قاجار بود که برای تحقیق از طرف شاه مأمور گشت و او در شیراز بعد از زیارت حضرت باب ایمان آورد و دیگر حاضر به بازگشت به دربار نگردید و از کلیه مقام و ثروت دست کشید و بعد از خدمات فراوان در شهر نیریز با همراهان به شهادت رسیدند و سرهای آنان را همراه با اسراء از نی ریز به طرف طهران حرکت دادند تا برای ناصرالدین شاه هدیه ببرند. اما در آباده دستور رسید که سرها را همانجا بخاک بسپارند. حدود ۲۵۰ سر در باغی که به نام رئوس الشهداء نامیده شد در آباده دفن گردید ولی بدنهایشان در نی ریز بخاک سپرده شده است.

دیگری ملامحمد علی زنجانی که از آیت الله های بزرگ زنجان بود. با بدگوئی علماء از ایشان بعنوان بابی و بابیگری نزد محمد شاه قاجار، او را به دربار برای استنطاق بردند اما وقتی محمد شاه زهد و مقام و رتبه ایشان را دید نه تنها آسیبی به او وارد نیآورد بلکه یک عصای مرصع هم به او داد و با احترام او را به زنجان باز گردانید اما در دوره ناصرالدین شاه در قلعه زنجان با سایر بایان محاصره گردید و با همراهان بشهادت رسید. دیگر از علماء و دانشمندان جنابان: ملاعلی بسطامی - ملاسعید بارفروشی -

ملا نعمت الله مازندرانی - ملا یوسف اردبیلی - ملامهدی خوئی -  
 آقاسیدحسین ترشیزی - ملامهدی کندی و برادرش ملاقبر کندی -  
 ملا عبدالخالق یزدی - ملا علی برغانی و امثال اینها که حدود ۴۰۰ نفر از  
 علماء و بزرگان زمان بودند که همگی ایمان آورده و به شهادت رسیدند.  
 برای مطالعه شرح حال هر یک به تاریخ نبیل زرنندی مراجعه شود. در  
 اینجا فقط بطور مختصر به شرح سه نفر بسنده نمود. این افراد از مال و  
 مقام و علم و قدرت فقهی و بالاخره از جان خود گذشتند و با خون خود  
 بر صحت این امر صحه گذاشتند سرهایشان از تن جدا شد و سینه های  
 بی کینه شان با نیزه و شمشیر پاره گشت. آیا دلیل بزرگتری برای اثبات  
 حقانیت یک دین از این بیشتر و بهتر می توان یافت؟ همه این نفوس  
 بزرگوار از جان و مال و عیال و اولاد خود گذشتند و به رضای الهی  
 پیوستند و آنچه را خداوند به آنان بخشیده بود در راهش فدا نمودند. زمینی  
 نماند مگر این که به خون آنان رنگین شد و خنجری نبود مگر این که به  
 حلقوم آنان کشیده شد. آیا گفتارشان و کردارشان یکی نبود؟ آیا صداقت  
 بیشتر از این امکان دارد؟ مردم دنیا از ایثار آنان متحیر هستند. حال باید  
 تفاوت ها را هم تماشا نمود. به کسانی نگاه کنید که دین را به دنیا فروختند  
 و برای حفظ مال و جانشان از ایمان به مظهر ظهور چشم پوشیدند و دنیا  
 را بر آخرت ترجیح دادند و دین خود را به درهمی فروختند و بقای خود  
 را بر فنا در راه محبوبشان بهتر دانستند. چشمه آب حیات را با برکه ای از  
 آب شور و تلخ معاوضه نمودند و به دنیا و گرفتن اموال مردم و جمع مال و  
 ثروت مشغول شدند و از مظهر ظهور روی گرداندند. اینها تفاوت بین مؤمن  
 و کافر است و البته اسامی همه آنان در لوح محفوظ الهی ثبت شده است.

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق به نحوی که تَاهَتِ الْعُقُولُ فِي أَعْيَالِهِمْ وَ تَحَيَّرَتِ النَّفُوسُ فِي اصْطِيبَارِهِمْ وَ بِمَا حَمَلَتْ أَجْسَادُهُمْ و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی بر نیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته‌اند؟ و در یوم سر از فراش بردارند مگر چون خقّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند. به تدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند. روز به جان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که به اعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند؟ آیا نبود که از قبل امر سیّد الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیّت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقّی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو كان النَّاسُ فِي اسْرَارِ الْأَمْرِ يَنْفَكِرُونَ. "وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ." و از همه

گذشته، علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادعا و دعاوی کلّ عباد به این محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است که می فرماید: "فَنَمَّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است، چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده‌اند و به اعلیٰ غرف رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اولّ ما صدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جائز و مقبول است؟ با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و این قدر ادراک نموده‌اند که از ذره‌ای از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمی گذرند تا چه رسد به جان و مال و غیره.

#### معنی لغات:

مقبول: قبول شده - پذیرفته شده - خوب و زیبا و پسندیده  
مسموع: شنیده شده - شنیده - قبول شده  
تاهت الع...: سرگردان گشتند عقلا در افعال آنها و نفوس حیران ماندند در صبر و شکیبائی آنها و از آنچه اجساد آنها تحمل نمود (و پایداری جسمانی آنها)  
ظنونات: گمانها - اعتقادها - تهمت و اتهام ها  
خفاش: پرنده ای که از نور آفتاب هراس دارد  
دانبیه: فرومایه - پست و حقیر  
فراش: بستر - رختخواب

اغفال: گول زدن - فریب دادن - غافل کردن  
مبهرن: با دلیل و برهان - واضح و آشکار  
سهل: آسان - نرم و ملایم - غیر خشن  
مجاهد...: کسی که بخاطر خدا مجاهده (تلاش و کوشش) می کند  
وافی: تام و تمام - کامل - وفا کننده به عهد و پیمان  
لوکان...: اگر مردم در اسرار امر فکر کنند  
و سیعلم...: و کسانی که ستم کرده اند بزودی خواهند دانست به کدام  
بازگشتگاه بر خواهند گشت. سوره شعراء (۲۶) - آیه ۲۲۷  
فتمنوا...: پس اگر راست می گوئید تمنای مرگ کنید. سوره بقره (۲) آیه  
۹۴

نصّ کتاب: کلام نوشته شده در کتاب - کلام حق  
کل ما یملک: همه آنچه را که مالک بودند.  
انفاق: خرج کردن و بخشیدن مال - بخشش از مال یا جان  
اعلیٰ غرف: بلندترین غرفه - برترین حجره های فوقانی خانه - برترین  
بالاخانه  
عروج: بالارفتن - صعود کردن - بلند و مرتفع شدن  
ما صدر: آنچه که صادر شد  
لائح: واضح - آشکار - هویدا

#### توضیح آیات ۲۵۲ - ۲۵۰

با توجه به آنچه که گذشت حالا باید انصاف داشت آیا این نفوسی که از  
جان و مال و عیال و اولاد گذشتند و به حق پیوستند را با افرادی که شب



را به امید زندگی فردا و تلاش معاش بیشتر و روز را برای تزیین بستر و ازدیاد همسر می گذرانند و فکر و ذکری جز خوشی ظاهری دنیوی ندارند می توان با هم مقایسه کرد؟ قسم بخدا که عقل حیران می شود از رفتار این مؤمنین و جانفشانی آنان و استقامت بی نظیرشان. و مردم در تعجب و تفکر فرو رفتند از این همه صبر و متانت آنان و تحمل مشقاتی که بر بدنهای آنان وارد شد ولی حاضر نشدند از ایمان خود چشم پيوشند. آیا در هیچ شرع و ملتی جایز است که به پیروی چنین نفوس تن پرور و مهمل و بیکاره ای بپردازد و ازمظهر ظهور و جانفشانی عاشقانه اصحابش چشم پيوشد؟ مگر نه این که شهادت امام حسین و همراهانشان را بزرگترین دلیل بر عظمت و اثبات دیانت اسلام معرفی کرده و می کنند؟ مگر حضرت سید الشهداء جان و مال و خاندان را در راه اعلاء دیانت اسلام فدا نمود و استقامت ایشان و همراهانشان مگر هنوز بعد از هزار و چند صد سال زیانزد خاص و عام نیست؟ مگر نه این که به یاد او و فداکاری اصحاب او نوحه و ندبه می کنند چه نذرها می دهند و چقدر آرزو دارند که ایکاش در آن زمان بودند و از همراهان او محسوب می شدند و هنوز می گویند که چنین استقامتی برای اثبات حق در عالم وجود نداشته است؟. با وجود این که تمام این فداکاری و استقامت در یک روز عاشورا واقع شد. اما پیروان این دیانت اکنون نزدیک به هجده سال است (زمان نگارش کتاب ایقان) که بلا مثل باران بر آنان باریده ولی همگی با شوق و اشتیاق جان در راه جانان نثار کرده اند. حال چگونه این امر را اینقدر سهل و آسان می گیرند؟ در هیچ زمانی این گونه استقامت مشاهده نشده است. (خاطر نشان می سازد که هم اکنون که این اوراق نوشته می شود ۱۷۰ سال از این آئین می گذرد

و هنوز احبای الهی در نهایت ظلم و ستم قرار دارند هنوز قریب به صد نفر در زندان هستند و نفوس بیشماری کار و زندگی خود را از دست داده اند و گلستانهای جاوید در اکثر شهرها ویران شده است. هنوز جوانان اجازه رفتن به دانشگاه ندارند و... و اگر این نفوس مجاهد فی سبیل الله نباشند پس دیگر چه کسی در راه خدا تلاش و کوشش می کند؟ آیا این نفوس برای بدست آوردن قدرت و ثروت این همه جانفشانی کردند؟ آیا طالب مقام بودند؟ آیا مقصودی غیر از رضای الهی داشتند؟ حال اگر این اشخاص با این شجاعت و استقامت و فداکاری باطل باشند پس چه نفوس دیگری در دنیا حق هستند و سزاوار و لایق تقرب الهی و معرفت می باشند و چگونه حقیقت را می توان اثبات نمود؟ حضرت بهاءالله خداوند را شاهد می گیرند و قسم یاد می کنند که همین اعمال پیروان این دیانت دلیل و حجت کامل برای اثبات حقیقت است و برای تمام مردم دنیا دلیل کافی است اگر مردم در اسرار الهی قدری فکر کنند. و بزودی این ظالمان خواهند فهمید که به کجا بازگشت خواهند نمود و در چه محل و مکانی جای خواهند گرفت. از تمام این سخن ها که بگذریم مگر نه این که در کتاب الهی یعنی قرآن که برای اثبات حق از باطل تعیین شده و می تواند راستگو را از دروغگو تشخیص دهد و مانند محک الهی است که طلای خالص را از ناخالص تشخیص می دهد، ذکر شده که آرزوی مرگ کنید اگر از راستگویان هستید؟ حال آیا این افراد که با خون خود به این امر شهادت داده اند راستگو هستند یا این گروهی که ذهب را مذهب فرض کرده اند؟ و برای نشستن بر کرسی ریاست از مظهر امرالله چشم پوشیده اند؟ در حالی که مردم اینها را خوب شناخته اند و می دانند که اینها

حاضر نیستند ذره ای از مال خود بگذرند تا چه رسد از جان خود. به هر حال نشانه صادق و کاذب کاملاً آشکار است. و نیاز به توضیح بیشتر نیست.

حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی به نصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غشّ تمیز داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده‌اند و در نوم غفلت به کسب دنیای فانیه و ریاست ظاهریّه مشغول شده‌اند. یَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، قَدْ مَضَىٰ عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَ اسْتَعْلَتَ فِيهَا بِمَا تَهْوَىٰ بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ وَ الْاَوْهَامِ. إِلَىٰ مَتَىٰ تَكُونُ رَاقِدًا عَلَىٰ بَسَاطِكَ؟ فَارْقَعْ رَأْسَكَ عَنِ النَّوْمِ. فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ، لَعَلَّ تُشْرِقُ عَلَيْكَ بَأْنَوَارِ الْجَمَالِ. وَالسَّلَامِ. ولكن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچ یک ریاست ظاهره نداشته‌اند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن، تابع حقّ شوند اِلَّا مَنْ شَاءَ رَبُّكَ. چنین امری در عالم ظهور ننمود مگر قلیلی "و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ." چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند. بلکه به تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند به قسمی که هیچ گوشه نشینیده و هیچ چشمی ندیده. و ربّ اعلیٰ، روح ما سواه فداه، بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او به تفصیل ذکر فرموده‌اند "فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ." و مقصود از آن ذکر، آن بود که مبدا اهل بیان در ظهور مستغاث فی القيامة الأخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک به اینگونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند. بلی، این علماء که مذکور شد اکثری معروف نبودند و به فضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند. ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مُشْرِق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از ضعیف و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت

بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این، به غیر امر الهی و مشیت مثبتة ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئنّ به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می کنند؟ آیا به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند؟ سبحان الله، در اوّل از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند: یا بَقِيَّةَ اللهِ، قَدْ قَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ كَفَى بِاللّهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا."

### معنی لغات:

غش: کدورت و تیرگی - باطنی غیر از ظاهر داشتن - خدعه و دورویی  
 یاابن...: ای پسر انسان، روزهایی را پشت سر گذاشتی و در آن روزها تو خود را به آنچه که نفست، از اوهام و خیالات بدان مشتاق بود مشغول کردی. تا به کی در بسترت آرمیده ای؟ سرت را از خواب بردار همانا خورشید در سمت الرأس در بالاترین نقطه بالا رفته است. شاید بر تو انوار جمال بتابد. (سرت را از رختخواب غفلت بیرون کن که آفتاب حقیقت وسط آسمان قرار گرفته (مثل ظهر) شاید انوار خورشید حقیقی را دریابی)- کلمات مکنونه عربی - فقره ۶۲  
 والسلام: تمام - پایان سخن معمولاً بکار می رود.

السلام: درود - سلام  
 الا من...: مگر کسی را که خدا بخواند  
 وقلیل...: و از بندگان من اندکی سپاسگزارند. سوره سبا(۳۴) - آیه ۱۳  
 زمام: افسار - عنان  
 قبضه: پنجه - مشت - ملکیت - تصرف  
 توقيع: دستخط یا نوشته و یا کتاب امضاء شده  
 فاعتبروا...: پس عبرت بگیرید ای صاحبان دوچشم. سوره حشر (۵۹) -  
 آیه ۲  
 مستغاث: فریادرس - کسی که از او یاری و مدد می جویند  
 فی القیامه...: در قیامت بعدی - یعنی زمان ظهور بعد - منظور ظهور من  
 یظهره الله است.  
 نعوذ بالله: پناه می برم به خدا  
 ذلک من...: این از فضل الهی است که بهر کس بخواند می بخشد.  
 شباب: سن جوانی - اول و ابتدای هر چیز  
 وضع: پست - حقیر - عامی  
 مشیت...: اراده اثبات شده حضرت پروردگار - اراده الهی  
 فی الفور: در همان لحظه - در همان آن - فوری  
 قیوم الاسماء: تفسیر سوره یوسف - اولین کتاب نازل از حضرت باب  
 یا بقیة الله...: ای بقیة الله (جمالقدم) من تمام هستی خود را فدای تو کرده ام  
 و به دشنام و ناسزا در راه تو راضی شدم و آرزوئی مگر کشته شدن در راه  
 محبت تو ندارم و برای من توسل به خداوند بزرگ همیشگی کافی است.

## توضیح آیات ۲۵۸ - ۲۵۳

بنابراین واضح گشت که چگونه محک الهی به نص قرآن کریم خالص را از ناخالص مشخص فرمود و نشان داد که چگونه مؤمنین به حضرت باب در راه او از جان و مال و مقام و شهرت و خاندان خود گذشتند و حق و حقیقت را فدای ظواهر دنیا نمودند و طبق آیه قرآن ، برای نشان دادن صداقت خود از جان گذشتند و تمنای مرگ و شهادت نمودند. برعکس علماء و حکماء برای حفظ مقام و شوکت خود مظهر امر و پیروان او را کشتند و عذاب ابدی را برای خود خریدند و هنوز هم درک نکرده اند که در خواب غفلت هستند و برای این دنیای دو روزه تلاش می کنند. حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می فرماید: " ای پسر انسان روزهای عمرت می گذرد و تو به هوای نفس خودت در شک و تردید و اوهام فرو رفته ای. تا چه وقت می خواهی در این بستر نفس و هوی بخوابی و دراز بکشی؟ قدری سرت را از زیر رختخواب بیرون بیاور تا ببینی که ظهر شده و آفتاب همه جا را گرفته شاید تو هم کمی از این نور و حرارت خورشید بهره مند شوی" مضمون بیان مبارک. یعنی از خواب غفلت برخیز. دین الهی در عالم گسترده شده کمی تحقیق و بررسی کن شاید تو هم از این حقیقت بهره ای نصیبت شود. و در پایان این مبحث می فرمایند همه این علمائی که نامشان برده شده بحمدالله ریاست ظاهره نداشته اند چون محال است که کسی بتواند به آسانی از مقام ظاهری بگذرد و از حق و حقیقت پیروی نماید مگر کسانی را که خدا بخواهد و این قدرت را به آنان عطا فرماید و چنین امری خاص این دیانت است و کمتر کسانی پیدا می شوند که شکرگزار نعمت های الهی باشند. چنانچه هیچیک از علمائی که زمام

مردم را در اختیار خود گرفته اند حاضر نشده اند که به خاطر حقیقت از مقام خود چشم پپوشند بلکه با تمام کینه و بغض برای جلوگیری از این امر تلاش کردند و بقدری ظلم کردند که تاکنون هیچ چشمی چنین ظلمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است. و این وقایع در حالی اتفاق افتاد که حضرت باب برای علماء هر شهری توقیعی صادر فرمودند و مراتب کینه و دشمنی آنان را به خودشان گوشزد فرمودند تا بهانه ای نداشته باشند که مثلاً بگویند: ما خبر را نشنیدیم و یا ما در مخالفت شرکت نداشتیم. و همین برایشان کافی بود اگر می خواستند که درک کنند. پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت. تمام این رنجها و ناملایمات را آن حضرت قبول فرمودند برای این که بایان هم متوجه باشند که در ظهور بعد همین رفتار را با مظهر امر نمایند و بهانه گیری نکنند که مثلاً چرا این همه علماء به حضرت باب ایمان آوردند و حالا به مظهر ظهور جدید، علماء ایمان نیآورده اند و یا پناه بر خدا، که به بهانه های دیگر متوسل شوند و از آن مظهر امر و احکام و آیات او محروم گردند. زیرا این علمائی که به حضرت باب ایمان آوردند اکثراً دارای عنوان و مال و منال دنیا نبودند و کسانی هم که بوده اند کسانی هستند که خداوند اراده فرموده و نباید این امور در ظهور بعد مورد دوری از حق گردد. بنابراین اولین دلیل حقانیت هر مظهر ظهور آیات و کتاب اوست.

اما دومین دلیل بر حقانیت آنان استقامتشان است. چنانکه حضرت باب با وجود این که خیلی جوان بودند و امری را که ادعا می کردند مخالف میل همه مردم از دولت و ملت، فقیر و غنی، شریف و ذلیل، توانا و ناتوان، ارباب و رعیت، عالم و بیسواد بود و همگی هم متحد شده و بر علیه ایشان



قیام کردند اما آن حضرت کوچکترین هراسی از احدی نداشتند. قسم بخدا که اگر این مشیت و اراده الهی نباشد هر کس دیگری با هر قدرت و توانی که باشد در همان لحظه اول از ترس هلاک می شود حتی اگر قلبهای همه عالم را در سینه اش بگذارند باز قادر به تحمل آنهمه بلایا نیست مگر این که به اجازه خداوند و با پشتیبانی و تأیید او قیام کرده باشد. و اتفاقاً مردم که قدرت درک ندارند این مسئله را به جنون نسبت می دهند مثل این که به بقیه انبیاء هم همین نسبت را دادند. آنان می گویند که شخص عاقل حرفی نمی زند که همه دولت و ملت بر علیه او قیام کنند و جان و مال و خاندانش را بباد دهند. و چقدر زیبا آن حضرت در اول یکی از کتابهای خود که بنام قیوم الاسماء است خبر از شهادت خود داده اند و آرزوی شهادت در راه محبوب خود را نموده اند. وقتی که می فرمایند: ای بقیة الله جانم فدای راه تو باد. من به هر لعنت و دشنامی در راه تو راضی هستم و آرزویی جز کشته شدن در راه تو ندارم و خداوند بزرگ و همیشگی برای من کافی است. شایان ذکر است که حضرت باب علاوه بر این که بشارت دهنده به ظهور حضرت بهاء الله بوده اند خودشان هم یک پیامبر مستقل و صاحب کتاب بوده اند ولی همیشه خود را در مقابل حضرت بهاء الله مثل یکی از پیروان آن حضرت به حساب آورده و آرزوی شهادت در راهشان داشته اند.

و همچنین در تفسیر هاء، تمنای شهادت خود را نموده‌اند: "كَأَيِّ سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَازِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ الْأَذَى نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَإِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ"، إلى ان قال "لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَ رِضَائِي وَ فِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ." آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان در گذرند. حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس‌اند و به غایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده‌اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می آید می دهند. و با وجود این چه نسبت های غیر لائقه که به مطالع قدسیه می دهند. كَذَلِكَ نَذْكُرُ لَكَ مَا اَكْتَسَبْتَ اَيْدِي الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا وَ اَعْرَضُوا عَنِ لِقَاءِ اللَّهِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَارِ شَرِكِهِمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابًا تَحْتَرِقُ بِهِ اجْسَادُهُمْ وَ اَرْوَاهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى شَيْءٍ وَ كَانَتْ يَدُهُ عَنِ الْفَضْلِ مَغْلُولَةً. و استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند: "شَيْبَتِي الْاَيْتِيْنِ" یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می فرماید: "فَاسْتَقِمَّ كَمَا اَمْرْتِ." حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل تر می شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد. تا آنکه بالاخره جان را در باخت و به رفیق اعلی شتافت. و از جمله دلائل

ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر  
 معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در  
 شیراز در سینه ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلک به  
 اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن  
 جوهرالجواهر و بحر البهور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که  
 از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی  
 هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیّه  
 حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که  
 احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع  
 علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم  
 بر دفعشان بستند. و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند به  
 نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از  
 ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر  
 یک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در  
 هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند  
 و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش  
 امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند.

### معنی لغات:

تفسیر هاء: تفسیری بر هاء هویت - از توقیعات حضرت باب در جواب  
 سئوالات یکی از نفوس طالب حقیقت  
 کأنی سمعت...: گویا شنیدم که در درون وجودم کسی ندا می کرد و  
 می گفت: که دوست داشتنی ترین چیزهای خودت را در راه خدا فدا نما  
 چنانچه حسین (ع) در راه من فدا نمود. و اگر من ناظر نبودم به این راز  
 واقع شده ( که گریزی از آن نبود) قسم به کسی که جانم در دست اوست

اگر تمام پادشاهان روی زمین جمع می شدند نمی توانستند از من حرفی بگیرند، تا چه رسد به این بندگان که شأن و ارزشی ندارند و از مطرودین و رانده شدگان حق هستند. تا آنکه فرمود: تا همگان درجه بردباری و رضایت مرا بدانند و از فدا شدنم در سبیل الهی آگاه شوند. نسناس: نوعی میمون - مجازاً، فریب دهنده - مکار - شیطان بصورت انسان.

بطن: شکم

کذلک...: این چنین برای تو ذکر می کنم آنچه را که کافران مرتکب شدند (دستهای کافران اکتساب نمود) و در روز قیامت از لقاء پروردگار دوری کردند و خداوند آنان را به آتش شرکشان معذب فرمود و برای آنان عذابی آماده نمود که بدنهای آنان و روحهای آنان بسوزد. و این بخاطر آن است که گفتند: همانا خدا برکاری قادر نیست و دست او برای فضل و بخشش بسته شده است.

فاستقم...: ایستادگی کن (استقامت کن) همانطور که دستور یافته ای. سوره

هود (۱۱) - آیه ۱۱۲ و در سوره شوری (۴۲) آیه ۱۵

ایذاء: آزار رساندن - اذیت کردن

اکناف: گوشه و کنار - کرانه ها

اقطار: ممالک - اطراف - جهات

کشف غطاء: پرده برداشتن از حقایق معنوی

رشحات: قطرات - چکه های آب

اعزّه: عزیزان - ارجمندان - مردمان عزیز و بزرگوار

طائر: پرنده

حضرت باب تفسیری دارند بنام تفسیر الهاء. که در جواب سئوالات یکی از طالبین حقیقت نازل شده اما در این توقیع مبارک ذکری از مظلومیت های خودشان و مصائبی که تحمل فرموده اند بیان کرده اند و همچنین در باره شرح انکار و مخالفت های ملاجواد قزوینی برغانی که ابتداء به ایشان ایمان آورد و بعد به مخالفت قیام کرد و اسباب ناراحتی و اذیت و آزار ایشان را فراهم ساخت. در این توقیع حضرت باب آرزوی شهادت در راه حضرت بهاءالله را نموده اند و می فرمایند اگر اراده الهی بر این شهادت واقع نشده بود اگر پادشاهان عالم می خواستند کوچکترین اذیتی به یکی از پیروان من وارد کنند هرگز قادر نبودند تا چه رسد به این که به من بتوانند آزاری برسانند. اما من خودم آرزو دارم که در راه محبوبم فدا شوم همانطور که قبلاً امام حسین همین آرزو را داشتند و در راه خداوند محبوبشان خود و خاندانشان را فدا کردند. از این بیان مبارک مشخص می شود که مظاهر مقدسه به میل خود این ستمها و رنجها را قبول کرده اند و برای نشان دادن صبر و استقامتشان در اطاعت از امر خداوند است که حتی جانشان را فدا می سازند و اگر غیر از این بود هیچکس قادر نبود که در مقابل آنان مقاومت کند تا چه رسد به اینکه ستمی وارد سازد. بنابراین کسی که برای اطاعت از خداوند، حاضر است بدون چون و چرا جانش را فدا کند معلوم است که چگونه عبودیت خود را در مقابل خالق خود نشان می دهد و در عوض به رؤساء و علماء نگاه کنید که برای یک پست یا مقام چنان بجان هم می افتند و برای برتری خود از هیچ کار زشت و منکری دریغ ندارند و برای خوردن اموال مردم به هر کاری دست

می زنند و آنوقت چنین نفوسی زمام مردم را در اختیار دارند. مسلم است که مردم هم برای پیشرفت در امور خود نیاز به فتوا و حمایت این نفوس دارند و البته به پیروی از آنان تن می دهند. حضرت بهاءالله می فرماید: "لذا من به شما یادآوری می کنم که این کافران چه کردند و چطور از لقای حضرت پروردگار چشم پوشیدند و او را انکار کردند و البته خودشان را محروم ساختند. البته خداوند هم آنان را به آتش کفر و شرکشان عذاب خواهد کرد و در آخرت هم برای آنان آتش شدیدی آماده کرده که تمام جسم و روحشان با آن خواهد سوخت برای این که این کافران گفتند "خدا قادر بر هیچ کاری نیست و دستهای فضل و بخشش او بسته است." در حالی که استقامت در مقابل این کافران و صبر و تحمل در برابر آزار و اذیت آنان نشانه واضح از عظمت و بزرگواری مظاهر مقدسه و دلیلی دیگر بر حقانیت آنان است. برای مثال: فرض کنید که کودکی سه یا چهارساله بدنبال مردی با وقار و با شخصیت راه برود و مرتب او را مسخره کند و حرفهای زشت بزند و هتاکی کند. مسلماً بی اعتنائی این مرد و تحمل او در مقابل این کودک نادان دلیل بر ضعف او نیست بلکه دلیل بر دانائی اوست زیرا اگر حتی بخواهد به او جواب هم بدهد نادانی خود را ظاهر ساخته که خودش را با او مقایسه نموده است. انسانهای نادانی که در مقابل مظاهر مقدسه الهی به اذیت و آزار قیام می کنند، مانند همین اطفال نادان هستند که جاهلند و الا اگر کمی درک و فهم داشتند که به او ایمان می آوردند و در راهش جان نثار می کردند. همچنان که در ادیان قبل هم نمونه های آن فراوان است و البته درک و فهم مربوط به سواد و معلومات مدرسه ای نیست. به هر حال، مقصود این است که استقامت یکی از نشانه های بر حق

بودن انبیاء است همانطور که حضرت رسول اکرم فرمود که دو آیه مرا پیر کرد که در هر دو آیه خداوند به رسولش فرموده که باید استقامت کنی. و ما می بینیم که حضرت باب در سن جوانی یعنی ۲۵ سالگی که مبعوث شدند تا ۳۱ سالگی که به شهادت رسیدند چقدر تحمل بلایا نمودند و مردم هر چه بیشتر ظلم کردند آن حضرت بر موهبت و بخشش خود به اهل عالم بیشتر تلاش کردند. تا بالاخره بعد از سالها زندان در کوههای ماکو و چهریق در راه مولا و محبوب خود به شهادت رسیدند و به افق اعلی شتافتند. یکی دیگر از دلایل حقانیت مظاهر مقدسه غلبه و قدرت آنان است که با وجود این که حضرت اعلی در شیراز اظهار امر فرمودند اما این امر با تمام مخالفت ها و بلاهائی که بر ایشان و مؤمنین نمودند در سراسر کشور ایران انتشار یافت و بعد در عراق نیز نفوذ نمود. شدت این انتشار و پیشرفت این قدرت روحانی و معنوی بقدری بود که مردم دسته دسته ایمان می آوردند و بقدری خالصانه مؤمن می شدند که دشمنی علماء و مخالفت شدید حکومت و کشتار مؤمنین به فجیع ترین وضع ممکن در هر شهری، باز نتوانست مانع ایمان آنان شود و هر روز بر تعدادشان اضافه می شد. این مؤمنین جدید در یک مدت بسیار کوتاه، بعضی حتی در چند دقیقه چنان منقلب می شدند که هیچکس قادر به جلوگیری از آنان نبود. با همان سرعت که ایمان می آوردند با همان شدت هم از جان و مال و مقام و فرزند می گذشتند و در راه معبودشان جان فدا می کردند و تا آخرین لحظه حیات به ذکر الهی و سپاس او که آنان را موفق به شناخت موعودشان نموده مشغول بودند و فقط رضای او را طلب می کردند و این بزرگترین دلیل بر حقانیت مظهر امر اوست.

حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّهه و نفوس مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیت و ایدای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند. آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایذاء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و برسریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه و دلایل مذکوره، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت برحقّیت ایشان است. و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می شوی. زیرا که جمیع آنچه واقع شده، از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده‌اند. اگر چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم و لیکن نظر به محبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر می نمایم. با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و



امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید. و لیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت نفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهی بر اعالی و ادانی عباد تامّ و کامل گردد. از جمله احادیث این است که می فرماید: "إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لِعَنَّا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ." حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرغ امتناع مقررّ گزید و "تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً." را منظور داشت که آخر سبب این امر شنید چه می شود که جمیع مردم با اظهار حبّ و طلب حقّ، بعد از ظهور، اهل حقّ را لعن نمایند، چنانچه مستفاد از حدیث می شود. و این واضح است که سبب، نسخ قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس به آن محدود گشته اند. و اِلَّا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه به آن مشغولند، دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر می شود. و مصدّق و مثبت این حدیث شریف، قوله تعالی: "يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ."

#### معنی لغات:

منزّه: پاک - پاکیزه - بی آلایش

قضا: حکم - حکم الله - آنچه به اراده الهی واقع شود

مواطن: وطنی - هم وطن - هم شهری - فرزند وطن

فوز: به مقصود رسیدن - نائل شدن

محل لعن: محل نفرین قرار گرفتن - محل لعنت واقع شدن

اصطبار: شکیبائی کردن - صبر کردن

فوارس: سوارکاران

متزلزله: مضطرب - لرزان - بی ثبات  
مضطربه: متحرک - پریشان حال  
اعالی: اشخاص بلند قدر - بلند مرتبه  
ادانی: اشخاص پست - افراد فرومایه  
اذا ظهert...: هنگامی که ظاهر گشت علامت و نشانه حق، او را لعنت  
می کنند اهل شرق و غرب  
و تفکر...: یک ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است.  
یوم...: روزی که دعوت کننده (حق) بر امری دهشتناک دعوت می کند.  
سوره قمر (۵۴) - آیه ۷

#### توضیح آیات ۲۶۷ - ۲۶۴

اگر با کمی انصاف، انسان در این امور فکر کند نیاز بیشتری به دلیل و برهان نیست. شخصی ادعای امری می نماید و عده ای به حرفهای او گوش می دهند و چنان شیفته اخلاق و رفتار و جذابیت و کمال او می گردند که از تمام هستی خود با رضا و رغبت می گذرند و همه را برای او و در راه او فدا می کنند. و در مقابل گروهی هم که این همه محبوبیت را می بینند آتش بغض و کینه سراپای وجودشان را می گیرد و به هر وسیله ای که برایشان ممکن باشد در صدد آزار و اذیت بر می آیند و البته به خیال خود این کینه و نفرت را سبب نجات و ثواب برای آخرت خود هم تصور می کنند. مخصوصاً در ایام حضرت باب که مردم با شدیدترین آزار و اذیت بر علیه ایشان و پیروانشان قیام کردند. در هیچ دیانتی از قبل دیده نشده که انسانی را زنده شمع آجین نمایند و وقتی نیمه جان شد او را

دو شقه نموده به دروازه های شهر آویزان کنند و چندین روز بهمان حال برای عبرت دیگران نگهدارند و برعکس نتیجه دهد و هر روز عده بیشتری ایمان بیاورند و خود را آماده شهادت نمایند. حقیقتاً که صبر از تحمل و استقامت این نفوس ظاهر گردید و وفا از رفتار آنان در عالم پدیدار شد. حضرت بهاءالله به مخاطب خود می فرماید که شرح حال این نفوس را بخوانید و در آن تفکر کنید تا بر عظمت و بزرگی این امر پی ببرید تا انشاءالله به اطمینان برسید و یقین کنید که حضرت باب همان موعودی است که سالها انتظارش داشتید. یکی دیگر از علامتهائی که در باره قائم موعود ذکر شده همین اعتراضات و سبّ و لعن و دشنامها و قتل و غارتها است که در زمان آمدن قائم واقع خواهد شد. حضرت بهاءالله می فرماید که من فقط به چند حدیث مشهور آن اکتفاء می کنم. اگرچه مایل به ذکر احادیث نیستم اما برای اطمینان خاطر عموم مردم ذکر می شود. این احادیث برای مردم دلیل و حجت است چه برای کسانی که در مقامات عالی حکومتی و علمی قرار دارند و چه نفوسی که در رتبه های پائین تر هستند همه می توانند دقت کنند و حقیقتاً بیشتر فکر کنند. از جمله این حدیث است که می فرماید: "وقتی که پرچم حق بلند شد اهل مشرق و مغرب او را لعنت می کنند". حال باید فکر کرد که چه امری می تواند باشد که همه مردم در شرق و غرب او را لعنت نمایند؟ مگر حضرت رسول اکرم نفرموده که یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟ آیا در باره این حدیث فکر کرده اند و یا فقط بدون فکر لعنت نمودند؟ اگر دقت شود معلوم می شود که باید امری مربوط به دین و شریعت باشد. یعنی کسی بیاید و دین هزار ساله مردم را که به آن خو گرفته اند تغییر دهد و

منسوخ کند. آنوقت است که برای همه مردم چه شرقی و چه غربی باشند چون سالها به این دین عادت داشته اند و آن را بسیار مقدس می دانسته اند، بسیار سخت و ناگوار است و آه و ناله و نفرینشان بلند می شود و الا اگر موعود بیاید و احکام قبل را ترویج نمایند که دیگر نیازی به لعن و نفرین نیست بلکه همه خوشحال هم می شوند. و از آنجا که هیچ حدیثی را نمی توان قبول کرد مگر این که مشابیهتی هم در آیات قرآن داشته باشد، لذا به این آیه مبارکه که در سوره القمر نازل شده توجه باید نمود که می فرماید: "روزی که مدعی مردم را به چیز ناخوش آیند دعوت می کند". یعنی خداوند می فرماید که ای پیغمبر کافران را بحال خودشان رها کن و بگذار تا روزی که داعی الی الله مردم را دعوت کند به چیزی که آن را انکار می کنند یعنی روز قیامت. و همین سبّ و لعن هم یکی دیگر از دلائل حقانیت است. بنابراین چهار دلیل را ذکر فرمودند: آیات - استقامت - صبر و شکیبائی - سبّ و لعن اعداء یا اذیت و آزار همگان. این چهار دلیل نشانه حقانیت موعود ادیان یا انبیاء الهی در هر زمان است

باری، چون منادی احدیّه از وراى حجابات قدسیّه مردم را به انقطاع تمام می خواند از آنچه که در دست دارند، و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و امتحان رو می دهد. و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی نمایند و لکن آن احادیثی که صحّت و سقم آن معلوم نیست تمسّک به آنها جسته اند که چرا ظاهر نشد. و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند ظاهر شد و باهر گشت. و آثار و علامات حقّ به مثل شمس در وسط سماء لائح، مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده اند. با اینکه چقدر از آیات فرقانیّه و روایات محقّقه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را می گویند. و از جمله کلمات مدّله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که می فرماید: "أَيْنَ الْمُدَّخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَايِضِ وَالسُّنَنِ وَ أَيْنَ الْمُتَخَيِّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ." و در زیارت می فرماید: "السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ." "سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ." حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال ها بر عدم تغییر احکام می نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهراً، ظاهراً و باطناً، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود و با اینکه در "عوالم" که از کتب مشهوره معتبره است می فرماید: "يُظَهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ دُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ" إلى ان قال "وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ." و در مقامی دیگر از صادق بن محمّد ذکر می نماید که فرمودند: "وَ لَقَدْ يَظْهَرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ يَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ دُو كِتَابٍ جَدِيدٍ، يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ. فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئاً فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ." خوب وصیّت

ائمه دین و سُرُج یقین را عمل نمودند. با اینکه می فرماید: اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او، مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سید امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلب های پر کینه. و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که به چه صریحی در کتب مذکور است. با وجود همه این احادیث ظاهره مدله و اشارات واضحه محققه، جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده اند و به مظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده اند و با این روایات وارده و کلمات نازله می گویند آنچه نفسشان به آن مایل است. و اگر جوهر حقّ بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و می گویند: این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده. چنانچه الیوم امثال این سخن های بی فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و می شود.

#### معنی لغات:

تیه: گم و سرگردن - خیره شدن - گمراه شدن

دال: دلالت کننده - هدایت کننده

این المدخر...: کجاست آنکه ذخیره شده برای تجدید واجبات و سنت ها.

کجاست آن که اختیار داده شده به او برای اعاده ملت و دیانت. دعای ندبه

السلام...: درود بر حق جدید. - قاموس ایقان - جلد ۲ - صفحه ۷۱۸

سئل...: از حضرت امام جعفر صادق از سیرت حضرت مهدی سؤال شد

آن حضرت فرمود: بنا می کند همان چیزی را که محمد رسول الله بنا نمود

و خراب می کند آنچه را که از قبل بوده همانطور که حضرت رسول امر جاهلیت را خراب کرد. - قاموس ایقان - جلد ۲ - صفحه ۸۴۳  
سیره: طرز عمل و رفتار - اخلاق و سلوک - رویه و روش - مذهب  
جهرأ: آشکارا - در جلو چشم مردمان

لغو: باطل و بیهوده - محروم شدن - از راه راست خارج شدن  
یظهر...: ظاهر می شود جوانی از بنی هاشم که صاحب کتاب و احکام جدید است. تا این که می فرماید: و اکثر دشمنان او علماء هستند. - کتاب  
عوالم العلوم و المعارف - تألیف شیخ مجدالدین نورالله بحرینی  
و لقد...: ظاهر می شود جوانی از بنی هاشم و مردم را به بیعت با خود دعوت می کند و او دارای کتاب جدید است که پیمان می بندد با مردم به کتاب جدید که بر عرب سخت و شدیداست پس چون چنین چیزی شنیدید بسوی او بشتابید. از حضرت امام جعفر صادق (ع)  
سرج یقین: چراغهای یقین و اطمینان - منظور ائمه اطهار (ع) است  
جوهر صافی...: مقصود حضرت رب اعلی است.  
فی الفور: بدون درنگ - بی تأخیر - فوراً

#### توضیح آیات ۲۷۰ - ۲۶۸

علت این مخالفت این است که منادی مردم را به انقطاع و از خود گذشتگی می خواند و مردم برعکس به دنبال امیال شخصی و نفسانی خود هستند و البته اعتنائی به این امر ندارند این است که برای مردم سخت و ناگوار است و البته امتحانات الهی هم برای همین است. از طرف دیگر، متأسفانه این نوع حدیثها که از احادیث صحیحه هستند چون با آیات قرآن هم مطابقت

می کنند از نظرها دور نگهداشته شده اند اما حدیث های جعلی که اصلاً نه روایت کننده درست و صحیحی دارند و نه با کتاب الهی مطابقت می کنند آنها را بهترین دلیل برای خود گرفته اند و به آن محکم چسبیده اند و مردم بیچاره را هم به گمراهی کشیده اند و با وجود این که چقدر از احادیث هست که می گوید: " موعود با شرع جدید و کتاب جدید خواهد آمد " اما باز همان حرفهائی را می زنند که قوم یهود و نصاری گفتند یعنی موعود فقط باید ترویج دین نماید. این علماء آنقدر به خودشان مغرور هستند که گویی برای خدا و فرستاده او هم تکلیف تعیین می کنند یعنی باید موعود همانطور که آنان می خواهند بیاید و لابد جلو آنان هم زانو بزند و هر چه آنان برای ترویج دین لازم دانستند به او دیکته کنند و او اجراء نماید. زهی هیئات.

یکی دیگر از احادیث محکمه که دلیل بر آمدن موعود با شرع جدید است، آیات دعای ندبه است که مسلمانان هر هفته جمع می شوند و به سوی خداوند با عجز و نیاز و گریه و زاری آن را می خوانند اما کمی بر آیات آن فکر نمی کنند که می فرماید: " کجاست آن کس که خدا او را ذخیره کرده برای این که فرایض دین را تجدید کند و سنت ها را تغییر دهد و ملت و شریعت را بسوی دین بازگرداند ". یعنی باید کسی بیاید که واجبات دین را تجدید نماید . یعنی نماز و روزه و سایر واجبات را تغییر دهد . اگر قرار بود که ترویج نماید پس تجدید یعنی چه؟. و در زیارتنامه می خوانند که: " سلام و درود بر حق جدید ". حق جدید چه معنائی دارد؟. این احادیث کاملاً واضح است که قائم باید دین جدیدی بیاورد و فرائض جدیدی یعنی احکام تازه و بدیعی را می آورد. در حدیث دیگری از محدث قمی که یکی



از روایت کنندگان مشهور است و کتاب او بنام مفاتیح الجنان از جمله کتب معروف است می نویسد: از حضرت صادق در باره سیرت قائم سؤال شد که روش و عمل او چگونه است؟ فرمود: "همانطور که حضرت رسول آنچه را که از قبل و مربوط به دوران جاهلیت بود خراب کرد و امور جدیدی را ساخت، او هم همانطور اجراء می کند". یعنی به وضوح می فرماید که او هم تمام آنچه که احکام هزارسال قبل بوده و برای این زمان قابل استفاده نیست، خراب می کند و احکام جدیدی را بنا می نماید همانطور که حضرت رسول انجام دادند. یعنی بطور کلی علت آمدن مظاهر مقدسه همین تغییر و تبدیل در احکام است که نیاز جامعه در آن است آنان می آیند که تعالیم الهی را به روز کنند یعنی جدید نمایند که با عقل و استعداد بشر امروز هماهنگ باشد و اگر قرار بود که بیایند و همان احکام کهنه قدیمی را رواج دهند چه نیازی به پیامبر جدید بود؟ علماء هر دین که این کار را می کنند یعنی ترویج دین می نمایند. وچقدر مایه تأسف است که با وجود حدیث هائی به این صراحت باز انکار می کنند و همان چیزی را که به عقل ناقص خود قبول کرده اند طلب می نمایند. در حدیث دیگری باز می فرماید: "ظاهر می شود از بنی هاشم یک جوانی که دارای کتاب جدید و شرع جدید است و بعد در ادامه می گوید که دشمنان او هم اکثراً از علماء هستند". این حدیث در کتاب اربعین محدث قمی و همچنین در کتاب عوالم بحرینی ذکر شده که باز هم مورد قبول همه مسلمانان است که به این واضحی بیان گردیده که یک سید جوان با کتاب و احکام جدید می آید. باز در حدیث دیگر از امام جعفر صادق نقل شده: "هرگاه شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد که مردم را به بیعت دعوت می کند و

دارای کتاب جدید است و با مردم برای قبول کتاب جدیدش پیمان می بندد و این کار برای قوم عرب سخت و شدید است، پس چون چنین چیزهایی شنیدید، شما با سرعت به سوی او بشتابید". حضرت بهاءالله به کنایه می فرمایند که خوب سخن ائمه خودشان را اطاعت کردند!! همگی بسوی او شتافتند اما با شمشیرهای عریان و خنجرهای بران و قلبهای پر از کینه و چه کارها که نکردند. با وجود این صراحت ملاحظه کنید که مردم نادان چطور به پیروی از علمای خود که جز هوای نفسانی آمال و آرزوی دیگری ندارند، آن سید مظلوم را تکفیر کردند. و معلوم است که هرکس را علماء تکفیر نمایند چه بسرش خواهد آمد. در حالی که این کتاب حدیث از جمله کتابهایی است که شیعیان آن را کاملاً قبول دارند و حدیث به این واضحی از امام ششم نقل قول شده ولی چون مخالف مقام و رتبه علماء بود نپذیرفتند و انکار کردند و گفتند که امام هرگز چنین چیزی نمی گوید همانطور که امروز هم هنوز این افراد نادان چنین سخنانی را گفته و باز هم می گویند.

حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند. در "اربعین" ذکر فرموده: "يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَ لَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَ أَكْثَرُ اَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافُ مَا عِنْدَنَا مِنْ أَيْمَةِ الدِّينِ" إلى آخر الحديث. چنانچه اليوم جمیع همین کلمات را اعاده می نمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یَفْعَلُ ما يَشَاءُ جالسند و بر کرسی یَحْكُمُ ما يُرِيدُ ساکن. و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او. و جمیع قول ها به تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج. و ما سواى او به امر او مخلوق اند و به حکم او موجود. و اوست مُظْهِر اسرار الهی و مبین حکمت های غیب صمدانی. چنانچه در "بحار الانوار" و "عوالم" و در "ینبوع" از صادق بن محمد وارد شده که فرمود: "الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ. فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ حَرْفًا." حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیاء از آدم الی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و می فرماید: قائم ظاهر می فرماید جمیع این بیست و پنج حرف را. از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلى و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست. و امری را که انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم الهی اظهار نداشته، این همج رعاع به عقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان می کنند، اگر مطابق نیاید ردّ می نمایند. "أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمَا إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا." آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل می نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آن حضرت؟ و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس

می شود به قسمی که جمیع علماء و فقهاء حکم بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند. چنانچه در "کافی" در حدیث جابر در لوح فاطمه" در وصف قائم می فرماید: "عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاؤَهُ فِي زَمَانِهِ وَ نُتْهَادِي رُؤُوسُهُمْ كَمَا نُتْهَادِي رُؤُوسُ الثُّرَكَ وَ الدَّيْلِمَ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَعُوبِينَ وَ جَلِينَ نُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلَنِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا." حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد. چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند، بعضی را سوختند. و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟

#### معنی لغات:

یظهر من...: ظاهر می شود جوانی از بنی هاشم که صاحب احکام جدید است و مردم را دعوت می کند اما احدی قبول نمی کند و اکثر دشمنان او علماء هستند و هنگامی که به چیزی حکم می کند قبول اطاعت نمی کنند و می گویند این خلاف آن چیزی است که از ائمه دین نزد ما است. تا آخر حدیث. نقل از کتاب اربعین. تألیف محدث بحرینی - قاموس ایقان - جلد

۴

اعاده: برگرداندن - بازگرداندن

شاعر: ادراک کننده - احساس کننده - دارای شعور و ادراک

منوط: موكول - معلق

مبين: واضح كننده - آشكار كننده - توضيح دهنده

العلم... علم بيست و هفت حرف است و تمام آنچه تا زمان حضرت رسول الله شناخته شده دو حرف است و تا امروز مردم غير از اين دو حرف را نمي شناسند. پس چون قائم ما ظاهر شد بيست و پنج حرف ديگر ظاهر مي شود. - قاموس ايقان - جلد ۲ - صفحه ۱۱۰۶

ام تحسب... يا گمان داري كه بيشترشان مي شنوند و يا مي انديشند؟ آنان جز مانند ستوران نيستند بلكه گمراه ترند. سوره فرقان (۲۵) - آيه ۴۴  
عليه كمال... بر او باد كمال موسي و نورانيت عيسي و صبر ايوب. پس دوستان او در زمان او ذليل خواهند شد و سرهاشان به هديه برده مي شود چنانچه سرهاي ترك و ديلم به هديه برده مي شود. پس كشته خواهند شد و سوزانده خواهند شد و خائف و مرعوب و هراسان خواهند گشت زمين به خونشان رنگين خواهد شد و ناله و فغان از زنانشان بلند خواهد شد آنان به حق دوستان حقيقي من هستند. نقل از جابر بن عبدالله انصاري - قاموس ايقان - جلد ۳ - صفحه ۱۳۵۷

توضيح آيات ۲۷۳ - ۲۷۱

چقدر جالب است اين حديث ها و چقدر به صراحت بيان شده آنها در صدها سال قبل از اظهار امر حضرت باب. به حديث ديگري توجه كنيد كه در كتاب اربعين كه راوي آن محدث بحريني است. او از قول امام جعفر صادق نقل مي كند و مي نويسد: " از بني هاشم جواني ظاهر مي شود كه مردم را بخدا دعوت مي كند و كسي او را قبول نمي كند و بيشتر دشمنان او

علماء هستند و وقتی به چیزی حکم می‌کند (دستوری می‌دهد) اطاعت نمی‌کنند و می‌گویند که این بر خلاف گفته‌های ائمه دین است که بما گفته‌اند تا آخر حدیث ". چقدر واضح بیان شده و کاملاً وقایع ذکر گردیده اما چه سود که هنوز هم همین حرفها را می‌گویند و درک نمی‌کنند که آن حضرت به فرمان خدا، هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد او یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است. یعنی هر چه اراده کند همان اراده خداوند است که او انجام می‌دهد. اجازه گفتار و کردار او که به دست دیگران مخصوصاً علماء دین نیست بلکه اراده و تصمیم دیگران است که به قبول او نیاز دارد. تمام حرفها و حرکات ما انسان‌ها فقط اگر مورد قبول او باشد صحیح است. او مظهر امر الهی است. آینه تمام‌نمای اسماء و صفات خداوندی است. ما را چه قدرتی است که در مقابل او چون و چرا نمائیم. تمام خوشبختی ما آن است که بتوانیم او را بشناسیم و دستوراتش را به جان انجام دهیم. و در حدیث دیگر اشاره می‌فرمایند. " علم بیست و هفت حرف است آنچه که تا ظهور رسول الله ظاهر شده فقط دو حرف آن است اما وقتی قائم ما قیام نمود تمام بیست و پنج حرف دیگر آن ظاهر می‌شود ". کاملاً واضح و آشکار اهمیت زمان ظهور قائم ذکر شده یعنی می‌فرماید که از اول آدم تا آخر خاتم مردم به اندازه دو حرف از علوم را در عالم وجود تجربه کرده‌اند و یا درک کرده‌اند اما وقتی قائم ظاهر می‌شود بقیه ۲۵ حروف دیگر ظاهر می‌شود. این حدیث یکی از روایاتی است که سه نفر در سه کتاب در سه نقطه مختلف دنیا آنرا ذکر کرده‌اند. در کتاب عوالم متعلق به شیخ بحرینی و کتاب ینبوع از علمای بصره و نهروان و در بحار الانوار مجلسی در ایران. که هر سه از کتب معتبر شیعه امامیه

است و از حضرت صادق نقل شده است. قدری تفکر لازم است که چقدر این زمان که ظهور قائم در آن واقع شده، اهمیت دارد و البته اکثر مردم کاملاً متوجه این موضوع هستند. یعنی کمی فکر کنیم و ببینیم که در تمام دوران گذشته چند اختراع و اکتشاف وجود داشته و به نسبت امروز که حتی هر دقیقه کشف جدیدی می شود آیا قابل مقایسه است؟ به همان نسبت قدر و ارزش زمان ظهور و شخص مظهر ظهور هم قابل مقایسه با گذشته نیست. با وجود این حقایق روشن و واضح، باز علماء همه چیز را انکار می کنند همانطور که در قرآن خطاب به حضرت محمد می فرماید: "آیا گمان می کنی که اکثر مردم کلام الهی را می شنوند یا آنرا درک می کنند؟ هرگز، در حقیقت اینها مثل چهارپایان هستند بلکه از آنها هم پست ترند". یعنی این حدیث نشان می دهد که در زمان ظهور قائم نه تنها ترقیات علمی و اختراعات و اکتشافات آنقدر زیاد است که قدرت و توانائی بشر از درک آن عاجز است بلکه علوم معنوی و روحانی هم در آن زمان بقدری رفیع و منیع است که اکثر مردم قدرت و تحمل درک آن را ندارند و برای همین است که علماء سخت مقاومت می کنند و فتوا بر قتل آن حضرت و پیروان او صادر می نمایند. چنانچه باز هم در حدیث دیگری از کتاب اصول کافی که از مهمترین کتب شیعه است در باره صفات قائم نقل شده که می فرماید: "قائم دارای کمال حضرت موسی و نورانیت حضرت عیسی و صبر ایوب است اولیاء و پیروان او در زمان حیاتش خوار و خفیف می شوند و سرهای آنان مثل سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستاده می شود پس آنان را می کشند و به آتش می کشند و دائماً آنان در حال هراس و وحشت بسر می برند آشکارا زمین به خون آنان آغشته و رنگین می شود و صدای

ناله و شیون از زنان آنان بلند می شود اینها هستند اولیای من که بر حق هستند". ملاحظه کنید که چقدر دقیق وضع و حال یاران حضرت باب در این حدیث از ۱۰۰۰ سال قبل از ظهور آن حضرت ذکر شده است. حضرت باب به گفته کسانی که ایشان را زیارت کرده بودند و در خاطرات خود نیز نوشته اند دارای کمال و جمال و زیبایی و نورانیت خاص بوده اند و در صبر و تحمل همتائی نداشته اند. در زمان حیاتشان چقدر از مؤمنین ایشان شهید شدند. واقعه قلعه طبرسی، واقعه شهدای سبعه طهران، شهادت جناب قدوس و امثالهم که به اطلاع مبارک در قلعه ماکو می رسید با چه صبر و متانتی تحمل می کردند واقعه نی ریز و ۲۵۰ سر را که برای ناصرالدین شاه به هدیه فرستادند، واقعه دیگر در نیریز که به واقعه سردار مشهور است که مجدداً حدود ۲۵۰ سر شهید دیگر را بر نیزه کردند و صدای ناله و شیون زنانی که در یک لحظه همسر، پدر، برادر و پسران خود را از دست می دادند همه و همه اتفاق افتاد. چقدر از نفوس نفیسه ای را که با زجر و شلاق در کوچه و بازار شهرها گردانند و بعد هم جسم بی رمق آنان را زنده زنده شقه کردند و یا به آتش کشیدند. این وقایع را نه فقط در کتب تاریخ بهائیان نوشته اند بلکه در سایر کتب هم اغلب ذکر شده است. تمام این رویدادها که از قبل ذکر شده بود، مو به مو اتفاق افتاد اما هیچکس فکر نکرد که اگر قائم ظاهر نشده پس چرا باید این وقایع اتفاق افتاده باشد. آیا تا مؤثری وجود نداشته باشد اثر پیدا می شود وقتی بهار نیامده درختان سبز و خرم می شوند و بلبلان به غزلخوانی می پردازند؟ مسلماً خیر. مؤثر ظاهر شده که اثر پدیدار گشته است. کلیه وقایعی که باید در دوران ظهور قائم موعود واقع شود به پایان رسیده ولی هنوز بیخردان



منتظرند که آن حضرت بیاید تا علم پیشرفت کند. و حقیقتاً اگر قرار بود دین قبل را ترویج نماید این همه تفاوت بین او و مظاهر مقدسه قبل برای چیست؟ اگر قرار بود امام ۱۲ بیاید دیگر کتاب جدید و شریعت جدید و بقیه مسائل برای چه روایت شده و اگر این روایات که از قول ائمه اطهار مخصوصاً حضرت صادق که راستگو بوده اند نقل شده، پس دلیل این همه انکار چیست؟ و این خصومت و این سنگدلی برای چه بوده است؟. این همه قتل و غارت چه دلیلی داشته است؟. این همه استقامت برای چیست؟. و قتل این نفوس مقدسه در راه چه کسی بود؟. تمام اینها نیاز به تفکری جدید و تحری بیشتر و جدیت و تلاشی مضاعف دارد.

و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده. چنانچه در "روضه کافی" در بیان زوراء می فرماید: "وَ فِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ إِنَّهَا بَغْدَادُ. قَالَ لَا، ثُمَّ قَالَ: دَخَلْتَ الرَّيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ أَتَيْتَ سُوقَ الدَّوَابِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَأَيْتَ جَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنِ يَمِينِ الطَّرِيقِ؟ تِلْكَ الزُّورَاءُ. يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلِحُ الْخِلَافَةَ. قُلْتُ: مَنْ يَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ." این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است. و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی نمایند و اقبال به حق نمی جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر مقرر گزیده‌اند؟ نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمد می فرماید: "فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ." و از فقهاء و علمای بیان استدعا می نمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند. اگر چه با جمیع این وصایا، دیده می شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد. و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه ها و صحراها

فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و باکمال انقطاع جان در بازند. و گویا مشاهده می شود نفسی که به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند، به محاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و به منتهای جهد و اجتهاد به معارضه بر خیزد. این است شأن ناس. باری، امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رائحه حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم، با اینکه آن را اولی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار. با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلك قَوْلَ اللَّهِ الْاَذَى لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ بِاَن هَمَّ اِبْتِلَاءٍ وَّ بِاَسَاءٍ وَّ ضِرَّاءٍ که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت.

### معنی لغات:

زوراء: نام محلی نزدیک ری ، منظور طهران است - دجله و بغداد هم زوراء نامیده شده اند

وفی...: در کتاب روضه کافی از معاویة پسر وهب نقل شده که ابی عبدالله (امام صادق) فرمود: زوراء را می شناسی؟ گفتم: جانم بفدایت می گویند

بغداد است. فرمود: نه. پس فرمود: داخل شهر ری شده ای؟. گفتم: بلی. فرمود: به بازار مال فروشها داخل شده ای؟ (بازاری که حیوانات مثل خر و الاغ و اسب و شتر می فروشند). گفتم: بلی. فرمود: کوه سیاه سمت راست جاده را دیده ای؟ آنجا زوراء است. و در آنجا هشتاد تن از مردان که فرزندان فلانی هستند و همگی صلاحیت خلافت دارند، کشته می شوند. گفتم: چه کسی آنان را می کشد؟. فرمود: ایرانیان آنها را می کشند.

خراطین: کرمهای باریک و قرمز داخل زمین

سقر: جهنم

فقهاء...: علمای دینی آن زمان شریکترین فقهاء در زیر آسمان هستند فتنه از آنها برخاسته می شود و به خودشان باز می گردد. کتاب بحارالانوار - جلد غیبت - تألیف مجلسی

زمن مستغاث: منظور سال ظهور موعود بیان است. یعنی ۱۹ سال بعد از ظهور حضرت باب

اعور: مردی که دارای یک چشم سالم است.

تلبیس: حقیقت را مخفی داشتن و خلاف گفتن - آمیختن حقیقت با خلاف و گول زدن

رایات: پرچمها - علمها

رمحی: نیزه ای - فقر و فاقه ای

فوالله...: قسم به خداوندی که نیست خدائی مگر او

بأساء: سختی - مشقت - بلا - جنگ - گرسنگی

ضراء: سختی و مشقت - زیان و محنت

چقدر عجیب و چه اندازه دقیق است این احادیثی که از صدها سال قبل از تولد و ظهور حضرت باب از قول ائمه اطهار ذکر گردیده است مثلاً به این حدیث که در کتاب کافی در باره زوراء ذکر شده، توجه نمائید که می فرماید: " حضرت امام جعفر صادق از معاویه پسر وهب پرسید: آیا زوراء را می شناسی؟. جواب داد: جانم فدایت، می گویند که شهر بغداد است. فرمود: نه، آنجا نیست. سپس فرمود: آیا داخل شهر ری شده ای؟. گفتم: بله. فرمود: به بازار مال فروشها (خرید و فروش حیوانات) وارد شده ای؟. گفتم: بله. فرمود: آیا آن کوه سیاه را در طرف راست بازار دیده ای؟ همانجا زوراء است که ۸۰ نفر از اولاد فلان که هریک لیاقت و صلاحیت بر یک حکومت را دارند در آنجا بقتل خواهند رسید. پرسیدم چه کسی آنان را می کشد؟ فرمود: از اولاد عجم یعنی ایرانیان". حال ملاحظه نمائید که به چه صراحتی این وقایع بیان شده است. مقصود از زوراء شهر ری است که طهران در سمت راست آن واقع شده و در سال ۱۲۶۸ در واقعه تیر اندازی به ناصرالدین شاه در همین محل، هشتاد نفر از بایبان بشهادت رسیدند و در روزنامه اتفاقیه که در آن زمان چاپ می شد نام این هشتاد نفر ذکر شده است. این وجودات مقدس که هرکدام لیاقت اداره یک شهر یا حکومت یک ملک را داشتند بوسیله ایرانیان کشته شدند همانطور که در حدیث ذکر گردیده است. اکنون خوب است کمی فکر شود که چرا این احادیث که به این واضحی بیان شده و دقیقاً هم اتفاق افتاده و حقیقت آن مثل روز روشن است مورد قبول علماء واقع نمی شود؟ چرا در روضه خوانیها از آنها یاد نمی شود و حتی ذکرش را هم نمی کنند. ولی به

روایاتی چسبیده اند که حتی معنی آن را هم درک نمی کنند و مردم را هم به روایاتی که نه راوی مشخصی دارد و نه از احادیث موثقه است سرگرم نموده اند و به این ترتیب خود و دیگران را از شناخت موعودی که هزار سال آرزوی زیارتش را داشتند محروم نموده اند. برای همین است که حضرت امام جعفر صادق می فرمایند: علمای آن زمان شریرترین فقهای زیر آسمان خدا هستند فتنه از ایشان ظاهر می شود و به خودشان باز خواهد گشت. این حدیث در بحار الانوار مجلسی، در مبحث غیبت ذکر شده و چقدر صحیح و دقیق است. حقیقتاً علمای این زمان و این دوران جز فتنه و فساد و آشوب کار دیگری نداشته و ندارند. و حضرت بهاءالله از علمای دیانت حضرت باب یعنی علمای کتاب بیان می خواهند که همان رفتار را در ظهور موعود خود تکرار نکنند و در زمان مستغاث یعنی روز قیامت دوره بیان، همان حرکات را انجام ندهند. مبادا به عقل و ادراک علمی خودشان متوسل شوند و از آن مظهر غیبی الهی روی بگردانند و دشمنی کنند. و بعد اضافه می فرمایند که اگرچه همین حالا دیده می شود که شخصی که دارای یک چشم است (اعور) منظور سید محمد اصفهانی است که مخرب افکار یحیی ازل شده است) و از رؤسای قوم هم محسوب می شود به مخالفت و معارضه برخاسته و در هر شهری برعلیه آن مظهر نامتناهی ربانی (منظور حضرت بهاءالله) قیام نموده. بطوری که به نفی و سرگونی آن مظهر ظهور منجر گردید و اصحاب آن جوهر مقصود به کوهها و بیابانها فرار نمودند تا از دست گمراهان مخفی بمانند. عده ای هم البته توکل کرده و با کمال انقطاع به فداکاری و جانبازی در راه او قیام کرده و می کنند و شخصی که به زهد و تقوی در بین بابیان مشهور شده (یحیی

ازل) به معارضه و طغیان قیام نموده و به جنگ با آن مظهر ظهور که اصل شجره الهیه است قیام نموده این است شأن مردمان که همیشه همین گونه بوده اند. و بعد اظهار امیدواری می نمایند که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روحانی پرواز نمایند و حق را از باطل تشخیص دهند و به دیده بصیرت موعود خود را بشناسند. و بعد اضافه می فرمایند که متأسفانه رائج حسد وزیده و قسم یاد می کنند که چنین بغض و کینه ای از اول آدم تا حال مشاهده نشده چه دسیسه ها که کرده اند و چطور با دشمنان همدست شده اند و با مأموران حکومت و علماء برعلیه آن حضرت همکاری کرده و هر تهمت و افترائی را روا داشته اند. با وجود این حضرت بهاءالله تنها همدم و غمخوار همه بایبان بودند و تحمل هر بلائی را برای راحت تر شدن این قوم پذیرفته اند و در کمال رضا اراده الهی را در این مصائب قبول نموده اند و قسم یاد می کنند که بلائی که خود و خاندانشان از این علمای بایی تحمل کرده اند در مقابل آنچه که تمام دولت ایران و عثمانی و همه علماء و پیروانشان انجام داده اند هیچ است. زیرا بلائی که از دوستان تحمل کردند بسیار شدید تر از کل بلاهای وارده بوده است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

خاطر نشان می سازد که زمان نگارش این کتاب بعد از اظهار امر خفی حضرت بهاءالله در سیاهچال طهران و قبل از اظهار علنی امر مبارک در بغداد یعنی در سنه ۱۲۷۸ هجری قمری است و بنا بفرموده حضرت باب در سال ۱۲۶۹ قرار بوده که بایبان در صدد یافتن موعود خود باشند. در این ایام عده ای مقام حضرت بهاءالله را درک کرده اند و حتی برخی برای اطمینان از ایشان و از یحیی ازل مسائلی را پرسیده و بعد از دریافت

جواب کاملاً اطمینان قلب یافته اند که موعود شان حضرت بهاء الله است و لاغیر. اما چون هنوز علناً اظهاری نفرموده بودند آنان هم همچنان ساکت بوده اند. و اظهاری نکرده اند. زیرا اراده الهی چنین اقتضاء می کرده است.



باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اوّل ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوّالذی نفسی بیدیه کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحّت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل. و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصّلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضررّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری، تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّاً تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دو سنه می گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته. بلکه از عوض نصر، حزن ها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می شود. و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در بازد. و اگر این خیال نبود فوّالذی نَطَقَ الرُّوحُ بآمره، آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً. اَخْتِمُ

الْقَوْلَ بِلا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إنا بِاللَّهِ وَ إنا إِلِهِهِ راجِعُونَ. صاحبان  
 هوش که از صهبای حبّ نوشیده‌اند و گامی به کام نفس برنداشته‌اند  
 دلایل و برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور  
 منیع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند. حال  
 اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را به هوای نفسانی  
 ملاحظه فرمائید. با همه این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل  
 اکبر که ودیعه ربّانیّه است در بین عباد و این احادیث واضحه که  
 اصرح از بیان و تبیان است، از همه غافل و معرض شده‌اند و چند  
 حدیث که به ادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک  
 ننموده‌اند متمسک به ظاهر آنها شده و از سلسل خمر ذی الجلال و  
 زلال بی زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند. ملاحظه  
 فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آن هویّه نور را هم ذکر فرموده‌اند  
 مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نَفْسِی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند.  
 فی حَدِيثِ الْمُفَضَّلِ "سَلَّ عَنِ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟  
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَنَةِ السِّتِّينَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَ يَعْلُو ذِكْرُهُ." باری،  
 تحیّر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحہ از  
 حقّ احتراز نموده‌اند. مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلاء که بر آن  
 خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده. فی البَحَارِ: "إِنَّ  
 فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَ عِيسَى وَ يُوسُفَ وَ  
 مُحَمَّدٍ. أَمَّا الْعِلَامَةُ مِنْ مُوسَى الْخَوْفُ وَ الْإِنْتِظَارُ. وَ أَمَّا الْعِلَامَةُ مِنْ  
 عِيسَى مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ. وَ الْعِلَامَةُ مِنْ يُوسُفَ السِّجْنُ وَ التَّقِيَّةُ. وَ  
 الْعِلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِأَثَارِ مِثْلِ الْقُرْآنِ." با این حدیث به این  
 محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند  
 مع ذلک احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إنا مَنْ  
 شَاءَ رَبُّكَ. إِنَّ اللَّهَ مُسْمِعٌ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنَا بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

### معنی لغات:

محدثه: بوجود آمده - احداث شده

عیون: چشمه ها - چشمها

رزایاء: بلاهای بزرگ

متواتره: پی در پی - پشت سرهم

فوالذی...: قسم به کسی که جانم در دست اوست

سقم: مریض - بیمار

اوسع: وسیعترین - گشادترین

مواصلت: ارتباطات - وسائل و راهها

محملی: تسمه و بند شمشیر

لابدأ: ناچاراً

اهتمام: کوشش در کار - همت گماشتن

متوالی: پی در پی - پشت سرهم

قولاً: با گفتار

فعلاً: با اعمال

فوالذی...: قسم به کسی که روح به امر او به نطق آمد.

بلد: شهر - قطعه زمین مسکونی

و کفی...: و خداوند برای شهادت دادن کافی است

اختتم...: سخن را به پایان می برم با این عبارت که " نیست هیچ قوه و

نیروئی جز آن که نشأت گرفته از نیروی خدا است . ما از او هستیم و به او

راجع می شویم."

صهبای: شراب - خمر

متقنه: محکم - متین - استوار  
ثقل اکبر: قرآن کریم - کتاب آسمانی مسلمانان  
تبیان: ظاهر نمودن و آشکار نمودن معنی - توضیح و تفسیر  
سلسال...: آب روان و گوارا - صافی و زلال  
فی حدیث...: در حدیث مفضل از حضرت صادق از چگونگی ظهور او  
سؤال شد (علامت ظهور چیست) پس آن حضرت فرمود: در سال شصت  
امر او ظاهر می شود و ذکر او بلند می گردد (اسم او اعلام می شود) -  
قاموس ایقان - جلد ۱ - صفحه ۵۶۷  
فی البحار...: در کتاب بحار الانوار آمده که همانا در قائم ما چهار علامت  
از چهار پیامبر است. موسی، عیسی، یوسف و محمد. اما علامت از موسی،  
خوف و انتظار است. اما علامت از عیسی، آنچه در مورد او گفتند. و  
علامت یوسف، سجن و تقیه است. و علامت از محمد، آثاری مثل قرآن  
ظاهر می فرماید.  
الا من...: مگر آن کس را که خدا بخواهد بدرستی که خداوند شنوا می کند  
هر که را که بخواهد و من شنوا کننده اهل قبور نیستم. سوره فاطر (۳۵) -  
آیه ۲۲

#### توضیح آیات ۲۸۲ - ۲۷۸

در این قسمت حضرت بهاءالله که در آن زمان بعنوان یکی از بزرگان و  
رؤسای بایی مشهور خاص و عام بودند از زحمات و لطمات خود بیان  
نموده اند و این که چقدر بایبان به ایشان لطمه وارد ساخته اند. در حقیقت  
با جناب خال اکبر از سختی های وارده از بایبان سخن می گویند و با

ایشان مانند یک دوست صمیمی آخرین بیانات خود را تعریف می کنند و ضمناً بصورت مخفی و پوشیده از امر خودشان و ظهور قریب الوقوعشان هم پرده بر داشته اند. بطور خلاصه حضرت بهاء الله می فرماید: "من چه بگویم که اگر انصافی باشد کسی تحمل شنیدنش را ندارد تا چه رسد به طاقت و تحمل و مقاومت در برابر آن ظلمهای پی در پی و گوناگون که از همه طرف مرا احاطه کرده است. بعد از آنهمه لطمات که در طهران دیده شد و منجر به زندان سیاهچال و بعد خروج اجباری به بغداد شد، چون بر اموراتی که اتفاق خواهد افتاد اطلاع داشتم لذا سر به بیابان گذاشتم و بغداد را بی خبر ترک کردم و در غاری از کوههای سلیمانیه ساکن شدم. خدا می داند که از چشمانم چشمه های اشک جاری بود و در قلبم از شدت حزن و اندوه بحال این علمای دیانت بابی خون موج می زد. دوسال به تنهایی در آن کوهها و بیابانها زندگی کردم و اگر چه جسمم در اوج سختی بود و بعضی شبها و روزها حتی غذائی نداشتم، اما قسم به خدائی که جانم در اختیار اوست که از لحاظ روحانی بسیار مسرور و شادمان بودم زیرا که از ضرر وزیان و سلامتی و مریضی و نفع و ضرر احدی خبر نداشتم و در نهایت راحتی به راز و نیاز با خدای خود مشغول بودم. تمام این سختی و زندگی در بیابان را برای این تحمل کردم که میل نداشتم احدی را آزرده نمایم و یا سبب حزن قلبی بشوم اگر چه هر کسی از این رفتنم گمانی نمود و برای خودش داستانی ساخت و به هوای نفس خودش دلیلی برای این کار من بیان نمود. اما از تیر قضای الهی هیچکس نمی تواند فرار کند و همه باید به اراده و رضای او تسلیم باشند. من هم با وجود این که ابداً میلی به بازگشت نداشتم اما دستور الهی صادر شد که باید به بغداد باز

گردم و به تربیت اهل بیان مشغول شوم. قلم از ذکر این کلمات عاجز است که چطور آنان نقشه برای نابودی من کشیده اند و الآن دو سال از بازگشتم می گذرد (زمان نزول کتاب ایقان) و همه می دانند که این احباب نه تنها کمک و یاری ننموده اند بلکه با حرف و گفتار و عملشان مانند باران بهاری بلا برای من نازل کرده اند و من در کمال آرامش صبر نموده و تحمل می کنم و آرزو دارم که خون من در راه حضرت باب ریخته شود و اگر غیر از این بود قسم به خداوندی که روح به اجازه او سخن می گوید یک لحظه در این شهر توقف نمی کردم و خداوند بر تمام گفتار من شاهد و گواه است. سخن را پایان دهم با این بیان که می فرماید هیچ قوه و قدرتی نیست مگر قوه و قدرت خداوند و ما از او هستیم و بسوی او هم باز خواهیم گشت". با این بیانات ملاحظه می شود که تمام بلیاتی که مظاهر مقدسه از دست مردم نادان و جاهل تحمل کرده اند حضرت بهاءالله بسیار شدید تر دریافت نموده اند. مخالفت دو امپراطوری بزرگ مسلمان یعنی پادشاهان مستبد ایران و عثمانی و علماء شیعه و سنی از یکطرف و علمای دیانت بابی از طرف دیگر بر علیه آن حضرت و پیروان مظلوم ایشان معلوم است که چه مشکلات و بلاهای غیر قابل شماره را فراهم ساخت. آن حضرت و خاندان و پیروان ایشان همه بلاها را با مظلومیت تمام به امر و اراده ایشان تحمل کردند و چقدر دوستانه این مطالب را با جناب خال اکبر در میان گذاشته اند. و بعد دوباره به مطلب باز گشته و می فرماید: "برای کسانی که صاحب هوش و دانائی هستند به اندازه کافی از قرآن و احادیث در اثبات ظهور حضرت باب ذکر شد و دلائلی که برای اثبات حقانیت حضرت باب لازم بود بیان گردید و معلوم است که این دلائل از ظهور

خورشید در وسط آسمان هم واضحتر است حال این خود مردم هستند که باید قبول نمایند و یا انکار کنند. ملاحظه کنید که حتی زمان ظهور هم ذکر شده با وجود این درک نکرده اند. در این حدیث شخصی بنام مفضل از حضرت امام صادق سؤال می کند که ای مولای من کیفیت ظهور قائم چگونه است؟ حضرت می فرماید: در سینه شصت امر او ظاهری شود و ذکرش بلند می گردد. حال تصور نمائید به این واضحی ظهور او را سینه ۱۲۶۰ ذکر می فرماید و ندای امر او که بلند می شود و انسان متحیر است که چگونه احادیث به این واضحی و روشنی را نمی بینند و برای مردم نمی گویند و متوسل به تعدادی حدیث دروغین می شوند. باز هم حدیثی دیگر در باره زندانی شدن و سختی های قائم در دوران قیامتش. می فرماید: "قائم ما دارای چهار علامت از چهار پیامبر است. از موسی و عیسی و یوسف و محمد. اما علامتش از حضرت موسی، خوف و انتظار او است. از حضرت عیسی علامتش، صلیب زدن او به فتوای علماء است. علامتی که از حضرت یوسف دارد، زندانی شدنش است. و نشانه اش از حضرت محمد، آوردن کتاب و آثاری مثل قرآن است". دیگر امکان این که روایتی محکمتر از این بیان شود ممکن نیست. حال این علائم را با حضرت باب مقایسه کنیم. اول مثل حضرت موسی در خوف و انتظار بودند. حضرت باب هم همانطور هر روز و هر ساعت در بلا و گرفتاری و سب و لعن بودند و دائماً منتظر وقوع حادثه ای بودند که قبل از موقع به شهادت برسند و ترس از این داشتند که قبل از کامل کردن دیانت شهید شوند و الا از جان خودشان هراسی نداشتند مثل حضرت موسی که ترس از ایمان نیآوردن فرعون و پیروان او داشت. علامت دوم مثل حضرت عیسی، همان مخالفت

علماء و مردم بود که می گفتند او دین جدید آورده و احکام موسی را نسخ کرده. نسبت به حضرت اعلی هم علماء همین رفتار را داشتند و گفتند که قائم باید ترویج دین اسلام نماید ولی او دین جدیدی اختراع کرده و فتوا دادند و آن حضرت هم مانند حضرت عیسی شهید شدند. علامت حضرت یوسف هم که خیلی واضح است. حضرت باب ۹ ماه در ماکو و ۲۷ ماه در چهریق اسیر و زندانی بودند غیر از این که در ایام شیراز هم در حقیقت در خانه خود محبوس بودند و اجازه خروجشان از خانه و یا حضور و رفت و آمد دیگران به خانه ایشان از طرف حکومت منع شده بود. و مانند حضرت محمد باید کتاب را دلیل معجزه خود قرار می دادند که البته همین کار را کردند و در مجلس ولیعهد در تبریز فرمودند دلیل من آیات من است و در تمام کتابهای ردیه هم ذکر شده است. با وجود حدیثی به این صراحت و اثبات آن در زمان ظهور آن حضرت ولی باز هم مردم متنبه نشده اند و هنوز بدنبال ظهور شخص موهومی هستند که بدخواه آنان بیاید و همه آنان را هم از دم شمشیر بگذراند و گمان نمی رود که بعد از این هم آگاه شوند. و به این آیه از قرآن استدلال می فرمایند که فرمود: "مگر این که خدا بخواهد (که گوش شنوا بیابند) و خداوند شنوا کننده هر کسی است که بخواهد و من شنوا کننده اهل قبور نیستم". یعنی کسانی که گوششان حاضر به شنیدن این همه استدلال و برهان از قرآن و احادیث و موعظه و نصیحت نیست مثل مرده هستند که در قبر نفس و هوای خود مدفون شده اند و گوششان کاملاً کر و نابود شده و من نمی توانم این گونه افراد را به زور شنوا کنم.



و بر آن جناب معلوم بوده که اطیّار هوّیه و حمامات ازلیّه را دو بیان است. بیانی بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و می فرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده، تا سالکین را به معارج قدس رساند و طالبین را به بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه. و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و می فرمایند تا مُعلّین آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد. این است که صادق بن محمّد می فرماید: "وَاللّٰهُ لِيُمَحِّصَنَّ وَاللّٰهُ لِيُغَرِّبَنَّ." این است میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را به آن امتحان می فرماید. و احدی پی به معانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیه و افنده مجرّده. و مقصود در امثال این گونه بیانات، معانی ظاهریّه که مردم ادراک می نمایند نبوده و نیست. این است که می فرماید: "لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ اِلَّا وَاحِدٌ وَّ اِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبِيْتُ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ." و اَيْضًا قَالَ: "نَحْنُ نَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ وَّ نُرِيدُ مِنْهَا اِحْدَى وَّ سَبْعِينَ وَجْهًا وَّلَنَا لِكُلِّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ." باری، ذکر این مراتب برای آن است که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود آنّه دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد می شود. پس باید عباد به این گونه عبارات، خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره، بلا حجاب ظاهر و واضح شود. و لیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی شود که طالب حقّ باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع به مظاهر احدیه نماید. کلّ در ارض نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متّبع. وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ بِهُمْ كَمَا هُمْ يَعْمَلُونَ وَّ يَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَائِهِ فِيْ اَيَّامِهِ وَّ كَذٰلِكَ قُضِيَ عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَّ يُقْضٰى عَلَى الَّذِيْنَ هُمْ كَانُوْا بِاَيَّاتِهِ يَجْحَدُوْنَ. وَّ اَخْتِمُ الْقَوْلَ بِقَوْلِهِ تَعَالٰى: "وَمَنْ يَعِشْ عَنْ

ذِكْرَ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ. " و مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا. " و كذلك نزل من قبل لو أنتم تعقلون.

### معنی لغات:

اطیار هویه: مقصود انبیای الهی - مظاهر مقدسه - پرندگان وجود  
حمامات ازلیه: منظور انبیای الهی - مظاهر مقدسه - کبوتران قدیم  
مغلین: بد خواهان - حسودان - دارای بغض و کینه  
والله...: و خداوند البته البته آزمایش می کند و خداوند البته البته غربالی  
می کند بحار الانوار جلد ۱۳ تألیف علامه مجلسی  
لکل علم...: برای هر علمی هفتاد وجه است و در بین مردم جز یک وجه  
آن نیست و زمانی که قائم قیام فرمود باقی وجوه را در بین مردم منتشر  
می نماید. و همچنین فرمود: ما کلمه ای می گوئیم و از آن کلمه هفتاد معنی  
اراده می نمائیم و برای ما نسبت به هر کدام از معانی محل خروجی است  
(دارای توضیحی است)

مستفاد: مفهوم شده - استفاده شده

غامضه: امر مبهم و پیچیده

نسیان: فراموشی

بغی: ظلم - خیانت - تعدی - سرکشی و عصیان

متبع: پیروی کننده - تبعیت کننده

ولکن...: و خداوند با آنان رفتار می کند همانطور که خود رفتار می کنند و  
آنان را فراموش می کند همانطور که لقای او را در روزهای او فراموش

کردند و چنین است حکم او بر کافران. و همین طور حکم خواهد شد نسبت به آنان که آیات او را انکار می کنند. - قاموس ایقان - جلد ۴ و اختتم... سخن را به پایان می رسانم با گفته خدای تعالی و من...: و هرکس از یاد خدای رحمان دل بگرداند (چشم پوشید) بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد (تا همیشه با او همراه باشد). سوره زخرف (۴۳) - آیه ۳۶ و من...: و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ و سختی خواهد داشت. سوره طه (۲۰) - آیه ۱۲۴ و کذلک...: و این چنین نازل گردید از قبل اگر شما عاقل باشید (تعقل کنید)

#### توضیح آیات ۲۸۸ - ۲۸۴

بنابراین باید دقت نمود که مظاهر قدسیه الهیه به دو نوع سخن می گویند. یک نوع آن با صراحت و بدون رمز و اشاره است تا نوری باشد برای هدایت همه مردم. چه پیر و چه جوان، چه دانا و چه نادان. اما سخنی هم به اشاره و در پوشش می گویند و آن سخن برای امتحان مردمان است که معلوم شود چه کسی صادق است و چه کسی کاذب است. چه کسانی ایمانشان واقعی و حقیقی است و چه نفوسی ایمانشان برای تظاهر و چاپلوسی و جمع اموال است. برای همین است که باز هم امام صادق می فرماید: "البته که خداوند مردم را امتحان می کند و خداوند مردم را غربال می کند." چرا غربال می کنند؟ برای این که گندم یا هر محصول دیگری از این قبیل را از دانه های غیر قابل مصرف و یا بذر علفهای هرزه

که در میان محصول است و سبب نا خالصی آن می گردد، جدا سازند. این است که می فرماید مردم را غربال می کند و امتحان می کند. و این همان محک الهی است که طلا را از غیر طلا مشخص می نماید و همچنین عیار و میزان طلای آن را مشخص می کند. و احدی به این معانی واضح و آشکار پی نمی برد مگر کسانی که دارای روح مطمئن و اخلاق مرضیه و صاحب قلوب مجرده هستند که منظور مظاهر ظهور است. و البته مقصودشان از این بیان، این نیست که ظاهر احادیث و یا آیات را کسی نمی فهمد بلکه منظور این است که معانی دیگری از هر یک از این بیانات مفهوم می شود که برای دیگران هنوز هم جزء اسرار است و فقط اولیای الهی قادر به کشف آن رموز هستند. چنانچه از قول امام معصوم می فرمایند که " برای هر علمی هفتاد وجه است (یعنی هفتاد معنی دارد) و بین مردم فقط یک نوع معنی از هر علمی وجود دارد ولی وقتی قائم ما ظاهر شد بقیه معانی در بین مردم گسترده می شود". و نیز می فرماید: "ما به یک کلمه سخن می گوئیم و از آن هفتاد و یک معنی اراده می نمائیم و خارج می سازیم". و با این دو حدیث نشان می دهند که در دوران قائم چقدر زمان و علم با دوران قبل از آن متفاوت است بطوری که الآن ملاحظه می شود که چه اختراعات و اکتشافات علمی در همین مدت کوتاه بوجود آمده که حقیقتاً اعجاب برانگیز است. مثلاً اگر قوه جاذبه زمین را تصور کنیم که زمانی درک و شناخت آن بالاترین درجه علمی بوده که کشف شده و حالا بعد از ظهور حضرت باب محاسبه کنید که بر اساس همین یک علم چه علمها و چه نتایجی دانشمندان کشف کرده اند. و چه اختراعات و اکتشافاتی پدید آمده است. و در خاتمه می فرمایند که تمام این بیانات که ذکر شد برای

این است که اگر هم فردی یا کسانی حدیثی را یافتند و فکر کردند که هنوز بطور کامل آثارش ظاهر نشده این موضوع را دلیل بر کمبود درک خودشان بدانند و مضطرب و نگران نگردند. زیرا آنان نمی دانند که منظور ائمه دین از گفتن آن حدیث چه بوده است و خودشان را از فیض زیارت موعود محروم نکنند و اگر هم سئوالی داشتند از اهلش یعنی از مؤمنین به حضرت باب سئوال نمایند تا اسرار آن برایشان ذکر شود. ولی متأسفانه احدی طالب حقیقت مشاهده نمی شود که برای یافتن مطالب سخت و مشکل کتاب خدا، که برایش قابل درک نیست بیاید و سئوال کند و همه در حالت بیهوشی و فراموشی مشاهده می شوند و کارشان و هدفشان پیروی از اهل طغیان و گناه است. ولکن خداوند هم همان رفتاری را با آنان می کند که خودشان رفتار کرده اند یعنی آنان را فراموش می کند همانطور که آنان وعده لقای خدا را در روز خودش فراموش کردند و خدا را در هنگام ظهورش نشناختند و به کافران به اقتضای رفتارشان مکافات می دهد و در مورد آنان که کلمات کتابش را انکار کردند قضاوت می کند و جزا می دهد. و این کتاب را با این آیه از قرآن خاتمه می دهند که می فرماید: "هرکس از خدا چشم بپوشد ما شیطان را بر او مسلط می کنیم و او همنشین و هم صحبت خوبی برای او خواهد بود. و کسی که از ذکر خداوند روی گردانید زندگی را بر او سخت و دشوار می نمائیم". و این حقیقت محض است زیرا کسانی که نتوانستند یا نخواستند که مظهر ظهور را در هر زمانی که ظاهر شده بشناسند و اوامر او را اطاعت نمایند در گمراهی و ذلت جهل باقیماندند و این بدترین چیزی است که نصیب انسان جاهل می شود.

الْمَنْزُولُ مِنَ الْبَاءِ وَالْهَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ سَمِعَ نَغْمَةَ الْوَرَقَاءِ فِي  
سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى. فَسُبْحَانَ رَبِّنَا الْأَعْلَى.

۱۵۲

نازل شده از قلم حضرت بهاء الله. و درود بر کسی که شنید نغمه ورقاء الهی  
را از سدره المنتهی و منزّه است پروردگار علی اعلاّی ما.  
و امضای مبارک: بها ( ۲ = ب / ۵ = ه / ۱ = ا )

## منابع و مأخذ:

### حضرت بهاءالله:

کتاب ایقان، برگرفته از کتابخانه امر (اینترنت) با تغییر فونت آیات الهی، لانگنهاین، آلمان، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، نشر اول، ۱۴۸ بدیع، نشر دوم، ۱۵۰ بدیع دریای دانش، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع

قرآن مجید، ترجمه حاج شیخ عباس مصباح زاده، چاپ افست خرداد ۱۳۳۷ خورشیدی

### حضرت عبدالبهاء:

مستطاب مفاوضات، کلیفورد بارنی امریکانیه، مطبعه بریل در شهر لیدن (هلند) ۱۹۰۸ میلادی  
مناجاتها، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین \_  
آلمان، ۱۴۸ بدیع \_ ۱۹۹۲ میلادی

## حضرت ولی امرالله:

کتاب قرن بدیع، چهار جلدی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه معارف بهائی،  
چاپ دوم، ۱۹۹۲ میلادی

## دانشمندان امر:

قاموس ایقان ۴ جلدی، عبدالحمید اشراق خاوری  
بدایع الاثار سفرنامه مبارکه، دو جلد، میرزا محمود زرقانی، بمبئی، ۱۹۲۱  
امر و خلق جلد ۱، مازندرانی، فاضل، لجنه ملی نشر آثار امری، لانگه‌این  
(آلمان غربی) ۱۴۱ بدیع  
قاموس مختصر ایقان، تلخیص حمید واعظی، زیراکسی  
نوزده هزار لغت، زیراکس شده  
جزوه دروس معارف عالی امر درباره کتاب ایقان  
جزوه کتابخوانی درباره کتاب ایقان